



صاحب امتیاز:

انجمن علوم سیاسی ایران

مدیر مسئول:

مجتبی مقصودی

سر دبیر:

علی کریمی مله

• پژوهشنامه علوم سیاسی

فصلنامه علمی انجمن علوم سیاسی ایران

• سال بیست و یکم، شماره ۱، زمستان ۱۴۰۴

• پژوهشنامه علوم سیاسی براساس مجوز شماره ۳/۹۰۹۷ مورخه ۸۵/۹/۲۵

وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، فصلنامه علمی محسوب می شود.

• هیئت تحریریه

طاهره ابراهیمی فر (دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی)، قاسم افتخاری (دانشیار دانشگاه تهران)، محمدرضا تاجیک (استاد دانشگاه شهید بهشتی)، امیرمحمد حاجی یوسفی (استاد دانشگاه شهید بهشتی)، محسن خلیلی (استاد دانشگاه فردوسی مشهد)، سید محمدکاظم سجادیور (استاد دانشکده روابط بین الملل وزارت امور خارجه)، حسین سلیمی (استاد دانشگاه علامه طباطبائی)، حسین سیف زاده (استاد دانشگاه تهران)، علی کریمی (استاد دانشگاه مازندران)، مجتبی مقصودی (استاد دانشگاه آزاد اسلامی)، ارسلان قربانی (شیخ‌نشین (استاد دانشگاه خوارزمی)

• مشاوران علمی

حمید احمدی (استاد دانشگاه تهران)، بهاره سازمند (دانشیار دانشگاه تهران)، مسعود غفاری (دانشیار دانشگاه تربیت مدرس)، علی اکبر قاسمی سیانی (دانشیار دانشگاه خوارزمی)، محمدتقی قرلسلفی (استاد دانشگاه مازندران)، ابراهیم مفتی (استاد دانشگاه تهران)، محسن مدیرشانه چی (استادیار دانشگاه آزاد اسلامی مشهد)، عبدالامیر نبوی (دانشیار دانشگاه تهران)، بهرام نوازنی (دانشیار دانشگاه امام خمینی)

• داوران این شماره

علیرضا آقاجینی (عضو هیئت علمی دانشگاه اسفهان)، علی اسمعیلی (دکتری (عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی)، بابک (رسا) (عضو هیئت علمی جهاد دانشگاهی)، روح اله اسلامی (عضو هیئت علمی دانشگاه فردوسی مشهد)، سید حسن املری (عضو هیئت علمی دانشگاه فردوسی مشهد)، محبوبه البرزی (عضو هیئت علمی دانشگاه شیراز)، تقی بختیاری (دانش آموخته دکتری علوم دفاعی (رهبردی دانشگاه عالی دفاع ملی)، عارف برخوردار (عضو هیئت علمی دانشگاه تهران)، میر قاسم بنی هاشمی (عضو هیئت علمی پژوهشکده مطالعات (رهبردی)، پارس پیرامی چگنی (دکتری علوم سیاسی)، بهرام پوررمضان (دانش آموخته دکتری علوم سیاسی دانشگاه تهران)، محمدرضا تاجیک (عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی)، فریا ترجمن (عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور تهران)، علی تدین راد (عضو هیئت علمی دانشگاه چمران اهواز)، محمدعلی تواتر (عضو هیئت علمی دانشگاه شیراز)، محمد توحیدم (عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی)، عباس حامی (عضو هیئت علمی دانشگاه اسفهان)، ناهید جانی وفاق (دکتری علوم سیاسی)، امیر محمد حاجی یوسفی (عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی)، غلامرضا حداد (عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی)، سیدعلیرضا حبیبی بهشتی (عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت مدرس)، شقایق حیدری (دکتری علوم سیاسی)، حسین جمالی (عضو هیئت علمی دانشگاه مازندران)، ابراهیم خایار (عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت مدرس)، زهرا خشکجان (عضو هیئت علمی دانشگاه شهید باهنر کرمان)، عباس خلجی (عضو هیئت علمی دانشگاه جامع امام حسین (ع))، محسن خلیلی (عضو هیئت علمی دانشگاه فردوسی مشهد)، رضا خللی (عضو هیئت علمی دانشگاه خوارزمی)، امیر دبیری مهر (دکتری علوم سیاسی)، محمد رامرد (عضو هیئت علمی دانشگاه مازندران)، نادر رافعی (عضو هیئت علمی دانشگاه مازندران)، میترا (نجات (عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی)، اهورا (رهبردی (عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد نیشابور)، مقصود زنجیر (عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم)، مرجان زرنزدی (عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف آباد)، سیدمحسن غلوی پور (عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)، حبیب الله فاضلی (عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد خراسان)، حسین فروغی نا (عضو هیئت علمی دانشگاه فردین قائمشهر)، علی اسفر قاسمی (عضو هیئت علمی دانشگاه خوارزمی)، ابوالفضل قاسمی (عضو هیئت علمی دانشگاه مازندران)، علی قربان پور (دکتری) (عضو هیئت علمی دانشگاه حکیم سبزواری)، بهروز قول (دکتری علوم سیاسی)، محمدتقی قرلسلفی (عضو هیئت علمی دانشگاه مازندران)، بهاره سازمند (عضو هیئت علمی دانشگاه تهران)، سجاد سترای (عضو هیئت علمی دانشگاه تهران)، خلیل اله سرشارنا (عضو هیئت علمی دانشگاه شیراز)، علیرضا سلمانی (عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی)، موسی سعادتی (عضو هیئت علمی دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره) قزوین)، محمد سمعی (عضو هیئت علمی دانشگاه تهران)، حسن سیف زاده (عضو هیئت علمی دانشگاه تهران)، حسین سلیمی (عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی)، وحید سیانی (عضو هیئت علمی دانشگاه فردوسی مشهد)، شهرزاد شریعتی (عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت مدرس)، محمد شفیق فر (عضو هیئت علمی دانشگاه تهران)، محسن شفیعی سیف آبادی (عضو هیئت علمی دانشگاه اردکان)، صدیقه شیخ زاده جوشانی (عضو هیئت علمی دانشگاه شهید باهنر کرمان)، عزت الله شریف پور (عضو هیئت علمی دانشگاه شهید باهنر کرمان)، جواد صادقی جعفری (عضو هیئت علمی دانشگاه سوره)، سیدجواد صالحی (عضو هیئت علمی دانشگاه شیراز)، رضا صفری شالی (عضو هیئت علمی دانشگاه خوارزمی)، محمد عابدی (دکتری (عضو هیئت علمی دانشگاه یزد)، حامد عامری گلسانی (عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد اهواز)، حسین علانی (عضو هیئت علمی دانشگاه تهران)، ججت کاظمی (عضو هیئت علمی دانشگاه تهران)، مراد گولانی راد (عضو هیئت علمی دانشگاه خوارزمی)، علی کریمی (عضو هیئت علمی دانشگاه مازندران)، کارینه کشیشیان سیرکی (عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب)، فرزاد کلاته (دکتری علوم سیاسی)، پجی کمالی (عضو هیئت علمی دانشگاه شهید باهنر کرمان)، امیر هوشنگ میرکوش (عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شاهرود)، الهه کولایی (عضو هیئت علمی دانشگاه تهران)، سیدنوید کلهرودی (دکتری علوم سیاسی)، حسن مجیدی (عضو هیئت علمی دانشگاه امام صادق (ع))، محسن مدیرشانه چی (عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد)، علی مرادی (عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد اسلام آباد غرب)، علی مرشدی زاده (عضو هیئت علمی دانشگاه شاهد)، مجتبی مقصودی (عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی)، عباس ملکی (عضو هیئت علمی دانشگاه صنعتی شریف)، محمد منصورتزاد (دکتری علوم سیاسی دانشگاه تهران)، سیدعبدالامیر نبوی (عضو هیئت علمی دانشگاه تهران)، رضا نصرزاده (عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی)، سید امیر نیاکوئی (عضو هیئت علمی دانشگاه گیلان)، علی اشرف نظری (عضو هیئت علمی دانشگاه تهران)، رضا نصیری حامد (عضو هیئت علمی دانشگاه تبریز)، جواد نظری مقدم (عضو هیئت علمی دانشگاه گیلان)، بهرام نوازنی (عضو هیئت علمی دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره) قزوین)، حسین نوروزی (عضو هیئت علمی گروه روابط بین الملل دانشگاه تهران)، مختار نوری (عضو هیئت علمی دانشگاه آری کرمانشاه)، حمید هوشنگی (عضو هیئت علمی دانشگاه امام صادق (ع))

این فصلنامه در پایگاه های اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی به نشانی www.sid.ir و کتابخانه منطقه ای علوم و تکنولوژی شیراز به نشانی www.srlst.com و بانک اطلاعات نشریات کشور به نشانی www.magiran.com نمایه می شود.

• نشانی: تهران، خیابان کریمخان زند، ابتدای آبان شمالی، ساختمان دانشگاه علامه طباطبائی، طبقه سوم، دفتر انجمن های علمی ایران،

شماره ۳۰۵، انجمن علوم سیاسی ایران، پژوهشنامه علوم سیاسی
تهران، خیابان انقلاب، خیابان لایق تژاد، بین خیابان دانشگاه و فخر رازی، نش کوچه انوری، پلاک ۱، طبقه همکف، انجمن علوم سیاسی ایران.

کد پستی: ۱۹۵-۱۳۱۴۵، سایت انجمن: <http://www.ipsa.ir>، سایت فصلنامه: <http://www.ipsajournal.ir>

پست الکترونیک: ipsajournal@gmail.com، شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه، قیمت: ۳۰۰۰۰۰ ریال

مدیر داخلی:

شقایق حیدری

ویراستار و صفحه آرا:

سمیه صالح نیا

فراخوان

انجمن علوم سیاسی ایران به عنوان یکی از مراجع مهم علمی در حوزه علوم سیاسی و روابط بین الملل، با هدف توسعه و ترویج این علوم در ایران از صاحبان قلم و اندیشه برای همکاری علمی و ارسال مقالات علمی – پژوهشی دعوت می نماید. از استادان، دانشجویان و پژوهشگرانی که مایل به همکاری با فصلنامه هستند، درخواست می شود مقالات خود را از طریق نشانی اینترنتی <http://www.ipsajournal.ir> ارسال نمایند.

راهنمای ارسال مقاله ها

۱. حجم مقاله از ۷۰۰۰ کلمه بیشتر نباشد.
۲. مقاله با نرم افزار word حروف نگاری شده باشد (ارسال فایل مقاله پس از پذیرش آن ضروری است).
۳. کلمات غیرفارسی در داخل متن با عدد توک شماره گذاری و معادل آنها در پایین صفحه درج شود.
۴. ارجاعات در پایان مقاله و به روش زیر ذکر شود:
الف: نحوه ارجاع فقط در متن به صورت: نام نویسنده، سال: صفحه، مانند (احمدی، ۱۳۸۳: ۸-۲۱۷). در صورت تعدد منابع از یک نویسنده (الف) و (ب) در کنار سال انتشار افزوده می شود. مانند (احمدی، ۱۳۸۳ (الف): ۲۳)؛
ب: ارجاع در پایان با روش: نام خانوادگی، نام نویسنده (سال)، عنوان کتاب/ ترجمه، جلد، محل نشر: ناشر. تنظیم شود. در مورد مقالات علمی پس از عنوان مقاله، نام مجله، دوره، شماره و مکان نشر آن ذکر شود؛
ج: معادل لاتین اسامی و اصطلاحات غیرفارسی متن در پانویست درج شود؛
د: جداول، شکل ها، نمودارها، منحنی ها، تصاویر و نقشه ها به ترتیبی که در متن آمده اند شماره گذاری شوند و مأخذ آنها به طور دقیق ذکر گردد.

چگونگی تدوین مقاله‌ها

صفحه نخست

۱. عنوان کامل مقاله
۲. نام و نام خانوادگی کامل نویسنده یا نویسندگان
۳. نشانی پست الکترونیکی نویسنده یا نویسنده پاسخگو
۴. چکیده فارسی و انگلیسی
۵. واژه‌های کلیدی (بین ۳ تا ۵ کلمه)
۶. در پایین صفحه، مشخصات علمی نویسنده یا نویسندگان به ترتیب رتبه علمی دانشگاهی، رشته تحصیلی و محل کار یا تحصیل
۷. در صورتی که مقاله برگرفته از پایان نامه یا طرح پژوهشی باشد، نام سازمان یا نهادی که هزینه مالی پروژه را پرداخت کرده است، در پانویست صفحه اول درج شود.

صفحات دوم به بعد

انجمن علوم سیاسی ایران مقاله‌هایی را علمی-پژوهشی می‌داند که دارای ویژگی‌ها زیر باشند:

۱. مقدمه یا بیان مسئله پژوهش
۲. بررسی ادبیات و نظرات موجود
۳. تعیین و توضیح هدف پژوهش
۴. تعیین روش مناسب برای مشاهده واقعیت
۵. کاربرست روش تعیین شده در گردآوری و تحلیل داده‌ها
۶. استفاده از منابع معتبر
۷. روایی نتیجه‌گیری از تحلیل داده‌ها
۸. بیان صریح یافته‌های پژوهش و پیامدهای نظری و علمی آنها
۹. رعایت ترکیب و تناسب در سازماندهی پژوهش
۱۰. رعایت قواعد شکلی در نگارش گزارش پژوهش

فهرست مطالب

- رسانه و سیاست: مطالعه تطبیقی سیاست روزنامه‌های شرق و کیهان در بازنمایی جنگ دوازده‌روزه ایران و اسرائیل

۷ فاطمه آقائی رضوانی و هادی نوری

- درس‌هایی برای ایران در سیاست‌گذاری محصولات تراریخته؛ مطالعه مقایسه‌ای ایالات متحده آمریکا و فرانسه

۴۱ فاطمه اکبری نودوزقی و غلامرضا حداد

- بحران قضاوت سیاسی و ناکامی در شکل‌گیری فهم مشترک در جامعه ایران: بازخوانی از منظر هانا آرنه متین انجم‌روز و محمد خضری

۸۹ - بررسی نقش سازمان‌های مردم‌نهاد در مشارکت انتخاباتی مردم در دوازدهمین دوره انتخاباتی مجلس شورای اسلامی؛ مطالعه موردی شهر اصفهان ۱۴۰۲

۱۲۳ مهین پناهی بازارگه، سیدحسن ملائکه و میرابراهیم صدیق

- وجوه اشتراک و افتراق اندیشه سیاسی انقلاب اسلامی ایران و اخوان المسلمین مصر: تحلیل تطبیقی اهداف، ابزارها، و راهبردهای سیاسی

۱۶۱ سجاد تراب، سیدمحمدناصر تقوی و بهروز رشیدی

- همسنگی شاخص‌های کلان اجتماعی، سیاسی و اقتصادی با میزان مشارکت استان‌های قومی‌نشین در انتخابات ریاست‌جمهوری ایران (مطالعه موردی استان‌های سیستان و بلوچستان و گلستان)

۱۹۵ یاسر رجب‌زاده، محمد بابایی و مجتبی مقصودی

- تحلیل سناریوهای حکمرانی رسانه‌ای و مشروعیت سیاسی در ایران
۲۲۷ بهنام سرخیل



Research Paper

Media and Politics: A Comparative Study of the Representation Policies of Shargh and Kayhan Newspapers during the 12-Day Iran–Israel War***Fateme Aghaei Rezvani¹** **Hadi Nouri²**

1. Ph.D. Student, Department of Sociology, Faculty of Humanities, Guilan University, Rasht, Iran

2. Associate Professor, Department of Sociology, Faculty of Humanities, University of Guilan, Rasht, Iran

DOI: <https://doi.org/10.22034/ipsa.2026.560>

Receive Date: 05 March 2026

Revise Date: 09 May 2026

Accept Date: 11 May 2026



©2021 by the authors, Licensee IPSA, Tehran, Iran. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>)

Extended Abstract**Introduction**

Mass media play a fundamental role in shaping public understanding of political conflicts and wars. Newspapers, in particular, do not merely report events; rather, they actively construct social realities through processes of selection, emphasis, omission, and framing. The representation of war in media discourse is therefore deeply intertwined with ideology, power relations, and political interests. During periods of armed conflict, newspapers become important arenas where competing narratives regarding national identity, legitimacy, victimhood, resistance, and peace are produced and disseminated.

The twelve-day Iran–Israel war constituted a significant political and military event that generated extensive media coverage within Iran. Different newspapers adopted diverse interpretative frameworks to explain the conflict, highlight particular actors, and prioritize specific dimensions of the war. While some media outlets emphasized military resistance and national security concerns, others focused on humanitarian consequences, diplomacy, and civilian experiences. These differences demonstrate that media narratives are not neutral reflections of reality but are socially and politically constructed representations.

Among Iranian newspapers, Kayhan and Shargh represent two distinct approaches to political and social issues. Kayhan, generally associated with conservative and revolutionary discourses, often adopts a confrontational approach toward international conflicts and emphasizes resistance narratives. In contrast, Shargh, which is frequently identified with reformist perspectives, tends to emphasize diplomacy, dialogue, and the social consequences of political developments. The comparison between these two newspapers provides an opportunity to understand how ideological orientations influence the representation of war and shape public interpretations of political events.

Previous studies on media representation of war have demonstrated that newspapers contribute significantly to the formation of public attitudes toward conflicts. Research has examined the representation of war in Iranian newspapers during the Iran–Iraq War, World War I, and regional conflicts such as the Second Nagorno-Karabakh War. However, limited attention has been devoted to investigating how contemporary Iranian newspapers represented the recent Iran–Israel conflict using poststructuralist analytical frameworks.

*** Corresponding Author:****Fateme Aghaei Rezvani, Ph.D.****E-mail:** farezvan1997@gmail.com



To address this gap, the present study employs Jacques Derrida's deconstruction approach, operationalized through David Boje's eight-step deconstructive narrative analysis. Deconstruction challenges the apparent stability and coherence of texts by uncovering hidden assumptions, hierarchical binary oppositions, silenced voices, contradictions, and marginalized perspectives embedded within discourse. Rather than accepting media narratives as objective accounts, deconstruction reveals the ideological mechanisms through which meaning is constructed and particular interpretations become dominant. The objective of this study is to comparatively analyze the headlines and subheadlines of Kayhan and Shargh newspapers during the twelve-day Iran–Israel war. Specifically, the research seeks to identify dominant binary oppositions, examine hierarchical structures of meaning, uncover excluded voices, identify contradictions within narratives, and reconstruct alternative representations that challenge dominant discursive positions. Through this approach, the study contributes to the broader understanding of media ideology, political communication, and the role of newspapers in constructing wartime realities.

Methodology

This study adopted a qualitative research design based on Derridean deconstruction. The analytical framework was derived from David Boje's eight-step deconstructive narrative analysis, which provides a systematic method for examining instability, contradictions, and silences within texts.

The research corpus consisted of the headlines and subheadlines published on the front pages of Kayhan and Shargh newspapers during the twelve-day Iran–Israel war, covering the period from 26 Khordad to 3 Tir 1404 (2025). Front-page headlines were selected because they represent the newspapers' primary editorial priorities and serve as powerful mechanisms for framing political events.

The analysis followed Boje's eight stages:

1. Identifying binary oppositions within the texts;
2. Reinterpreting hierarchical relationships embedded in these oppositions;
3. Identifying silenced or excluded voices;
4. Examining alternative perspectives and suppressed narratives;
5. Deconstructing the dominant plot structures;
6. Identifying exceptions and contradictions that destabilize the narrative;
7. Reading between the lines to uncover implicit meanings;
8. Reorganizing narratives by incorporating marginalized voices and challenging established hierarchies.

The first stage involved identifying major binary oppositions used by both newspapers. In Kayhan, oppositions such as Iran/Israel, nation/enemy, imposed peace/imposed war, and cessation of attacks/destruction of Israel were frequently observed. In Shargh, dominant oppositions included dialogue/war, ceasefire/aggression, life/death, diplomacy/conflict, and Tehran/Tel Aviv.

The second stage focused on determining which elements occupied privileged positions within these oppositions. This analysis enabled the identification of ideological priorities embedded in each newspaper's discourse.

Subsequent stages examined excluded voices, contradictions, and narrative inconsistencies while proposing alternative reconstructions that incorporated marginalized perspectives. This process allowed for a deeper understanding of the ideological assumptions shaping media representations of war.

Results and Discussion

The findings revealed substantial differences between Kayhan and Shargh regarding their



representation of the Iran–Israel war. Despite these differences, both newspapers demonstrated selective representations characterized by ideological assumptions and exclusions.

The analysis indicated that Kayhan predominantly constructed a militarized and confrontational narrative. The newspaper framed Iran primarily through military institutions, strategic decisions, and retaliatory actions rather than through civilian experiences. Binary oppositions such as Iran versus Israel and nation versus enemy reflected a discourse centered on resistance and victory. The repeated use of terms such as "enemy," "destruction," "severe blows," and "elimination" reinforced an aggressive narrative emphasizing military solutions.

A notable finding concerned the absence of ordinary citizens within Kayhan's representation of war. The experiences of civilians affected by attacks in Tehran and other Iranian cities were largely absent from the newspaper's discourse. Even when the Iranian population was mentioned, references primarily served to legitimize military responses rather than highlight humanitarian concerns. Consequently, the newspaper's narrative privileged state-centered and ideological perspectives while marginalizing civilian suffering.

Furthermore, Kayhan demonstrated several internal contradictions. For example, while portraying Israel as being on the verge of collapse, the newspaper simultaneously described Israeli military capabilities as advanced and formidable. Similarly, the simultaneous rejection of both "imposed peace" and "imposed war" exposed tensions within the newspaper's ideological framework. These inconsistencies illustrate Derrida's argument that textual meanings are inherently unstable and susceptible to deconstruction.

In contrast, Shargh emphasized civilian experiences, diplomacy, and the humanitarian dimensions of conflict. The newspaper consistently privileged concepts such as dialogue, ceasefire, negotiation, and everyday life over militaristic narratives. Reports concerning the experiences of Tehran residents, economic disruptions, emergency conditions, and the search for normalcy highlighted the social consequences of war.

The binary opposition between dialogue and war represented the central organizing principle within Shargh's discourse. Unlike Kayhan, which prioritized military resistance, Shargh consistently advocated diplomatic solutions and ceasefire initiatives. The newspaper portrayed international negotiations and diplomatic engagements as desirable alternatives to continued conflict.

Despite its apparent anti-war orientation, Shargh also exhibited significant exclusions and biases. Although emphasizing civilian suffering, the newspaper primarily focused on Tehran residents while neglecting the experiences of individuals living in other Iranian regions affected by the conflict. This tendency reflects a strong form of centralism that privileges the experiences of residents in the capital over those of peripheral populations.

Moreover, Shargh largely excluded Israeli civilian experiences from its narratives. While criticizing violence and advocating peace, the newspaper did not substantially address the humanitarian consequences of Iranian missile attacks on Israeli civilians. Consequently, its anti-war position remained selective rather than universally humanitarian.

The identification of silenced voices constituted one of the study's most important findings. In Kayhan, civilian experiences, particularly those of Iranian citizens living under wartime conditions, were systematically marginalized. The newspaper predominantly represented governmental and military perspectives, thereby limiting opportunities for alternative interpretations of the conflict.

Conversely, Shargh privileged civilian experiences but restricted them primarily to Tehran residents. Military personnel, non-Tehran populations, and Israeli civilians remained largely absent from the newspaper's narratives. These omissions demonstrate that even seemingly humanitarian representations involve processes of selection and exclusion.



The deconstruction of narrative structures further revealed that Kayhan adopted a predominantly heroic plot characterized by themes of resistance, victory, and national strength. This heroic framing minimized the tragic dimensions of war and obscured the suffering associated with armed conflict.

In contrast, Shargh employed a tragic narrative emphasizing vulnerability, loss, and the desire for peace. However, this tragic orientation coexisted with expressions of national unity, resilience, and resistance against external aggression. Such coexistence generated tensions that destabilized the coherence of the newspaper's anti-war discourse.

The final stage of narrative reconstruction demonstrated that alternative representations were possible through the inclusion of marginalized voices. Rewriting headlines to incorporate civilian experiences from both Iran and Israel challenged dominant binary oppositions and promoted more inclusive understandings of conflict. These reconstructed narratives highlighted the shared human consequences of war rather than reproducing ideological divisions.

Overall, the findings support poststructuralist arguments concerning the instability of meaning and the ideological nature of media representation. Neither newspaper provided a comprehensive or neutral account of the conflict. Instead, both constructed selective narratives that reflected particular political orientations and institutional priorities.

Conclusion

This study employed Derridean deconstruction and Boje's eight-step analytical framework to examine the representation policies of Kayhan and Shargh newspapers during the twelve-day Iran–Israel war. The findings demonstrated that both newspapers constructed ideologically informed narratives characterized by selective representation, exclusion, and internal contradictions.

Kayhan predominantly advanced a militaristic discourse emphasizing resistance, retaliation, and national strength. The newspaper largely excluded civilian experiences and prioritized state-centered perspectives. Its narrative structure reflected heroic themes that minimized the humanitarian consequences of war.

By contrast, Shargh emphasized diplomacy, civilian life, and anti-war sentiments. Nevertheless, its focus remained heavily concentrated on Tehran residents, resulting in the marginalization of other affected populations. Furthermore, the exclusion of Israeli civilian experiences limited the universality of its humanitarian discourse.

The study reveals that apparent ideological differences between conservative and reformist newspapers do not necessarily correspond to fundamentally different mechanisms of representation. Both newspapers selectively privilege certain voices while silencing others, thereby contributing to the reproduction of specific political and ideological frameworks.

From a theoretical perspective, the findings confirm the usefulness of deconstruction as a methodological approach for uncovering hidden assumptions, contradictions, and exclusions within media discourse. Deconstructive analysis demonstrates that media narratives are neither fixed nor neutral; instead, they are unstable constructions shaped by power relations and ideological commitments.

Future research could expand this approach by incorporating additional media platforms, including television broadcasts, digital news outlets, and social media discourse. Comparative analyses involving international media coverage of the same conflict may also provide further insights into the relationship between media representation, ideology, and political communication during wartime.

Table (1). Comparative Representation Policies of Kayhan and Shargh Newspapers during the 12-Day Iran–Israel War

Analytical Dimension	Kayhan Newspaper	Shargh Newspaper
Dominant discourse	Militaristic, resistance-oriented, and ideological discourse	Humanitarian, diplomatic, and peace-oriented discourse
Main binary oppositions	Iran vs. Israel; Nation vs. Enemy; Imposed Peace vs. Imposed War	Dialogue vs. War; Ceasefire vs. Aggression; Life vs. Death
Central focus of representation	Military operations, national security, and strategic retaliation	Civilian experiences, social consequences of war, and diplomatic efforts
Privileged actors	Government officials, military commanders, and state institutions	Civilians, urban residents, and diplomatic actors
Marginalized or silenced voices	Iranian civilians affected by war and alternative anti-war perspectives	Non-Tehran civilians, military perspectives, and Israeli civilian experiences
Narrative structure	Heroic narrative emphasizing resistance, victory, and national strength	Tragic narrative emphasizing vulnerability, loss, and the necessity of peace
Representation of war	War portrayed as legitimate resistance and national defense	War portrayed as a humanitarian crisis requiring diplomatic resolution
Major contradictions identified through deconstruction	Simultaneous portrayal of Israel as both weak and threatening; rejection of both imposed peace and imposed war	Advocacy of universal humanitarianism while selectively focusing on Tehran residents
Ideological orientation	Conservative and state centered	Reformist and society-centered
Reconstructed alternative narrative	Inclusion of civilian suffering and humanitarian consequences of conflict	Inclusion of marginalized populations and broader representations of wartime experiences

Source: Developed by the authors based on the deconstructive analysis of Kayhan and Shargh newspaper headlines and subheadlines during the 12-day Iran–Israel war.

Keywords: Deconstruction; Media Representation; Iran–Israel War; Kayhan Newspaper; Shargh Newspaper; Political Communication; War Discourse; Ideology.

References

- Aghaei Rezvani, F., & Fouladian, M. (2021). "Bazm-e Shahan va Gosheh-ye Zahmatkeshan: Baznamayi-ye Zohur va Soqut-e Hozeh-ye Omumi-ye Shahr-e Tehran dar Sad Sal-e Rooznameh-ye Ettela'at (1921–2020) [The Feast of Kings and the Corner of the Toilers: Representation of the Emergence and Decline of the Public Sphere in Tehran in One Hundred Years of Ettela'at Newspaper (1921–2020)]". Tehran: Nashr-e Shahr. (In Persian)
- Abrams, M. H. (2005). *A Glossary of Literary Terms*. 8th ed. Boston: Thomson Wadsworth.
- Bhabha, H. K. (1994). *The Location of Culture*. Routledge.
- Bressler, Ch. (1994). *Literary Criticism: An Introduction to Theory and Practice*.



New Jersey: Prentice-Hall Inc.

Bahrami Chegeni, Y., & Ahmadzadeh, A. (2025). Deconstruction of Reformists' Discursive Signifiers in the Media Literature of Iranian Principlists (2009–2023). *Political Science Quarterly*, 20(3), 53–86. (In Persian)

Boje, D. M. (2009). *Deconstructive Analysis*. Translated by H. Mohaddesi. *Resaneh*, 19(1), 79–99. (In Persian)

Boje, D. M. (2015). Stories from a Storytelling Organization: A Postmodern Analysis of Disney as Tamara-Land. Translated by E. Alizadeh, N. Baghbanmoshiri, & A. Jang. *Journal of Society, Culture and Media*, 4(17), 143–193. (In Persian)

Colebrook, C. (Ed.). (2015). *Jacques Derrida: Key Concepts*. Routledge.

Critchley, S. (2014). *The Ethics of Deconstruction*. Edinburgh: Edinburgh University Press.

Currie, Mark (2013). *The Invention of Deconstruction*. New York: Palgrave Macmillan.

Derrida, J. (2011). *Of Grammatology*. Translated by M. Parsa. Tehran: Rokhdad-e No. (In Persian)

Derrida, J., & Rorty, R. (2006). *Deconstruction and Pragmatism*. Translated by S. Rouyegarian. Tehran: Gam-e No. (In Persian)

Daboin, A. (2022). Why Deconstruction Might Work in Theory but Not in Practice. *Philosophy and Literature*, 46 (1), 86–99.

Derrida, J. (1976). *Of Grammatology* (G. C. Spivak, Trans.). Johns Hopkins University Press.

Derrida, Jacques (1990). Some Statements and Truisms about Neo-Logisms, Newisms, Postisms, Parasitisms, and other Small Seismisms. trans. Anne Tomiche, in *The States of 'Theory': History, Art and Critical Discourse*, ed. David Carroll, New York: Columbia University Press, pp. 63–95.

Derrida, J. (1991). Letter to a Japanese Friend, trans. David Wood and Andrew Benjamin, in *A Derrida Reader: Between the Blinds*, ed. Peggy Kamuf, London and New York: Harvester, pp. 270–6.

Derrida, J. (1995). *Points: Interviews, 1974–1994*. Stanford: Stanford University Press.

Derrida, J. (2020). *Deconstruction in a Nutshell: A Conversation with Jacques Derrida, with a new introduction*. Fordham University Press.

Eftekhari Khorasani, F., & Fouladian, M. (2021). *Tehran: The Last Bastion; The*

- Narrative of the Iran-Iraq War in Tehran through the Press (1980-1988)*. Tehran: Nashr-e Shahr. (In Persian)
- Firouzi, J., Soltanifar, M., & Jafari, A. (2021). Reflection of the Second Nagorno-Karabakh War in Iranian Newspapers: A Case Study of Kayhan, Etemad, and Ettela'at Newspapers. *International Media Studies Journal*, 6(2), 147-177. (In Persian)
- Hubbard, P. (2017). *City*. Translated by A. Khakbaz. Tehran: Elmi va Farhangi Publications. (In Persian)
- Hall, S. (1997). *Representation: Cultural Representations and Signifying Practices*. Sage.
- Kouhestaninejad, M. (2015). Iranian Press during World War I. *Goft-o-Go*, 65, 74-81. (In Persian)
- Malekzadeh, E., & Hamyani, K. (2020). Examining the Causes of Iran's Social Crises during World War I with Emphasis on the Press. *Historical Studies of War*, 4(11), 115-137. (In Persian)
- Mohan, Sh. (2022). Deconstruction and Anastasis. *Qui Parle*. 31 (2), 339-344.
- Montazer Ghaem, M., & Gholami, F. (2012). A Postcolonial Critique of the Narrative of the Television Series Bitter Coffee on Iranian Political Modernity with Emphasis on the Deconstruction Method. *Cultural and Communication Studies*, 8(28), 121-146. (In Persian)
- Nouri, H., & Taherzadeh Kouzani, M. (2025). A Postcolonial Reading of Law in Mirza Malkam Khan's Thought: With Emphasis on the Newspaper Qanun. *Social Theories of Muslim Thinkers*, 15(2), 37-53. (In Persian)
- Nouri, H., Taherzadeh Kouzani, H., & Alizadeh, R. (2023). A Postcolonial Reading of Identity in Mohammad Mossadegh's Thought with Emphasis on the Deconstruction Method. *Political Science Quarterly*, 20(3), 199-234. (In Persian)
- Norris, C. (2009). *Deconstruction*. Translated by P. Yazdanjoo. Tehran: Markaz Publications. (In Persian)
- Patton, P. (2017). Deconstruction and the Problem of Sovereignty. *Derrida Today*, 10(1), 1-20.
- Redfield, Marc. (2016). *Theory at Yale: The Strange Case of Deconstruction in America*. New York: Fordham University Press.
- Sadeghi Jafari, J., & Ghorbani, A. (2025). Administrative Corruption as a Crisis of the Civil Sphere: Media Representation in the Reformist Newspaper Etemad (2021). *Political Science Quarterly*, 20(2), 145-176. (In Persian)
- Seidman, S. (2009). *Contested Knowledge: Social Theory in the Postmodern*



- Era*. Translated by H. Jalili. Tehran: Ney Publications. (In Persian).
- Stocker, B. (2006). *Routledge Philosophy Guidebook to Derrida on Deconstruction*. United Kingdom: Taylor & Francis.
- Said, E. W. (1978). *Orientalism*. Pantheon Books.
- Shakeri, S. R. (2018). Requirements and Conditions for Applying Derrida's Deconstruction in Textual Criticism: A Review and Analysis of the Book Deconstructing Al-e Ahmad's Texts. *Critical Studies in Texts and Programs of Human Sciences*, 18(2), 155–171. (In Persian)
- Taraji, M. (1994). The Role and Position of the Press in the Iraq War. *Gozarash*, 46, 49–54. (In Persian)
- Xiaoting, Li (2024). The Deconstruction and Shaping of Media Power in the New Media Era with the Spring Festival Gala as the Object of Investigation. *Academic Journal of Humanities & Social Sciences*, 7(1).
- Yahyavi, H. (2011). War of Cities. *Negin-e Iran*, 36, 25–38. (In Persian)
- Calvert, B., Casey, N., Casey, B., Frinch, L., & Lewis, J. (2007). *Television studies: The key Concepts*.

رسانه و سیاست: مطالعه تطبیقی سیاست روزنامه‌های شرق و کیهان در بازنمایی جنگ دوازده‌روزه ایران و اسرائیل

*فاطمه آقائی رضوانی^۱ هادی نوری^۲

۱. دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی فرهنگی، دانشگاه گیلان، رشت، ایران

۲. دانشیار گروه جامعه‌شناسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه گیلان، رشت، ایران

لینک گزارش نتیجه مشابهت‌یابی: <https://www.samimnoor.ir/view/fa/SimilarityResult7?ItemID=66118719138/3%>

20.1001.1.1735790.1404.21.1.1.5

چکیده

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۲/۱۴

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۵/۰۲/۱۹

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۲/۲۱

نوع مقاله: پژوهشی

واژگان کلیدی:

وانوسازی، جنگ

دوازده‌روزه، اسرائیل،

کیهان، شرق

پژوهش حاضر، رویکرد دو روزنامه «کیهان» و «شرق» را در روزهای جنگ دوازده‌روزه ایران و اسرائیل مقایسه و بررسی کرده است. اهمیت این بررسی به دلیل کشف و تفسیر صداهای گوناگون موجود در متن است. هدف پژوهش «تفسیر»، نوع پژوهش «بنیادی»، و راهبرد پژوهش «استفهامی» است. برای پاسخ به پرسش اصلی از نظریه «وانوسازی» ژاک دریدا و برای تفسیر اطلاعات از روش «وانوسازی هشت مرحله‌ای» دیوید بوژه (به‌منظور بررسی تقابل‌های درون‌متنی) استفاده شده است. یافته‌های پژوهش، حکایت از وجود ۱۰ تقابل در روزنامه «کیهان» و ۱۳ تقابل مفهومی در روزنامه «شرق» دارد. این تقابل‌ها نشان می‌دهند که در روزنامه «کیهان»، موقعیت فرادست متعلق به اقلیت حاکم است و مردم عادی در موقعیت فرودست قرار گرفته‌اند؛ درحالی که این موقعیت‌ها در روزنامه «شرق» برعکس هستند. روزنامه «کیهان» نسبت به «شرق»، دربردارنده صداهای خاموش بیشتری است. یکپارچگی کلمات جنگی و تهدید بی‌امان دشمن در روزنامه «کیهان»، نشان از تأکید بر جنگ بدون توجه به پیامدهای آن در شهرها دارد. روزنامه «شرق»، با رویکرد مردمی و ضدجنگ، اقدام به روایت می‌کند، اما باز هم رویکرد به‌شدت مرکزگرای آن، سبب نادیده گرفتن پیامدهای جنگ شده است. افزون‌براین، نادیده گرفتن مردم عادی ساکن در اسرائیل نشان می‌دهد که روزنامه «شرق» ضدجنگ نیست، بلکه درون همان ایدئولوژی غالب قرار می‌گیرد. تفاوت روزنامه «شرق» و «کیهان» این است که «شرق» از زندگی روزمره سخن می‌گوید و «کیهان» در پی تقویت و مشروعیت‌بخشی به جبهه درگیر جنگ است.

* نویسنده مسئول:

فاطمه آقائی رضوانی

پست الکترونیک: Farezvan76@gmail.com

مقدمه

حمله ناگهانی اسرائیل به بخش‌هایی از شهر تهران و ترور شخصیت‌های مهم سیاسی و نظامی در خرداد ۱۴۰۴ سبب آغاز جنگ دوازده‌روزه ایران و اسرائیل شد. این جنگ، بازتاب‌های گسترده‌ای در همه رسانه‌های رسمی و غیررسمی داخلی و خارجی داشت. تلاش برای موضع‌گیری درباره این جنگ آشکارا در هر دو رسانه نمود یافته است. یکی از اصلی‌ترین درگاه‌های رسمی برای اعلام اخبار که به‌صورت متن منتشر می‌شود، روزنامه‌ها و مطبوعات رسمی کشور هستند. از عمر این مطبوعات مدرن در ایران، حدود یک سده می‌گذرد و همگام با تحولات دیگر در طول صدسال اخیر، پدیده‌ای به‌نام روزنامه به فرهنگ سیاسی و عمومی ایران افزوده شده است؛ پدیده‌ای که گاهی یگانه‌درگاه ارتباطی بدنه اجتماعی با رویدادهای مهم کشور و شهر بوده و در برهه‌هایی درخور اعتمادترین رسانه برای شهروندان به‌شمار می‌رفته است. از این نظر مطبوعات را می‌توان آینه تاریخ سیاسی، اجتماعی، و فرهنگی جامعه ایرانی در صدسال اخیر دانست (رضوانی و فولادیان، ۱۴۰۰).

هر روزنامه‌ای رویکرد نظری و سیاسی منحصر به خود را دارد که به‌طور رسمی اعلام می‌شود؛ برای مثال، روزنامه «کیهان» از جمله روزنامه‌های منصوب به جریان راست اصول‌گرا و در مقابل، روزنامه «شرق» روزنامه منصوب به جناح اصلاح‌طلب است. روزنامه‌هایی هم موجودند که به‌طور مستقیم به دولت وقت منصوب می‌شوند (مانند روزنامه «ایران»). گاهی نیز دیدگاه یا گفتمان مشخصی به‌گونه‌ای پنهانی در مطبوعات بازنمایی می‌شود. همان‌گونه که کالورت^۱ می‌نویسد: «کار رسانه، بازنمایی امر پنهان و نهفته یا ایدئولوژی و گفتمان است». روزنامه نیز در اینجا، رسانه است.

هریک از روزنامه‌های یادشده، اخبار وقت را از دریچه نگاه خاص خود بازنمایی می‌کنند و در نتیجه، بخش‌هایی از واقعیت در گزارش آن‌ها مسکوت می‌ماند. در مقاله حاضر، تلاش شده است گزارش دو روزنامه «شرق» و «کیهان» در دوازده روز جنگ ایران و اسرائیل با رویکرد و انوسازی بررسی شود. در این راستا، تیتیر و زیرتیتیر سرمقاله صفحه‌های نخست این روزنامه‌ها واکاوی شده است؛ زیرا، این بخش از روزنامه، اصلی‌ترین قسمت آن و بیانگر دیدگاه سردبیر بوده و توسط خود او نوشته می‌شود؛ در نتیجه، می‌تواند اطلاعات مهمی را برای بررسی فراهم کند. اهمیت این بررسی در کشف پیش‌فرض‌های رویکرد روزنامه، صداهای پنهان در گزارش‌ها، و صداهای

1. Calvert

مسکوتی است که فرودست به شمار می‌آیند. افزون‌براین، نوعی برملاسازی برنامه خدمت به ایدئولوژی است. توانایی متن‌ها در تحمیل درک‌های مبتنی بر عقل سلیم باعث شده است که پژوهشگران در پی بررسی باورهای عقیدتی‌ای باشند که در جلوه‌های متعالی و عامیانه فرهنگ، نه تنها در کتاب‌ها و اشعار، بلکه در آگهی‌های تبلیغاتی، عکس‌ها، مجلات، و روزنامه‌ها رسوب کرده است. هدف ما در اینجا، تفسیر ردپای پیش‌فرض‌ها و سوگیری‌ها در متنی است که برای عامه مردم نوشته شده است؛ بنابراین، هدف پژوهش حاضر، از نوع «تفسیر» و نوع پژوهش، «بنیادی» است. در میان چهار راهبرد پژوهش استقرایی، قیاسی، پس‌کاوی، و استقهای، راهبرد پژوهش حاضر، «استقهای» است (بلیکی، ۱۳۹۰، ۱۴۲). براین اساس، منطق استقهای می‌پذیرد که فعالیت‌های اجتماعی رسانه‌ها، در مقام کنشگران جمعی عصر حاضر، در زبان آن‌ها بر ساخته می‌شود؛ ازاین‌رو، از طریق بررسی زبان رسانه می‌توان به معرفت ضمنی و ناآشکاری دست یافت که در پس جهان اجتماعی-سیاسی نهفته است.

۱. پیشینه پژوهش

پیشینه پژوهش‌های مرتبط با این موضوع را می‌توان در چند دسته جای داد؛ دسته نخست، پژوهش‌هایی هستند که بدون در نظر گرفتن مقوله جنگ و مقوله مطبوعات، صرفاً به روش و انوسازی متون توجه داشته‌اند؛ ازجمله این پژوهش‌ها می‌توان به پژوهش طاهرزاده و نوری (۱۴۰۴)، با عنوان «خوانش پسااستعماری هویت در اندیشه محمد مصدق» اشاره کرد. این پژوهش، با استفاده از نظریه هومی بابا و برپایه روش هشت مرحله‌ای بوژه-که در پژوهش حاضر نیز به کار رفته است- تلاش کرده است به این پرسش اصلی پاسخ دهد که «آیا اندیشه مصدق، انعکاس گفتمان استعمار است یا تنها بازتاب موقعیت استعمارستیزانه». نظیر این پژوهش، توسط نوری و طاهرزاده (۱۴۰۴) در «خوانش پسااستعماری مفهوم قانون در اندیشه ملک‌خان» انجام شده است.

دیوید بوژه (۱۳۹۴) نیز در «روایت‌هایی از یک سازمان داستان‌پرداز: تحلیلی پسامدرن از دیزنی به مثابه یک تامارالند»، تحلیل پسامدرنی از این گفتمان‌های چندگانه، صداها و طرشد، و داستان‌های نادیده‌گرفته‌شده را در سوی تاریک‌تر افسانه دیزنی آشکار می‌کند. منتظر قائم و غلامی (۱۳۹۱) نیز در «نقد پسااستعماری روایت سریال قهوه تلخ از مدرنیته سیاسی ایرانی: با تأکید بر روش واسازی»، به نقد بازنمایی جامعه ایران در سریال قهوه تلخ

پرداخته‌اند. آن‌ها با استفاده از تحلیل وانوسازی، راه سوم، یعنی، مدرنیته بومی را پیشنهاد می‌کنند. صادقی جعفری و قربانی نیز در مقاله «فساد اداری به مثابه بحران عرصه مدنی: بازنمایی رسانه‌ای در روزنامه اصلاح طلب اعتماد (۱۴۰۰)» با تحلیل مضمون شبکه‌ای اتريد-استرلینگ و تحلیل داده‌های ۲۶ سند منتخب، ۱۲ مضمون پایه، ۴ مضمون سازمان‌دهنده و مضمون فراگیر فساد اداری را شناسایی کرده‌اند.

بهرامی چگنی و احمدزاده در مقاله «واسازی دال‌های گفتمانی اصلاح طلبان در ادبیات رسانه‌ای اصول‌گرایان جمهوری اسلامی ایران (از سال ۱۳۸۸ تا ۱۴۰۲)» با استفاده از چارچوب نظری لاکلانو و موفه، واسازی دال‌های گفتمانی اصلاح طلبان (مانند توسعه سیاسی، دموکراسی، و جامعه مدنی) را در رسانه‌های اصول‌گرای ایران از سال ۱۳۸۸ تاکنون بررسی کرده‌اند. آن‌ها با روش تحلیل گفتمان پساساختارگرا از ۲۶ مقاله رسانه‌های اصول‌گرا (نظیر کیهان، تسنیم، فارس) به روش نمونه‌گیری هدفمند استفاده کرده‌اند.

باین‌حال، پژوهش‌های مرتبطی انجام شده است که اگرچه روش آن‌ها وانوسازی نبوده، اما به مقوله بازتاب جنگ در مطبوعات توجه داشته‌اند. یکی از مرتبط‌ترین این پژوهش‌ها، پژوهش افتخاری و فولادیان (۱۴۰۰) با عنوان «تهران، آخرین سنگر: روایت جنگ ایران و عراق در شهر تهران در آینه مطبوعات ۱۳۶۷-۱۳۵۹» است. نویسندگان در این پژوهش، تلاش کرده‌اند نشان دهند که شهر تهران در حوزه جنگ چگونه در روزنامه‌های دوران دفاع مقدس نشان داده شده است.

تاراجی (۱۳۷۳) نیز در پژوهش مرتبطی با عنوان «نقش و جایگاه مطبوعات در جنگ با عراق» موضوع کم‌فروغی روزنامه‌نگاران را در هشت سال جنگ بررسی کرده و دلیل آن را ورود دین به سازمان‌های گوناگون و سازمان روزنامه پس از انقلاب دانسته است.

افزون بر این، برخی پژوهش‌ها نیز بازتاب جنگ‌های دیگر را در مطبوعات بررسی کرده‌اند؛ برای مثال، فیروزی، سلطانی‌فر، و جعفری (۱۴۰۰) در مقاله‌ای با عنوان «بازتاب جنگ دوم قرباغ در مطبوعات ایران»، با مطالعه موردی سه روزنامه «کیهان»، «اعتماد» و «اطلاعات»، رویکرد و جهت‌گیری این روزنامه‌ها را در مورد جنگ ارمنستان و آذربایجان بر سر قرباغ در سال ۲۰۲۰ مطالعه کرده‌اند. براساس یافته‌های آن‌ها، مقوله‌های لزوم پایان جنگ قرباغ، تحقق صلح و امنیت پایدار، و تأثیر مناقشه بر منافع ملی ایران، برجسته‌ترین مباحث مطبوعات یادشده بوده‌اند.

کوهستانی نژاد (۱۳۹۳) در مقاله خود با عنوان «مطبوعات ایران در جنگ جهانی اول»، اندام‌واره مطبوعاتی منتشرشده در این دوره و رویکرد یا ارزش کلی محتوای آن‌ها را معرفی و بررسی کرده است.

ملک‌زاده و حماني (۱۳۹۹) نیز روزنامه‌های دوران جنگ جهانی اول در ایران را بررسی کرده‌اند. آن‌ها با واکاوی دقیق اخبار روزنامه آن دوران، در پی پاسخ به این پرسش بوده‌اند که چه عواملی در شکل‌گیری بحران‌های اجتماعی ایران در جنگ جهانی اول نقش داشته است. پژوهش‌های خارجی از زوایای گوناگونی به کاربرد و انوسازی توجه داشته‌اند؛ برای مثال، مارک کوری (۲۰۱۳) در «ابداع و انوسازی»، سایمون کریچلی (۲۰۱۴) در «اخلاق و انوسازی»، مارک ردفیلد (۲۰۱۶) «در نظریه در پیپل: مورد عجیب و انوسازی در آمریکا»، شاج موهان (۲۰۲۲) در مقاله «واسازی و رستاخیز»، پاول پاتون (۲۰۱۷) در «واسازی و مسئله حاکمیت»، آلن دابوین (۲۰۲۲) در «چرا و انوسازی ممکن است در نظریه جواب بدهد اما در عمل نه»، و لی شیائوتینگ (۲۰۲۴) در «وانوسازی و شکل‌دهی قدرت رسانه در عصر رسانه‌های جدید با موضوع بررسی جشنواره بهاره» نمونه‌هایی از پژوهش‌های جدید در مباحثه و کاربرست روش و انوسازی هستند.

در پژوهش حاضر از روش و انوسازی دیوید بوژه برای تحلیل محتوای مطبوعات استفاده شده است که با توجه به تازگی موضوع جنگ ایران و اسرائیل می‌تواند نتایج جدید و قابل‌تأملی ارائه کند. نوآوری پژوهش، در نظام‌مندسازی راهبرد و انوسازی موردنظر دریدا^۱ است که در هشت مرحله انجام می‌شود و در پی بر ملاسازی مفروضات و سوگیری‌های درون متن است و می‌خواهد از راه بررسی دوگانگی، تفسیر، صداها، یاغی، سویه دیگر و نفی پیرنگ، به ردگیری بین خطوط و سازمان‌دهی دوباره دست یابد.

۲. چارچوب نظری پژوهش

یکی از مفاهیم کلیدی برای فهم گفتمان رسانه در موقعیت‌های بحرانی‌ای مانند جنگ، دیگری‌سازی^۲ است. این مفهوم — که در مطالعات پسااستعماری و تحلیل گفتمان جایگاه برجسته‌ای دارد — به فرایندی گفته می‌شود که در آن، «خود» فقط از طریق تمایز و تضاد با

1. Derrida

2. Othering

«دیگری» معنا می‌یابد (سعید، ۱۹۷۸). در این فرایند، رسانه‌ها با تولید روایت‌های دوتایی و سلسله‌مراتبی، جهان را به دو قطب «ما» و «آن‌ها» تقسیم کرده و از دل این تقابل، هویت‌هایی سیاسی و فرهنگی خلق می‌کنند.

به‌ویژه در بستر بحران، جنگ، و تنش‌های ژئوپلیتیک، دیگری‌سازی نه‌تنها برای تعیین دوست و دشمن، بلکه برای مشروعیت‌بخشی به کنش‌های سیاسی، نظامی، و ایدئولوژیک به‌کار گرفته می‌شود (هال^۱، ۱۹۹۷). در چنین گفتمانی، «دیگری»، اغلب چهره‌ای تهدیدآمیز، غیرعقلانی، و ناآشنا می‌گیرد، درحالی‌که «خود» به‌عنوان محور حقیقت، عقلانیت، و ارزش‌های والای اجتماعی به‌تصویر کشیده می‌شود. به‌نظر می‌رسد، همین امر است که منجر به نادیده گرفتن بخش‌هایی از حقیقت و دور انداختن یا حاشیه‌ای کردن آن می‌شود. به‌تعبیر هومی بابا، دیگری‌سازی، تنها برون‌سازی یک تهدید نیست، بلکه سازوکار شکل‌گیری هویت است؛ «خود» بدون «دیگری» تعریف نمی‌شود و هویت، همواره در رویارویی با دیگری شکل می‌گیرد (بابا، ۱۹۹۴). از این دیدگاه، فرایند دیگری‌سازی، بخشی از منطق گفتمانی قدرت است که از طریق زبان، بازنمایی، و ساختارهای معنایی عمل می‌کند.

چارچوب نظری پژوهش حاضر مبتنی بر نظریه «وانوسازی»^(۱) ژاک دریدا است. یکی از مفروضات بنیادین در فلسفه غرب که دریدا آن را به‌چالش می‌کشد، این است که زبان، زمینه درک درست ما از جهان را فراهم می‌کند و درواقع، این وانوسازی است که در مقام یک تمهید راهبردی، قصد ارائه قرائتی دارد که این فرض را بی‌اعتبار می‌کند (آبرامز^۲، ۲۰۰۵، ۶۵). تعریف نظریه ژاک دریدا که مبنای روش‌شناسی این پژوهش است—کار دشواری است. بسیاری از شارحان و حتی کاربران این نظریه، از تعریف دقیق آن اظهار ناتوانی کرده و تأکید می‌کنند که تعریف آن به‌گونه‌ای در جریان عملی وانوسازی، بر پژوهشگر یا مفسر آشکار می‌شود (شاکری، ۱۳۹۷). دلیل این دشواری نیز در ناپایداری است. وانوسازی یک تحلیل نیست، یک روش هم نیست. تعریف وانوسازی، به‌زعم خود دریدا، واقعاً ناممکن است (دریدا، ۱۹۹۱، ۲۷۲). وانوسازی را باید در نسبت با متن، تعریف کرد و به‌کار برد؛ زیرا، نوعی خوانش دوسویه متن است؛ انتقاد درونی، شالوده‌شکنی، و درگیری با تضادها است. به‌نظر دریدا، در متن باید تقابل‌ها و سلسله‌مراتب را یافت. تقابل‌های دوتایی‌ای مانند خود/دیگری، ما/آن‌ها، مقاومت/سازش، یا وطن‌دوستی/خیانت، برپایه نابرابری و

1. Hall

2. Abrams

سلسله‌مراتب ساخته می‌شوند. وانوسازی تلاش می‌کند این تقابل‌ها را واژگون کند، ناپایداری معنا را نشان دهد، و نظم به‌ظاهر تثبیت‌شده معنا را مختل کند (دریدا، ۱۹۷۶). این معنازدایی از متن و در نتیجه، آشکارسازی امکانات درونی متن در جمله معروف او آشکار می‌شود: «هیچ چیز بیرون از متن نیست» (دریدا، ۱۳۹۰، ۵۱)؛ اما مراد او از متن، «محدود به گرافیک، کتاب، یا حتی گفتار نمی‌شود.... آنچه من متن می‌نامم، دربرگیرنده همه ساختارهای واقعی، اقتصادی تاریخی، نهادی-اجتماعی و در مجموع، همه مراجع قدرت ممکن است» (دریدا، ۱۹۹۵، ۱۶۸).

دریدا به پیروی از سوسور بر این نظر است که معنا، حاصل تفاوت است. تفاوت، متضمن این ایده است که معنا همواره، و شاید تا حد تکمیل‌پذیری بی‌پایان، با بازی دلالت به تعویق می‌افتد (نوریس، ۱۳۸۵، ۶۱). به بیان روشن‌تر، هر دلالت و معنایی وابسته به آن چیزی است که خودش نیست یا ندارد. این فرایند به دوگانگی‌هایی منجر می‌شود که به یکدیگر وابسته‌اند. به‌طور کلی، دریدا تمام متافیزیک غرب را بر مبنای تضادهای دوگانه یا مفهومی مشاهده می‌کند که در این دوگانگی‌ها برای هر طرف، رقیبی وجود دارد (برسler^۱، ۱۹۹۴، ۷۶). اندیشمندان غربی با تکیه بر این تقابل‌های سلسله‌مراتبی در پی شناسایی نظم حقیقت و واقعیت هستند؛ نظم‌ی که می‌تواند نقش یک بنیان قابل‌اعتماد را برای دآوری درباره دوگانگی‌ها فراهم کند (سیدمن، ۱۳۸۸، ۲۲۲). براین اساس، وانوسازی نشان می‌دهد که معنا همواره وابسته به زمینه، تاریخی، و لغزان است، و دیگری — برخلاف ظاهر منفعلش — در شکل‌گیری «خود» نقش دارد. وانوسازی، نوعی خوانش متن است که در آن تلاش می‌شود، پیش‌فرض‌های درون یک متن کشف شود. فیلسوف معاصر، ژاک دریدا، این اصطلاح را با مفهومی نه‌چندان روشن بر ساخته است: «وانوسازی به روش خاصی در خوانش متون گفته می‌شود که هدف آن، متزلزل‌سازی کانون یا مرکز متن بر پایه عناصر معناشناختی برگرفته از پیرامون آن است» (دریدا و رورتی، ۱۳۸۵، ۳۱).

در پژوهش حاضر، تفاوت رویکرد دو روزنامه «کیهان» و «شرق» در پوشش تیتراها و زیرتیتراهای سرمقاله در دوازده روز جنگ ایران و اسرائیل، با تمرکز بر مفهوم دیگری‌سازی، بررسی شده است. همان‌گونه که در یافته‌ها نشان داده خواهد شد، روزنامه «کیهان» با تأکید بر تصویرسازی از اسرائیل به عنوان «دشمن و شر مطلق» و با سکوت در مورد هزینه‌های داخلی جنگ، نوعی گفتمان جنگ طلبانه و قهرمان‌محور را بازتولید می‌کند. در مقابل، «شرق» با تمرکز

1. Bresler

بر امنیت مردم، دیپلماسی، و گفت‌وگو، نوعی گفتمان متمایل به تعامل و صلح را شکل می‌دهد که در آن، گفتمان رادیکال خود به صورت «دیگری خطرناک» بازنمایی می‌شود.

۳. روش پژوهش

در این پژوهش از روش تحلیل «وانوسازی» برای تفسیر روزنامه‌های «کیهان» و «شرق» استفاده شده است. وانوسازی، دربردارنده افشا و به‌چالش کشیدن متضادهای دوگانه در متون و سلسله‌مراتب قدرت ناشناخته و پذیرفته‌نشده درون آن‌ها است. وانوسازی قصد دارد با معکوس کردن و جابه‌جایی این سلسله‌مراتب، اقتدار و اعتبار متن را مختل، و مفروضات و سوگیری‌های اساسی را آشکار کند (دریدا، ۲۰۲۰، ۲۷۹-۲۷۴). برای کاربرد وانوسازی دریدا، باید بر ناپایداری‌ها، بی‌ثباتی‌ها، تضادها، و تقابل‌های ذاتی درون متن تمرکز کرد. این فرایند، نیازمند بررسی این نکته است که چگونه زبان، استعاره‌ها، و ساختارهای متن، ماهیت ساختگی و لغزش‌های معنا را آشکار می‌کند (کلبروک^۱، ۲۰۱۵، ۱۴۰).

در نگاه دریدا، وانوسازی، روش نیست و تنها یک راهبرد و یک شیوه اندیشیدن است. دریدا بر روش نبودن وانوسازی تأکید می‌کند و در نامه‌اش «به یک دوست ژاپنی» به‌سادگی و آشکارا اظهار می‌دارد: «وانوسازی، یک روش نیست و نمی‌تواند به یک (وضعیت) تبدیل شود» (دریدا، ۱۹۹۱، ۲۷۳) و چیزی است که رخ می‌دهد (دریدا، ۱۹۹۰، ۸۵). باوجوداین، برخی دریدایی‌ها، در پی تحلیل متون از طریق تبدیل وانوسازی به روش بوده‌اند؛ برای مثال، استوکر^۲ مراحل زیر را بیان می‌کند: (۱) «شناسایی تضادهای دوتایی»؛ (۲) «بررسی سلسله‌مراتب»؛ (۳) «درهم شکستن سلسله‌مراتب»؛ (۴) «کاوش در ابهامات»؛ (۵) «برجسته‌سازی حاشیه‌ها» (استوکر، ۲۰۰۶). دیوید بوژه از این حد نیز فراتر رفته و در پی نظام‌مندسازی وانوسازی و استفاده از آن به‌عنوان یک راهبرد برای نقد روایت بوده است. در پژوهش حاضر، برای عملیاتی‌سازی وانوسازی و استفاده از آن به‌عنوان یک روش، از روش عملیاتی دیوید بوژه استفاده شده است. بوژه، برپایه راهبرد وانوسازی دریدا، یک الگوی هشت مرحله‌ای طراحی کرده است که نتیجه پیاده‌سازی آن، وانوسازی یک متن است (بوژه، ۱۳۸۰، ۱۵۶). در این پژوهش، تمام این هشت مرحله برای هردو روزنامه به‌گونه‌ای جداگانه پیاده‌سازی شده است.

1. Colebrook

2. Stocker

۱. یافتن تقابل‌ها: در این مرحله لازم است فهرستی از تقابل‌های دوگانه به‌کاربرده‌شده در متن ارائه شود. این مرحله، به فهم موقعیت گروه و مفاهیم فرادست و فرودست یاری می‌رساند. این تقابل‌های دوگانه در راستای فرایند دیگری‌سازی ایجاد شده‌اند (بوژه، ۱۳۸۰، ۸۵-۸۶)؛
۲. بازتفسیر سلسله‌مراتب: هر روایتی، دربردارنده یک سلسله‌مراتب و یک رویداد از نظرگاه خاصی است؛ به‌عنوان مثال، در تقابل‌ها نوعی سلسله‌مراتب وجود دارد که به ما کمک می‌کند تا جایگاه برتر را تشخیص دهیم. این سلسله‌مراتب باید معرفی و بازتفسیر شود. به بیان روشن‌تر، با تشخیص موقعیت فرودست و فرادست، می‌توان با یک چرخش اساسی، این سلسله‌مراتب را درهم ریخته و موقعیت‌ها را از نو تعریف کرد (بوژه، ۱۳۸۰، ۸۸-۸۷)؛
۳. صداهای حذف‌شده: در روایت، مراکز روایی منجر به طرد شدن حاشیه‌ها می‌شوند؛ در نتیجه، پژوهشگر باید اقتدار تک‌صدایی را نفی کند و صداهای خاموش را بیابد. باید مشخص شود که کدام صداهای فرودست تلقی شده‌اند؛ این صداهای همان صداهایی است که به‌گونه‌ای عامدانه و برپایه اهدافی مشخص، حذف شده یا مسکوت مانده‌اند. این همان نقطه مهمی است که از نگاه مخاطب پنهان شده است (بوژه، ۱۳۸۰، ۸۹-۸۷)؛
۴. سوبیه دیگر روایت: در این مرحله باید با فهرست کردن تنوع‌ها و تفاوت‌های هر اصطلاح، سلسله‌مراتب بین اصطلاح مرکزی و حاشیه‌ای را واژگون‌سازی کرد (بوژه، ۱۳۸۰، ۸۹)؛
۵. نفی پیرنگ: هر حکایتی پیرنگی دارد. پیرنگ را باید تغییر داد؛ برای مثال، یک پیرنگ رمانتیک می‌تواند به تراژیک تغییر کند؛ زیرا، پیرنگ‌ها، همواره دربردارنده و حامل ایدئولوژی مشخصی بوده و با هدف خاصی طرح‌ریزی شده‌اند (بوژه، ۱۳۸۰، ۹۰)؛ برای مثال، در مورد روزنامه «کیهان»، پیرنگ به‌گونه‌ای حماسی نگارش شده است تا راحت‌تر بتوان از لحن و اهداف شدید و محکم استفاده کرد؛
۶. استثنا را بیابید: در روایت، نقاط انگشت‌شماری وجود دارد که قاعده کلی آن روایت در آن نقطه نقض شده و خلاف آن روایت شده است (بوژه، ۱۳۸۰، ۹۱-۹۰)؛
۷. ردگیری بین خطوط: آنچه گفته نشده را باید ردگیری کرد. با ردگیری خطوط، باید جای خالی بین خطوط را که روایت نشده است، پر کرد (بوژه، ۱۳۸۰، ۹۲-۹۱)؛
۸. بازسازمان‌دهی: پیمودن مراحل پیشین به یافتن دیدگاه جدید منجر می‌شود. این دیدگاه، سامان جدیدی به روایت می‌بخشد. در مرحله بازسازمان‌دهی، باید سلسله‌مراتب را دوباره ساماندهی کرد. به بیان روشن‌تر، بازروایت کردن برای تغییر دوگانگی‌ها و حاشیه‌ها رخ

می‌دهد. در این مرحله، گرایش نهفته در روایت، معرفی و بازروایت می‌شود. آنچه می‌توانست باشد، به جای آنچه هست، معرفی می‌شود (بوژه، ۱۳۸۰، ۹۲).

در ادامه، پیش از طرح یافته‌های پژوهش، جدولی دربردارنده تیترو زیرتیتر سرمقاله هردو روزنامه (در صفحه نخست)، به ترتیب تاریخ، ارائه شده است. گفتنی است، تیترو زیرتیتر «کیهان»، عموماً، کوتاه‌تر و «شرق»، بلندتر است.

جدول شماره (۱). تیترو زیرتیتر روزنامه‌های شرق و کیهان

تاریخ	کیهان	شرق
۲۶ خرداد	ایران، اسرائیل را شخم زد. نوبت فشردن گلوگاه اقتصادی دشمن است. خروج از ان پی تی و بستن تنگه هرمز در دستور کار مجلس.	کارشناسان در گفت‌وگو با شرق درباره وضعیت سلامت مردم در این دوره هشدار می‌دهند. چند راهکار برای وضعیت اضطراری. پاسخ شورای شهر و دولت به دغدغه شهروندان در شرایط اضطراری: کروی پناهگاه‌های پایتخت. سخنگوی دولت اعلام کرد: مدارس، مساجد، و متروها ۲۴ ساعته در اختیار مردم است.
۲۷ خرداد	شرط پایان جنگ، نابودی اسرائیل است، نه توقف حملات. فرصت محو رژیم صهیونیستی را نباید از دست داد.	رژیم صهیونیستی در ادامه حملات خود به غیرنظامیان، ساختمان شیشه‌ای صداوسیما را هدف قرار داد. آتن، زیر آتش.
۲۸ خرداد	ضربات سنگین به قلب موساد و مراکز اطلاعاتی ارتش اسرائیل. شهرک‌نشینان صهیونیست با قایق و با صرف هزینه‌های گزاف در حال فرار از سرزمین‌های اشغالی به سمت قبرس هستند. اسرائیل در برابر حملات سهمگین ایران، اقدام به سانسور گسترده تصاویر و ویدئوهای اصابت موشک‌های ایران به مراکز امنیتی، نظامی، و تأسیسات حیاتی این رژیم کرد. برهمین اساس، پلتفرم‌هایی مانند یوتیوب، اینستاگرام، و... پخش زنده (لایو) از سرزمین اشغالی را متوقف کردند.	تلاش‌های بین‌المللی برای یافتن راهکاری برای آتش‌بس. دیپلماسی پشت خط جبهه. گزارش میدانی شرق از مناطق جنگ‌زده شهر، کسب و کارها، و زندگی مردم ۶ روز بعد از آغاز حملات اسرائیل. تهران در جست‌وجوی زندگی.
۲۹ خرداد	مجازات رژیم صهیونیستی ادامه خواهد داشت. ملت ایران مقابل جنگ و صلح تحمیلی، محکم خواهد ایستاد.	روزنامه شرق در این تاریخ منتشر نشده است.
۳۱ خرداد	ملت ایران، تهدید دشمن را به تمسخر گرفت. حضور خیبرشکن در جمعه تاریخی.	نخستین دور گفت‌وگوهای تروئیکای اروپایی با وزیر امور خارجه ایران با رویکردی جدی برگزار شد. گفت‌وگو زیر سایه جنگ. مردم ایران در واکنش به تجاوز اسرائیل با حضور پرشور در نماز جمعه و راهپیمایی پس‌از آن، پیام ایستادگی و انسجام ملی را به جهان مخابره کردند. خشم سراسری، وحدت ملی.
۱ تیر	اگر اسرائیل را آرام بگذاریم، آرامان نمی‌گذارد. اسرائیل، گوشه رینگ است، کار را تمام کنید.	گزارش میدانی شرق از قطعه ۴۲ بهشت زهرا که برای خاک‌سپاری شهدای حمله رژیم صهیونیستی اختصاص داده شد. پرنده‌تر ز مرغان هوایی. روایت رسمی ایران از تجاوز اسرائیل در اجلاس وزرای خارجه کشورهای اسلامی همراه با رازنی‌های چندجانبه تا نشست محرمانه دیپلماسی در میدان استانبول.

۲ تیر	پایگاه‌ها و نظامیان آمریکایی، اهداف اولیه موشک‌های ایران، بیش‌ازاین، بستن تنگه هرمز را به تأخیر نیندازید.	استقامت زندگی در محلات تهران، سلام دنیا، ما اینجاییم!
۳ تیر آتش‌بس	موشک‌های ایران معجزه می‌کنند. فرار بزرگ! تلویزیون اسرائیل: تل‌آویو خالی از سکنه شد.	شرق، نقش مخرب رافائل گروسی را در تجاوز به تأسیسات هسته‌ای ایران واکاوی می‌کند. دیده‌بان هسته‌ای یا دیده‌بان اسرائیل؟ در میانه حملات سنگین به تهران، و پاسخ‌های موشکی ایران به تل‌آویو، عراقچی به مسکو رفت.

۴. یافته‌های پژوهش

پژوهش حاضر به وادوسازی و مقایسه تیر و زیرتیر سرمقاله‌های دو روزنامه «کیهان» و «شرق» پرداخته است. در این بخش همه هشت مرحله موردنظر روش وادوسازی به‌گونه‌ای جداگانه درباره «کیهان» و «شرق» عملیاتی، و سرانجام، نتیجه‌گیری ترکیبی -مقایسه‌ای ارائه شده است.

۱-۴. یافتن تقابل‌های دوگانه

در مرحله نخست، تقابل‌های دوگانه موجود در دو روزنامه یادشده به شرح جداول زیر مشخص شده است.

جدول شماره (۲). تقابل‌های یافته‌شده در روزنامه کیهان

ایران-ایران امام خمینی	اسرائیل
ایران	آمریکا
ملت ایران	دشمن
صلح تحمیلی	جنگ تحمیلی
ملت ایران	شهرک‌نشینان صهیونیست
توقف حملات	حملات سهمگین
توقف حملات	ناپودی اسرائیل
توقف حملات	ضربات سهمگین
توقف حملات	شخم زدن تل‌آویو
نماد پویایی و جنب‌وجوش	تل‌آویو خالی از سکنه

جدول شماره (۳). تقابل‌های یافته‌شده در روزنامه شرق

گفت‌وگو	جنگ
آتش‌بس	وضعیت اضطراری
مردم	رژیم صهیونیستی
صلح	حملات
آتش‌بس	تجاوز
دیپلماسی	جنگ
زندگی	جنگ‌زده

زندگی	شهادت
تهران	تل آویو
گفت‌وگو	خشم سراسری
رایزنی	پاسخ موشکی
آنتن	آتش
ایران	تل آویو

۲-۴. بازتفسیر سلسله‌مراتب تقابل

هر روایتی، حاوی یک سلسله‌مراتب و یک رویداد از نظرگاه خاصی است؛ به‌عنوان مثال، در تقابل‌ها، نوعی سلسله‌مراتب هست که ما را یاری می‌کند تا جایگاه برتر را تشخیص دهیم. این سلسله‌مراتب در دو روزنامه موردنظر در این بخش معرفی و بازتفسیر شده است.

۱-۲-۴. روزنامه کیهان

● ایران / اسرائیل، آمریکا: مهم‌ترین تقابل موجود در روزنامه «کیهان» ایران و اسرائیل است که در پایان جنگ در برابر آمریکا نیز قرار می‌گیرد. اما نکته قابل توجه در تقابل یادشده، این است که هنگامی که روزنامه «کیهان» از ایران سخن می‌گوید، منظور، نیروی نظامی یا تنها اقلیت حکومتی است. آنچه در مورد ایران گفته می‌شود، مربوط به نیروی نظامی، پاسخ نظامی، تصمیم‌گیری‌های جنگ و... است. در این روزنامه، به‌ندرت می‌توان ایران را به‌معنای ملت، مردم، و اکثریت یافت. روزنامه «کیهان» تلاش کرده است، از طریق استفاده از کلمه ایران، خواست حاکمیت را به عموم مردم تحمیل کند و به‌جای آنان سخن بگوید؛

● ملت ایران/ دشمن، شهرک‌نشینان صهیونیست: اگرچه تقابل ملت ایران در برابر دشمن، به‌ندرت دیده شده است، اما مسئله اساسی در این مورد، کاربرد کلمه دشمن به‌جای اسرائیل یا آمریکا است. به‌نظر می‌رسد، کیهان در برخورد با ملت ایران، صرفاً از اصطلاح دشمن استفاده می‌کند. به‌بیان روشن‌تر، هر جا صحبت از ملت ایران بوده، کلمه «دشمن» در مقابل آن به‌کار رفته است. این امر می‌تواند خود، نوعی فرایند دشمن‌سازی ناخودآگاه برای ملت ایران را برملا کند. افزون‌بر این، نوعی دست‌کم گرفتن سیاسی-نظامی مردم عادی نیز در این تقابل دیده می‌شود. دشمن، معمولی‌ترین و عامیانه‌ترین کلمه‌ای است که می‌توان آن را برای مردم به‌کار برد، بی‌آنکه به آن‌ها فرصت پردازش ذهنی داده شود. همچنین، ملت ایران در برابر شهرک‌نشینان صهیونیست نیز قرار می‌گیرند که به‌گونه‌ای مشخص در این سلسله‌مراتب، ملت ایران در موقعیت برتر گذاشته می‌شوند؛ افزون‌بر این، در یک‌سوی این تقابل، یک «ملت» و در

سمت فرودست، نه یک ملت، بلکه تنها شهرک‌نشینان قرار می‌گیرند. ایرانیان یک ملت هستند، ولی در اسرائیل، ملتی وجود ندارد؛ هر آنکه هست، فارغ از سن و جنسیت و موقعیت، یک شهرک‌نشین صهیونیست است؛

● صلح تحمیلی/جنگ تحمیلی: روزنامه «کیهان»، هرگونه اقدام و انتخابی را که خارج از حیطه دیدگاه روزنامه باشد، با اصطلاح «تحمیلی» به‌کار می‌برد. به‌نظر می‌رسد، این روزنامه، به‌گونه‌ای یک‌جانبه، آنچه را باید بر مردم بگذرد، آنچه در سطح حکومتی باید اتخاذ شود، و آنچه در سطح بین‌المللی مطرح می‌شود را رد کرده و تنها برپایه دیدگاه خود، مهر «تحمیلی» بر هر دو طرف ماجرا می‌گذارد؛ چه صلح باشد و چه جنگ. این مسئله، نشان‌دهنده تناقضی آشکار است؛

● توقف حملات/ حملات سهمگین، نابودی اسرائیل، ضربات سهمگین، شخم زدن تل‌آویو: تنها برای یک موضوع، می‌توان ۴ اصطلاح را پیدا کرد که در تقابل با آن قرار گرفته است. همین امر، خودبه‌خود توقف حملات را در موقعیت پایین‌تری قرار می‌دهد. به‌نظر می‌رسد، توقف حملات، به‌اندازه‌ای نپذیرفتنی و ناخواستی است که محکم و با شدیدترین لفظ‌ها به آن پاسخ داده می‌شود. اصطلاحاتی که در این سلسله‌مراتب در موقعیت برتر قرار گرفته و دربردارنده دیدگاه «کیهان» است، با الفاظی به‌شدت تند و لحنی شدید‌بازنمایی می‌شود (سهمگین، شخم زدن، نابودی)؛ همه این الفاظ، نه تنها در محتوا، بلکه در الفاظ نیز، تند و شدید هستند؛

● نماد پویایی و جنب‌وجوش/ تل‌آویو خالی از سکنه: یکی از جالب‌ترین سلسله‌مراتبی که در «کیهان» مشاهده می‌شود، تقابل همین دو اصطلاح است. کیهان، برای اینکه میزان آسیب‌دیدگی تل‌آویو را برجسته سازد، ابتدا آن را نماد پویایی و جنب‌وجوش معرفی می‌کند و سپس، به خالی از سکنه شدن آن اشاره می‌کند. این تقابل می‌تواند تناقض مهمی را در روایت «کیهان» به‌نمایش بگذارد که در ادامه بررسی خواهد شد.

۲-۴. روزنامه شرق

● گفت‌وگو، دیپلماسی/ جنگ: مهم‌ترین تقابلی که در روزنامه «شرق» می‌توان یافت، تقابل گفت‌وگو و جنگ است. این تقابل را در انواع اصطلاحات دیگر نیز می‌توان مشاهده کرد؛ با این حال تعداد دفعات کاربرد اصطلاحاتی مانند گفت‌وگو، نشست، رایزنی، دیپلماسی، و...

بسیار بیشتر از اصطلاحاتی مانند جنگ، شرایط اضطراری، بحران، و... است. در سلسله مراتب این تقابل، گفت‌وگو در موقعیت برتر قرار گرفته است. از همین تقابل آشکار و مشخص، می‌توان رویکرد «شرق» و تفاوت آن با روزنامه «کیهان» را دریافت؛

● آتش‌بس/جنگ، وضعیت اضطراری، تجاوز: در این تقابل نیز، همچنان آتش‌بس در موقعیت برتر قرار گرفته است. به نظر می‌رسد، روزنامه «شرق»، برخلاف «کیهان»، بیشتر از سوی مردم سخن می‌گوید و البته، لحن آن نیز به شدت لحن روزنامه «کیهان» نیست؛

● مردم/رژیم صهیونیستی: روزنامه «شرق»، نه ایران یا حاکمیت یا نیروی نظامی، بلکه مردم را در برابر رژیم صهیونیستی قرار می‌دهد. افزون بر این، طرف مقابل را نیز نه با مردمانش، بلکه با حاکمیتش در مقابل مردم ایران قرار می‌دهد. این تقابل در روایت، به خوبی نشان‌دهنده دیدگاه مردمی‌تر روزنامه «شرق» است؛ با این حال، همین تقابل مردم در برابر رژیم صهیونیستی، نمایانگر سوگیری مشخصی در بازنمایی است. این تقابل می‌تواند نیروی نظامی و حاکمیتی ایران را به گونه‌ای پنهان در موقعیت فرادست برای نجات نمایش دهد، در حالی که در عمل، آن را از روایت جنگ حذف کرده است. در اینجا، همان فرایند دشمن‌سازی‌ای که در روزنامه «کیهان» به گونه‌ای علنی دیده می‌شد، در روزنامه «شرق»، به گونه‌ای پنهان‌تر در پیش گرفته شده است؛ با این تفاوت که از اصطلاح «دشمن» استفاده نمی‌شود؛

● صلح/حمله: در تقابل‌هایی مانند صلح و جنگ، بار دیگر رویکرد «شرق» نشان‌دهنده موقعیت برتر صلح است. این امر با اتکا به مردم تقویت می‌شود. روزنامه «شرق»، با بیان وضعیت مردم، صلح را برای آن‌ها تجویز می‌کند. در این تقابل، صلح در موقعیت برتر قرار گرفته است.

● آتش‌بس/تجاوز: این تقابل در تضاد مستقیم با روزنامه «کیهان» است. روزنامه «شرق»، به دنبال آتش‌بس از طریق گفت‌وگوی بین‌المللی است؛

● زندگی/جنگ‌زده، شهادت: در روزنامه «شرق»، زندگی و ارزش آن، در موقعیت برتر قرار گرفته است. در این روزنامه، با وجود ارزش والای شهادت، همچنان شهدا، آن مردمی هستند که زندگی را به شهادت ترجیح می‌دادند؛ از این رو، با وجود رعایت احترام به شهدا در گزارش‌های مربوط به خاک‌سپاری آنان، برای به کرسی نشاندن خواسته‌هایی مانند گفت‌وگو، صلح، و آتش‌بس نیز تلاش می‌شود. گزارش خاک‌سپاری شهدا، در کنار گزارش‌های شرایط و وضعیت زندگی مردم تهران در بحران، می‌تواند نشان‌دهنده برتری زندگی بر شهادت باشد.

در مقابل، در «کیهان» -باوجود اینکه هیچ سخنی از مردم به میان نمی آورد- با توجه به تأکید فراوان آن بر ادامه شدید جنگ، خلاف رویه «شرق» را می توان استنباط کرد؛

• تهران، ایران/ تل آویو: این تقابل، یکی از اصلی ترین تقابل های موجود در روزنامه «شرق» است؛ البته گفتنی است که در این روزنامه، تل آویو و ساکنان آن، بازنمایی قابل توجهی ندارند. «شرق»، تنها به تهران و مردمان آن متکی است؛

• گفت وگو/ خشم سراسری: باوجود تأکید فراوان روزنامه «شرق» بر گفت وگو، بازنمایی خبر تجمع مردمی علیه حملات اسرائیل، تنها خبری است که مردم را با خشمی سراسری علیه اسرائیل، بازنمایی می کند. تنها در این مورد استثنا است که می توان خشم را در موقعیتی برتر از گفت وگو دید؛

• رایزنی/ پاسخ موشکی: اگرچه در روایت «شرق»، پاسخ موشکی ایران به اسرائیل در موقعیت برتر قرار گرفته است، اما همچنان رایزنی و دیپلماسی بر کلیت روایت این روزنامه حاکم و برتر است؛

• آتن/ آتش: پس از حمله اسرائیل به ساختمان صداوسیما در تهران، تیترو روزنامه «شرق»، این رویداد را با دو اصطلاح «آتن» و «آتش» بازنمایی می کند. در این اصطلاح به خوبی می توان محتوای پنهانی را یافت که حاکی از برتری و درعین حال، مورد حمله قرار گرفتن «آتن» به عنوان نماد رسانه و دیپلماسی است که مظلوم واقع شده است. این خبر، با بازنمایی نمادین، روایتگر مظلومیت و طرد گفت وگو در دوران جنگ است.

۳-۴. صداهای حذف شده

در این بخش، صداهای فرودست تشخیص داده می شود. این صداها، همان صداهایی است که به صورت عامدانه و براساس اهدافی مشخص، حذف شده یا مسکوت مانده اند و نقطه مهمی است که از نگاه مخاطب پنهان گشته است.

۱- ۳-۴. روزنامه کیهان

مهم ترین صدای حذف شده در روزنامه «کیهان»، صدای مردم است. در این روزنامه، هیچ خبری از آسیب دیدگی مردم در جنگ، وجود ندارد. حتی خبر مهمی مانند حمله به ساختمان صداوسیما نیز در سرمقاله «کیهان» جایی ندارد. گویی «کیهان»، تنها صدای اقلیتی تصمیم گیرنده علیه اسرائیل است. در روزنامه «کیهان»، نمی توان نشانی از خسارت های وارد شده به زندگی مردم عادی

یافت. این صدا به اندازه‌ای حذف و طرد شده است که حتی در موقعیت شهادت نیز بازنمایی نمی‌شود. به نظر می‌رسد، آسیبی که ساکنان تل‌آویو از جنگ دیده‌اند — حتی با اغراق بیشتری — مورد توجه بوده است. صدای دیگر حذف شده، صدای نیروهای نظامی ایرانی است. لحن روزنامه «کیهان»، بیشتر مبتنی بر امر و نهی، و دستوری است. در روایت این روزنامه، نه خبری از خود نیروهای نظامی و زندگی آنان است، نه خبری از مردم عادی می‌توان یافت.

۲-۳-۴. روزنامه شرق

برخلاف «کیهان»، در روزنامه «شرق» تنها صدایی که بسیار به گوش می‌رسد، صدای شهروندان تهران، و زندگی آن‌ها در شرایط جنگی است. اما هر صدایی غیر از آن، خاموش مانده است. در روزنامه «شرق»، صدای غیرتهران‌نشین‌ها، صدای نیروهای نظامی ایران، و صدای مردم اسرائیل به گوش نمی‌رسد. تنها یک گروه مشخص از یک سمت جبهه بازنمایی شده است. این امر می‌تواند یک کنش سوگیرانه برای شکل دادن به احساسات و ذهنیت شهروندان تهرانی و همچنین، حاصل رویکرد و راهبرد بسیار مرکزگرایی باشد که حاکم شده است.

۴-۴. سوبیه دیگر روایت

در این بخش، از طریق فهرست کردن تنوع‌ها و تفاوت‌های هر اصطلاح، سلسله‌مراتب بین اصطلاح مرکزی و حاشیه‌ای واژگون‌سازی شده است.

۱-۴-۴. روزنامه کیهان

سوبیه دیگر در روزنامه «کیهان» تأکید بیشتری بر زندگی مردم عادی دارد و کمتر آمرانه است که در قسمت بازسازی مانده‌ی دوباره بررسی شده است.

۲-۴-۴. روزنامه شرق

در روزنامه «شرق» نیز همانند «کیهان»، سوبیه متفاوتی وجود دارد؛ سوبیه‌ای که افزون‌بر شهروندان تهران، به ایرانیان غیرتهرانی، مردم عادی اسرائیلی، و زندگی نظامیان نیز توجه داشته است. این بازنویسی‌ها به فهم شدت تزلزل موقعیت فرادست و فرودست در روایت‌های این دو روزنامه یاری می‌رساند.

۴-۵. نفی پیرنگ

روزنامه‌ها، اگرچه تنها گزارش‌هایی ارائه می‌دهند، اما این گزارش‌ها، نوعی روایت واقعیت است. هر روایتی، یک پیرنگ و سناریو دارد که بازتاب‌دهنده یک گزاره‌ی علی است. پیرنگ‌های شناخته‌شده از یونان باستان تا امروز عبارت‌اند از: رمانتیک، تراژیک، کمدی، و طنز (طاهرزاده و نوری، ۱۴۰۳، ۵). با این حال، در واری‌های روایت‌های دو روزنامه یادشده می‌توان گفت، روایت «کیهان» یک روایت حماسی و روایت «شرق» نوعی روایت تراژیک است. در صورت تغییر پیرنگ، «کیهان» باید از سویه‌ی حماسی به تراژیک حرکت کند. تلاش حماسی بسیاری در «کیهان» مشاهده می‌شود که عامدانه برای خاموش کردن بعد و سویه‌ی تراژیک جنگ به کار گرفته شده است. افزون بر این، پیرنگ طنز را می‌توان در آن یافت. طنز این ماجرا در تناقض‌های موجود در آن است؛ برای مثال، تل‌آویو را شهری پویا معرفی می‌کند. در مقابل، روزنامه «شرق»، دربردارنده‌ی روایتی تراژیک است که می‌توان پیرنگ طنز را در آن مشاهده کرد (اشاره به زیست آسیب‌دیده‌ی مردم در تهران جنگ‌زده و اصرار بر دیپلماسی و گفت‌وگو در کنار گزارش‌هایی که از انسجام، استقامت ملی، و خشم سراسری مردم سخن می‌گوید).

۴-۶. استثنا را بیابید

در این بخش، محدود نقاتی که در آن، قاعده‌ی کلی روایت نقض شده یا خلاف آن روایت شده است، ارائه می‌شود.

۱- ۴-۶. روزنامه کیهان

در روزنامه «کیهان»، نقاط بسیاری وجود دارد که گزارش‌های پیشین، نقض یا به‌سخره گرفته شده است. همان‌گونه که پیش‌ازین نیز اشاره شد، مهم‌ترین این موارد، تعریف تل‌آویو است. سخن گفتن از تل‌آویو به‌عنوان شهری که نماد پویایی و جنب‌وجوش است، به‌طور مشخص، با گزاره‌های مفروض «کیهان» در تناقض است. کیهان، در عین تاکید بر این نکته که اسرائیل گوشه‌ریز و کارش تمام‌شده است، تل‌آویو را قلب اسرائیل و نماد پویایی و جنب‌وجوش معرفی می‌کند. هدف از این کار نیز، شدت بخشیدن به گزاره خالی از سکنه شدن است که گزاره‌ای طنز است. افزون بر این، اگرچه اسرائیل را گوشه‌ریز و تمام‌شدنی می‌داند، اما در گزارش خبری در حاشیه‌ی صفحه‌ی نخست (شماره ۲۳۸۸۹، ۳ تیر ۱۴۰۴)، آن را دارای جنگنده و پهپاد فوق‌پیشرفته معرفی می‌کند. استثنای دیگری که دربردارنده‌ی تناقضی طنزآمیز است،

استفاده از اصطلاح «تحمیلی» است که هم برای واژه صلح و هم برای واژه جنگ به کار می‌برد. دو اصطلاح «صلح تحمیلی» و «جنگ تحمیلی»، به گونه‌ای طنزآمیز، بر ملاکننده آشفتگی راهبرد روزنامه است.

۲-۶-۴. روزنامه شرق

روزنامه «شرق» در تلاش است تا بر زندگی شهروندان تهرانی در شرایط اضطراری و ایجاد میل به گفت‌وگو و دیپلماسی به نفع مردم، تمرکز کند؛ با این حال، حتی در این روزنامه نیز، بحث تجاوز و ایستادگی و استقامت ملی در برابر این تجاوز مطرح شده است.

۷-۴. ردگیری بین خطوط

در این بخش، لازم است به نکات نادیده گرفته شده در میان خطوط، توجه شود. به بیان روشن‌تر، صداهای حذف شده‌ای که باید از آن‌ها سخن گفت، در این بخش اضافه می‌شوند.

۱-۷-۴. روزنامه کیهان

در روزنامه «کیهان»، مردم عادی، نادیده گرفته شده‌اند. در هیچ سرمقاله‌ای در طول ۱۲ روز جنگ، هیچ سخنی از شرایط تهران، شهرهای دیگر، و زیست مردم زیر سایه جنگ به چشم نمی‌خورد. گویی جنگ، تنها از سوی ایران به اسرائیل است و گویی اسرائیل، تنها قربانی است. تأکید بسیار زیادی که این روزنامه بر نابودی زندگی اسرائیلی‌ها و اسرائیل جنگ‌زده دارد، به هیچ روی درباره ایرانیان، تهران، و شهرهای دیگر دیده نمی‌شود.

۲-۷-۴. روزنامه شرق

در روزنامه «شرق»، صدای اسرائیلی‌ها به گوش نمی‌رسد. «شرق»، بسیار تلاش کرده است تا ادعا کند که زیست مردم عادی، مهم‌تر از هر سیاستی است؛ با این حال، این مردم عادی را تنها ایرانیان و به طور ویژه، شهروندان تهرانی می‌داند؛ در حالی که، ایرانیان غیرتهرانی و مردم اسرائیل (که پس از اصابت موشک‌های ایرانی به مردمی جنگ‌زده تبدیل شده‌اند) نیز قربانیان این جنگ به شمار می‌آیند. شرق، در دام مرکزگرایی شدید، گرفتار شده است.

۸-۴. بازسازی دهی

مسئله اساسی در این بخش، فهم این نکته است که روایت چگونه می‌تواند به بازی آزاد تقابل‌های

دوتایی در ورای سلسله مراتب تبدیل شود (منتظر قائم و دیگران، ۱۴۰۳، ۹۱)؛ براین اساس، در این قسمت، وظیفه اصلی پژوهشگر، بازنویسی روایت به گونه ای است که جایگاه فرادست و فرودست در متن تغییر کند؛ از همین رو، تلاش شده است، تیر هردو روزنامه بار دیگر با توجه به فرودستان و صداهای حذف شده بازنویسی شود. با این حال، لازم به ذکر است که با توجه به ماهیت خبری روزنامه، تلاش برای تغییر در خبر مورد نظر ایجاد نشود.

جدول شماره (۴). فهرست تیترها و بازسازی ماندهای روزنامه کیهان

تاریخ	کیهان	بازسازی ماندهای
۲۶ خرداد	ایران، اسرائیل را شخم زد. نوبت فشردن گلوگاه اقتصادی دشمن است. خروج از ان پی تی و بستن تنگه هرمز در دستور کار مجلس.	اصابت موشک های ایرانی به اسرائیل، پس از حمله روز گذشته اسرائیل به تهران. اقتصاد تهران و تل آویو بیش از پیش در خطر پیامدهای جنگ قرار دارد. در صورت شدت یافتن حملات اسرائیل به ایران و آسیب دیدن زندگی مردم عادی، خروج از ان پی تی و بستن تنگه هرمز می تواند یکی از تهدیدهای سیاسی از سوی ایران در موقعیت جنگی باشد.
۲۷ خرداد	شرط پایان جنگ، نابودی اسرائیل است، نه توقف حملات. فرصت محور رژیم صهیونیستی را نباید از دست داد.	توقف حملات به نفع مردم از هردو سمت، خطر جنگ را از بین نمی برد. تغییر رژیم سیاسی اسرائیل، می تواند ضامن صلح باشد، اما آنچه اهمیت دارد، زندگی مردم است.
۲۸ خرداد	ضربات سنگین به قلب موساد و مراکز اطلاعاتی ارتش اسرائیل. شهرک نشینان صهیونیست با قایق و با صرف هزینه های گزاف، در حال فرار از سرزمین های اشغالی به سمت قبرس هستند. اسرائیل در برابر حملات سهمگین ایران، اقدام به سانسور گسترده تصاویر و ویدئوهای اصابت موشک های ایران به مراکز امنیتی، نظامی، و تأسیسات حیاتی این رژیم کرد. بر همین اساس، پلنفرم هایی مانند یوتیوب، اینستاگرام، و... پخش زنده از سرزمین اشغالی را متوقف کردند.	در پاسخ به حملات گسترده اسرائیل به تهران، شیراز، اصفهان، و چند شهر دیگر و آسیب دیدن مردم عادی، ایران، مراکز اطلاعاتی اسرائیل و قلب موساد را هدف قرار داد. با وجود بحران های اقتصادی، تهرانی ها، به طور موقت، تهران را به قصد نقطه های امن، ترک کردند؛ اسرائیلی ها نیز در تلاش هستند خود را به قبرس، به عنوان نقطه امن، برسانند. همان گونه که به منظور تأمین امنیت، در ایران برخی پلنفرم ها محدود شده اند، در اسرائیل نیز همین وضعیت رخ داده که منجر به ضعف اطلاع رسانی از شرایط بحرانی جنگ شده است.
۲۹ خرداد	مجازات رژیم صهیونیستی ادامه خواهد داشت. ملت ایران، مقابل جنگ و صلح تحمیلی محکم خواهد ایستاد.	ایران همچنان به حمله اسرائیل پاسخ می دهد. ملت ایران جنگ را نمی پذیرد و صلح با خواست و شرایط ملت، پذیرفته می شود.
۳۱ خرداد	ملت ایران تهدید دشمن را به تمسخر گرفت. حضور خیرشکن در جمعه تاریخی.	با وجود شرایط جنگی، مردم در تجمع روز جمعه برای محکوم کردن جنگ، حضور داشتند تا پیام صلح و انزجار از جنگ را به گوش همگان برسانند.
۱ تیر	اگر اسرائیل را آرام بگذاریم، آرامان نمی گذارد. اسرائیل، گوشه رینگ است، کار را تمام کنید.	شرایط اسرائیل و اسرائیلی ها در جنگ، بد است! با تأمین امنیت ایرانیان از سوی اسرائیل، می توان به بحران پایان داد و صلح را برای هردو ملت به ارمغان آورد.
۳ تیر	پایگاه ها و نظامیان آمریکایی، اهداف اولیه موشک های ایران. بیش از این بستن تنگه هرمز را به تأخیر نیندازید.	در پاسخ به حمله ایالات متحده به تأسیسات هسته ای، با توجه به آسیب دیدن مردم عادی، تنها پایگاه های نظامی آمریکایی برای پاسخ ایران انتخاب می شوند. بستن تنگه هرمز را می توان به عنوان یکی از سیاست های جنگی بررسی کرد.

با توجه به پاسخ‌های موشکی ایران به حمله یک‌جانبه اسرائیل، اسرائیل ممکن است حاضر به پذیرش آتش‌بس شده باشد. اگر چنین باشد، مردم تهران و تل‌آویو، که شهر را به مقصد منطقه‌ای امن ترک کرده بودند، می‌توانند به خانه‌هایشان بازگردند.	موشک‌های ایران معجزه می‌کنند. فرار بزرگ! تلویزیون اسرائیل: تل‌آویو خالی از سکنه شد.	آتش‌بس ۳ تیر
--	--	-----------------

جدول شماره (۵). فهرست تیتراها و بازساماندهی روزنامه شرق

تاریخ	شرق	بازساماندهی
۲۶ خرداد	کارشناسان در گفت‌وگو با شرق درباره وضعیت سلامت مردم در این دوره هشدار می‌دهند. چند راهکار برای وضعیت اضطراری. پاسخ شورای شهر و دولت به دغدغه شهروندان در شرایط اضطراری: کروکی پناهگاه‌های پایتخت. سخنگوی دولت اعلام کرد: مدارس، مساجد، و متروها ۲۴ ساعته در اختیار مردم است.	کارشناسان در گفت‌وگو با شرق درباره وضعیت سلامت مردم عادی ایران و اسرائیل در جنگ هشدار می‌دهند. راهکارهای بین‌المللی برای وضعیت اضطراری ملت‌های درگیر. پاسخ شورای شهر و دولت به دغدغه شهروندان در همه شهرهای درگیر جنگ؛ برای پناهگاه، شورای شهر باید افزون‌بر مدارس، مساجد، و متروها، برای ساخت پناهگاه مجهز در همه شهرها به سرعت اقدام کند.
۲۷ خرداد	رژیم صهیونیستی در ادامه حملات خود به غیرنظامیان، ساختمان شیشه‌ای صداوسیما را هدف قرار داد. آنتن، زیر آتش.	آنتن، زیر آتش: نیروی نظامی اسرائیل در ادامه حملات خود به غیرنظامیان، ساختمان شیشه‌ای صداوسیما را هدف قرار داد. برخی کارمندان صداوسیما مجروح و شهید شدند. ایران در پی پاسخ مناسب.
۲۸ خرداد	تلاش‌های بین‌المللی برای یافتن راهکاری برای آتش‌بس. دیپلماسی، پشت خط جبهه. گزارش میدانی شرق از مناطق جنگ‌زده شهر: کسب‌وکارها و زندگی مردم، ۶ روز بعد از آغاز حملات اسرائیل. تهران در جست‌وجوی زندگی.	تهران و تل‌آویو در جست‌وجوی زندگی. تلاش‌های بین‌المللی به منظور یافتن راهکاری برای آتش‌بس.
۲۹ خرداد	روزنامه شرق در این تاریخ منتشر نشده است.	
۳۱ خرداد	نخستین دور گفت‌وگوهای تروئیکای اروپایی با وزیر امور خارجه ایران با رویکردی جدی برگزار شد. گفت‌وگو زیر سایه جنگ. مردم ایران در واکنش به تجاوز اسرائیل با حضور پرشور در نماز جمعه و راهپیمایی پس‌از آن، پیام ایستادگی و انسجام ملی را به جهان مخابره کردند. خشم سراسری، وحدت ملی.	گفت‌وگو زیر سایه جنگ. مردم ایران در واکنش به جنگ، با حضور در نماز جمعه و راهپیمایی پس‌از آن، پیام صلح، دوستی و امنیت را به همه جنگ‌زدگان جهان مخابره کردند.
۱ تیر	گزارش میدانی شرق از قطعه ۴۲ بهشت زهرا که برای خاک‌سپاری شهدای حمله رژیم صهیونیستی اختصاص داده شد. پرنده‌تر ز مرغان هوایی. روایت رسمی ایران از تجاوز اسرائیل در اجلاس وزرای خارجه کشورهای اسلامی همراه با راینی‌های چندجانبه تا نشست محرمانه. دیپلماسی در میدان استانبول.	گزارش میدانی شرق از خاک‌سپاری شهدای تهران، اصفهان، شیراز، و شهرهای دیگر درگیر در جنگ. تلاش برای جایگزینی دیپلماسی با جنگ، در استانبول و اجلاس وزرای خارجه کشورهای اسلامی.
۲ تیر	استقامت زندگی در محلات تهران، سلام دنیا، ما اینجا هستیم!	استقامت زندگی مردم عادی در شرایط سخت جنگی! پیام صلح و آرامش برای دنیا، سلام دنیا! ما اینجا و زیر سایه جنگ زندگی می‌کنیم، صدای ما را بشنوید!
۳ تیر آتش‌بس	شرق، نقش مخرب رافائل گروسی را در تجاوز به تأسیسات هسته‌ای ایران واکاوی می‌کند. دیده‌بان هسته‌ای یا دیده‌بان اسرائیل؟ در میانه حملات سنگین به تهران، و پاسخ‌های موشکی ایران به تل‌آویو، عراقچی به مسکو رفت.	در میانه حملات سنگین به تهران، و پاسخ‌های موشکی ایران به تل‌آویو، عراقچی برای نجات جنگ‌زدگان ایرانی و اسرائیلی به مسکو رفت. حمله به تأسیسات هسته‌ای ایران را واکاوی می‌کند.

نتیجه‌گیری

در پژوهش حاضر، تلاش شد با بررسی تیترو زیرتیترو روزنامه‌های «کیهان» و «شرق»، متن روایت این روزنامه‌ها و شدت ناپایداری یا تزلزل خط روایی آن‌ها، و انوسازی شود. براساس یافته‌های این پژوهش، روزنامه «کیهان»، در مقایسه با شرق، در بردارنده صداهای خاموش بیشتری است؛ زیرا، خطوط فکری در آن بسیار پررنگ‌تر است. قدرت ایدئولوژی در رسانه نیز به همین موضوع مربوط می‌شود. باین‌حال، روزنامه «شرق» نیز باوجود تلاش برای قرارگیری در جبهه فرودستان، همچنان برخی از این فرودستان را انتخاب کرده و برخی دیگر را به‌دلایل نظری، حذف کرده است. به‌نظر می‌رسد، هردو روزنامه، در خدمت اهداف ایدئولوژیک هستند و هریک به یک قشر مشخص خدمت می‌کند که سرانجام به هدف مشترکی دست یابند.

گفتنی است، یافتن تقابله‌ها، که نخستین گام در انجام این پژوهش بود، در روزنامه «کیهان» بسیار دشوارتر است؛ زیرا، ادبیات این روزنامه، یک‌جانبه، یک‌دست، و واحد است که ناشی از مرکزگرایی شدید روزنامه و مخاطبان خاص آن است. برپایه آنچه مطرح شد، در مورد روزنامه «کیهان»، یافتن هم‌معناها و تشابه‌ها در کنار تقابله‌ها، بیشتر می‌توانست به تشخیص موقعیت برتر کمک کند. یکپارچگی واژه‌های جنگی و تهدید بی‌امان دشمن در روزنامه «کیهان»، نشان از جنگ‌طلبی بدون توجه به پیامدهای این جنگ در شهرها دارد. درمقابل، روزنامه «شرق»، با رویکردی مردمی و ضدجنگ، روایتگر شرایط جنگی است، اما بازهم رویکرد به‌شدت مرکزگرایی شرق، منجر به نادیده گرفتن پیامدهای جنگ در نواحی غیر از تهران و تأثیر آن بر ایرانیان غیرتهرانی شده است. افزون‌بر این، نادیده گرفتن مردم عادی ساکن در اسرائیل، نشان می‌دهد که روزنامه «شرق»، ضدجنگ نیست، بلکه درون همان ایدئولوژی غالب قرار می‌گیرد. تنها تفاوت روزنامه «شرق» و «کیهان» این است که «شرق» از زندگی روزمره در تهران جنگ‌زده، سخن می‌گوید و «کیهان» سعی در قوی‌سازی و مشروع‌سازی جبهه درگیر جنگ دارد.

به‌طورکلی می‌توان گفت، دو روزنامه «شرق» و «کیهان»، اگرچه به‌نظر دو قطب مخالف یکدیگر هستند، اما رویکرد متفاوت آنان، باعث ایجاد نوعی توازن می‌شود. به‌بیان روشن‌تر، قرار گرفتن هردو روزنامه در کفه ترازو، آنان را در موقعیت برابر قرار می‌دهد؛ هردو برای دو گروه متفاوت نوشته شده‌اند تا درنهایت، رضایت هردو را فراهم کنند و به این شیوه، حاکمیت می‌تواند از هردو گروهی که با یکدیگر متفاوت و متناقض هستند، مشروعیت کسب کند.*

یادداشت‌ها

۱. deconstruction: این واژه به ساختارشکنی، شالوده‌شکنی، ساخت‌زدایی، واسازی، و ترکیبات آن‌ها نیز ترجمه شده است؛ عبارت «وانوسازی»، نوواژه‌ای است که توسط هادی نوری برای آن ساخته شده و توضیح منطقی این نوواژه در مقدمه مترجم بر کتابی با عنوان «وانوسازی» به‌گونه‌ای مبسوط استدلال شده است. مترجم در یادداشت خود توضیح می‌دهد که «...دریدا با پرهیز از عبارت destruction که در فرانسه معنای منفی ویرانی دارد و ترکیب de و construction به معنای «ساخت» به نوواژه deconstruction می‌رسد که در خود نومه‌نای هم‌واساختن و هم‌نوساختن دارد. واساختن ساختمان تقابل‌های دوگانه و سپس، از نوساختن آن با ظهور فورانی مفهومی نو که در قالب قدیم نبود و نمی‌گنجد. به این ترتیب، منظور از deconstruction نه inversion یا Reversal به معنای وارونگی و نه groundbreaking یا foundationbreaking به معنای شالوده‌شکنی و بن‌فکنی است. نوواژه deconstruction همان Double Gesture of Overturning and Displacement است که تنها با نوواژه «وانوسازی» توصیف‌پذیر است. یعنی این اصطلاح هم وجه سلبی دارد و هم وجه ایجابی و معادل‌های موجود، نمایانگر وجه ایجابی و مثبت آن نیستند...». نگاه کنید به: دیوید جی. گانکل، (۱۴۰۲)، وانوسازی، ترجمه هادی نوری، تهران: انتشارات پبله.

منابع

- آقائی رضوانی، فاطمه؛ فولادیان، مجید (۱۴۰۰). بزم شهان و گوشه زحمتکشان: بازنمایی ظهور و سقوط حوزه عمومی شهر تهران در صدسال روزنامه اطلاعات (۱۳۹۹-۱۳۰۰). تهران: نشر شهر.
- افتخاری خراسانی، فاطمه؛ فولادیان، مجید (۱۴۰۰). تهران آخرین سنگر: روایت جنگ ایران و عراق در شهر تهران در آینه مطبوعات ۱۳۶۷-۱۳۵۹. تهران: نشر شهر.
- بهرامی چگنی، یاسر؛ احمدزاده، علی (۱۴۰۴). واسازی دال‌های گفتمانی اصلاح‌طلبان در ادبیات رسانه‌ای اصول‌گرایان جمهوری اسلامی ایران (از سال ۱۳۸۸ تا ۱۴۰۲). پژوهشنامه علوم سیاسی، ۲۰(۳)، ۵۳-۸۶.
- بوژه، دیوید. ام (۱۳۸۸). تحلیل وانوسازی. ترجمه حسن محدثی. رسانه، ۱۹(۱)، ۷۹-۹۹.
- بوژه، دیوید. ام (۱۳۹۴). روایت‌هایی از یک سازمان داستان‌پرداز: تحلیلی پسامدرن از دیزنی به‌مثابه یک تامل‌راند. ترجمه اسماعیل عالی‌زاد، نیلوفر باغبان‌مشیری، و عباس جنگ. جامعه فرهنگ رسانه، ۴(۱۷)، ۱۴۳-۱۹۳.
- تاراجی، منصور (۱۳۷۳). نقش و جایگاه مطبوعات در جنگ عراق. گزارش، شماره ۴۶، ۴۹-۵۴.
- دریدا، ژاک؛ رورتی، ریچارد (۱۳۸۵). دیکانستراکشن و پراگماتیسم. ترجمه شیوا رویگریان. تهران: گام نو.
- دریدا، ژاک (۱۳۹۰). درباره گراماتولوژی. ترجمه مهدی پارسا، تهران: رخداد نو.
- سیدمن، استیون (۱۳۸۸). کشاکش آرا در جامعه‌شناسی. ترجمه هادی جلیلی. تهران: نشر نی.
- شاکری، سیدرضا (۱۳۹۷). بایسته‌ها و شرایط کاربست واسازی دریدا، در نقد متون نقد و تحلیل کتاب واسازی متون آل احمد. پژوهشنامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، ۱۸(۲)، ۱۵۵-۱۷۱.
- صادقی جعفری، جواد؛ قربانی، اشرف (۱۴۰۴). فساد اداری به‌مثابه بحران عرصه مدنی: بازنمایی رسانه‌ای در روزنامه اصلاح‌طلب اعتماد (۱۴۰۰). پژوهشنامه علوم سیاسی، ۲۰(۲)، پیاپی ۷۸، ۱۴۵-۱۷۶.
- فیروزی، جابر؛ سلطانی‌فر، محمد؛ و جعفری، علی (۱۴۰۰). بازتاب جنگ دوم قراباغ در مطبوعات ایران (مطالعه موردی: روزنامه‌های کیهان، اعتماد، و اطلاعات). پژوهشنامه رسانه بین‌الملل، ۲۶(۲)، ۱۴۷-۱۷۷.
- کوهستانی‌نژاد، مسعود (۱۳۹۴). مطبوعات ایران در جنگ جهانی اول. گفتگو، شماره ۶۵، ۷۴-۸۱.
- ملک‌زاده، الهام؛ حماني، کامران (۱۳۹۹). بررسی علل بحران‌های اجتماعی ایران در جنگ جهانی اول با نگاه به مطبوعات. مطالعات تاریخی جنگ، ۴، پیاپی ۱۱، ۱۱۵-۱۳۷.
- منتظر قائم، مهدی؛ غلامی، فرزاد (۱۳۹۱). نقد پسااستعماری روایت سریال قهوه تلخ از مدرنیته سیاسی ایرانی: با تأکید بر روش واسازی. مطالعات فرهنگی و ارتباطات، ۸(۲۸)، ۱۲۱-۱۴۶.
- نوریس، کریستوفر (۱۳۸۸). شالوده‌شکنی. ترجمه پیام یزدانجو. تهران: نشر مرکز.
- نوری، هادی؛ طاهرزاده کوزانی، مصطفی؛ عزیززاده، رضا (۱۴۰۲). خوانش پسااستعماری هویت در اندیشه محمد مصدق، با تأکید بر روش وانوسازی. پژوهشنامه علوم سیاسی، شماره ۳، ۱۹۹-۲۳۴.

نوری، هادی؛ طاهرزاده کوزانی، مصطفی (۱۴۰۴). خوانش پسااستعماری قانون در اندیشه میرزا ملکم خان: با تأکید بر روزنامه «قانون». نظریه‌های اجتماعی متفکران مسلمان، ۱۵ (۲)، ۵۳-۳۷. هوبارد، فیل (۱۳۹۶). شهر. ترجمه افشین خاکباز. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی. یحیوی، حسین (۱۳۹۰). جنگ شهرها. نگین ایران، شماره ۳۶، ۳۸-۲۵.

- Abrams, M. H. (2005). *A Glossary of Literary Terms*. 8th ed. Boston: Thomson Wadsworth.
- Bhabha, H. K. (1994). *The Location of Culture*. Routledge.
- Bressler, Ch. (1994). *Literary Criticism: An Introduction to Theory and Practice*. New Jersey: Prentice-Hall Inc.
- Calvert, B., Casey, N., Casey, B., Frinch, L., & Lewis, J. (2007). *Television Studies: The Key Concepts*. London: Routledge.
- Colebrook, C. (Ed.). (2015). *Jacques Derrida: Key Concepts*. Routledge.
- Critchley, S. (2014), *The Ethics of Deconstruction*. Edinburgh: Edinburgh University Press.
- Currie, M. (2013), *The Invention of Deconstruction*. New York: Palgrave Macmillan.
- Daboin, A. (2022). Why Deconstruction Might Work in Theory but Not in Practice. *Philosophy and Literature*, 46 (1), 86-99.
- Derrida, J. (1976). *Of Grammatology* (G. C. Spivak, Trans.). Johns Hopkins University Press.
- Derrida, J. (1990), Some Statements and Truisms about Neo-Logisms, Newisms, Postisms, Parasitisms, and other Small Seismisms'. trans. Anne Tomiche, In: *States of 'Theory': History, Art and Critical Discourse*. ed. David Carroll. New York: Columbia University Press, pp. 63-95.
- Derrida, J. (1991). 'Letter to a Japanese Friend'. Trans. David Wood and Andrew Benjamin. In: *A Derrida Reader: Between the Blinds*. ed. Peggy Kamuf, London and New York: Harvester, pp. 270-6.
- Derrida, J. (1995). *Points: Interviews, 1974-1994*. Stanford: Stanford University Press.
- Derrida, J. (2020). *Deconstruction in a Nutshell: A Conversation with Jacques Derrida, with a New Introduction*. Fordham University Press.
- Hall, S. (1997). *Representation: Cultural Representations and Signifying Practices*. Sage.
- Mohan, Sh. (2022). Deconstruction and Anastasis. *Qui Parle*. 31 (2), 339-344.

- Patton, P. (2017). Deconstruction and the Problem of Sovereignty. *Derrida Today*, 10(1), 1-20.
- Redfield, M. (2016). *Theory at Yale: The Strange Case of Deconstruction in America*. New York: Fordham University Press.
- Said, E. W. (1978). *Orientalism*. Pantheon Books.
- Stocker, B. (2006). *Routledge Philosophy Guidebook to Derrida on Deconstruction*. United Kingdom: Taylor & Francis.
- Xiaoting, L. (2024). The Deconstruction and Shaping of Media Power in the New Media Era with the Spring Festival Gala as the Object of Investigation. *Academic Journal of Humanities & Social Sciences*, 7(1).



Research Paper

Policy Recommendations for Iran in Policymaking on Genetically Modified Products, A Comparative Study of USA and France

Fatemeh Akbari Nodouzaghi¹ *Gholamreza Haddad²

1. Ph.D. Candidate in Public Policy at Allameh Tabataba'i University

2. Assistant professor in Political Economy at Allameh Tabataba'i University

DOI: <https://doi.org/10.22034/ipsa.2026.565>

Receive Date: 18 May 2026

Revise Date: 07 July 2026

Accept Date: 19 July 2026



©2021 by the authors, Licensee IPSA, Tehran, Iran. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>)

Extended Abstract

Introduction

In recent decades, the development of science and technology in Iran has received more attention, but this field still requires research to criticize and review existing policies and formulate new policies based on international needs and experiences. One of the important issues today in new technologies is the production of genetically modified products, which has increased the products of related industries but has also led to concerns about its risks to health and the environment. The impact on economic production, along with the threat to public and environmental health, has formed supporters and opponents around the development of this technology in the form of stakeholders, and wherever stakeholders in a public area conflict over an issue, public policy and the government will inevitably be involved. Policy-making on genetically modified products is considered one of the most challenging areas of public policy today, especially in developed industrial societies, but priorities in public policy are determined as a function of the levels of development of governments, and consequently policy-making on genetically modified products has become less sensitive for less developed countries, including Iran. Increasing food production and security, along with threats to health and the environment, have led to stakeholder conflict and government involvement in GM crop policymaking, and studying the governance requirements in it provides an informational basis for domestic policymakers. This study aims to compare GM crop policies, institutions, and stakeholders in the United States and France, two leading examples in the field of biotechnology and different in terms of governance requirements. The research is structured around the main question of how GM crop policymaking has been in the United States and France, and what are the differences and similarities in terms of goals, processes, and stakeholders who have shaped the policies?

Methodology

The data of this research is of documentary type and its method is "comparative study". Comparative research is a combination of paying attention to a specific topic in different fields and the method of identifying similarities and differences. In comparative research, two central components are prioritized: 1- Sample selection 2- Specifying variables. If the number of samples is large, the number of variables will inevitably be limited, and if the samples are few, the possibility of analyzing more variables is available. However, the main methodological

* Corresponding Author:

Gholamreza Haddad, Ph.D.

E-mail: Haddad@atu.ac.ir



considerations in the comparative study method are: 1- Considerations of sample determination 2- Considerations of matching and equating variables 3- Analysis approach. These considerations for the present study, which is based on the pattern of selecting the most similar samples and a combination of emphasizing similarities and differences, are introduced in the following table:

Table (1). Considerations for the comparative study method in this article

Sampling considerations	Sample Selection: The United States and France are both industrially developed countries and pioneers in agricultural production, which are also considered liberal democratic systems politically, while they differ in terms of cultural norms and policy priorities. Level of Comparison: In terms of spatial level, the two countries belong to two different continents with different geographies, but in terms of temporal level, the study focuses on a similar time period for both samples.
Equating variables	The main concepts in this study are more or less without the need for comparison and equivalence in the two countries. Food security, genetically modified products, policy-making institutions and policy stakeholders are concepts and variables that are more or less referred to common meanings in both countries, and this is one of the characteristics of a comparative study in determining a sample of similar cases.
Analysis approach	This study is of the "case-oriented" type; in other words, it places two specific cases (the United States and France) as the subject of a comparative study around several variables (institutions, laws, policies, stakeholders, policy outcomes). The research approach is "qualitative" with the aim of "description" and based on "comparative inference", and its data is also of the type of "documentary data" and a combination of first-hand documents (official reports and legal texts) and second-hand documents (content of analyses and research conducted on the subject).

Discussion and Findings

The results indicate high levels of efficiency and effectiveness of both countries' policies on GMOs. Product safety, food security, and consumer confidence are common policy goals in both countries, but in the United States, facilitating innovation and supporting industry and trade, and in France, protecting the environment and biodiversity are priority goals. In the United States, with a developmental and promotional approach, a single policymaking body under the federal government with roles divided between the Food and Drug Administration (FDA), the Animal and Plant Health Services (APHIS), and the Environmental Protection Agency (EPA), and in France, with a precautionary and environmentalist approach, policies are developed and implemented under the European Food Safety Authority (EFSA) alongside the French Agency for Food, Environmental, and Occupational Safety and Health (ANSES) and the Independent Research and Information Committee on Genetic Engineering (CRIIGEN). Overall, the differences reflect the differences in the stakeholders influencing the policies of the two countries.

Table (2). Policymaking bodies on GMOs in the United States and France

Policy-making bodies in France	Policy-Making Agencies in the United States
European Food Safety Authority (EFSA), French Agency for Food, Environmental and Occupational Health and Safety (ANSES), French Independent Research and Information Committee on Genetic Engineering (CRIIGEN)	Food and Drug Administration (FDA), Animal and Plant Health Services (APHIS) under the Department of Agriculture, Environmental Protection Agency (EPA) (EPA)

Table (3). Comparing the policy goals of the United States and France on GMOs

Policy objectives for genetically modified products in France	Objectives of GM crop policy in the United States
Environmental protection and biodiversity: As a member of the European Union, France pays special attention to preserving natural resources and reducing the negative impacts of genetically modified products on the environment. Consumer confidence: In France, companies are required to provide complete scientific evidence that their products are safe for human health and the environment. Ensuring food security: The use of genetically modified products in agriculture can help increase crop yields and provide sufficient food for society, but to the extent that they do not pose a threat to the environment. Therefore, in France, importing genetically modified products to ensure food security while partially prohibiting the cultivation and production of these products domestically is considered one of the policy objectives.	Ensuring product safety: The main objective is to ensure product safety for consumers. Facilitating innovation and development: As one of the world's leaders in biotechnology, policy in the United States focuses on facilitating the innovation process and development of GM crops. Supporting the agricultural industry: GM crop policy in the United States aims to support the country's agricultural industry. This includes increasing yields and improving resistance to pests and diseases, and reducing the use of chemical pesticides in agriculture.

Table (4). Stakeholder groups in GM crop policymaking in the United States and France, by role and priority, respectively

Stakeholder groups in France	Stakeholder groups in the United States
Institutions and organizations related to the European Union: European identity is tied to environmental protection and sustainable development, and the institutions of the European Union represent these values. Pioneering environmentalism is a policy priority in the European Union, so the Union is the most important stakeholder among European governments in matters related to green policy, and in a way acts independently of them. Environmental associations: These associations, which also enjoy the support of the French government in a special way, considering the components of European identity, are considered the second stakeholder group in the policy-making of transgenic products, especially in the field of production. Human rights associations: These associations, as public representative institutions, play a role as stakeholders, especially where the issue of ensuring food security and consumer living standards is at stake, and support the import of safe transgenic products within existing restrictions. Farmers and livestock producers: France is the leading country in agricultural production and one of the largest dairy producers in the European Union. Although increasing production and reducing costs is one of the most important goals of producers, due to environmental policy restrictions and the share of these producers in the organic market, there has been no significant political pressure on French policymakers to further liberalize the field of genetically modified products.	Biotechnology and agriculture industries: Companies and organizations active in the biotechnology and agriculture industries, including companies producing genetically modified products and research organizations, are seeking to facilitate the production and marketing of their genetically modified products, given their high share in the US market. Farmers and livestock producers: Farmers and livestock producers, who have a significant share in the economy due to the priority of agricultural and livestock production in the US, are seeking to use genetically modified products to improve product performance, reduce costs, and increase their profitability. Consumers: American consumers, as taxpayers and voters, are seeking to provide safe and quality products to consumers and ensure food security. Environmental associations: Environmental associations, as public representative institutions, are seeking to reduce environmental concerns related to the cultivation of genetically modified products.



Table (5). Similarities in GM crop policies in the United States and France

Priority for ensuring product safety	Both countries place special emphasis on the safety and availability of genetically modified products for consumers, and independent regulatory organizations have been established to assess and certify the safety of products.
Ensuring food security	Ensuring food security for society and increasing agricultural production using genetically modified products are priorities for both countries.
Existence of regulatory organizations	Independent regulatory organizations have been established in both countries to control and monitor the production and use of genetically modified products.
Scientific support while scientific resistance	In both countries, elites and researchers in the field of developing genetically modified products and biotechnology are engaged in scientific research in these fields, and political actors in both countries have a practical belief in the importance of using scientific knowledge and technology in agricultural development and ensuring food security. At the same time, both countries are conducting scientific research and careful studies focused on the effects of GM crops on the environment, human health, and agricultural production.
Labeling rules	Both countries have implemented effective regulation in terms of monitoring and control and have implemented laws for labeling GM crops to provide consumers with the necessary information about whether the products are GM.
Public participation	Both countries have given importance to public participation in GM policy-making through transparency in the decision-making process, listening to public opinions, and granting different roles in the policy-making process.
Public attitude	In both countries, public attitudes towards the production and consumption of GM crops have become polarized, and supporters and opponents compete with each other in the form of representative institutions to influence policies, with the difference that in the United States, economic actors have a greater weight, and in France, civil society institutions have a greater weight.
Creating trade barriers	In some cases, both countries have created and implemented trade barriers for the import and export of GM crops.
Paying attention to environmental impacts	Both countries have paid attention to environmental impacts in their policies on genetically modified products and have attempted to identify, control, and manage these impacts.

Table (6). Differences in GM crop policies in the United States and France

Topic	United States	France
Laws and regulations	Emphasis on procedures and regulations	Emphasis on regulations
Consumption rate of GM crops	High and common	Low and subject to restrictions
Policy approach	Regulation and facilitation	Precautionary and strict
Policy objectives	More emphasis on economics while paying attention to food security and the environment	More emphasis on environmental sustainability while paying attention to economy and food security
Organizational dominance in GM policymaking	Superiority of the Food and Drug Administration with emphasis on health and food safety	Predominance of environmental and occupational food safety and health organization with emphasis on environmental damage
Trade policies	Emphasis on commercial production and extensive exports	Emphasis on supporting domestic production and local agriculture and monitoring the safety of imports
Cultivation rate of GM crops	Very high (over 90% of corn, soybeans, and rice are herbicide-resistant)	Very limited and subject to legal prohibitions

Conclusion

Based on the results, policy recommendations have been extracted and proposed for Iranian policymakers: Strengthening the system of supervision and safety, risk management, and environmental protection; Encouraging scientific research and development of new technologies; Increasing public awareness; Developing and supporting domestic production; Setting standards and labeling and information laws to increase public trust; Encouraging international cooperation and facilitating and supporting the trade of genetically modified organisms; Strengthening the legal system.

Keywords: Biotechnology Policymaking, Genetically Modified Products, Food Security, Environmental Damage, United States, France.

References

- AFSSA Avis de l'Agence française de sécurité sanitaire des aliments relatif à l'évaluation, *en termes de santé publique* (2001). available from <http://www.vie-publique.fr/documents-vp/2001sa0170.pdf>
- Amended (5U.S.C. Appendix 2). <https://www.usda.gov/topics/biotechnology/how-federal-government-regulates-biotech-plants>
- Andrews, Clinton J (2007), Rationality in Policy Decision Making, in: *Handbook of public policy analysis: theory, politics, and methods* / edited by Frank Fischer, Gerald J. Miller, and Mara S. Sidney, Taylor & Francis Group.
- Arani, M. (2015). Comparative studies in education: application of new research methods. *Family and research scientific-research quarterly*. 12 (2): 69-89. DOR: 20.1001.1.26766728.1394.12.2.4.3. {In Persian}.
- Aubert MH .(2000). La dissémination volontaire des OGM dans l'environnement. *Délégation de l'Assemblée Nationale pour l'Union Européenne* .available from <http://www.assemblee-nationale.fr/europe/rap-info/i2538.pdf>
- Augoustinos, Martha, Shona Crabb and Richard Shepherd (2010) Genetically modified food in the news: media representations of the GM debate in the UK, *Public Understanding of Science* published online 21 January 2009 DOI: 10.1177/0963662508088669 The online version of this article can be found at: <http://pus.sagepub.com/content/early/2009/01/21/0963662508088669>
- Bailey R. (2010). French anti-biotech protests achieve a glorious state of sheer lunacy. *Reason Mag Blog* available from <http://reason.com/blog/2010/07/28/french-anti-biotech-protests-a>
- Baker Gregory A. and Thomas A. Burnham (2011) Consumer Response to Genetically Modified Foods: Market Segment Analysis and Implications for Producers and Policy Makers, *Journal of Agricultural Copyright and Resource Economics* 26(2) :3 87-403 2001 Western Agricultural Economics Association
- Committee on the Independent Review and Assessment of the Activities of the NIH Recombinant DNA Advisory Committee; *Board on Health Sciences Policy*; Institute of Medicine; Lenzi RN, Altevogt BM, Gostin LO, editors. Oversight and Review of Clinical Gene Transfer Protocols: Assessing the Role of the Recombinant DNA Advisory Committee. Washington (DC): National Academies Press (US); 2014 Mar 27. 3, Oversight of Gene Transfer Research. Available from: <https://www.ncbi.nlm.nih.gov/books/NBK195894/>



- Dudek, Carolyn Marie (2015) GMO Food Regulatory Frameworks in the US and the EU, in: *The New and Changing Transatlanticism*. Routledge
- Durant ,Robert F. and Jerome S. Legge, Jr (2005) Public Opinion, Risk Perceptions, and Genetically Modified Food Regulatory Policy, *European Union Politics* DOI: 10.1177/1465116505051982 Volume 6 (2): 181–200
- Federici, Valery (2010) Genetically Modified Food and Informed Consumer Choice: Comparing U.S. and E.U. Labeling Laws 35 Brook. J. Int'l L. (2010). Available at: <https://brooklynworks.brooklaw.edu/bjil/vol35/iss2/6>
- Flipse Steven M. and Patricia Osseweijer (2012), Media attention to GM food cases: An innovation perspective, *Public Understanding of Science* 22(2) 185 –202
- Francis, L., Craig, R. K., & George, E. (2016). FDA's Troubling Failures to Use its Authority to Regulate Genetically Modified Foods. *Food and Drug Law Journal*, 71(1), 105–134. <https://www.jstor.org/stable/26661095>
- Ghaffari, G. (2011). The logic of comparative research. *Iranian Journal of Social Studies*. 3 (4): 92- 76. DOR: 20.1001.1.20083653.1388.3.4.5.2. {In Persian}.
- Ghanavati, F. & Mashayekh, J. (2022). Methodological Foundations in Comparative Studies of Science, Technology and Innovation Policy in Iran. *Journal of Science & Technology Policy*, 15(2), 93-108. {In Persian}. DOI: 10.22034/jstp.2022.13944
- Institute of Medicine (US) Committee to Study Decision Making; Hanna KE, editor. *Biomedical Politics*. Washington (DC): National Academies Press (US); 1991. Asilomar and Recombinant DNA: The End of the Beginning. Available from: <https://www.ncbi.nlm.nih.gov/books/NBK234217/>
- Kershen DL. European decisions about the "Whack-a-mole" game. *GM Crops Food*. 2014 Jan-Mar;5(1):4-7. doi: 10.4161/gmcr.27777. Epub 2014 Jan 9. PMID: 24561916; PMCID: PMC5033171.
- Kuntz M. (2012). Destruction of public and governmental experiments of GMO in Europe. *GM Crops Food*. Oct-Dec;3(4):258-64. doi: 10.4161/gmcr.21231. Epub 2012 Jul 24. PMID: 22825391.
- Kuntz M. (2014) The GMO case in France: politics, lawlessness and postmodernism. *GM Crops Food*. Jul 3;5(3):163-9. doi: 10.4161/21645698.2014.945882. PMID: 25437234; PMCID: PMC5033180
- Lu, Lan (2009). The value of the use of biotechnology: public views in China and Europe, *Public Understand. Sci*. Volume 18, Issue 4 (2009) 481–492. ISSN 0963-6625 DOI: 10.1177/0963662507082892
- McHughen A. (2016). A critical assessment of regulatory triggers for products of biotechnology: Product vs. process. *GM Crops Food*. 2016 Oct;7(3-4):125-158. doi: 10.1080/21645698.2016.1228516. PMID: 27813691; PMCID: PMC5161003.
- Narayanan, Z., & Glick, B. R. (2023). Biotechnologically Engineered Plants. *Biology*, 12(4), 601. <https://doi.org/10.3390/biology12040601>
- National Academies of Sciences, Engineering, and Medicine; Division on Earth and Life Studies; Board on Agriculture and Natural Resources; Committee on Genetically Engineered Crops: Past Experience and Future Prospects. *Genetically Engineered Crops: Experiences and Prospects*. Washington (DC): National Academies Press (US); 2016 May 17. 9. Regulation of Current and Future Genetically Engineered Crops. Available from: <https://www.ncbi.nlm.nih.gov/books/NBK424533/>

- Pastor JM. Quelle politique des biotechnologies pour la France ? Mission d'information sur les enjeux économiques et environnementaux des organismes génétiquement modifiés (2003) available from <http://www.senat.fr/rap/r02-301/r02-301.html>
- Sato, Kyoko, 'Cultural Politics of Food Safety: Genetically Modified Food in France, Japan, and the United States', in Ronald J. Herring (ed.), *The Oxford Handbook of Food, Politics, and Society*, Oxford Handbooks (2015; online edn, Oxford Academic, 5 Dec. 2014), <https://doi.org/10.1093/oxfordhb/9780195397772.013.019>, accessed 11 Apr. 2025.
- Setbon M, Raude J, Fischler C, Flahault A. (2005). Risk perception of the “mad cow disease” in France: determinants and consequences. *Risk Anal* 2005; 25:813-26; PMID: 16268931; <http://dx.doi.org/10.1111/j.1539-6924.2005.00634.x>
- Vogt, D. U., Parish, M., & Domestic Social Policy Division. (1999, June). Food Biotechnology in the United States: Science, Regulation and Issues. Congressional Research Service, Library of Congress.
- Wivel NA. (2014) Historical perspectives pertaining to the NIH Recombinant DNA Advisory Committee. *Hum Gene Ther*. 2014 Jan;25(1):19-24. doi: 10.1089/hum.2013.2524. PMID: 24444182; PMCID: PMC3900000.
- Rothaermel FT. (2017). *Strategic Management*. Third edition. McGraw-Hill Education.
- Ruan, Yiqin (2019) One issue, different stories: The construction of GMO issues on Chinese, American and British mainstream media portals, *Cultures of Science* 2019, 2(4): 255–275
- Willging, Jennifer (2008) Of GMOs, *McDomination and Foreign Fat: Contemporary Franco-American Food Fights*, *French Cultural Studies*, Volume 19, Issue 2, <https://doi.org/10.1177/0957155808089665>
- Yang, Kaifeng (2007), Quantitative Methods for Policy Analysis, in: *Handbook of public policy analysis: theory, politics, and methods* / edited by Frank Fischer, Gerald J. Miller, and Mara S. Sidney, Taylor & Francis Group
- www.ams.usda.gov/be
- <https://www.ams.usda.gov/rules-regulations/be/bioengineered-foods-list>
- <https://www.anses.fr/en/content/gmo-regulations>
- <https://www.anses.fr/en/content/bio-technology>
- <https://www.anses.fr/fr/system/files/Anses-2022-Work-programme.pdf>
- <https://biofortified.org/2015/07/a-look-at-gmo-policies-in-different-nations/>
- <https://biosecurity.fas.org/education/dualuse-agriculture/2.-agricultural-biotechnology/us-regulation-of-genetically-engineered-crops.html>
- <http://bio1.ir/blog/biotech/176-recombinant-dna-technology.html>
- https://www.cairn-int.info/article-E_POX_103_0031--common-agricultural-policy-experts-in.htm
- <https://www.durbin.senate.gov/newsroom/press-releases/durbin-blumenthal-with-adverse-event-reporting-on-the-rise-legislation-needed-to-protect-consumers-of-dietary-supplements>



<http://www.efsa.europa.eu/en/efsajournal/doc/850.pdf#>
<https://www.efsa.europa.eu/en/efsajournal/pub/5048>
<https://www.efsa.europa.eu/en/publications/food-risk-assess-europe>
<https://www.efsa.europa.eu/sites/default/files/2021-03/questions-and-answers-efsa-practical-arrangements.pdf>
<https://www.efsa.europa.eu/en/topics/topic/gmo>
<https://www.elsevier.com/books/policy-issues-in-genetically-modified-crops/singh/978-0-12-820780-2>
<https://www.epa.gov/regulation-biotechnology-under-tsca-and-fifra/epas-regulation-biotechnology-use-pest-management>
<https://www.epa.gov/nepa/national-environmental-policy-act-review-process>
<https://www.everycrsreport.com/reports/RL30198.html>
<https://www.fda.gov/food/agricultural-biotechnology/how-gmos-are-regulated-united-states>
<https://www.fda.gov/regulatory-information/search-fda-guidance-documents/statement-policy-foods-derived-new-plant-varieties>
https://food.ec.europa.eu/plants/genetically-modified-organisms/gmo-legislation_en
<https://www.frontiersin.org/articles/10.3389/fpls.2021.630396/full>
<https://www.irishtimes.com/news/who-are-the-real-beneficiaries-of-gm-foods-1.203996>
<https://www.ncbi.nlm.nih.gov/pmc/articles/PMC5033180/>
https://papers.ssrn.com/sol3/papers.cfm?abstract_id=1913996
https://www.researchgate.net/publication/269114978_The_GMO_case_in_France_Politics_lawlessness_and_postmodernism
<https://www.reuters.com/article/us-france-agriculture-gmo-idUKKBN29N1T9>
<https://www.usda.gov/media/press-releases/2012/2018/establishing-national-bioengineered-food-disclosure-standard>
<https://worldpopulationreview.com/country-rankings/countries-that-ban-gmos>

درس‌هایی برای ایران در سیاست‌گذاری محصولات تراریخته؛ مطالعه مقایسه‌ای ایالات متحده آمریکا و فرانسه

فاطمه اکبری نودوزقی^۱ * غلامرضا حداد^۲ ID

۱. دانشجوی دکتری سیاست‌گذاری عمومی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی
۲. استادیار گروه اقتصاد سیاسی و سیاست‌گذاری عمومی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی

لینک گزارش نتیجه مشابهت‌یابی: <https://www.samimnoor.ir/view/fa/SimilarityResult7?ItemID=7183502968/5%>

20.1001.1.1735790.1404.21.1.2.6

چکیده

افزایش تولید و امنیت غذایی در کنار تهدید سلامتی و محیط‌زیست، به تعارض ذی‌نفعان و ورود دولت‌ها به عرصه سیاست‌گذاری محصولات تراریخته انجامیده است و مطالعه اقتضانات حکمرانی در آن، مبنایی اطلاعاتی را در اختیار سیاست‌گذار داخلی قرار می‌دهد. این پژوهش با هدف مقایسه سیاست‌ها، نهادها، و ذی‌نفعان محصولات تراریخته در ایالات متحده آمریکا و فرانسه به‌عنوان دو نمونه پیشرو در زمینه بیوتکنولوژی و متفاوت، از منظر اقتضانات حکمرانی، انجام شده است. داده‌های پژوهش از نوع اسنادی و روش آن «مطالعه تطبیقی» بوده است. پژوهش براساس این پرسش اصلی شکل گرفته است که «سیاست‌گذاری محصولات تراریخته در کشورهای ایالات متحده و فرانسه چگونه بوده است؟» و «چه تفاوت‌ها و شباهت‌هایی در اهداف، فرایندها، و نیز ذی‌نفعان این سیاست‌ها بین دو کشور وجود دارد؟» یافته‌های پژوهش، نشان‌دهنده سطوح بالای کارآمدی و اثربخشی سیاست‌های هر دو کشور در تراریخته‌ها است. ایمنی محصولات، امنیت غذایی، و اعتماد مصرف‌کنندگان، هدف مشترک سیاست‌ها در هر دو کشور است؛ اما در آمریکا، تسهیل نوآوری و حمایت از صنعت و تجارت و در فرانسه، حفاظت از محیط‌زیست و تنوع زیستی، اهداف دارای اولویت هستند. در آمریکا با رویکردی توسعه‌ای و ترویجی سیاست‌گذاری یگانه‌ای زیر نظر دولت فدرال با تقسیم نقش‌ها میان سازمان غذا و دارو (FDA)، سازمان خدمات سلامت گیاهان و حیوانات (APHIS)، و آژانس حفاظت از محیط‌زیست (EPA) و در فرانسه با رویکردی احتیاطی و محیط‌زیست‌گرایانه، سیاست‌ها زیر نظر سازمان ایمنی مواد غذایی اروپا (EFSA) در کنار آژانس سلامت و ایمنی غذا، محیط‌زیستی، و شغلی فرانسه (ANSES)، و کمیته تحقیقات و اطلاعات مستقل در مورد مهندسی ژنتیک (CRIIGEN) تدوین و اجرا می‌شوند و در مجموع، تفاوت‌ها بازنمایاننده تفاوت ذی‌نفعان تأثیرگذار بر سیاست‌های دو کشور است.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۲/۲۸

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۵/۰۴/۱۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۴/۲۸

نوع مقاله: پژوهشی

واژگان کلیدی:

سیاست‌گذاری

بیوتکنولوژی،

محصولات تراریخته،

امنیت غذایی،

آسیب‌های

زیست‌محیطی،

ایالات متحده آمریکا،

فرانسه

* نویسنده مسئول:

غلامرضا حداد

پست الکترونیک: haddad@atu.ac.ir

مقدمه

در دهه‌های اخیر، توسعه علم و فناوری در ایران، بیشتر مورد توجه بوده است؛ اما همچنان این حوزه نیازمند پژوهش‌هایی در نقد و بازبینی سیاست‌های موجود و تدوین سیاست‌های جدید مبتنی بر نیازها و تجربیات بین‌المللی است. یکی از مسائل مهم امروز در عرصه فناوری‌های نوین، تولید محصولات تغییر ژنتیک یافته است که باعث افزایش محصولات صنایع مرتبط شده، ولی هم‌زمان نگرانی‌هایی را نیز در مورد مخاطرات آن برای سلامت و محیط زیست در پی داشته است. تأثیر بر تولید اقتصادی در کنار تهدید سلامت عمومی و زیست محیطی، موافقان و مخالفانی را حول توسعه این فناوری در قالب ذی‌نفعان شکل داده است و هر جا ذی‌نفعانی در حوزه‌ای عمومی حول موضوعی تعارض داشته باشند، ناگزیر، پای سیاست عمومی و دولت در میان خواهد بود. سیاست‌گذاری محصولات تراریخته، امروزه، به‌ویژه در جوامع توسعه یافته صنعتی، یکی از عرصه‌های پرچالش سیاست عمومی به‌شمار می‌آید؛ اما اولویت‌ها در سیاست عمومی، تابعی از سطوح توسعه یافتگی دولت‌ها در نظر گرفته می‌شود و در نتیجه، سیاست‌گذاری محصولات تراریخته برای کشورهای کمتر توسعه یافته، از جمله ایران، حساسیت پایین‌تری یافته است. در عین حال، محصولات تراریخته دارای دو جنبه در برنامه‌ریزی توسعه است؛ جنبه‌هایی که ماهیتاً می‌توانند متناقض باشند؛ از یک سو، بحث تهدید سلامت عمومی مطرح است که می‌تواند از منظر یک کارگزار دولتی در حال توسعه در مقایسه با اولویت‌های اقتصادی و معیشتی، در درجه پایینی از اهمیت قرار گیرد و سیر کردن شکم‌های گرسنه، مهم‌تر از کیفیت غذایی باشد که با آن سیر می‌شوند؛ از سوی دیگر، بحث افزایش تولید اقتصادی و ارتقای بهره‌وری در کشاورزی صنعتی مطرح است که بی‌تردید، در اولویت سیاست‌گذاری دولت‌های در حال توسعه قرار می‌گیرد. به بیان روشن‌تر، دوجبه‌ی بودن سیاست‌گذاری محصولات تراریخته، آن را به موضوعی تبدیل کرده است که هم توسعه یافته‌ها و هم در حال توسعه‌ها، کم‌وبیش به یک اندازه، اما از مناظر و مواضع متفاوت، درگیر آن هستند. ایران، کشوری است که تولید کشاورزی در آن سهم چشمگیری از کل تولید ناخالص داخلی را، در مقایسه با بسیاری از کشورهای منطقه خاورمیانه، به خود اختصاص داده است. سهم کشاورزی و دامداری از تولید ناخالص داخلی ایران در سال ۲۰۲۰ نزدیک به ۱۱ درصد و سهم آن در اشتغال نیز بالغ بر ۱۴ درصد بوده است؛ اگرچه این سهم در مقایسه با کشورهای توسعه یافته، سهم بالایی به‌شمار نمی‌آید، اما رابطه معکوسی نیز در صنایع غذایی در مقایسه با

این کشورها مشهود است (آمارفکت، ۱۴۰۲). افزون‌بر این، خشکسالی‌های طولانی و بحران‌های زیست‌محیطی نیز بهینه‌سازی استفاده از منابع محدود و ارتقای بهره‌وری در کشاورزی را گریزناپذیر کرده است. درعین حال، ایران، کشوری است که در شاخص‌های بهداشت و سلامت در مقایسه با دیگر شاخص‌های توسعه، همواره وضعیت بهتری داشته و توجه به سلامت عمومی، یکی از مؤلفه‌های سنت سیاست عمومی در ایران بوده است. اما در مورد محصولات تراریخته، باوجود پیشرفت‌های داخلی، همچنان خلأ سیاست‌گذاری متناسب، چه در زمینه تقویت و تشویق وجه تولیدی و علمی و چه در حوزه قاعده‌گذاری برای کاهش تهدیدها و مخاطرات در وجه سلامت عمومی، احساس می‌شود (جبل‌عاملی، یزدانی، و گودرزی، ۱۴۰۳، ۴۳).

مراجعه به تجربه‌های موفق جهانی در سیاست عمومی، همواره منبع مهمی برای سیاست‌گذار داخلی، به‌ویژه در زمینه‌هایی بوده که دانش و تخصص بومی به اندازه کافی در آن وجود نداشته است. با مطالعه تجربه و عملکرد کشورهای توسعه‌یافته صنعتی در عرصه سیاست‌گذاری محصولات تراریخته، می‌توان به الگویی برای فعالیت‌های سیاست‌گذاران ایرانی در این حوزه دست یافت. در این میان، مطالعه سیاست‌گذاری تراریخته در ایالات متحده آمریکا و فرانسه، به‌عنوان دو کشور توسعه‌یافته صنعتی که هر دو در تولید کشاورزی پیشرو به‌شمار می‌آیند و درعین حال، از دو الگوی متفاوت در سیاست عمومی پیروی می‌کنند، می‌تواند ارائه‌دهنده اطلاعات ارزشمندی، چه برای پژوهشگران سیاست عمومی و چه سیاست‌گذاران، باشد. این مقاله با بررسی جنبه‌های مختلف سیاست‌گذاری محصولات تراریخته در کشورهای آمریکا و فرانسه، در پی ارائه راهکارهای مناسبی برای ایران است. پژوهش حول این پرسش اصلی شکل گرفته است که «سیاست‌گذاری محصولات تراریخته در کشورهای ایالات متحده و فرانسه چگونه بوده است؟» و «چه تفاوت‌ها و شباهت‌هایی در اهداف، فرایندها، و نیز ذی‌نفعان این سیاست‌ها بین دو کشور وجود دارد؟»

۱. پیشینه پژوهش

در باره موضوع تراریخته و سود و زیان‌های آن، پژوهش‌هایی در ایران انجام شده است که از جنبه‌های گوناگونی قابل‌دسته‌بندی هستند. برخی پژوهش‌ها به تأثیر تراریخته‌ها بر افزایش تولید و امنیت غذایی توجه داشته‌اند؛ برای نمونه، خسروی‌پور و همکاران (۱۳۹۸) در مقاله «اثر

محصولات تراریخته بر امنیت غذایی»، تأثیرات محصولات تراریخته را بر امنیت غذایی بررسی کرده‌اند. آن‌ها به این نتیجه رسیده‌اند که گیاهان تراریخته به منظور تولید باکیفیت، عملکرد برتر، کاهش هزینه‌ها، و حل بسیاری از معضلات بخش کشاورزی توسعه یافته‌اند. استفاده از این فناوری، گام بلندی در راستای تحقق انقلاب ژنتیک بوده است، اما همراه خود، نگرانی‌ها و ملاحظات متعددی مانند نگرانی‌های مذهبی، فرهنگی، اخلاقی، و سلامتی نیز ایجاد کرده، که موجب مخالفت بسیاری از سازمان‌های غیردولتی و حتی برخی دولت‌ها و دانشمندان رشته‌های مختلف با این محصولات شده است (خسروی‌پور، رحمانی، و رزم‌آور، ۱۳۹۸).

برخی پژوهش‌ها نیز بر تأثیرات اقتصادی و اجتماعی تراریخته متمرکز بوده‌اند؛ برای مثال، خسروی‌پور و همکاران (۱۳۹۸) در مقاله «اثر تراریخته و عملکرد تجاری‌سازی محصولات کشاورزی» نشان داده‌اند که کاشت محصولات تراریخته در کشورهایی مانند هند، آمریکا، برزیل، و آرژانتین، سود اقتصادی فراوانی داشته و سبب بهبود عملکرد صنعت کشاورزی آنان شده است. تحلیل داده‌های حاصل از بررسی ۱۴۷ مقاله علمی در این باره نشان داده است که محصولات حاصل از مهندسی ژنتیک و فناوری تراریخته، به طور میانگین در کشورهای تولیدکننده این محصولات، سود کشاورزان را ۶۸ و عملکرد محصول را ۲۲ درصد افزایش داده است. همچنین، استفاده از آفت‌کش‌های شیمیایی را ۳۷ درصد کاهش داده است (خسروی‌پور، حاجت‌پور، و دیرکوند مقدم، ۱۳۹۸).

مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی در تاریخ ۴ آذر ۱۳۹۶، گزارشی ۶۸ صفحه‌ای به قلم مرتضی براتی (۱۳۹۶) با عنوان «مطالعه قوانین کشورهای منتخب در حوزه محصولات تراریخته» منتشر کرده است. در این گزارش بیان شده است که به نظر می‌رسد، تمایل کشورها به واردات محصولات تراریخته، بیش از تولید داخلی آن است. چندین دلیل برای این موضوع می‌توان برشمرد. نگرانی دولت‌ها از مخاطرات زیست‌محیطی و تعهدات و جبران خسارت در کنار عدم تمایل کشاورزان و مخالفت گروه‌های سبز سبب شده است تنها ۲۸ کشور به کشت گیاهان تراریخته اقدام کنند. افزون بر این، کشورهای عضو سازمان تجارت جهانی، پایبند به تجارت آزاد هستند و تنها محدودیت‌هایی برای ممنوعیت واردات برخی محصولات از جمله محصولات تراریخته دارند، اما شرایط و الزاماتی برای واردکنندگان، از جمله درخواست ارائه ارزیابی خطر، گواهی ایمنی محصول تراریخته، برچسب‌گذاری، و پیشنهاد اقدامات اضطراری درباره انتشار ناخواسته و... در نظر می‌گیرند (براتی، ۱۳۹۶)؛ در این راستا، سعیده احمدی

(۱۴۰۲) نیز در مقاله‌ای با عنوان «راهبردهای تولید و واردات محصولات تراریخته»، ضمن ارزیابی وضعیت تولید و تجارت محصولات تراریخته در جهان، راهکارهایی را برای ایران ارائه داده است؛ از جمله واردات تدریجی، برچسب‌گذاری، نظارت بر قیمت‌گذاری، و توجه به پیشینه مصرف (احمدی، ۱۴۰۲).

بخشی از پژوهش‌ها در این حوزه به پیمایش و نگرش‌سنجی کارگزاران و ذی‌نفعان اختصاص داشته است. سلیمان‌پور و رسولی آذر (۱۳۹۲) نیز پیمایشی در راستای ارزیابی تأثیر خطرات احتمالی محصولات تراریخته بر نگرش کارشناسان وزارت جهاد کشاورزی در تولید و کاربرد این‌گونه محصولات انجام داده‌اند. پژوهشگران در نخست، فهرستی از خطرات احتمالی را بر مبنای مرور اولیه منابع (به منابع اشاره نشده است که آیا رسانه‌های خبری است یا مقالات علمی نمایه‌شده)، تهیه و سپس، نظرات کارشناسان مؤسسه تحقیقات زیست‌فناوری کشاورزی و سازمان تحقیقات جهاد کشاورزی را درباره این خطرات به وسیله پرسش‌نامه گردآوری کرده‌اند (سلیمان‌پور و رسولی آذر، ۱۳۹۲).

قوچانی و همکاران (۱۳۹۵) نیز با پیمایش نظرات نخبگان اجرایی و علمی استان خوزستان که سومین تولیدکننده برنج در ایران است، عوامل مؤثر بر به‌کارگیری برنج تراریخته در چرخه کشاورزی و زنجیره غذایی را بررسی کرده‌اند. آن‌ها ابتدا برحسب مرور منابع، مؤلفه‌های ادراک از مزایا و مضرات، مباحث اخلاقی مرتبط با دست‌ورزی ژنی، و اعتماد به افراد و سازمان‌های دست‌اندرکار تولید برنج تراریخته را شناسایی و میزان تأثیر هر مؤلفه را به وسیله پرسش‌نامه‌ای پژوهشگرساخته اندازه‌گیری کرده‌اند (قوچانی و همکاران، ۱۳۹۵).

برخی نیز از روش‌های تحلیل کیفی برای فهم نگرش نخبگان و ذی‌نفعان استفاده کرده‌اند؛ برای نمونه، صافی سیس و رضوان‌فر (۱۳۹۸) محتوای دیدگاه پژوهشگران مراکز تحقیقات کشاورزی را به‌عنوان تنها گروه صاحب‌دانش درباره مصرف و کشت محصولات تراریخته بررسی کرده‌اند. آن‌ها با روش مصاحبه نیمه‌ساختاریافته و نمونه‌گیری گلوله‌برفی به این نتیجه رسیده‌اند که عواملی مانند تخریب محیط‌زیست، تهدید سلامتی، و کشت و مصرف احتمالی و فقدان استقلال ملی از دلایل مخالفت با کشت و مصرف محصولات تراریخته است (صافی سیس و رضوان‌فر، ۱۳۹۸).

برخی از پژوهش‌ها به‌طور مشخص بر ارزیابی سیاست‌گذاری تراریخته‌ها در ایران متمرکز بوده‌اند؛ برای نمونه، جبل‌عاملی و همکاران (۱۴۰۳) در مقاله‌ای با عنوان

«آسیب‌شناسی سیاست‌های مرتبط با محصولات تراریخته در جمهوری اسلامی ایران» ضمن دسته‌بندی آسیب‌ها در قالب چهار دسته از عوامل ساختاری، کارکردی، زمینه‌ای، و ارتباطی به این نتیجه رسیده‌اند که مشکلات در سیاست‌گذاری تراریخته‌ها در ایران، ریشه در فقدان سیاست جامع، ضعف در قوانین، و ناتوانی در انطباق با تهدیدات دارد (جبل‌عاملی، یزدانی، و گودرزی، ۱۴۰۳). همچنین، وحید و همکاران (۱۳۹۹) در پژوهشی با عنوان «ارزیابی سیاست‌های مهندسی ژنتیک در بخش کشاورزی»، نشان داده‌اند که اجرای قوانین ایمنی زیستی و مقررات مربوط به تولید ملی محصولات تراریخته به اهداف نرسیده است و دلایل اصلی این ناکامی را فرایندهای ناکارآمد، سیاسی شدن مباحث علمی، دخالت نهادهای غیرمرتبط، و اعمال سلیقه‌های مدیریتی دانسته‌اند (وحید، شوشتری، و قره‌یاضی، ۱۳۹۹).

بخشی از ادبیات غیرفارسی درباره تراریخته‌ها بر نقش مصرف‌کننده و افکار عمومی بر سیاست‌گذاری این حوزه متمرکز بوده است؛ برای نمونه لن‌لو^۱ (۲۰۰۹) در مقاله‌ای با عنوان «ارزش استفاده از بیوتکنولوژی: دیدگاه‌های عمومی در چین و اروپا»، دیدگاه‌های عمومی را در مورد ارزش کاربرد زیست‌فناوری در چین و اروپا بررسی کرده است. وی به این نتیجه رسیده است که کاربردهای زیست‌فناوری در چین، نسبت به اروپا، پذیرش و حمایت مردمی مداوم‌تری داشته است. مردم چین در ارزیابی خود از مفید بودن و مقبولیت اخلاقی کاربردهای گوناگون زیست‌فناوری، بسیار خوش‌بین هستند؛ درحالی‌که مردم اروپا، درک گسترده‌تر و محکم‌تری از خطرات مربوط به این حوزه دارند. افزون‌بر این، یافته‌های وی نشان می‌دهد که درک مردم از فواید زیست‌فناوری ممکن است پیش‌نیاز حمایت بیشتر از توسعه آن باشد (لن‌لو، ۲۰۰۹).

بیکر و برنهام^۲ (۲۰۱۱) در مقاله «واکنش مصرف‌کننده به غذاهای اصلاح‌شده ژنتیکی: تحلیل بخش‌بندی بازار و پیامدهای آن برای تولیدکنندگان و سیاست‌گذاران» به این نتیجه رسیده‌اند که مصرف‌کنندگانی که بیشترین ریسک‌گریزی را داشته‌اند، به احتمال زیاد، بر این نظر بوده‌اند که تراریخته‌ها، کیفیت یا ایمنی غذا را بهبود می‌بخشند و بیشترین آگاهی را نیز در مورد زیست‌فناوری و بیشترین ظرفیت را برای پذیرش غذاهای تراریخته داشته‌اند (بیکر و برنهام، ۲۰۱۱).

1. Lan Lu

2. Baker & Burnham

فلیپس و اوسویجر^۱ (۲۰۱۲) در مقاله‌ای به تأثیر توجه رسانه‌ها در مصرف تراریخته‌ها پرداخته‌اند. آن‌ها به این نتیجه رسیده‌اند که مشارکت ذینفعان در موضوع تراریخته‌ها در حوزه رسانه اندک و محدود بوده است و عموم مردم کمتر توانسته‌اند داده‌های مبتنی بر مطالعات علمی را در رسانه‌ها رؤیت کنند و این در شکل‌گیری ذهنیت منفی آن‌ها تأثیرگذار بوده است (فلیپس و اوسویجر، ۲۰۱۲). به‌گونه‌ای مشابه، ایکین رووان^۲ (۲۰۱۹) در مقاله‌ای بر ساخت رسانه‌ای از تراریخته‌ها در آمریکا، چین، و بریتانیا را مقایسه کرده است (رووان، ۲۰۱۹) یا مارتا آگوستینوس^۳ و همکارانش (۲۰۱۰)، تصویر رسانه‌ای از تراریخته‌ها را در بریتانیا مورد مطالعه قرار داده‌اند (آگوستینوس و همکاران، ۲۰۱۰) و دورانت و لگ^۴ (۲۰۰۵) نیز تأثیر افکار عمومی بر تنظیم‌گری حوزه تراریخته‌ها را تحلیل کرده‌اند (دورانت و لگ، ۲۰۰۵).

بخش دیگری از ادبیات غیرفارسی بر موضوع سیاست‌گذاری تراریخته‌ها تمرکز داشته‌اند؛ برای نمونه، کارولین ماری دودک^۵ (۲۰۱۵) در فصلی از کتاب «آتلانتیک‌گرایی در حال تغییر و نو» موضوع تجارت میان اتحادیه اروپا و آمریکا را در عرصه محصولات تراریخته بررسی کرده است. وی در این فصل به سیر تکامل متفاوت سیاست نظارتی محصولات تراریخته در اتحادیه اروپا و ایالات متحده و متغیرهای برون‌زای اصلی و شکل‌دهنده سیاست محصولات تراریخته در بین شرکا پرداخته است (دودک، ۲۰۱۵). وجه تمایز مقاله حاضر با کار دودک، این است که تمرکز دودک بر ظرفیت‌ها و موانع تجاری در روابط دوسوی آتلانتیک در زمینه تراریخته‌ها بوده است، اما این مقاله بر سیاست‌گذاری در موضوع تولید، مصرف، و نظارت متمرکز است.

جنیفر ویلژینگ^۶ (۲۰۰۸) نیز در مقاله‌ای بر تجارت تراریخته‌ها میان فرانسه و آمریکا تمرکز کرده و نتیجه گرفته است که این تجارت، در نتیجه فشار تجاری آمریکا بر فرانسه، به رشد صنعت فست‌فود در فرانسه و افزایش چاقی و نیز آسیب فرهنگی به سنت آشپزی در فرانسه انجامیده است (ویلژینگ، ۲۰۰۸). والری فدریچی^۷ (۲۰۰۸) در مقاله‌ای با عنوان «مواد

1. Flipse & Osseweijer
2. Ruan
3. Augoustinos
4. Durant & Legge
5. Dudek
6. Willging
7. Federici

غذایی تراریخته و انتخاب آگاهانه مصرف‌کننده: مقایسه قوانین برچسب‌گذاری ایالات متحده و اتحادیه اروپا»، قوانین برچسب‌گذاری در دو سوی آتلانتیک را از منظری حقوقی، مقایسه کرده و سرانجام، یک رژیم حقوقی فدرال را برای برچسب‌گذاری محصولات تراریخته در آمریکا توصیه کرده و ویژگی‌ها و فواید آن را برمی‌شمارد (فدریچی، ۲۰۱۰).

یکی از نزدیک‌ترین پژوهش‌ها به پژوهش حاضر، مطالعه‌ای است که کیوکو ساتو^۱ در سال ۲۰۱۴ انجام داده است. وی در مقاله‌ای با عنوان «سیاست‌های فرهنگی در ایمنی غذایی: تراریخته‌ها در ژاپن، فرانسه، و آمریکا»، رویکردهای نظارتی و واکنش‌های عمومی به تراریخته‌ها را در سه کشور یادشده بررسی کرده است. وی مصرف تراریخته‌ها در هر کشور را مقوله‌ای فرهنگی دانسته و به این نتیجه رسیده است که در ژاپن و فرانسه، مصرف تراریخته‌ها با نگرانی بیشتری از سوی مصرف‌کنندگان همراه بوده است؛ در حالی که در آمریکا، چنین توجهی را در میان عموم برنینگخته است (ساتو، ۲۰۱۴). تفاوت پژوهش ساتو با پژوهش حاضر این است که وی بر هنجارهای فرهنگی و سیاست‌گذاری فرهنگی در این سه کشور تمرکز داشته، در حالی که پژوهش حاضر متوجه ابعاد گوناگون سیاست‌گذاری در دو کشور فرانسه و آمریکا و نیز نگرانش نهادی، سازوکارهای کنترل و نظارت، و البته نتایج سیاست‌ها بوده است.

در مجموع، پژوهش‌های اندکی برپایه مطالعه مقایسه‌ای عملکرد سیاستی کشورها در موضوع محصولات تراریخته انجام شده است و به‌ویژه در ادبیات موجود داخلی، فقدان چنین مطالعه‌ای مشهود است. پژوهش حاضر، در پی بهره‌مندی از تجربه‌های کشورهای توسعه‌یافته آمریکا و فرانسه در زمینه سیاست‌گذاری فناوری‌های نوین، به‌ویژه در حوزه محصولات تراریخته است. نتایج این پژوهش می‌تواند ضمن افزایش اطلاعات تخصصی درباره عملکرد سیاستی دو کشور پیشرو در زمینه زیست‌فناوری، مبنایی باشد برای ارائه راهکارهای سیاستی متناسب در حوزه توسعه و بهره‌وری بیشینه از منافع فناوری نوین در ایران.

۲. چارچوب مفهومی پژوهش

با توجه به اینکه پژوهش حاضر از نوع پژوهش نظری یا تطبیق نظریه با مورد به‌شمار نمی‌آید، ارائه چارچوب مفهومی به‌جای چارچوب نظری، دارای مزیت و توجیه بیشتری است. چارچوب مفهومی ناظر بر ارائه شبکه‌ای از مفاهیم است که پژوهش حول آن‌ها سازمان

1. Sato

می‌یابد. از آنجاکه ارتباط با جهان واقعیت، تنها به واسطه زبان امکان‌پذیر می‌شود، مفاهیم، عناصر بنیادینی در معنابخشی و تبیین پدیده‌های حوزه مطالعاتی در پژوهش به‌شمار می‌آیند؛ به‌گونه‌ای که بدون آن‌ها، شناخت پدیدارها و روابط میانشان ناممکن خواهد بود و این امر در موضوع پدیده‌های اجتماعی و انسانی، به واسطه ماهیت بین‌الذهانی آن‌ها، اهمیت دوچندانی دارد. این پژوهش، حول مفاهیم «سیاست عمومی»، «ذی‌نفعان سیاست»، «زیست‌فناوری»، «محصولات تراریخته»، و «امنیت غذایی» سازمان یافته است و در این میان، تعریف این مفاهیم در سطح نظری و ارائه تعریف معیار، هدف این بخش است؛ زیرا، با توجه به غیرکمی بودن این پژوهش، ارائه تعریف عملیاتی از مفاهیم، فاقد ضرورت و کاربرد است.

۱-۲. سیاست عمومی

سیاست عمومی، یکی از زیرشاخه‌های متأخر و البته مهم و کاربردی علوم سیاسی است. اغلب زیرشاخه‌های علوم سیاسی از جنس دانش علمی و دانش فرهنگی هستند، اما سیاست عمومی، تنها شاخه علوم سیاسی است که آشکارا دانش فنی‌ای به‌شمار می‌آید که از دستاوردهای دانش‌های علمی و فرهنگی در راستای برنامه‌ریزی و حل مسائل در حوزه زیست اجتماعی بهره می‌برد. از این حیث، سیاست عمومی، تلاشی میان‌رشته‌ای را برای پیوند دادن علم سیاست با حوزه‌های دیگر علوم اجتماعی سامان می‌دهد. سیاست عمومی، به‌طور مشخص، ریشه در دغدغه دیرین انسان برای سامان دادن به جامعه‌ای دارد که برپایه علم و عقلانیت اداره شود (اندروز^۱، ۲۰۰۷، ۱۶۵). اما به‌عنوان یک شاخه دانشگاهی مستقل، سیاست عمومی، دانشی آمریکایی است که عمری کمتر از یک قرن دارد و به‌طور مشخص، در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم با محوریت دولت و دانشگاه در ایالات متحده آمریکا و در فرهنگ دانشگاهی انگلو-آمریکن تکوین یافته است (یانگ^۲، ۲۰۰۷، ۳۵۲). هدف غایی پیشگامان این رشته، جست‌وجوی راهکارهای رسیدن به بهینه‌ترین دستاوردها در راستای تخصیص منابع توسط دولت برای مدیریت اجتماعی و حل مسائل در حوزه‌های گوناگونی است که نیازمند مداخله و برنامه‌ریزی دولت است.

«سیاست» در معنای لغوی، ناظر بر هرگونه طرح اجرایی و عملیاتی‌ای است که می‌تواند

1. Andrews

2. Yang

از سوی یک مقام نهادی در قالب تصمیمی پایا دنبال شود، اما زمانی که صفت «عمومی» به آن افزوده شود، به گونه ای انحصاری، ناظر بر سیاستی است که توسط کارگزار دولتی اتخاذ و اجرا می شود و می تواند طیف گسترده ای از جمعیت را در معرض خود قرار دهد (شفریتز و بریک، ۱۳۹۰، ۴۲).

تعریف های پرشماری برای سیاست عمومی ارائه شده است؛ برای نمونه، برخی آن را فعالیت های حکومت و مقاصدی که برانگیزنده این فعالیت ها است، می دانند؛ به این معنا که سیاست گذاری عمومی آن چیزی است که حکومت تصمیم می گیرد انجام دهد یا کنار بگذارد. در تعریفی دیگر، سیاست عمومی دربرگیرنده برنامه های سیاسی برای اجرای طرح هایی به منظور دستیابی به اهداف اجتماعی و بیانگر مجموعه فعالیت های حکومتی است که تأثیر مستقیم یا غیرمستقیمی بر زندگی شهروندان دارد (بیرکلند^۱، ۲۰۱۴). سیاست عمومی، همان «علم سیاست در عمل» است (مولر، ۱۳۷۹، ۱۱) و «سیاست گذاری»، فرایندی است که دولت ها به وسیله آن، دیدگاه سیاسی خویش را به برنامه ها و کنش هایی ترجمه می کنند تا دستاوردهایشان را توزیع نمایند (نوتلی و ویب^۲، ۲۰۰۰، ۱۴). اما این مجموعه اقدامات دولتی از نظر موضوعی، تنوع فراوانی دارد و حوزه هایی چون سیاست بهداشتی، سیاست کشاورزی، سیاست صنعتی، و مواردی از این دست را در برمی گیرد. سیاست گذاری علم و فناوری و به طور مشخص، سیاست گذاری در حوزه زیست فناوری، یکی از حوزه های موضوعی ذیل سیاست عمومی است.

۲-۲. ذی نفعان سیاست

هر سیاست عمومی ای همواره تعدادی ذی نفع دارد. ذی نفع، مفهومی جدید و ویژه سیاست عمومی نیست و پیش از آن و همراه با آن در رشته های گوناگونی مانند حقوق و مدیریت کسب و کار به کار برده شده است، با این تفاوت که در این شاخه ها، عبارت «گروه های ذی نفع» کاربرد بیشتری داشته است. از منظر مدیریت کسب و کار، ذی نفع، به معنای «افراد و گروه هایی که به نوعی در موفقیت یا شکست یک کسب و کار، سهمیم هستند»، «افراد، گروه ها، و سازمان هایی که بر اقدام های یک بنگاه اقتصادی تأثیر گذاشته یا از اقدام های بنگاه اقتصادی

1. Birkland

2. Nutley & Weeb

تأثیر می‌پذیرند» (بویی^۱، ۲۰۱۲) یا «افراد، گروه‌ها، و سازمان‌هایی که می‌توانند بر چشم‌انداز و مأموریت یک بنگاه اقتصادی تأثیر بگذارند» (هیت، ایرلند و هاکیسون^۲، ۲۰۱۶) معرفی شده است.

اما در سیاست عمومی، مفهوم ذی‌نفع، دایره گسترده‌تری را نسبت به حوزه اقتصاد و مدیریت کسب‌وکار دربر می‌گیرد. آنچه در نهاد بازار، تولید، عرضه، و مبادله می‌شود، از جنس کالای خصوصی است، اما آنچه در نهاد دولت، تولید و در قالب سیاست بازتوزیعی عرضه می‌شود، از جنس کالای عمومی است که با هزینه عمومی و از منابع عمومی تأمین می‌شود؛ بنابراین، ذی‌نفعان هم از وجه تأمین منابع و هم از وجه تأثیرپذیری، جمعیت‌های بزرگ‌تری را دربر می‌گیرند و درعین‌حال، کارگزار دولتی نیز نقش و کارکردهای خود را با ارجاع به آن شکل می‌دهد و هر اندازه هم که ادعا شود دولت نهادی فراطبقاتی است، درعمل، همواره به‌نوعی در تخصیص منابع به سیاست‌ها، ذی‌نفع به‌شمار می‌آید. در مجموع می‌توان این تعریف معیار را در نظر گرفت که ذی‌نفع در سیاست عمومی، به‌معنای «هر کس یا کسانی است که در چگونگی تخصیص منابع، فرایند، و دستاوردهای یک سیاست دولتی مشخص، دارای «سهم» هستند که این سهم می‌تواند در قالب «فایده» و «هزینه» باشد».

۳-۲. زیست‌فناوری

سیاست‌گذاری در حوزه زیست‌فناوری، یکی از شاخه‌های متأخر در سیاست عمومی است. واژه «زیست‌فناوری» از دو بخش «بیو»، به‌معنای زندگی (زیست)، و «تکنولوژی» به‌معنای فناوری یا هنر استفاده از علم بشری در صنعت و زندگی تشکیل شده است. واژه «زیست‌فناوری» نخستین بار در سال ۱۹۱۹ توسط کارل ارکی، به‌مفهوم کاربرد علوم زیستی و اثر متقابل آن‌ها بر فناوری‌های ساخت بشر به‌کار برده شد (وحید، شوشتری، و قره‌یاضی، ۱۳۸۹، ۲۲). زیست‌فناوری، مجموعه‌ای از روش‌ها و فنونی است که در آن موجودات زنده یا قسمتی از آن‌ها برای تولید، تغییر فراورده‌ها، بهینه‌سازی گیاهان یا حیوانات، و تولید میکروارگانیسم‌های جدید استفاده می‌شوند (نصر اصفهانی، ۱۳۸۵، ۴۵). فدراسیون زیست‌فناوری اروپا این فناوری را به‌کارگیری تلفیقی از علوم طبیعی و علوم مهندسی به‌منظور

1. Bowie

2. Hitt, Ireland, Hoskisson

دستیابی به بهره‌برداری صنعتی از قابلیت‌های میکروارگانیزم‌ها، سلول‌ها، و فراورده‌های آن‌ها و مولکول‌های مشابه برای تولید یک محصول یا ارائه خدمات می‌داند. انجمن ایمنی زیستی ایران نیز زیست‌فناوری در مفهوم عام آن را «استفاده از موجودات زنده یا بخش‌ها، اندام‌ها، و حتی سلول‌هایی از موجودات زنده برای تولید یک فراورده یا ارائه خدمات برای بهبود زندگی بشر و افزایش رفاه» تعریف کرده است (وحید، شوشتری، و قره‌یاضی، ۱۳۸۹، ۲۳).

زیست‌فناوری در عمل سه دوره را پشت سر گذاشته است:

۱. زیست‌فناوری سنتی (استفاده از تکنولوژی تخمیر مانند تولید الکل) که از هزاران سال پیش، وجود داشته و تا امروز نیز ادامه دارد. از هزاران سال پیش، بشر، ناخودآگاه از فرایندهای زیستی برای تولید محصولات تخمیری‌ای مانند نان، مشروبات الکلی، لبنیات، ترشی‌ها، سرکه، و... استفاده می‌کرده است؛

۲. زیست‌فناوری علمی، مانند استفاده از دانش ژنتیک برای اصلاح نباتات، کشت بافت، و استفاده از نشانگرهای مولکولی و میکروبیولوژی که از حدود یک قرن پیش آغاز شده و همچنان در حال تحول است. در این دوره، استفاده آگاهانه از روش‌های تخمیر و کشت میکروارگانیزم‌ها در محیط‌های مناسب و دیگر فرایندهای زیست‌فناوری با عنوان «میکروبیولوژی صنعتی» شکل گرفت و نشانگرهای بسیار متنوعی برای استفاده در اصلاح نباتات و مطالعات فیلوژنتیک ارائه شد؛

۳. زیست‌فناوری جدید از دهه ۱۹۸۰ آغاز شده است. در متون حقوقی و بین‌المللی بارها از عبارت زیست‌فناوری جدید استفاده شده است (مانند پروتکل ایمنی زیستی کارتاژ، مقررات کدکس الیمنتاریوس، سازمان استاندارد جهانی، و...). در قوانین مصوب مجلس شورای اسلامی این عبارت با عنوان «فناوری زیستی جدید» ترجمه شده است. به‌هرروی زیست‌فناوری جدید، از نظر فنی، به مجموعه مهندسی ژنتیک و امتزاج سلولی از دو خانواده گوناگون اطلاق می‌شود. با توجه به اینکه امتزاج سلولی از دو خانواده مختلف، مصداق بیرونی (دست‌کم در سطح تجاری) ندارد، امروزه زیست‌فناوری جدید، مساوی با مهندسی ژنتیک در نظر گرفته می‌شود؛ بنابراین، آنچه امروز با عنوان کلی زیست‌فناوری، به‌عنوان یکی از سه رشته مهم فناوری، در صدر اولویت‌های فناوری و علمی بسیاری از کشورها، از جمله ایران، قرار گرفته است، زیست‌فناوری مدرن، به‌ویژه مهندسی ژنتیک، و جنبه‌های پیشرفته‌تر زیست‌فناوری علمی مانند استفاده از زیست‌شناسی مولکولی، نشانگرهای مولکولی، پروتئومیکس، ژنومیکس، و استفاده از میکروبیولوژی برای تولید

فراورده‌های دارویی و فراورده‌های دیگر با ارزش افزوده بیشتر است (وحید، شوشتری، و قره‌یاضی، ۱۳۸۹، ۲۶).

۲-۴. محصولات تراریخته

زیست‌فناوری مدرن، در متون حقوقی بین‌المللی‌ای مانند پروتکل ایمنی زیستی کارتاگنا، تقریباً معادل مهندسی ژنتیک محسوب شده است. مهندسی ژنتیک، به فرایند انتقال (تزریق) اطلاعات جدید ژنتیک به سلول‌های موجود به منظور تغییر یک موجود خاص با هدف تغییر یکی از صفات آن موجود اطلاق می‌شود. انجمن ایمنی زیستی ایران، مهندسی ژنتیک را به معنای «جدا سازی ژن‌ها (دی.ان.ای) عامل فیزیکی وراثت و تعیین صفات) یا دیگر عناصر مؤثر بر عمل ژن‌ها از هر موجود زنده و انتقال آن به هر موجود زنده دیگری پس از اعمال تغییر یا حتی بدون اعمال تغییر و بدون محدودیت» تعریف کرده است.

محصول مهندسی ژنتیک، «تراریخته» خوانده می‌شود و براساس تعریف وزارت علوم و فناوری آمریکا، تراریخته‌ها، موجوداتی هستند که توسط ژن‌های جدیدی با استفاده از روش‌های آزمایشگاهی انتقال ژن از موجودات دیگر به وجود آمده‌اند. به بیان روشن‌تر، دی.ان.ای (اسید نوکلئیک) پس از ایجاد تغییر در خارج از بدن آن موجود به درون سلول‌های آن منتقل می‌شود؛ به گونه‌ای که بتواند به جزئی از دی.ان.ای آن موجود تبدیل شود. این دی.ان.ای منتقل شده یا «تراژن» می‌تواند به فعالیت عادی پرداخته و موجب تولید فراورده‌هایی شود که به نوبه خود، صفات مطلوبی مانند مقاومت به آفات و تحمل در برابر خشکی در محصولات را ایجاد کند و منجر به تولید واکسن خوراکی یا ویتامین‌ها و داروهای گیاهی شود. تفاوت تراریخته زنده (LMO) و تراریخته غیرزنده (GMO) این است که اولی به موجودات زنده تراریخته گفته می‌شود و دومی، بدون توجه به وضعیت زنده بودن یا نبودن آن، به همه موجودات تراریخته قابل اطلاق است (وحید، شوشتری، و قره‌یاضی، ۱۳۸۹، ۲۶).

۲-۵. امنیت غذایی

اهمیت استفاده از محصولات مهندسی ژنتیکی شده و تراریخته به سبب کاربرد آن‌ها به عنوان یک راه حل برای حفظ و تأمین امنیت غذایی است. بنا بر تعریف سازمان ملل متحد، امنیت غذایی، به معنای دسترسی همه مردم به غذای کافی در تمام اوقات برای داشتن یک جسم سالم است. براساس این تعریف، موجود بودن غذا، دسترسی به غذا، و پایداری در دریافت غذا، سه

رکن اصلی هستند. امنیت غذایی و ایمنی غذا از مفاهیم مهم و کاربردی در اسناد توسعه‌ای است که توسط کارگزاران سیاست عمومی و برنامه‌ریزی دولتی به کار می‌رود (اسفندیاری و عباسی، ۱۳۹۱، ۹۳).

امنیت غذایی به دسترسی همه افراد یک جامعه، در همه دوره‌های عمر به غذای کافی و سالم برای داشتن زندگی سالم و فعال گفته می‌شود که تابعی از درآمد، ذائقه، و دانش تغذیه‌ای خانواده‌ها در نحوه تخصیص بودجه برای تهیه بهترین نوع غذای در دسترس و چگونگی تقسیم غذا در خانواده است. امنیت غذایی، زمانی تأمین می‌شود که سرانه سبد غذایی خانواده به گونه‌ای درست انتخاب و تهیه شود، برای افراد خانواده، کافی و به گونه‌ای درست طبخ شود تا عناصر و مواد غذایی سالم و صحیح به سلول‌ها و اندام‌های بدن برسد (اسفندیاری و عباسی، ۱۳۹۱، ۹۳).

تأمین امنیت غذایی در یک نظام اجتماعی، نیازمند همکاری سازمان‌ها و نهادها با هماهنگی یک سازمان متولی امنیت غذایی است که در حوزه تولید یا واردات مواد و محصولات غذایی، آموزش، و تبلیغ و آگاهی دادن به جامعه و سیاست‌گذاری‌های کلان اقتصادی ایفای نقش کند و این ضرورت، «امنیت غذایی» را به یکی از کارویژه‌های دولت و موضوعی برای «سیاست عمومی» تبدیل کرده است.

۳. روش پژوهش

علاقه پژوهشگران به پژوهش‌های مقایسه‌ای در سیاست‌گذاری، روندی فزاینده داشته است؛ زیرا، با این روش، پژوهشگر می‌تواند ضمن تحلیل مسائل و چالش‌ها از منظری مقایسه‌ای، تجربه‌های کشورهای دیگر را در فرایند تدوین و اجرای سیاست‌ها در دسترس قرار دهد (آرانی، ۱۳۹۴، ۷۰). این علاقه نزد پژوهشگران در کشورهای در حال توسعه، بنا بر ضرورت و با هدف شناخت، کسب دانش، و اکتساب تجربه‌های موفق در توسعه اجتماعی و اقتصادی، قوی‌تر است (قنوتی و مشایخ، ۱۴۰۱، ۹۲).

در حال حاضر، حجم گسترده‌ای از تحقیقات مقایسه‌ای، حوزه‌های گوناگون علوم، از جمله پزشکی، مهندسی، علوم ارتباطات، همچنین، حوزه‌های مختلف علوم انسانی مانند سیاست‌گذاری عمومی و ابعاد خاص‌تری مانند آموزش و علوم تربیتی، علم، فناوری، و نوآوری را دربر می‌گیرد (غفاری، ۱۳۸۸، ۷۷). پژوهش مقایسه‌ای، ترکیبی است از توجه به موضوعی

خاص در زمینه‌های متفاوت و روش‌شناسایی شباهت‌ها و تفاوت‌ها (قنواتی و مشایخ، ۱۴۰۱، ۹۵)؛ براین اساس، در پژوهش مقایسه‌ای، دو مؤلفه محوری در اولویت است: (۱) انتخاب نمونه؛ (۲) مشخص کردن متغیرها. اگر تعداد نمونه‌ها زیاد باشد، ناگزیر تعداد متغیرها محدود خواهد بود و اگر نمونه‌ها کم باشند، تحلیل متغیرهای بیشتر امکان‌پذیر است. در مسئله انتخاب نمونه و در تمرکز بر شباهت‌ها و تفاوت‌ها نیز می‌توان وضعیت‌های ارائه‌شده در جدول شماره (۱) را متصور شد.

جدول شماره (۱). نسبت نمونه‌ها با روش تطبیق

نمونه‌ها	روش شباهت‌ها	روش تفاوت‌ها
شبیه‌ترین نمونه‌ها	تحلیل شباهت‌ها در نمونه‌های مشابه	تحلیل تفاوت‌ها در نمونه‌های مشابه
متفاوت‌ترین نمونه‌ها	تحلیل شباهت‌ها در نمونه‌های متفاوت	تحلیل تفاوت‌ها در نمونه‌های متفاوت

اما ملاحظات روش‌شناختی اصلی در روش مطالعه مقایسه‌ای عبارت‌اند از: (۱) ملاحظات تعیین نمونه؛ (۲) ملاحظات تطبیق و معادل‌سازی متغیرها؛ (۳) رویکرد تجزیه و تحلیل. این ملاحظات برای پژوهش حاضر که براساس الگوی انتخاب شبیه‌ترین نمونه‌ها و ترکیبی از تأکید بر شباهت‌ها و تفاوت‌ها انجام شده، در قالب جدول شماره (۲) به اختصار ارائه شده است.

جدول شماره (۲). ملاحظات روش مطالعه تطبیقی در پژوهش حاضر

انتخاب نمونه: ایالات متحده آمریکا و فرانسه، هردو کشورهای توسعه‌یافته صنعتی و پیشگام در تولید کشاورزی هستند که از نظر سیاسی نیز نظام‌هایی لیبرال دموکراسی به‌شمار می‌آیند؛ در عین اینکه از نظر هنجارهای فرهنگی و اولویت‌های سیاست‌گذاری با یکدیگر تفاوت‌هایی دارند. سطح تطبیق: از نظر سطح مکانی، دو کشور به دو قاره مختلف با جغرافیایی متفاوت تعلق دارند؛ اما از نظر سطح زمانی این پژوهش بر یک دوره زمانی مشابه برای هر دو نمونه متمرکز است.	ملاحظات تعیین نمونه
مفاهیم اصلی در این پژوهش کم‌وبیش بی‌نیاز از تطبیق و معادل‌سازی در دو کشور است. امنیت غذایی، محصولات تراریخته، نهادهای سیاست‌گذار، و ذی‌نفعان سیاست، مفاهیم و متغیرهایی هستند که کم‌وبیش در هر دو کشور به مدلول‌های مشترکی ارجاع می‌شوند و این از ویژگی‌های مطالعه مقایسه‌ای در تعیین نمونه از موارد مشابه است.	معادل‌سازی متغیرها
این پژوهش از نوع «موردمحور» است؛ به بیان روشن‌تر، دو مورد مشخص (ایالات متحده آمریکا و فرانسه) را حول محور چند متغیر (نهادهای، قوانین، سیاست‌ها، ذی‌نفعان، نتایج سیاست‌ها) موضوع مطالعه مقایسه‌ای قرار می‌دهد. رویکرد پژوهش، «کیفی» به هدف «توصیف» و مبتنی بر «استنتاج مقایسه‌ای» است و داده‌های آن نیز از جنس «داده‌های اسنادی» و ترکیبی از اسناد دست اول (گزارش‌های رسمی و متن قوانین) و اسناد دست دوم (محتوای تحلیل‌ها و پژوهش‌های انجام‌شده در موضوع) است.	رویکرد تجزیه و تحلیل

۴. قوانین و مقررات ایالات متحده آمریکا در حوزه تراریخته

آمریکا در سال ۲۰۱۸، با کاشت ۷۵ میلیون هکتار گیاهان تراریخته مختلف (کلزا، سویا،

ذرت، پنبه، یونجه، چغندرقد، پاپایا، کدو، سیب زمینی، و سیب درختی) که در برابر آفات و علف کش ها مقاوم هستند، رتبه نخست را در این حوزه به خود اختصاص داده است (پایگاه اطلاع رسانی زیست فناوری کشاورزی، ۱۳۹۸). در ایالات متحده، قوانین فدرال، اصول تولید مواد غذایی از طریق زیست فناوری را مشخص می کند که به طور کلی اصول تولید و استفاده از همه غذاها و مواد شیمیایی را تعیین کرده است. بیشتر این قوانین پیش از توسعه فناوری مولکول های دی ان ای نو ترکیب^۱ و تکثیر محصولات آن، برای رسیدگی به خواص محصولات، نه روش ساخت آن ها، تدوین شده اند (وگت^۲، ۱۹۹۹). سیاست فعلی فدرال بر این مبنا شکل گرفته است که محصولات کشاورزی مشتق شده از فناوری مولکول های دی ان ای نو ترکیب را می توان تحت قوانین موجود تنظیم کرد؛ زیرا، ارزیابی ایمنی محصولات غذایی و شیمیایی مبتنی بر ویژگی های محصول است، نه بر اساس نحوه تولید آن. مقررات زیست فناوری کشاورزی فدرال بر دو وجه متمایز در توسعه یک محصول اعمال می شود: ۱) خود گیاه یا حیوان تراریخته؛ ۲) محصولاتی که از گیاه یا حیوان تراریخته به دست می آیند (نظرسنجی پیو درباره غذا و زیست فناوری^۳، ۲۰۰۱).

۱-۴. نهادهای مسئول تنظیم، اجرا، و نظارت بر محصولات تراریخته در ایالات متحده
قوانین فدرال، مسئولیت تنظیم محصولات زیست فناوری کشاورزی را به سه سازمان زیر داده است: ۱) آژانس حفاظت از محیط زیست^۴؛ ۲) سازمان غذا و دارو^۵؛ ۳) وزارت کشاورزی^۶ و به طور مشخص، «خدمات بازرسی سلامت حیوانات و گیاهان^۷» ذیل آن. این سه سازمان، تضمین می کنند که ارگانیسم های اصلاح شده ژنتیکی^۸ برای سلامت انسان، گیاه، و حیوانات بی خطر هستند و نیز بر تأثیر آن ها بر محیط زیست نظارت می کنند. هریک از این سازمان ها، محصولات تراریخته را از منظر متفاوت تنظیم می کنند؛ اما چارچوب هماهنگ برای مقررات

1. Recombinant DNA, rDNA
2. Vogt
3. Pew Initiative on Food and ,Biotechnology
4. EPA
5. FDA
6. USDA
7. APHIS
8. GMO, Genetically modified organism

زیست فناوری که در سال ۱۹۸۶ ایجاد شد، چگونگی همکاری آن‌ها را مشخص کرده است. مهم‌ترین اساسنامه‌هایی که به موجب آن‌ها به سازمان‌های یادشده صلاحیت نظارتی یا تجدیدنظر داده شده است، عبارت‌اند از: قانون فدرال حشره‌کش، قارچ‌کش و جونده‌کش؛ قانون کنترل مواد سمی؛ قانون غذا، دارو، و آرایشی و بهداشتی؛ قانون حفاظت از گیاهان؛ قانون توکسین سرم و ویروس؛ قانون خدمات بهداشت عمومی؛ قانون بهداشت و آموزش مکمل‌های غذایی؛ قانون بازرسی گوشت؛ قانون بازرسی محصولات طیور؛ قانون بازرسی محصولات تخم مرغ؛ و قانون ملی حفاظت از محیط‌زیست (نظرسنجی پیو درباره غذا و زیست فناوری، ۲۰۰۱).

۱-۱-۴. آژانس حفاظت از محیط‌زیست

آژانس حفاظت از محیط‌زیست ایالات متحده، مسئول حفاظت از سلامت انسان و محیط‌زیست در رویارویی با مداخلاتی است که می‌تواند آن را تهدید کند و این مسئولیت به‌ویژه بر تنظیم آفت‌کش‌هایی متمرکز است که می‌تواند به شکل مستقیم یا غیرمستقیم چنین تهدیدهایی را به همراه داشته باشد. این آژانس براساس قانون فدرال حشره‌کش‌ها، قارچ‌کش‌ها، و جونده‌کش‌ها^۱، تولید، فروش، و استفاده از آفت‌کش‌ها را به منظور حفاظت از محیط‌زیست تنظیم می‌کند (قانون فدرال^۲ شماره ۱۳۶)؛ بنابراین، ماده‌ای که در یک گیاه زنده تولید و استفاده می‌شود (چه از طریق اصلاح متعارف و چه از طریق اصلاح ژنتیکی)، چنانچه برای کنترل آفات باشد، توسط آژانس حفاظت از محیط‌زیست تنظیم می‌شود (مجموعه مقررات فدرال^۳، ۲۰۱۸).

گفتنی است، اختیارات این آژانس تحت قانون فدرال حشره‌کش‌ها، قارچ‌کش‌ها و جونده‌کش‌ها، ناظر بر خواص آفت‌کش گیاه است، نه خود گیاه. گیاهانی که به عنوان غذا استفاده می‌شوند، تابع قوانین ایمنی غذایی سازمان غذا و دارو هستند و قواعد مربوط به آفات گیاهی، در چارچوب قوانین خدمات بازرسی سلامت حیوانات و گیاهان در وزارت کشاورزی تنظیم می‌شوند (نظرسنجی پیو درباره غذا و زیست فناوری، ۲۰۰۱).

1. FIFRA

2. U.S.C. 136

3. Cof of federal regulations

قانون فدرال حشره‌کش‌ها، قارچ‌کش‌ها، و جونده‌کش‌ها تضمین می‌کند که آفت‌کش‌ها «پیامدهای نامطلوب غیرمنطقی‌ای برای محیط‌زیست» نداشته باشند؛ این یعنی: هر خطر احتمالی برای انسان و محیط‌زیست ناشی از استفاده از آفت‌کش‌ها یا غذاهای ناسالمی که از آفت‌کش‌ها متأثر شده باشد، در صورتی که با قانون فدرال غذا، دارو و محصولات آرایشی و بهداشتی مطابقت نداشته باشد (قانون فدرال شماره ۱۳۶). این قانون، به‌استثنای برخی موارد، تضمین می‌کند که هیچ فردی نمی‌تواند آفت‌کشی را که ثبت نشده است، در ایالات مت‌حده توزیع کرده یا بفروشد (قانون فدرال شماره ۱۳۶). آفت‌کش‌ها در این قانون این‌گونه تعریف می‌شوند: (۱) هر ماده یا مخلوطی از مواد که برای جلوگیری، از بین بردن، دفع، یا کاهش هرگونه آفت در نظر گرفته شده است؛ (۲) هر ماده یا مخلوطی از مواد که برای استفاده به‌عنوان تنظیم‌کننده، برگ‌زدا، یا خشک‌کننده گیاه در نظر گرفته شده است (قانون فدرال شماره ۱۳۶). به این ترتیب، طبق این قانون هرگونه تولید و توزیع آفت‌کش‌ها، نیازمند ثبت در آژانس حفاظت از محیط‌زیست و دریافت مجوز پس از انجام بررسی‌های کارشناسی است (نظرسنجی پیو درباره غذا و زیست‌فناوری، ۲۰۰۱).

پیش از هرچیز، اثبات غیرآلاینده بودن آفت‌کش به‌عهده متقاضی است و او باید نشان دهد که آفت‌کش «در صورت استفاده مطابق با رویه‌های شناخته‌شده رایج، به‌طورکلی پیامدهای نامطلوب غیرمنطقی‌ای برای محیط‌زیست نخواهد داشت (مجموعه مقررات فدرال، ۲۰۱۸). در ادامه این آژانس طبق پروتکل‌های خود ارزیابی می‌کند که آیا یک آفت‌کش، پتانسیل ایجاد پیامدهای نامطلوب برای انسان، ارگانیسم‌های هدف، و همچنین آلودگی احتمالی آب‌های سطحی یا زیرزمینی، حیات وحش، ماهی‌ها، و گیاهان (ازجمله گونه‌های در معرض خطر) و... را دارد یا خیر.

برخی از موارد از ثبت و دریافت مجوز معاف هستند. این معافیت شامل آن دسته از آفت‌کش‌هایی می‌شود که خطر کمی برای محیط‌زیست (ازجمله انسان و حیوانات، گیاهان، آب، هوا، و زمین) داشته باشند (استاندارد ملی افشای اطلاعات مواد غذایی^۱، ۲۰۱۸). اگر آفت‌کش یا باقی‌مانده‌های شیمیایی آن امکان ظهور در غذا داشته باشند، تنها در صورتی می‌تواند از معافیت بهره‌مند شود که استاندارد ایمنی مواد غذایی مورد اشاره در قانون فدرال «غذا، دارو و لوازم

1. National Bioengineered Food Disclosure Standard

بهداشتی^۱ را نیز برآورده کند تا «اطمینان معقولی ایجاد کند که هیچ آسیبی از قرارگرفتن در معرض مواد شیمیایی آفت‌کش ایجاد نمی‌شود. این قانون به آژانس حفاظت از محیط‌زیست اختیار داده است که سطوح مجاز باقی‌مانده شیمیایی آفت‌کش را در مواد غذایی تعیین کند و براساس این استاندارد، آفت‌کش‌های دارای شرایط را از الزامات ثبت و مجوز معاف کند (مجموعه مقررات فدرال، عنوان ۲۱ قانون ۱۳۴۶ ای^۲).

برپایه این قانون، مواد غذایی حاوی مواد سمی یا مضر برای سلامتی، تقلبی به‌شمار می‌آید و فروش آن‌ها ممنوع است و باقی‌مانده مواد شیمیایی آفت‌کش نیز مشمول سموم است؛ مگر اینکه سطح تحملی که آژانس حفاظت از محیط‌زیست تعیین کرده است را برآورده کند یا آفت‌کش موردنظر از شرط تحمل، مستثنا شده باشد (مجموعه مقررات فدرال، عنوان ۲۱ قانون ۱۳۴۶ ای).

۲-۱-۴. سازمان غذا و دارو

سازمان غذا و دارو، مسئول تضمین ایمنی محصولات تراریخته‌ای است که انسان یا حیوانات می‌خورند. براساس سیاستی که در سال ۱۹۹۲ اتخاذ شد، این سازمان، بیشتر محصولات تراریخته را «معادل» با محصولات غیرتراریخته در نظر می‌گیرد. در چنین مواردی، محصولات تراریخته، تحت قانون فدرال غذا، دارو، و لوازم بهداشتی «به‌طورکلی، ایمن شناخته می‌شوند» و نیازی به تأیید آن پیش از ارسال به بازار نیست. به‌بیان روشن‌تر، در ارزیابی سلامت محصولات تراریخته، معیاری متفاوت با ارزیابی محصولات دیگر وجود ندارد؛ مگر اینکه خلاف آن اثبات شود و در آن‌صورت، سازمان غذا و دارو، این اختیار را برای خود محفوظ می‌دارد که اقدامات دقیق‌تری انجام دهد.

در سال ۱۹۹۷، سازمان غذا و دارو، یک فرایند مشاوره داوطلبانه با توسعه‌دهندگان محصولات تراریخته ایجاد کرد تا تعیین «هم‌ارزی قابل‌توجه^۳» را پیش از عرضه محصول به بازار، مانند ارزیابی سمی بودن و حساسیت‌زایی محصول ژنی و خود گیاه، بررسی کند. اگر داده‌های ارزیابی ایمنی مواد غذایی رضایت‌بخش باشد، این آژانس به توسعه‌دهنده اعلام می‌کند که بازاریابی

1. Federal Food, Drug, and Cosmetic Act (abbreviated as FFDCA, FDCA, or FD&C)

2. U.S. Code § 346a 21

3. Substantial Equivalence

محصول می‌تواند ادامه یابد. این فرایند داوطلبانه، منتقدانی نیز دارد؛ زیرا، برخی از محصولات تراریخته در تولید محصولات غیرغذایی، مانند داروها، استفاده می‌شوند و این، به آن معنا است که تا زمان تولید دارو و آزمایش نهایی نمی‌توان از آسیب احتمالی آن اطلاعی به‌دست آورد.

در سال ۲۰۰۴ قانونی تصویب شد که براساس آن، هر ماده‌ای که در یک محصول غذایی به‌کار می‌رود، باید تأییدیه پیش از بازار را دریافت کند، حتی اگر به‌دست مصرف‌کننده نرسد؛ بنابراین، مرکز ایمنی غذایی و تغذیه کاربردی سازمان غذا و دارو، سلامت مواد اولیه مورد استفاده در محصولات غذایی را پیش از تولید محصول نهایی بررسی می‌کند تا اطمینان یابد که مصرف آن خطری برای سلامتی انسان ندارد. قانون دیگر در این زمینه، برنامه مشاوره زیست‌فناوری گیاهی است که برنامه‌ای داوطلبانه با چهار مرحله مهم می‌باشد: (۱) توسعه‌دهنده گیاهان تراریخته با سازمان در مورد محصولات جدید بالقوه برای استفاده در غذای انسان و حیوانات مشورت می‌کند؛ (۲) توسعه‌دهنده محصولات تراریخته، داده‌ها و اطلاعات ارزیابی ایمنی مواد غذایی را برای سازمان ارسال می‌کند؛ (۳) سازمان، داده‌ها و اطلاعات را ارزیابی و هرگونه مشکلی را با توسعه‌دهنده حل می‌کند؛ (۴) هنگامی که سازمان، دیگر پرسشی درباره ایمنی غذای انسان و حیوان ساخته‌شده از گونه جدید گیاه تراریخته نداشته باشد، چرخه مشاوره کامل می‌شود. نتایج مشاوره‌های تکمیل‌شده نیز به اطلاع عموم می‌رسد.

همچنین قانون سیاست ملی محیط زیست نیز به رویه‌ای الزام‌آور شکل می‌دهد که براساس آن، آژانس‌های فدرال، اثرات زیست‌محیطی اقداماتی که می‌تواند به‌طور قابل‌توجهی بر کیفیت محیط انسانی تأثیرگذار باشند را ارزیابی کنند؛ اگر این‌گونه برداشت شود که یک اقدام در محدوده این قانون قرار می‌گیرد، معمولاً در ابتدا یک آژانس، ارزیابی اولیه‌ای انجام می‌دهد تا مشخص شود آیا مسائل زیست‌محیطی به‌وجودآمده، ذیل بیانیه کامل اثرات زیست‌محیطی قابل‌تفسیر است یا خیر؟

در سال ۱۹۹۲، سازمان غذا و دارو، بیانیه‌ای را درباره مواد غذایی مشتق‌شده از گیاهان اصلاح‌شده ژنتیکی منتشر کرد (بیانیه سیاستی غذاهای مشتق‌شده از گونه‌های جدید گیاهی)^۱، (۱۹۹۲). سازمان غذا و دارو در آن بیانیه پیشنهاد کرد که غذاهای مشتق‌شده از گیاهان اصلاح‌شده ژنتیکی را به همان شیوه‌ای در نظر بگیرد که به‌طور سنتی با غذاهای حاوی مواد افزودنی

1. Statement of Policy- Foods Derived from New Plant Varieties

توسعه یافته از طریق اشکال سنتی تر اصلاح نباتات رفتار می کرد. همچنین، فرایند داوطلبانه ای ایجاد کرد که براساس آن، تولیدکنندگان می توانستند با آژانس در مورد مسائل ایمنی و مقرراتی پیش از بازاریابی مواد غذایی مشتق شده از فناوری اصلاح ژنتیک، مشورت کنند.

قانون ملی افشای مواد غذایی مهندسی شده زیستی نیز که در ژوئیه ۲۰۱۶ توسط کنگره تصویب شد، به وزارت کشاورزی ایالات متحده دستور داد تا این استاندارد ملی اجباری را برای افشای غذاهایی که مهندسی شده هستند یا ممکن است باشند، ایجاد کند (قانون ملی افشای غذای مهندسی شده زیستی، ۲۰۱۶). این استاندارد، غذاهای مهندسی شده زیستی را غذاهایی می داند که حاوی مواد ژنتیکی قابل تشخیص هستند، به روش های آزمایشگاهی خاصی اصلاح شده اند، و نمی توان آن ها را از طریق پرورش معمولی ایجاد کرد یا در طبیعت یافت (قانون ملی افشای غذای مهندسی شده زیستی، ۲۰۱۶).

خدمات بازاریابی کشاورزی^۱، فهرست غذاهای مهندسی شده زیستی را برای شناسایی محصولات یا غذاهایی که به شکل مهندسی زیستی در سرتاسر جهان در دسترس هستند و نهادهای تحت نظارت باید سوابق آن ها را حفظ کنند، تهیه کرد. این سوابق به نهادهای زیرمجموعه کمک می کند تا مواد غذایی مهندسی شده زیستی را شناسایی و درباره آن ها اطلاع رسانی کنند. این استاندارد از تولیدکنندگان مواد غذایی، واردکنندگان، و خرده فروشان خاص می خواهد تا اطمینان یابند که غذاهای مهندسی شده زیستی به درستی قابل شناسایی هستند. نهادهای تحت نظارت چندین گزینه برای تفکیک مواد غذایی تراریخته از غیرتراریخته دارند: متن، نماد، پیوند الکترونیکی یا دیجیتالی یا پیام متنی و نیز گزینه های اضافی مانند شماره تلفن یا آدرس وب برای تولیدکنندگان مواد غذایی کوچک.

۳-۱-۴. وزارت کشاورزی^۲؛ خدمات بازرسی سلامت حیوانات و گیاهان^۳

اداره بازرسی سلامت حیوانات و گیاهان^۴، قواعد مربوط به واردات، حمل و نقل، و کاشت گیاهان تراریخته را براساس قانون حفاظت از گیاهان مشخص می کند. طبق این قانون، وزیر کشاورزی می تواند واردات، صادرات، یا جابه جایی در تجارت بین ایالتی هر گیاه، محصول

1. AMS
2. USDA
3. APHIS
4. PPA

گیاهی، ارگانیزم کنترل بیولوژیکی، علف هرز مضر، کالا یا وسیله انتقال را در صورتی که تشخیص دهد ممنوعیت یا محدودیت برای جلوگیری از ورود به ایالات متحده یا انتشار یک آفت گیاهی یا علف هرز مضر در ایالات متحده ضروری است، ممنوع یا محدود کند. برپایه این قانون، «محصولات تنظیم شده» عبارت اند از: «هر موجود زنده ای که از طریق مهندسی ژنتیک تغییر یافته یا تولید شده باشد» (نظرسنجی پیو درباره غذا و زیست فناوری، ۲۰۰۱).

۵. قوانین و مقررات فرانسه در حوزه محصولات تراریخته

فرانسه که از اعضای مهم اتحادیه اروپا است، کشت و توزیع محصولات تراریخته را ممنوع کرده است. این کشور در دهه ۱۹۹۰، اقتصاد کشاورزی پیشرو در اروپا بود؛ بنابراین، سرنوشت محصولات تراریخته در این کشور به نوعی سرنوشت محصولات زیست فناوریکی در اروپا را تغییر داده است (کنتز^۱، ۲۰۱۴). ورود نخستین محموله سویای تراریخته از ایالات متحده به اروپا در زمان نامناسبی اتفاق افتاد؛ زیرا، هم زمان بود با بحران «جنون گاوی» و بی اعتمادی غذایی پس از آن. «لیبراسیون» (روزنامه چپ گرای فرانسوی) با تیر صفحه نخست خود با عنوان «مراقب جنون سوپایی باشید»، اقدام به تخریب رسانه ای محصولات تراریخته کرد. این بحران، دولت فرانسه را که از زیست فناوری کشاورزی حمایت می کرد، وادار به عقب نشینی کرد (فوکو و همکاران، ۲۰۰۵).

اتحادیه ملی کشاورزی فرانسه^۲ و سازمان های مرتبط با آن نیز که معمولاً پذیرای نوآوری هستند، با محصولات تراریخته مخالفت کردند. یکی از دلایل مخالفت آنان این بود که بحران «جنون گاوی» در برداشت عمومی، نتیجه کشاورزی «مدرن» و مداخله «غیرطبیعی» بود و براین اساس، اولویت این سازمان های کشاورزی، باید بازگرداندن اعتماد عمومی باشد، نه تلاش برای نوآوری مدرن (کنتز، ۲۰۱۴). تخریب تراریخته ها در فرانسه در پرتو توازن قوا در مورد این مناقشه، تغییر در موقعیت دولت ها، و استفاده راهبردی مخالفان از ارباب، قابل تحلیل است. این عوامل، مشکلات غیرقابل حلی را برای آزمایش های علمی و ارزیابی فناوری و همچنین، برای کشاورزانی که سعی در کشت ذرت تراریخته در این کشور داشتند، ایجاد کرد (کنتز، ۲۰۱۴).

1. Kuntz

2. FNSEA

۵-۱. نهادهای مسئول تنظیم، اجرا، و نظارت بر محصولات تراریخته در فرانسه

فرانسه، میدان آزمایشی برای فعالان «سبز» در توسعه «علم» و «تخصص» در راستای تولید داده‌های متناسب با دیدگاه‌هایشان بوده است و تأسیس کمیته‌هایی برای تحقیقات و اطلاعات مستقل درباره انرژی هسته‌ای، تابش الکترومغناطیسی غیر یونیزان، و مهندسی ژنتیک را می‌توان نتیجه چنین برتری هژمونیک به‌شمار آورد. فعالان سبز که در عمل، اقلیت کوچکی هستند، توانسته‌اند حمایت سیاسی کسب کنند و با بودجه‌های سخاوتمندانه دولتی، به‌عنوان یک لابی جناحی سازمان‌یافته، تأثیر چشمگیری، نه تنها بر تصمیم‌های سیاسی، بلکه بر ارزیابی ریسک «علمی» داشته باشند (کنتز، ۲۰۱۲).

۱-۱-۵. آژانس سلامت و ایمنی غذا، محیط‌زیستی، و شغلی فرانسه^۱

آژانس سلامت و ایمنی غذا، محیط‌زیستی، و شغلی، نقش‌های گوناگونی را در مقررات‌گذاری برای گیاهان اصلاح‌شده ژنتیکی در غذا یا خوراک ایفا کرده است. از ابتدای قرن جدید، که دامنه تغییرات ژنتیکی به‌گونه‌ای چشمگیر گسترش یافت، پس از حکم دیوان دادگستری اتحادیه اروپا و تصمیم شورای دولتی فرانسه، مبنی بر اینکه ارگانیسم‌های مشتق‌شده از تکنیک‌های جهش‌زایی اخیر، در شرایطی مشابه تراریخته‌ها قرار می‌گیرند، بحث‌هایی در سطح اروپا درگرفت تا مشخص شود که آیا ایجاد چارچوبی برای ارزیابی و مجوزدهی به ارگانیسم‌های مشتق‌شده از فناوری‌های جدیدتر، نیازمند تغییراتی در مقررات پیشین است یا خیر. این آژانس در ارزیابی خطرات بهداشتی استفاده از گیاهان اصلاح‌شده ژنتیکی، مهم‌ترین مرجع مشورت مقامات صلاحیت‌دار فرانسوی بوده است. آژانس، همچنین در مشاوره‌های سازماندهی شده به «آژانس امنیت غذایی اتحادیه اروپا»^۲ در راستای تنظیم اسناد راهنما برای صنعت یا تهیه برنامه‌های مجوز بازاریابی برای گیاهان اصلاح‌شده ژنتیکی نیز شرکت فعالی دارد.

همچنین، این آژانس از سال ۲۰۲۲، وظیفه ارزیابی خطرات زیست‌محیطی مرتبط با ارگانیسم‌هایی را به‌عهده دارد که با تعریف نظارتی تراریخته‌ها مطابقت دارند و می‌تواند کشت در مزرعه، ازجمله آزمایش‌های مزرعه‌ای، آزمایش‌های بالینی برای محصولات دارویی دامپزشکی و در چارچوب مجوزهای بازاریابی در سطح اروپا برای محصولات دارویی

1. ANSES

2. The European Food Safety Authority (EFSA)

دامپزشکی و انسانی را شامل شود. آژانس ایمنی و سلامت در کنار سازمان فرآورده‌های دارویی دامپزشکی فرانسه، مسئول ارزیابی و تأیید هرگونه محصول دارویی دامپزشکی مشتق‌شده از زیست‌فناوری نیز هست. برای فرآورده‌های دارویی که استفاده انسانی دارند، سازمان ایمنی محصولات بهداشتی فرانسه^۱ نیز می‌تواند پیش از استفاده از محصولات از آژانس بخواهد تا آن‌ها را در موضوع خطرات زیست‌محیطی ارزیابی کند.

۲-۱-۵. سازمان ایمنی مواد غذایی اروپا^۲

عملکرد سازمان ایمنی مواد غذایی اروپا بر استفاده از زیست‌فناوری در بخش‌های غذا و کشاورزی و ارزیابی خطرات بهداشتی و زیست‌محیطی آن در سطح اروپا متمرکز است. درخواست‌های مجوز صنعت که توسط این سازمان بررسی شده‌اند، برای اظهارنظر به کشورهای عضو اتحادیه ارجاع می‌شوند و پس از ارزیابی به رأی ۲۷ کشور عضو کمیسیون اروپا گذاشته شده و در مورد محصول، تصمیم‌گیری می‌شود. درعمل، این سازمان، بالاترین مرجع ارزیابی خطرات احتمالی تراریخته‌ها برای سلامت انسان، حیوانات، و محیط‌زیست در اروپا است. نقش سازمان ایمنی مواد غذایی اروپا، ارائه توصیه‌های علمی در مورد ایمنی تراریخته‌ها به مدیران ریسک اروپا، مانند کمیسیون اروپا و کشورهای عضو اتحادیه اروپا، است. درواقع، این سازمان، مرجعی مشورتی و تخصصی است و این مسئولیت مدیران ریسک است که در مورد مجوز تراریخته‌ها برای بازار اروپا تصمیم بگیرند.

سازمان ایمنی مواد غذایی اروپا، ضوابط سخت‌گیرانه‌ای را در چارچوب نظارتی اتحادیه اروپا، هنگام ارزیابی ایمنی تراریخته‌ها پیش از مجاز شدن برای استفاده به‌عنوان غذا یا خوراک یا برای کشت در اتحادیه اروپا اعمال می‌کند و بیشتر این ارزیابی‌ها، مربوط به گیاهان تراریخته است. همچنین، این سازمان باید به درخواست‌های فوری کمیسیون اروپا یا پارلمان اروپا در مورد مسائل مربوط به تراریخته‌ها و ایمنی آن‌ها پاسخ دهد.

این سازمان، موظف به ارزیابی موارد زیر است:

۱. اثرات بر سلامت انسان (به‌عنوان مثال، خطرات سمی بودن و حساسیت‌زایی) و

سلامت حیوانات؛

1. ANSM

2. The European Food Safety Authority (EFSA)

۲. اثرات زیست‌محیطی مانند خطر انتقال ژن‌های واردشده به تراریخته به موجودات زنده دیگر؛

۳. مشخصات مولکولی: ارزیابی ساختار مولکولی پروتئین‌های تازه‌ایجادشده، عملکرد آن‌ها، و برهم‌کنش‌های بالقوه آن‌ها؛

۴. تحلیل مقایسه‌ای: مقایسه محصول تراریخته با همتای معمولی آن؛

۵. ارزیابی اثرات بالقوه زیست‌محیطی.

هنگامی که یک تراریخته توسط مدیران ریسک مجاز شد، معمولاً مجوز ده‌ساله‌ای برای بازار اتحادیه اروپا دریافت می‌کند؛ ولی پس از ده سال، پیش از اتخاذ هرگونه تصمیمی برای دادن مجوز دوباره، باید بار دیگر توسط سازمان ایمنی مواد غذایی اروپا ارزیابی شود. نکته قابل توجه این است که در مورد محصولات زراعی، از سال ۲۰۲۱، تنها یک گونه گیاهی اصلاح‌شده ژنتیکی (ذرت) در داخل اتحادیه اروپا مجاز به کشت شده است. هر کشور عضو، مختار است که اجازه کشت بدهد یا کشت محصولات را در زمین‌هایش ممنوع کند. در فرانسه از سال ۲۰۰۸، کشت گیاهان اصلاح‌شده ژنتیکی برای اهداف تجاری ممنوع بوده است، اما در مورد واردات و استفاده در غذا و خوراک، حدود ۱۰۰ محصول تراریخته در اتحادیه اروپا و فرانسه تأیید شده‌اند. به بیان روشن‌تر، کشت محصولات تراریخته در فرانسه ممنوع شده است، اما واردات و مصرف محصولات وارداتی تراریخته پس از تأیید مراجع ذی‌ربط مجاز بوده است.

همچنین، سازمان ایمنی مواد غذایی اروپا، به درخواست کمیسیون اروپا، چندین سند راهنما برای ارزیابی خطر تراریخته‌ها و غذا و خوراک مشتق‌شده از آن‌ها تهیه کرده است. این اسناد، نحوه گردآوری پرونده‌های مربوط به تراریخته‌ها، نوع داده‌های علمی، و دیگر اطلاعاتی را که باید گنجانده شوند، شرح می‌دهد. براساس قوانین اتحادیه اروپا، برنامه‌های کاربردی برای واردات و فراوری و همچنین، برای کشت گیاهان تراریخته، باید دربردارنده طرحی برای نظارت دقیق محیطی پس از عرضه به بازار باشد و تهیه و نظارت بر اجرای این طرح نیز به‌عهده سازمان است.

۶. مقایسه سیاست‌گذاری تراریخته در آمریکا و فرانسه

در ادامه، سیاست‌گذاری تراریخته در دو کشور آمریکا و فرانسه حول اهداف، بازیگران، و ذی‌نفعان و نیز تفاوت‌ها و تشابهات کلی به‌شکلی اجمالی موضوع مقایسه قرار می‌گیرند.

۱-۶. اهداف سیاست‌ها

در آمریکا و فرانسه، نهادهایی برای تنظیم سیاست‌ها و جهت‌دهی به آن‌ها با اهداف متنوعی ایجاد شده‌اند. در جدول شماره (۳) نهادهای مرتبط با سیاست‌گذاری محصولات تراریخته در دو کشور فهرست شده‌اند.

جدول شماره (۳). نهادهای سیاست‌گذار در حوزه محصولات تراریخته در ایالات متحده و فرانسه

نهادهای سیاست‌گذار در فرانسه	نهادهای سیاست‌گذار در ایالات متحده آمریکا
سازمان ایمنی مواد غذایی اروپا (EFSA)؛ آژانس سلامت و ایمنی غذا، محیط‌زیستی، و شغلی فرانسه (ANSES)؛ کمیته تحقیقات و اطلاعات مستقل در مورد مهندسی ژنتیک فرانسه (CRIIGEN).	سازمان غذا و دارو (FDA)؛ سازمان خدمات سلامت حیوانات و گیاهان (APHIS) ذیل وزارت کشاورزی؛ آژانس حفاظت از محیط‌زیست (EPA).

این نهادها، اهداف سیاست‌های عمومی درباره محصولات تراریخته را در قالب قوانین و مقررات و نیز نظارت بر اجرای درست آن‌ها تعیین می‌کنند. اهداف سیاست‌های دو کشور در موضوع محصولات تراریخته در جدول شماره (۴) فهرست شده‌اند.

جدول شماره (۴). مقایسه اهداف سیاست‌های ایالات متحده و فرانسه در موضوع تراریخته‌ها

اهداف سیاست‌گذاری محصولات تراریخته در فرانسه	اهداف سیاست‌گذاری محصولات تراریخته در ایالات متحده
۱. حفاظت از محیط‌زیست و تنوع زیستی: فرانسه به‌عنوان یکی از اعضای اتحادیه اروپا، به حفظ منابع طبیعی و کاهش تأثیرات منفی محصولات تراریخته بر محیط‌زیست توجه ویژه‌ای دارد؛ ۲. اعتماد مصرف‌کنندگان: در فرانسه، شرکت‌ها موظف‌اند شواهد علمی کاملی ارائه دهند که نشان دهد، محصولاتشان برای سلامتی انسان‌ها و محیط‌زیست بی‌خطر است؛ ۳. تأمین امنیت غذایی: استفاده از محصولات تراریخته در کشاورزی می‌تواند به بهبود عملکرد محصولات و تأمین غذای کافی برای جامعه کمک کند؛ اما تاجایی که تهدیدی برای محیط‌زیست نباشد؛ از این‌رو، در فرانسه، واردات محصولات تراریخته برای تأمین امنیت غذایی، در عین ممنوعیت نسبی کاشت و تولید این محصولات در داخل، یکی از اهداف سیاست‌گذارانه به‌شمار می‌آید.	۱. اطمینان از ایمنی محصولات: هدف اصلی، اطمینان از ایمنی محصولات برای مصرف‌کنندگان است؛ ۲. تسهیل نوآوری و توسعه: سیاست‌گذاری در ایالات متحده به‌عنوان یکی از پیشروان زیست‌فناوری در جهان، بر تسهیل فرایند نوآوری و توسعه محصولات تراریخته متمرکز است؛ ۳. حمایت از صنعت کشاورزی: سیاست‌گذاری محصولات تراریخته در ایالات متحده، هدف حمایت از صنعت کشاورزی این کشور را در دستور کار دارد. این مسئله، دربردارنده افزایش عملکرد و بهبود مقاومت در برابر آفات و بیماری‌ها و کاهش استفاده از مواد شیمیایی آفت‌کش در کشاورزی است.

۲-۶. گروه‌های ذی‌نفع

گروه‌های ذی‌نفع، بازیگرانی هستند که در تعیین اهداف سیاستی و تدوین سیاست‌ها، نقش اصلی را به‌عهده دارند. تفاوت در سیاست‌های عمومی در هر کشور، به‌نوعی بازنمایاننده تفاوت‌های منافع بازیگران اصلی یا همان گروه‌های ذی‌نفع است؛ از این‌رو، ریشه شباهت‌ها و تفاوت‌ها در سیاست‌گذاری تراریخته‌ها میان ایالات متحده و فرانسه را می‌توان با مقایسه گروه‌های ذی‌نفع در دو

کشور شناسایی کرد. در جدول شماره (۵) بازیگران اصلی و گروه‌های ذی‌نفع در سیاست محصولات تراریخته در ایالات متحده و فرانسه فهرست شده‌اند.

جدول شماره (۵). گروه‌های ذی‌نفع در سیاست‌گذاری محصولات تراریخته در ایالات متحده آمریکا و فرانسه

به‌ترتیب نقش و اولویت

گروه‌های ذی‌نفع در ایالات متحده	گروه‌های ذی‌نفع در فرانسه
۱. صنایع زیست‌فناوری و کشاورزی: شرکت‌ها و سازمان‌های فعال در صنعت زیست‌فناوری و کشاورزی، از جمله شرکت‌های تولیدکننده محصولات تراریخته و سازمان‌های تحقیقاتی، با توجه به سهم بالایی که در بازار آمریکا دارند، در پی تسهیل فرایند تولید و بازاریابی محصولات تراریخته خود هستند؛	۱. نهادها و سازمان‌های مرتبط با اتحادیه اروپایی: هویت اروپایی با حفاظت از محیط‌زیست و توسعه پایدار گره خورده است و نهادهای اتحادیه اروپایی، این ارزش‌ها را نمایندگی می‌کنند. پیشگامی در محیط‌زیست‌گرایی، اولویت سیاستی در اتحادیه اروپایی است؛ از این رو، این اتحادیه در موضوعات مرتبط با سیاست سبز، مهم‌ترین ذی‌نفع در میان دولت‌های اروپایی است و به‌نوعی مستقل از آن‌ها عمل می‌کند؛
۲. کشاورزان و تولیدکنندگان محصولات دامی: کشاورزان و تولیدکنندگان محصولات دامی که با توجه به اولویت تولید کشاورزی و دامداری در آمریکا، سهم چشمگیری در اقتصاد دارند، در پی استفاده از محصولات تراریخته برای بهبود عملکرد محصولات، کاهش هزینه‌ها، و افزایش سودآوری خود هستند؛	۲. انجمن‌های محیط‌زیست: این انجمن‌ها که با توجه به مؤلفه‌های هویت اروپایی به‌گونه‌ای ویژه از حمایت‌های دولت فرانسه نیز برخوردارند، دومین گروه ذی‌نفع در سیاست‌گذاری محصولات تراریخته، به‌ویژه در زمینه تولید به‌شمار می‌آیند؛
۳. مصرف‌کنندگان: مصرف‌کنندگان آمریکایی به‌عنوان مالیات‌دهندگان و رأی‌دهندگان در پی تأمین محصولات ایمن و باکیفیت برای تضمین امنیت غذایی خود هستند؛	۳. انجمن‌های حقوق بشری: این انجمن‌ها به‌عنوان نهادهای نمایندگی عمومی، به‌ویژه آنجا که مسئله تأمین امنیت غذایی و استانداردهای سطح زندگی مصرف‌کنندگان مطرح باشد، به‌عنوان ذی‌نفعانی نقش آفرینی می‌کنند که درون محدودیت‌های موجود از واردات محصولات تراریخته ایمن حمایت می‌کنند؛
۴. انجمن‌های محیط‌زیست: انجمن‌های محیط‌زیست به‌عنوان نهادهای نمایندگی عمومی، در پی کاهش نگرانی‌های محیط‌زیستی مرتبط با کشت محصولات تراریخته هستند.	۴. کشاورزان و تولیدکنندگان محصولات دامی: فرانسه، پیشروترین کشور در تولید کشاورزی و یکی از بزرگ‌ترین تولیدکنندگان لبنیات در اتحادیه اروپایی است. اگرچه افزایش تولید و کاهش هزینه‌های آن، یکی از مهم‌ترین اهداف تولیدکنندگان است، اما با توجه به محدودیت‌های سیاستی محیط‌زیست‌گرایانه و نیز سهمی که این تولیدکنندگان در بازار تولدات ارگانیک دارند، فشار سیاسی چشمگیری بر سیاست‌گذار فرانسوی برای آزادسازی بیشتر در زمینه محصولات تراریخته نداشته‌اند.

۳-۶. شباهت‌ها و تفاوت‌های کلی سیاست‌گذاری تراریخته در ایالات متحده و فرانسه

سیاست‌های عمومی در دو کشور از بسیاری جنبه‌ها، دارای شباهت‌هایی است و در برخی موارد نیز تفاوت‌های آشکاری دارد. جدول‌های شماره (۶) و (۷)، جنبه‌هایی از این شباهت‌ها و تفاوت‌ها را به‌گونه‌ای قابل مقایسه فهرست کرده است.

جدول شماره (۶). شباهت‌های سیاست‌های محصولات تراریخته در ایالات متحده و فرانسه

اولویت تأمین ایمنی محصولات	هر دو کشور، تأکید ویژه‌ای بر ایمنی و تأمین محصولات تراریخته برای مصرف‌کنندگان دارند و سازمان‌های نظارتی مستقلی را برای ارزیابی و تأیید ایمنی محصولات ایجاد کرده‌اند.
تأمین امنیت غذایی	تأمین امنیت غذایی جامعه و افزایش تولید محصولات کشاورزی با استفاده از محصولات تراریخته از اولویت‌های هر دو کشور است.
وجود سازمان‌های نظارتی	در هر دو کشور، سازمان‌های نظارتی مستقلی برای کنترل و پایش بر تولید و استفاده از تراریخته‌ها شکل گرفته است.
حمایت علمی در عین مقاومت علمی	در هر دو کشور، نخبگان و پژوهشگران در زمینه توسعه تراریخته‌ها و زیست‌فناوری به تحقیقات علمی در این زمینه‌ها مشغول هستند و کارگزار سیاسی نیز در هر دو کشور، اعتقاد عملی‌ای به اهمیت استفاده از

دانش علمی و فناوری در توسعه کشاورزی و تامین امنیت غذایی دارد. در عین حال، در هر دو کشور، تحقیقات علمی و بررسی دقیقی نیز متمرکز بر تأثیرات محصولات تراریخته بر محیط زیست، سلامت انسان ها، و تولید محصولات کشاورزی انجام می شود.	
هر دو کشور، در راستای نظارت و کنترل بر تنظیم گری مؤثر اقدام کرده اند و قوانینی را برای برچسب گذاری محصولات تراریخته به اجرا گذاشته اند تا اطلاعات لازم را در مورد تراریخته بودن محصولات به مصرف کنندگان ارائه دهد.	قوانین برچسب گذاری
هر دو کشور در سیاست گذاری تراریخته ها به مشارکت عمومی از طریق شفافیت در فرایند تصمیم گیری، شنیدن نظرات عمومی، و اعطای نقش های مختلف در فرایند سیاست گذاری اهمیت داده اند.	مشارکت عمومی
در هر دو کشور، نگرش عمومی در مورد تولید و مصرف محصولات تراریخته، دوقطبی شده است و موافقان و مخالفان در مسیر تأثیرگذاری بر سیاست ها در قالب نهادهای نمایندگی با یکدیگر رقابت می کنند؛ با این تفاوت که در ایالات متحده، وزن بازیگران اقتصادی بیشتر است و در فرانسه وزن نهادهای مدنی.	نگرش عمومی
در برخی موارد، هر دو کشور، موانع تجاری ای برای واردات و صادرات محصولات تراریخته ایجاد و اعمال کرده اند.	ایجاد موانع تجاری
هر دو کشور در سیاست گذاری محصولات تراریخته به تأثیرات زیست محیطی توجه داشته و سعی کرده اند این تأثیرات را شناسایی، کنترل، و مدیریت کنند.	توجه به تأثیرات زیست محیطی

جدول شماره (۷). تفاوت های سیاست های محصولات تراریخته در ایالات متحده و فرانسه

موضوع	ایالات متحده آمریکا	فرانسه
قوانین و مقررات	تأکید بر رویه ها و ضوابط اجرایی	تأکید بر قوانین
میزان مصرف محصولات تراریخته	بالا و رایج	پایین و مشمول محدودیت
رویکرد سیاست گذارانه	تنظیم گری و تسهیل	احتیاطی و سختگیرانه
اهداف سیاست گذارانه	تأکید بیشتر بر اقتصاد ضمن توجه به امنیت غذایی و محیط زیست	تأکید بیشتر بر پایداری محیط زیست ضمن توجه به اقتصاد و امنیت غذایی
تفوق سازمانی در سیاست گذاری تراریخته ها	تفوق سازمان غذا و دارو با تأکید بر سلامت و ایمنی مواد غذایی	تفوق سازمان سلامت و ایمنی غذایی محیط زیستی و شغلی با تأکید بر آسیب های زیست محیطی
سیاست های تجاری	تأکید بر تولید تجاری و صادرات گسترده	تأکید بر حمایت از تولید داخلی و کشاورزی محلی و نظارت بر ایمنی واردات
میزان کشت محصولات تراریخته	بسیار بالا (بالای ۹۰ درصد ذرت، سویا، و برنج از نوع تراریخته مقاوم به علف کش)	بسیار محدود و مشمول ممنوعیت های قانونی

۷. توصیه های سیاستی برای ایران

ارزیابی دقیق تر بحث سیاست گذاری تراریخته در ایران، مستلزم تحلیل عمیق و بررسی جزئیات و شرایط موجود در ایران در قالب پژوهش های دیگری است؛ اما تجربه کشورها در این زمینه می تواند الگویی مبنایی را در اختیار سیاست گذار قرار دهد. براساس تجربه ایالات متحده آمریکا و فرانسه و نیز با مروری بر وضعیت سیاست گذاری محصولات تراریخته در ایران، می توان مؤلفه هایی از جمله نقص در قوانین و مقررات، ضعف در ایمنی و

محیط‌زیست، نقص در برجسب‌گذاری و اطلاع‌رسانی، کم‌توجهی در تحقیقات و توسعه، و نیز نیاز به همکاری بین‌المللی را ملاکی برای ارائه توصیه‌های سیاستی در نظر گرفت. اگرچه بدیهی است که توصیه سیاستی باید با توجه به شرایط و نیازهای خاص هر کشور ارائه شود.

۱-۷. تقویت نظام نظارت و ایمنی و مدیریت ریسک‌ها و محافظت از محیط‌زیست

در آمریکا، وجود یک نظام قوی نظارت و ایمنی که شامل مراحل مشخصی از تحقیقات، آزمایش‌ها، و ارزیابی‌های ایمنی به‌منظور مطمئن شدن از فقدان خطر جدی برای سلامت عمومی و محیط‌زیست است، اهمیت فراوانی دارد. در فرانسه نیز نظام نظارت و ایمنی برای تراریخته‌ها به‌منظور تضمین ایمنی غذا، حفاظت از محیط‌زیست، و مقابله با ریسک‌های احتمالی ایجاد شده است که شامل ارزیابی‌های دقیق برای تعیین ایمنی تراریخته‌ها و پروتکل‌های دقیق برای مدیریت ریسک‌های مرتبط می‌شود.

تقویت نظام نظارت بر تراریخته‌ها در سیاست‌گذاری ایران امروز، ضرورتی دارای اولویت است و تجربه کشورهای مورد مطالعه می‌تواند الگوی مناسبی در این زمینه ارائه کند؛ اما گام نخست در این راستا، غلبه بر تداخل نهادی در ساختار سیاست‌گذاری ایران است. ناهماهنگی و تداخل کارکردی میان سازمان‌های دولتی، تأثیر چشمگیری بر ناکارآمدی دولت و کاهش اثربخشی سیاست‌ها داشته است و این آسیب عمومی در بخش امنیت غذایی نیز مشهود است. در گام دوم، ضروری است که تدوین سیاست‌ها و توزیع مسئولیت‌های اجرایی در قالب کارگروهی تخصصی از نمایندگان سازمان‌های مرتبط (وزارت جهاد کشاورزی، وزارت بهداشت و درمان، وزارت صمت، سازمان غذا و دارو، سازمان ملی استاندارد، و...) و در راستای نیازهای خاص جامعه ایران انجام، و سازوکارهای نظارتی متناسب نیز طراحی شود. حفاظت از منابع ژنتیکی کشور از طریق شناسایی، ثبت، و احیای آن‌ها به‌منظور بهره‌برداری و دستکاری ژنتیکی می‌تواند تهدیدهای موجود برای منابع ژنتیکی و محیط‌زیست را کاهش دهد (مرکز پژوهش‌های مجلس، ۱۳۹۶).

۲-۷. تشویق تحقیقات علمی و توسعه فناوری‌های نوین

آمریکا، به‌عنوان یکی از پیشروان تحقیقات علمی و توسعه فناوری‌های نوین در حوزه تراریخته شناخته می‌شود. این کشور، بیشترین سرمایه‌گذاری را در حوزه تحقیقات زیست‌فناوریک و تراریخته‌ها در جهان داشته است. فرانسه نیز یکی از کشورهای پیشرو در تحقیقات علمی و توسعه فناوری‌های نوین در حوزه تراریخته به‌شمار می‌آید. تحقق اهداف این کشورها در زمینه

محصولات تراریخته، باوجود تفاوت‌هایی که در اهداف با یکدیگر دارند، تابعی از میزان توجه و سرمایه‌گذاری آن‌ها در تحقیقات علمی و توسعه فناوری‌های نوین بوده است. زیست‌فناوری بر لبه تکنولوژی‌های نوین قرار گرفته است و رابطه معنادار و مستقیمی میان سهم صادرات فناوری‌های نوین از کل صادرات با میزان سرمایه‌گذاری کشورها در تحقیق و توسعه وجود دارد. اگرچه ایران، برپایه شاخص‌های بین‌المللی، کشور توسعه‌یافته‌ای به‌شمار نمی‌آید و سهم صادرات فناوری‌های نوین از کل صادرات آن در سال‌های اخیر، چیزی نزدیک به صفر بوده است، اما با توجه به سهم بالای اقتصاد کشاورزی و دامداری در ایران و نیز بحران‌های زیست‌محیطی‌ای که دامن‌گیر آن است، افزایش بهره‌وری و نیز استفاده بهینه از منابع زیست‌محیطی با تکیه بر زیست‌فناوری، یک ضرورت راهبردی به‌شمار می‌آید.

تشویق تحقیقات علمی و توسعه فناوری‌های نوین در حوزه تراریخته در ایران نیز می‌تواند به‌عنوان یک راهبرد مؤثر برای تحقق پیشرفت علمی و فناوریانه، توسعه پایدار، و مدیریت بهتر ریسک‌ها به‌کار رود. سیاست‌گذاری دولتی می‌تواند سرمایه‌گذاری در حوزه تحقیقات علمی درباره تراریخته‌ها را تشویق کند تا اطلاعات علمی دقیق‌تری درباره اثرات تراریخته‌ها برای محیط‌زیست و سلامت انسان‌ها به‌دست آید. همچنین، دولت می‌تواند برنامه‌های تحقیقاتی و توسعه را برای تراریخته‌های محلی و زیست‌فناوری‌های کشاورزی تشویق کند. این تحقیقات می‌توانند به بهبود تولید، مقاومت در برابر آفات و بیماری‌ها، بهره‌وری آب و خاک، و... کمک کنند. سیاست‌گذاری در راستای تشویق تحقیق و توسعه درباره تراریخته‌ها می‌تواند دربردارنده ایجاد تسهیلات و حمایت‌های مالی برای تحقیقات و توسعه تراریخته‌ها، تشویق به همکاری بین دانشگاه‌ها و صنعت و تشویق به ایجاد استارت‌آپ‌ها و شرکت‌های نوپا در این حوزه باشد. همچنین، می‌توان بحث‌های آموزشی درباره تراریخته‌ها و زیست‌فناوری کشاورزی را تقویت کرد؛ به‌عنوان مثال، می‌توان از همایش‌ها و سمینارهای بین‌المللی در این حوزه حمایت کرده و فضایی را برای تبادل دانش و تجربیات بین نخبگان و متخصصان ایجاد نمود؛ بنابراین، تشویق تحقیقات علمی و توسعه فناوری‌های نوین در حوزه تراریخته در ایران می‌تواند به‌عنوان یک راهبرد مؤثر برای تحقق پیشرفت علمی و فناوریانه، توسعه پایدار، و مدیریت بهتر ریسک‌ها به‌کار رود. البته ارزیابی‌ها نشان می‌دهند که آزمایشگاه‌های مهندسی ژنتیک و انتقال ژن در مراکز تحقیقاتی کشور، فاقد استانداردهای لازم بوده و از تجهیزات و روش‌های پیشرفته بی‌بهره‌اند و نیازمند تأمین مالی برای ارتقا هستند (مرکز پژوهش‌های مجلس، ۱۳۹۶).

۷-۳. افزایش آگاهی عمومی

در آمریکا، اطلاعاتی دربارهٔ ویژگی‌ها و خطرات تراریخته‌ها در اختیار مصرف‌کنندگان قرار می‌گیرد. این اقدام به افزایش شفافیت و اعتماد عمومی به این محصولات کمک می‌کند. در فرانسه نیز، ترویج آگاهی عمومی دربارهٔ تراریخته‌ها، به منظور ایجاد فرصت برای بحث و گفت‌وگوی عمومی در مورد این محصولات و مزایا و معایب آن‌ها انجام می‌شود. این اقدام به ارزیابی وضعیت موجود و انتخاب بهترین راه‌حل‌ها کمک می‌کند. در ایران نیز، افزایش آگاهی عمومی دربارهٔ تراریخته‌ها می‌تواند به افزایش اطلاعات و آگاهی مردم دربارهٔ فناوری‌های جدید و تأثیر آن‌ها بر محیط‌زیست و سلامت، ایجاد فرصت برای بحث و گفت‌وگوی عمومی، افزایش شفافیت در سیاست‌گذاری، و ایجاد اعتماد عمومی به تراریخته‌ها کمک کند.

برگزاری برنامه‌های آموزشی و ترویجی برای افزایش آگاهی عمومی دربارهٔ سود و زیان‌های استفاده از محصولات تراریخته و قوانین و مقررات مربوط به آن در ایران می‌تواند مفید باشد. همچنین، آموزش و آگاهی‌بخشی می‌تواند در سطوح دیگری انجام شود؛ به عنوان مثال، دولت می‌تواند برنامه‌های آموزش و آگاهی‌بخشی را دربارهٔ تراریخته‌ها و سود و آسیب‌های آن‌ها برای کشاورزان، مصرف‌کنندگان، و عاملان مرتبط دیگر نیز در نظر بگیرد. دولت می‌تواند برنامه‌ها و سیاست‌هایی را برای توجیه علمی و اطلاع‌رسانی مؤثر دربارهٔ تراریخته‌ها در ایران اجرا کند. این اقدام دربرگیرندهٔ ارائهٔ اطلاعات علمی و شفاف دربارهٔ تراریخته‌ها به جامعه، توسعهٔ رسانه‌های عمومی، و دسترسی آسان به منابع معتبر در این باره است. آگاهی‌بخشی، مقدمه‌ای برای جلب مشارکت عمومی در سیاست‌ها به‌شمار می‌آید؛ اثربخشی و تحقق اهداف سیاست‌ها در گرو پذیرش و حمایت و مشارکت عملی ذی‌نفعان است که از طریق آگاهی‌بخشی عمومی امکان‌پذیر خواهد بود.

۷-۴. توسعه و حمایت از تولید داخلی

در آمریکا، توسعهٔ تولید داخلی تراریخته‌ها به منظور افزایش استقلال و امنیت غذایی کشور مورد توجه است و این اقدام در خدمت کاهش وابستگی به واردات و همچنین، افزایش قدرت اقتصادی کشور بوده است. در ایران نیز، توسعه و حمایت از تولید داخلی تراریخته‌ها می‌تواند به افزایش استقلال و امنیت غذایی کشور، کاهش وابستگی به واردات، توسعهٔ پایدار و افزایش قدرت اقتصادی، ارتقای شاخص‌های صنعت، افزایش قدرت رقابتی و توانمندی صنعتی، و نیز

ایجاد فرصت‌های شغلی کمک کند.

اگرچه با در نظر گرفتن همه جنبه‌های موضوع، توجه و اولویت‌بخشی به اصلاح بذور و نژاد در ایران امروز ضروری است، اما به‌هرروی، پدیده تراریخته‌ها، واقعیتی است که تنظیم‌گری و مدیریت آن، ناگزیر باید در دستورکار سیاست‌گذاری دولت قرار گیرد. ایران می‌تواند با توجه به نیازهای داخلی خود از تولید محصولات تراریخته حمایت کند و از فناوری‌های تراریخته برای افزایش بهره‌وری و امنیت غذایی کشور بهره‌برد. دولت می‌تواند برنامه‌ها و سیاست‌هایی را برای توسعه بازارهای داخلی تراریخته‌ها در ایران اجرا کند که دربرگیرنده تشویق به استفاده از تراریخته‌های داخلی در تولید محصولات کشاورزی، توسعه بازارهای داخلی برای مصرف‌کنندگان، و ایجاد ارزش افزوده در زنجیره تأمین محصولات تراریخته باشد.

افزون بر این، توجه به توسعه و حمایت از تولید داخلی تراریخته‌ها در ایران، همراه با نظام نظارت و ایمنی قوی، می‌تواند به جلوگیری از واردات تراریخته‌های خطرناک برای سلامت عمومی و محیط‌زیست، کمک کند. این اقدام می‌تواند زمینه‌ساز مدیریت بهتر ریسک‌ها و حفاظت از سلامت عمومی و محیط‌زیست شود.

بحران منابع و ناترازی‌ها در حوزه‌های آب و انرژی و نیز چالش‌های زیست‌محیطی برآمده از مصرف نادرست منابع، از مهم‌ترین تهدیدهای پیش روی تولید داخلی ایران به‌شمار می‌آیند و اصلاح شیوه تخصیص منابع برای رویارویی با این تهدید ضرورتی گریزناپذیر است. تولید متکی به زیست‌فناوری می‌تواند به افزایش بهره‌وری و تخصیص بهینه منابع منجر شود و این امر با توجه به وضعیت کنونی ایران، چه‌بسا بیش از دیگر کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه، دارای اولویت است. در راستای توسعه و حمایت از تولید داخلی، موضوع کنترل و نظارت بر واردات محصولات تراریخته نیز دارای اهمیت فراوانی است؛ زیرا، در نبود نظارت کافی و در فقدان ارزیابی ایمنی، تهدید بیوتروریسم و نیز خطرات زیست‌محیطی و آسیب‌های سلامت انسانی، گریزناپذیر خواهد بود.

۷-۵. تنظیم استانداردها و قوانین برجسب‌گذاری و اطلاع‌رسانی به‌منظور افزایش

اعتماد عمومی

در آمریکا، استانداردها و قوانین برجسب‌گذاری و اطلاع‌رسانی درباره تراریخته‌ها به‌منظور

اطلاع‌رسانی دقیق و شفاف به مصرف‌کنندگان در مورد این محصولات و محتوای آن‌ها، مشخص و تنظیم می‌شود. این اقدام به افزایش اعتماد عمومی و تسهیل انتخاب مصرف‌کنندگان کمک می‌کند. در فرانسه نیز تنظیم استانداردها و قوانین برچسب‌گذاری و اطلاع‌رسانی درباره تراریخته‌ها، به منظور اطلاع‌رسانی به مصرف‌کنندگان درباره ویژگی‌ها، خطرات، و تأثیرات زیست‌محیطی مرتبط با تراریخته‌ها انجام می‌شود. این اقدام به افزایش اعتماد عمومی و شفافیت درباره تراریخته‌ها کمک می‌کند. در ایران نیز، تنظیم استانداردها و قوانین برچسب‌گذاری و اطلاع‌رسانی درباره تراریخته‌ها می‌تواند به افزایش اعتماد عمومی، شفافیت در سیاست‌گذاری، تسهیل انتخاب مصرف‌کنندگان، افزایش آگاهی عمومی در مورد فناوری‌های جدید، و تأثیر آن‌ها بر محیط‌زیست و سلامت منجر شود.

دولت در این راستا می‌تواند استانداردهای کارآمدتری را برای تراریخته‌ها مشخص، و برچسب‌گذاری دقیق محصولات تراریخته پرتقاضا را اجباری کند. این کار به افزایش اطمینان مصرف‌کننده‌ها و تسهیل انتخاب محصولات تراریخته مناسب برای آن‌ها کمک می‌کند. دولت می‌تواند الزامات برچسب‌گذاری و اطلاع‌رسانی را برای تراریخته‌ها در ایران تعیین کند که این اقدام به مصرف‌کنندگان کمک می‌کند تا اطلاعات دقیق‌تری درباره محصولات تراریخته یا تولیدشده از تراریخته‌ها، به دست آورند. در قانون ایمنی زیستی جمهوری اسلامی ایران و ابلاغیه‌های پس‌از آن، کاستی‌هایی در زمینه برچسب‌گذاری وجود دارد که در گزارش پژوهشی مرکز پژوهش‌های مجلس نیز به آن اشاره شده است. در ماده (۷) این قانون، برچسب‌گذاری، به کالاهای در حال حمل و نقل داخلی و فرامرزی و آن‌هم تنها به موجودات زنده محدود شده است. این در حالی است که برچسب‌گذاری محصولات مصرفی —چه زنده و چه غیرزنده— از حقوق اولیه مصرف‌کننده است که با سلامت عمومی جامعه در پیوند است. در این راستا، دستگاه‌های متولی، از جمله سازمان غذا و دارو و سازمان ملی استاندارد باید در زمینه ارزیابی ریسک غذایی براساس کدکس غذایی برچسب‌گذاری و اطلاع‌رسانی مؤثر به مصرف‌کنندگان، فعال‌تر و هماهنگ‌تر عمل کنند (مرکز پژوهش‌های مجلس، ۱۳۹۶).

دولت می‌تواند برنامه‌ها و سیاست‌هایی را برای افزایش اعتماد عمومی به تراریخته‌ها در ایران نیز اجرا کند؛ به عنوان مثال، می‌تواند اطلاعات مستند و علمی‌ای درباره تراریخته‌ها ارائه دهد و با برگزاری جلسه‌ها و نشست‌های عمومی، با مصرف‌کنندگان و جامعه، ارتباط مستقیم برقرار کند. اگرچه با توجه به مشکلات پیش روی امنیت غذایی در ایران در حوزه تأمین و

توزیع، شاید توجه به موضوع سلامت مصرف، چندان توجیه‌پذیر نبوده و در اولویت نباشد.

۶-۷. تشویق به همکاری بین‌المللی و تسهیل و حمایت از تجارت تراریخته‌ها

با توجه به سیاست‌گذاری تراریخته در آمریکا و فرانسه، تشویق به همکاری بین‌المللی و تسهیل و حمایت از تجارت تراریخته‌ها در ایران می‌تواند مزایای زیادی داشته باشد. در آمریکا، تجارت تراریخته‌ها به‌عنوان بخشی از تجارت جهانی و رشد اقتصادی مورد توجه است. تشویق به همکاری بین‌المللی و تسهیل و حمایت از تجارت تراریخته‌ها می‌تواند به افزایش درآمد و اشتغال در بخش کشاورزی و صنعت مرتبط، توسعه صادرات و واردات، و رشد اقتصادی کشور کمک کند. همچنین، تسهیل و حمایت از تجارت تراریخته‌ها می‌تواند به توسعه فناوری‌های نوین، سرریز همکاری‌های بین‌المللی به زمینه‌های دیگر، و افزایش تبادل دانش بینجامد.

در این راستا، دولت می‌تواند برنامه‌ها و سیاست‌هایی را برای تسهیل و حمایت از تجارت تراریخته‌ها در ایران اجرا کند. این اقدام دربرگیرنده تسهیل واردات و صادرات تراریخته‌ها، ساختاردهی صنعت تراریخته‌ها، و تسهیل فرایندهای مربوط به تجارت تراریخته‌ها است. همچنین، دولت می‌تواند با سازمان‌ها و کشورهای بین‌المللی در زمینه سیاست‌گذاری تراریخته همکاری کند. این همکاری می‌تواند شامل تبادل اطلاعات، تجربه‌ها و فناوری‌های مرتبط با تراریخته‌ها باشد. البته این حوزه، تابعی از کلیت روابط سیاسی و اقتصادی با جهان است و در شرایط تحریم‌های بین‌المللی و محدودسازی دسترسی به منابع بیرونی، دستیابی به این هدف دشوار خواهد بود.

۷-۷. تقویت نظام قانونی

در آمریکا و فرانسه، نظام قانونی قوی و مؤثری برای تنظیم و مدیریت تراریخته‌ها و اطلاع‌رسانی به مصرف‌کنندگان وجود دارد. در ایران نیز، تقویت نظام قانونی می‌تواند به افزایش شفافیت، اطمینان به حاکمیت قانون، و حفاظت از حقوق مصرف‌کنندگان در مورد تراریخته‌ها کمک کند.

دولت می‌تواند نظام قانونی مرتبط با تراریخته‌ها را تقویت کند و بهبود بخشد. این فرایند شامل اصلاح و به‌روزرسانی قوانین و مقررات مربوط به تراریخته‌ها، ایجاد قوانین محافظت از حقوق مالکیت فکری، و تشویق به نوآوری در این زمینه می‌شود.

یکی از محرک‌های تقویت نظام قانونی در ایران، تأثیرات احتمالی ترارixته‌ها بر سلامت عمومی و محیط‌زیست است. تقویت نظام قانونی در ایران می‌تواند به حفاظت از سلامت عمومی جامعه، حفظ محیط‌زیست، و افزایش اعتماد عمومی در مورد ترارixته‌ها کمک کند. افزون‌بر این، تقویت نظام قانونی در ایران می‌تواند به تسهیل در اجرای قوانین و مقررات مرتبط با ترارixته‌ها، تقویت نظارت و کنترل بر فعالیت‌های مرتبط با ترارixته‌ها، و تشدید مسئولیت‌پذیری سازمان‌ها و شرکت‌های مرتبط منجر شود.

براساس ارزیابی‌های موجود، مجموعه قوانین و مقررات مربوط به ترارixته‌ها در ایران، نیازمند اصلاح و بازبینی در برخی زمینه‌ها است؛ برای مثال، قانون ایمنی زیستی جمهوری اسلامی ایران درباره ترارixته‌ها، ابهام‌ها و نقص‌هایی دارد که نیازمند توجه بیشتر است. نتایج مطالعه مقایسه‌ای قوانین و مقررات فرانسه و آمریکا نشان می‌دهد که «شفافیت» و «شمول»، از ویژگی‌های نظم قانونی کارآمد و سیاست‌های اثربخش است. در ماده (۲) قانون یادشده از تعبیر «موجودات زنده تغییرشکل‌یافته ژنتیکی» نام برده شده است و به بیان روشن‌تر، محصولات مشتق از موجودات زنده ترارixته که خود زنده نیستند را شامل نشده است و به تبع آن، بخش چشمگیری از ترارixته‌ها از شمول این قانون، بیرون مانده‌اند. این ابهام‌ها در مواد (۵) و (۷) در مورد آزمایش‌های میدانی با موضوع ترارixته‌ها نیز مشهود است که اثربخشی این قانون را تهدید می‌کند. همچنین، از منظر کارگزاران، نداشت سازمانی و تقسیم مسئولیت‌ها نیز غیرشفاف است؛ زیرا، براساس ماده (۴)، سازمان محیط‌زیست خود را متولی ارزیابی مخاطرات زیست‌محیطی در همه حوزه‌ها می‌داند، درحالی‌که دستگاه‌های دیگر، صلاحیت سازمان محیط‌زیست در این قانون را تنها در محدوده مرتبط با حیات وحش تفسیر کرده‌اند (مرکز پژوهش‌های مجلس، ۱۳۹۷).

منابع

- پارسونز، واین (۱۳۸۵). مبانی سیاست‌گذاری و تحلیل سیاست‌ها، ترجمه حمیدرضا ملک‌محمدی. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- خسروی‌پور، بهمن؛ رحمانی، صادق؛ رزم‌آور، فرشاد (۱۳۹۸). اثر محصولات تراریخته بر امنیت غذایی. همایش ملی صنعت و تجارت‌سازی کشاورزی.
- <https://civilica.com/doc/981440>
- خسروی‌پور، بهمن؛ حاجت‌پور، زهرا؛ دیرکوند‌مقدم، فاطمه (۱۳۹۸). اثر تراریخته بر عملکرد و تجارت‌سازی محصولات کشاورزی. همایش ملی صنعت و تجارت‌سازی کشاورزی.
- <https://civilica.com/doc/981431>
- قنوتی، فاطمه؛ مشایخ، جواد (۱۴۰۱). بنیان‌های روش‌شناختی مطالعات تطبیقی سیاست‌گذاری علم، فناوری، و نوآوری در ایران. سیاست علم و فناوری، ۱۵(۲)، ۹۳-۱۰۸.
- doi: 10.22034/jstp.2022.13944
- مرکز پژوهش‌های مجلس (۱۳۹۷). بررسی وضعیت قوانین و مقررات حوزه محصولات تراریخته و ایمنی زیستی کشور. معاونت پژوهش‌های زیربنایی و امور تولیدی. کد موضوعی: ۲۵۰. شماره مسلسل: ۱۵۹۷۱.
- مرکز پژوهش‌های مجلس (۱۳۹۶). مطالعه قوانین کشورهای منتخب در حوزه محصولات تراریخته. معاونت پژوهش‌های زیربنایی و امور تولیدی. کد موضوعی: ۲۸۰. شماره مسلسل: ۱۵۵۵۲.
- غفاری، غلامرضا (۱۳۸۸). منطق پژوهش تطبیقی. مطالعات اجتماعی ایران، ۳(۴)، پیاپی ۸، ۹۲-۷۶.
- معدن‌دار آرانی، عباس (۱۳۹۴). مطالعات تطبیقی در آموزش و پرورش: کاربری روش‌های جدید تحقیق. خانواده و پژوهش، ۱۲(۲)، ۶۹.
- magiran.com/p1569651
- واتگر، شهرک (۱۳۹۹). اثرات محصولات تراریخته بر امنیت غذایی. کنگره بین‌المللی علوم و صنایع غذایی، کشاورزی، و امنیت غذایی.
- <https://civilica.com/doc/1122245>
- AFSSA Avis de l'Agence Française de Sécurité Sanitaire des Aliments Relatif à L'évaluation, en Termes de Santé Publique (2001). available at: <http://www.vie-publique.fr/documents-vp/2001sa0170.pdf>.
- Amended (5U.S.C. Appendix 2). <https://www.usda.gov/topics/biotechnology/how-federal-government-regulates-biotech-plants>
- Andrews, C. J. (2007). Rationality in Policy Decision Making. in: *Handbook of Public Policy Analysis: Theory, Politics, and Methods*. edited by Frank Fischer, Gerald J. Miller, and Mara S. Sidney, Taylor & Francis Group.

- Arani, M. (2015). Comparative Studies in Education: Application of New Research Methods. *Family and Research Scientific-Research Quarterly*, 12 (2), 69-89. DOR: 20.1001.1.26766728.1394.12.2.4.3. (In Persian)
- Aubert, MH. (2000). La Dissémination Volontaire des OGM Dans L'environnement. *Délégation de L'Assemblée Nationale Pour L'Union Européenne*. available at: <http://www.assemblee-nationale.fr/europe/rap-info/i2538.pdf>.
- Augoustinos, M., Crabb, S. and Shepherd, R. (2010). Genetically Modified Food in the News: Media Representations of the GM Debate in the UK, Public Understanding of Science Published Online 21 January 2009 DOI: 10.1177/0963662508088669. available at: <http://pus.sagepub.com/content/early/2009/01/21/0963662508088669>
- Bailey R. (2010). French anti-biotech Protests Achieve a Glorious State of Sheer Lunacy. *Reason Mag Blog*. available at: <http://reason.com/blog/2010/07/28/french-anti-biotech-protests-a>.
- Baker, G. A., & Burnham, T. A. (2011) Consumer Response to Genetically Modified Foods: Market Segment Analysis and Implications for Producers and Policy Makers. *Journal of Agricultural Copyright and Resource Economics*, 26(2), 3 87-403.
- Committee on the Independent Review and Assessment of the Activities of the NIH Recombinant DNA Advisory Committee; Board on Health Sciences Policy; Institute of Medicine; Lenzi RN, Altevogt BM, Gostin LO, editors. Oversight and Review of Clinical Gene Transfer Protocols: Assessing the Role of the Recombinant DNA Advisory Committee. Washington (DC): National Academies Press (US), 2014 Mar 27. 3, Oversight of Gene Transfer Research. Available at: <https://www.ncbi.nlm.nih.gov/books/NBK195894/>.
- Dudek, C. M. (2015). GMO Food Regulatory Frameworks in the US and the EU. in: *The New and Changing Transatlanticism*. Routledge
- Durant, R. F., Jerome S. & Legge, Jr (2005). Public Opinion, Risk Perceptions, and Genetically Modified Food Regulatory Policy. *European Union Politics*, 6 (2), 181-200. DOI: 10.1177/1465116505051982.
- Federici, V. (2010). Genetically Modified Food and Informed Consumer Choice: Comparing U.S. and E.U. Labeling Laws 35 Brook. J. Int'l L. (2010). Available at: <https://brooklynworks.brooklaw.edu/bjil/vol35/iss2/6>.
- Flipse, S. M., & Osseweijer, P. (2012). Media Attention to GM Food Cases: An Innovation Perspective. *Public Understanding of Science*, 22(2), 185-202.

- Francis, L., Craig, R. K., & George, E. (2016). FDA's Troubling Failures to Use its Authority to Regulate Genetically Modified Foods. *Food and Drug Law Journal*, 71(1), 105-134. Available at: <https://www.jstor.org/stable/26661095>.
- Ghaffari, G. (2011). The Logic of Comparative Research. *Iranian Journal of Social Studies*. 3 (4), 92-76. DOR: 20.1001.1.20083653.1388.3.4.5.2. (In Persian).
- Ghanavati, F. & Mashayekh, J. (2022). Methodological Foundations in Comparative Studies of Science, Technology and Innovation Policy in Iran. *Journal of Science & Technology Policy*, 15(2), 93-108. (In Persian). DOI: 10.22034/jstp.2022.13944.
- Institute of Medicine (US) Committee to Study Decision Making; Hanna KE, editor. Biomedical Politics. Washington (DC): National Academies Press (US). (1991). Asilomar and Recombinant DNA: The End of the Beginning. Available at: <https://www.ncbi.nlm.nih.gov/books/NBK234217/>.
- Kershen, DL. (2014). European Decisions about the "Whack-a-Mole" Game. *GM Crops Food*, 5(1), 4-7. doi: 10.4161/gmcr.27777.
- Kuntz, M. (2012). Destruction of Public and Governmental Experiments of GMO in Europe. *GM Crops Food*, 3(4), 258-64. doi: 10.4161/gmcr.21231.
- Kuntz, M. (2014). The GMO Case in France: Politics, Lawlessness and Postmodernism. *GM Crops Food*. Jul 3, 5(3), 163-9. doi: 10.4161/21645698.2014.945882. PMID: 25437234; PMCID: PMC5033180.
- Lu, Lan (2009). The Value of the Use of Biotechnology: Public Views in China and Europe, *Public Understand. Sci*. Volume 18, Issue 4 (2009) 481-492. ISSN 0963-6625 DOI: 10.1177/0963662507082892
- McHughen, A. (2016). A Critical Assessment of Regulatory Triggers for Products of Biotechnology: Product vs. Process. *GM Crops Food*. 7(3-4), 125-158. doi: 10.1080/21645698.2016.1228516. PMID: 27813691; PMCID: PMC5161003.
- Narayanan, Z., & Glick, B. R. (2023). Biotechnologically Engineered Plants. *Biology*, 12(4), 601. <https://doi.org/10.3390/biology12040601>.
- National Academies of Sciences, Engineering, and Medicine; Division on Earth and Life Studies; Board on Agriculture and Natural Resources; Committee on Genetically Engineered Crops: Past Experience and Future Prospects. Genetically Engineered Crops: Experiences and Prospects. Washington (DC): National Academies Press (US). (2016). Regulation of Current and Future Genetically Engineered Crops. Available at: <https://www.ncbi.nlm.nih.gov/books/NBK424533/Pastor JM. Quelle Politique des Biotechnologies Pour la France ? Mission>

- D'information sur les Enjeux économiques et Environnementaux des Organismes Génétiquement Modifiés (2003). available at: <http://www.senat.fr/rap/r02-301/r02-301.html>.
- Sato, K (2015). Cultural Politics of Food Safety: Genetically Modified Food in France, Japan, and the United States'. In: Ronald J. Herring (ed.), *The Oxford Handbook of Food, Politics, and Society*. Oxford Handbooks (2015). online edn, Oxford Academic, 5 Dec. 2014), <https://doi.org/10.1093/oxfordhb/9780195397772.013.019>, accessed 11 Apr. 2025.
- Setbon, M, Raude J., Fischler C., & Flahault, A. (2005). Risk Perception of the "Mad Cow Disease" in France: Determinants and Consequences. *Risk Anal*, 25, 813-26; PMID: 16268931; <http://dx.doi.org/10.1111/j.1539-6924.2005.00634.x>.
- Wivel, NA. (2014) Historical Perspectives Pertaining to the NIH Recombinant DNA. *Advisory Committee. Hum Gene Ther.* 25(1), 19-24. doi: 10.1089/hum.2013.2524.
- Rothaermel, FT. (2017). *Strategic Management*. Third edition. McGraw-Hill Education.
- Ruan, Y. (2019) One Issue, Different Stories: The Construction of GMO Issues on Chinese. *American and British Mainstream Media Portals, Cultures of Science*, 2(4), 255-275.
- Willging, J. (2008). Of GMOs, McDomination and Foreign Fat: Contemporary Franco-American Food Fights. *French Cultural Studies*, 19(2), <https://doi.org/10.1177/0957155808089665>.
- Yang, K. (2007). Quantitative Methods for Policy Analysis. in: *Handbook of Public Policy Analysis: Theory, Politics, and Methods*, edited by Frank Fischer, Gerald J. Miller, and Mara S. Sidney, Taylor & Francis Group.
- www.ams.usda.gov/be.
- <https://www.ams.usda.gov/rules-regulations/be/bioengineered-foods-list>.
- <https://www.anses.fr/en/content/gmo-regulations>.
- <https://www.anses.fr/en/content/bio-technology>.
- <https://www.anses.fr/fr/system/files/Anses-2022-Work-programme.pdf>.
- <https://biofortified.org/2015/07/a-look-at-gmo-policies-in-different-nations>.
- <https://biosecurity.fas.org/education/dualuse-agriculture/2.-agricultural-biotechnology/us-regulation-of-genetically-engineered-crops.html>.
- <http://bio1.ir/blog/biotech/176-recombinant-dna-technology.html>.
- https://www.cairn-int.info/article-E_POX_103_0031--common-agricultural-

policy-experts-in.htm.

<https://www.durbin.senate.gov/newsroom/press-releases/durbin-blumenthal-with-adverse-event-reporting-on-the-rise-legislation-needed-to-protect-consumers-of-dietary-supplements>.

<http://www.efsa.europa.eu/en/efsajournal/doc/850.pdf>.

<https://www.efsa.europa.eu/en/efsajournal/pub/5048>.

<https://www.efsa.europa.eu/en/publications/food-risk-assess-europe>.

<https://www.efsa.europa.eu/sites/default/files/2021-03/questions-and-answers-efsa-practical-arrangements.pdf>.

<https://www.efsa.europa.eu/en/topics/topic/gmo>.

<https://www.elsevier.com/books/policy-issues-in-genetically-modified-crops/singh/978-0-12-820780-2>.

<https://www.epa.gov/regulation-biotechnology-under-tsca-and-fifra/epas-regulation-biotechnology-use-pest-management>.

<https://www.epa.gov/nepa/national-environmental-policy-act-review-process>.

<https://www.everycrsreport.com/reports/RL30198.html>.

<https://www.fda.gov/food/agricultural-biotechnology/how-gmos-are-regulated-united-states>.

<https://www.fda.gov/regulatory-information/search-fda-guidance-documents/statement-policy-foods-derived-new-plant-varieties>.

https://food.ec.europa.eu/plants/genetically-modified-organisms/gmo-legislation_en.

<https://www.frontiersin.org/articles/10.3389/fpls.2021.630396/full>.

<https://www.irishtimes.com/news/who-are-the-real-beneficiaries-of-gm-foods-1.203996>

<https://www.ncbi.nlm.nih.gov/pmc/articles/PMC5033180/>.

https://papers.ssrn.com/sol3/papers.cfm?abstract_id=1913996.

https://www.researchgate.net/publication/269114978_The_GMO_case_in_France_Politics_lawlessness_and_postmodernism.

<https://www.reuters.com/article/us-france-agriculture-gmo-idUKKBN29N1T9>

<https://www.usda.gov/media/press-releases/20/12/2018/establishing-national-bioengineered-food-disclosure-standard>.

<https://worldpopulationreview.com/country-rankings/countries-that-ban-gmos>.



deficiencies, ideological cleavages, or economic hardships. They point to a deeper, attitudinal erosion of the very capacity for intersubjective judgment that sustains a shared political life. Most existing studies on Iran's political culture have focused on historical-institutional factors or qualitative case analyses, with little longitudinal, comparative, and empirical attention to the Arendtian notion of judgment. This study fills that gap by operationalising Arendt's framework using multi-wave World Values Survey (WVS) data (1999–2022) for Iran, with Turkey and Egypt as comparative cases.

The core research question is: How have trends in tolerance of dissent, social trust, and protest legitimacy evolved in Iran over the last two decades, and what do they reveal about a crisis of political judgment? The central argument is that the observed patterns reflect a structural weakening of intersubjective judging capacity, mediated by the “moralisation of difference” – a mechanism that transforms political and cultural differences into non-negotiable moral deviations. Without reviving this judging capacity and the public horizon for contesting judgments, any institutional reform will remain fragile and politics will be trapped in cycles of exclusion and distrust.

Methodology

This study adopts a quantitative-analytical research design, based on secondary analysis of large-scale survey data from the World Values Survey (WVS). Data for Iran, Turkey, and Egypt were extracted from Waves 4 to 7 (1999–2022). The sample sizes per wave range from 1,000 to 3,000 adults (aged 18+), and WVS design weights were applied in all analyses to ensure representativeness.

Arendtian concepts, though philosophical and normative, were operationalised through public attitudinal indicators. Four key variables were constructed:

1. Tolerance of dissent – measured by items assessing acceptance of neighbours or co-habitants with different political views, lifestyles, or ethnic/religious backgrounds. This indicator is widely used in the literature as a proxy for acceptance of plurality (Inglehart & Welzel, 2005).

2. Social trust – measured by the standard question: “Generally speaking, would you say that most people can be trusted, or that you need to be very careful in dealing with people?” This variable is interpreted as an indicator of the presence or absence of “common sense” – the shared horizon that enables mutual intelligibility of judgments (Putnam, 2000; Beiner, 1983).

3. Moralisation of difference – a composite index constructed from items that reflect rigid, value-based rejection of specific social or political groups. Crucially, this index does not measure personal moral beliefs per se, but rather the pattern of using moral categories to exclude others – i.e., the mechanism that transforms political differences into moral deviations (Bernstein, 1986). Cronbach's alpha for this composite was 0.85.

4. Protest legitimacy – derived from questions on the justifiability of various forms of protest (e.g., petitions, demonstrations, boycotts). Conditional patterns – where legitimacy depends on the perceived moral-identity alignment of the protesters – were coded as indicators of departure from public judgment (Arendt, 1978; Benhabib, 1992).

Reliability for tolerance and trust was acceptable ($\alpha = 0.82$ and 0.79 , respectively). Multivariate regression models controlled for age, gender, education, and economic status to account for demographic composition. To test the mediating role of moralisation of difference, path analysis and structural equation modelling (SEM) were performed using AMOS. Model fit indices were: CFI = 0.96, RMSEA = 0.048, SRMR = 0.032, and $\chi^2/df = 2.14$, indicating good fit.

Results and Discussion

The findings reveal a persistent and structural erosion of political judgment in Iran over the 1999–2022 period. Table 1 summarises the trends for Iran, Turkey, and Egypt.

Table (1). Changes in Political Judgment Indicators in Iran, Turkey, and Egypt (1999–2022)

Country	Indicator	1999	2005–2008*	2010–2014*	2022	Change 1999–2022 (percentage points)
Iran	Tolerance of dissent (%)	42	38	31	26	–16
Iran	Social trust (%)	36	28	20	15	–21
Iran	Moralisation of difference (0–1)	0.52	0.60	0.68	0.74	+0.22
Turkey	Tolerance of dissent (%)	45	42	—	41	–4
Turkey	Social trust (%)	25	22	19	21	–4
Egypt	Tolerance of dissent (%)	38	35	33	30	–8
Egypt	Social trust (%)	30	27	24	22	–8

*Values are adjusted according to available waves; — indicates data not available or non-comparable waves.

Source: Authors' calculations based on WVS waves 4–7 (World Values Survey Association, 2023).

As shown in Table 1, Iran experienced a 16-point decline in tolerance of dissent, compared to a 4-point decline in Turkey and 8-point decline in Egypt. Social trust in Iran plummeted by 21 points (from 36% to 15%), placing Iran among the lowest globally in this regard, while Turkey and Egypt showed much smaller decreases. Meanwhile, the moralisation-of-difference index in Iran rose sharply from 0.52 to 0.74, indicating that political and social differences are increasingly framed as moral deviations that preclude dialogue.

Path analysis (full results provided in Table 2 of the main paper) confirmed that the relationship between declining tolerance and the broader crisis indicators (trust collapse and conditional protest legitimacy) is significantly mediated by moralisation of difference. In Iran, the standardised indirect effect was $\beta = -0.42$ ($p < 0.01$), whereas it was -0.24 for Turkey and -0.19 for Egypt. Introducing the mediator substantially reduced the direct effects, showing that the core problem lies in the mechanism that turns differences into moral exclusions, not merely in the level of moral beliefs themselves.

These patterns are consistent with Arendt's theory. The decline in tolerance reflects a weakening of "enlarged mentality" – the inability to think from others' standpoints. The collapse of social trust signals the disintegration of "common sense" – the shared horizon that makes judgments mutually intelligible. The identity-based conditionality of protest legitimacy indicates that politics has left the public realm and entered a friend/enemy logic, where action is judged by who acts rather than by public norms. The comparative dimension highlights that Iran's crisis is not merely a general feature of authoritarian contexts, but a distinct, self-reinforcing cycle: the three indicators move in synergy, reinforcing each other, while in Turkey and Egypt the patterns are less synchronous and less intense.

The moralisation of difference, as a mediating mechanism, explains why political disagreements in Iran so quickly become non-negotiable. This is not a matter of stronger religious or ethical commitments, but of the use of such commitments to exclude the other from the moral community. Such a process forecloses deliberation and reduces politics to mutual exclusion, which is precisely the condition Arendt identified as the death of politics.



Conclusion

Integrating Hannah Arendt's philosophical framework of political judgment with longitudinal WVS data, this study demonstrates that Iran's political crisis transcends ideological divides or institutional failures. At the attitudinal level, what is eroding is the intersubjective capacity to judge within a shared world. The persistent decline in tolerance, the sharp fall in social trust, and the identity-conditional legitimacy of protests are not isolated phenomena but components of a structural pattern, mediated by the moralisation of difference.

The main theoretical contributions are threefold. First, the study empirically operationalises Arendtian judgment, bridging political philosophy and empirical social science. Second, it identifies moralisation of difference as a key mediator, clarifying how intolerance translates into broader political decay. Third, through regional comparison, it shows that Iran's pattern is distinct in its intensity and synergy, offering a more robust explanation than generic accounts of authoritarianism or underdevelopment.

From a policy perspective, the findings caution against over-reliance on institutional reforms without addressing the underlying judging capacity of citizens. Moralising discourses, although mobilising in the short term, deepen long-term exclusion and distrust. Reviving politics requires creating spaces for the practice of intersubjective judgment – arenas where disagreement is treated as part of shared political existence, not as a moral threat. This implies the need for educational, media, and civil-society initiatives that foster “enlarged mentality” and protect the public realm from moralisation. Limitations include the reliance on survey data, which cannot directly access internal judgment processes, and the cross-national comparability of some indicators. Nevertheless, in Arendtian terms, these limitations are not fatal, because political judgment manifests itself precisely in public, observable patterns of attitudinal exclusion and inclusion.

In sum, the crisis of politics in Iran must be understood, first and foremost, as a crisis of political judgment – a crisis that is empirically traceable, theoretically explainable, and profoundly consequential for the future of political life in the country.

Keywords: Political Judgment, Common Understanding, Hannah Arendt, Political Culture, Iranian Society.

Resources

Ahmadi, H., & Kasraei, M.S. (2022). Sociological explanation of political hypocrisy and its consequences for authoritarian states (Nazi Germany, Soviet Union, and pre-revolutionary Iran). *Political Science Quarterly*, 17(4), 7–52. (In Persian)

Alexander, A.C., & Welzel, C. (2011). Islam and patriarchy: How robust is Muslim support for patriarchal values? *International Review of Sociology*, 21(2), 249–276.

Arendt, H. (1958). *The Human Condition*. University of Chicago Press.

Arendt, H. (1961). *The Origins of Totalitarianism* (2nd ed.). Meridian Books.

Arendt, H. (1963). *Eichmann in Jerusalem: A Report on the Banality of Evil*.

Viking Press.

Arendt, H. (1978). *The Life of the Mind* (Vols. 1–2). Harcourt Brace Jovanovich.

Arendt, H. (1982). *Lectures on Kant's Political Philosophy* (R. Beiner, Ed.). University of Chicago Press.

Arendt, H. (2003). *Responsibility and Judgment* (J. Kohn, Ed.). Schocken Books.

Arendt, H. (2012). *Totalitarianism* (M. Salasi, Trans.). Qoqnoos. (In Persian) [Original work published 1951]

Arendt, H. (2019a). *Antisemitism: Elements and Origins of Totalitarian Rule* (M. Tadini, Trans.). Qoqnoos. (In Persian) [Original work published 1951]

Arendt, H. (2019b). *Imperialism: Elements and Origins of Totalitarian Rule* (M. Tadini, Trans.). Qoqnoos. (In Persian) [Original work published 1951]

Arendt, H. (2019c). *Totalitarianism: Elements and Origins of Totalitarian Rule* (M. Tadini, Trans.). Qoqnoos. (In Persian) [Original work published 1951]

Arendt, H. (2020). *Eichmann in Jerusalem: A Report on the Banality of Evil* (Z. Shams, Trans.). Borj. (In Persian) [Original work published 1963]

Arendt, H. (2020). *The Life of the Mind* (M. Olia, Trans.). Qoqnoos. (In Persian) [Original work published 1978]

Arendt, H. (2020). *The Human Condition* (M. Olia, Trans.). Qoqnoos. (In Persian) [Original work published 1958]

Azghandi, A., & Khezri, M. (2016). Examining the compatibility of Inglehart's cultural change model in Iran (based on material/post-material indicators). *Political and International Research*, 7(28), 1–27. (In Persian)

Beiner, R. (1983). *Political Judgment*. University of Chicago Press.

Benhabib, S. (1992). *Situating the Self: Gender, Community and Postmodernism in Contemporary Ethics*. Routledge.

Bernstein, R.J. (1986). *Philosophical Profiles: Essays in a Pragmatic Mode*. University of Pennsylvania Press.

Fornell, C., & Larcker, D.F. (1981). Evaluating structural equation models with unobservable variables and measurement error. *Journal of Marketing Research*, 18(1), 39–50.

Ghiasabadi, R., Vosoughi, M., & Azkia, M. (2017). The relationship between modernism and moral characteristics in 60 countries: Secondary analysis of the sixth wave of the World Values Survey. *Cultural Sociology*, 8(2), 115–142. (In Persian)

Haji Agha, R., & Paknia, M. (2018). Explaining the status of the public sphere and the political in Hannah Arendt's political thought. *Political and International*



- Approaches*, 10(1), 62–83. (In Persian)
- Hair, J. F., Black, W. C., Babin, B. J., & Anderson, R. E. (2019). *Multivariate Data Analysis* (8th ed.). Cengage.
- Inglehart, R., & Welzel, C. (2005). *Modernization, Cultural Change, and Democracy: The Human Development Sequence*. Cambridge University Press.
- Inglehart, R., & Welzel, C. (2021). *Cultural map – World Values Survey*. Retrieved from <https://www.worldvaluessurvey.org/WVSContents.jsp>.
- Iyengar, S., Lelkes, Y., Levendusky, M., Malhotra, N., & Westwood, S. J. (2019). The origins and consequences of affective polarization in the United States. *Annual Review of Political Science*, 22, 129–146.
- Johnston, M. P. (2017). Secondary data analysis: A method of which the time has come. *Qualitative and Quantitative Methods in Libraries*, 3(3), 619–626.
- MirKhoshkho, S. A., & Hosseini, S. K. (2025). Analysis of the Iranian student movement (1941–1979) based on Hannah Arendt's components of 'action'. *Political Science Quarterly*, 20(4), e553. Online ahead of print. (In Persian)
- Moaddel, M. (2023). *Values and political attitudes in the Middle East: Comparative analysis of Iran, Iraq, and Saudi Arabia*. World Values Survey Publications.
- Najafpour, S., & Tadayyon Rad, A. (2019). The relationship between politics and understanding in Hannah Arendt's intellectual system. *Political Knowledge*, 15(2), 567–590. (In Persian).
- Navazani, A., & Harsij, H. (2025). Strengthening social and political capital: Lessons from World Values Survey evidence and policy guidelines for Iran. *Strategic Studies of Culture*, online ahead of print. (In Persian).
- Norris, P. (2009). The impact of the Internet on political activism: Evidence from Europe. In C. Romm Livermore & K. Setzekorn (Eds.), *Social Networking Communities and E-Dating Services: Concepts and Implications* (pp. 123–141). IGI Global.
- Norris, P., & Inglehart, R. (2019). *Cultural Backlash: Trump, Brexit, and Authoritarian Populism*. Cambridge University Press.
- Putnam, R. D. (2000). *Bowling Alone: The Collapse and Revival of American Community*. Simon & Schuster.
- Raudenbush, S. W., & Bryk, A. S. (2002). *Hierarchical Linear Models: Applications and Data Analysis Methods* (2nd ed.). SAGE Publications.
- Saleh, A. (2023). *Trust in institutions and generalized trust in Turkey: A comparison of Europe and Turkey*. World Values Survey Working Paper Series.

- Sarparast Sadat, S.E. (2015). Typology and critical recognition of democracy among the Iranian current leaning towards liberalism during the Islamic Republic period. *Political Science Quarterly*, 10(4), 75–110. (In Persian)
- Shiri, H. (2022). Generational study of value changes in Iran: Secondary analysis of waves 4 and 7 of the World Values Survey. *Contemporary Sociological Research*, 11(20), 197–224. (In Persian)
- Vahidzadeh, M., & Malek Hosseini, H. (2022). Arendt; the self and spontaneous will. *Journal of Law*, 15(1), 97–117. (In Persian)
- Villa, D.R. (1996). *Arendt and Heidegger: The Fate of the Political*. Princeton University Press.
- Villa, D.R. (2000). The development of Arendt's political thought. In D.R. Villa (Ed.), *The Cambridge Companion to Hannah Arendt* (pp. 1–25). Cambridge University Press.
- World Values Survey Association. (2023). World Values Survey waves 4–7 (1999–2022) [Data files and codebooks]. Available at: from <https://www.worldvaluessurvey.org/WVSDocumentationWV7.jsp>
- Zangeneh, P., Athari, S.H., Nasiri Hamed, R., & Eslami, R. (2023). Searching in a meaningless world: Arendt's intersubjective narrative of the subject. *Fundamental Western Studies*, 14(2), 219–244. (In Persian)

بحران قضاوت سیاسی و ناکامی در شکل‌گیری فهم مشترک در جامعه ایران: بازخوانی از منظر هانا آرنت

*متین انجم‌روز^۱ محمد خضری^۲

۱. استادیار گروه علوم سیاسی، واحد رشت، دانشگاه آزاد اسلامی، رشت، ایران
۲. دانشجوی دوره دکتری گروه علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

لینک گزارش نتیجه مشابهت‌یابی: <https://www.samimnoor.ir/view/fa/SimilarityResult?ItemID=40110769039/1%>

20.1001.1.1735790.1404.21.1.3.7

چکیده

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۱/۱۱

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۵/۰۲/۲۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۳/۳۰

نوع مقاله: پژوهشی

واژگان کلیدی:

قضاوت سیاسی، فهم
مشترک، هانا آرنت،
فرهنگ سیاسی،
جامعه ایران

این مقاله با تکیه بر چارچوب نظری قضاوت سیاسی هانا آرنت و تحلیل داده‌های چندموجی پیمایش جهانی ارزش‌ها (۲۰۲۲-۱۹۹۹) از طریق تحلیل ثانویه و الگوسازی معادلات ساختاری، بحران سیاست در ایران را به‌عنوان بحران ساختاری ظرفیت داوری میان‌سوژه‌ای بررسی کرده است. قضاوت سیاسی نزد آرنت، توانایی تأملی در افق تکثر و جهان مشترک و نیازمند «گسترش ذهن» و «درک مشترک» است، نه اتکا به قواعد اخلاقی مطلق یا عقلانیت ابزاری. یافته‌های پژوهش نشان‌دهنده کاهش مستمر تحمل مخالف، فروپاشی اعتماد اجتماعی، و شرطی شدن هویت‌محور مشروعیت کنش‌های اعتراضی است. تحلیل مسیر تأیید می‌کند که این بحران بیشتر از طریق «اخلاقی‌سازی تفاوت»، یعنی تبدیل تفاوت‌های سیاسی به انحرافات اخلاقی غیرقابل‌گفت‌وگو، میانجی‌گری می‌شود. مقایسه ایران با ترکیه و مصر، شدت و هم‌افزایی بیشتر این الگورا در ایران برجسته می‌کند. پژوهش حاضر استدلال می‌کند که بدون بازآفرینی داوری مشترک و مهار اخلاقی‌سازی، اصلاحات نهادی، ناپایدار می‌ماند و سیاست، همچنان در چرخه طرد و بی‌اعتمادی گرفتار خواهد بود.

* نویسنده مسئول:

متین انجم‌روز

پست الکترونیک: janjomrooz@iaui.ac.ir

مقدمه

قضاوت سیاسی، یکی از بنیادی‌ترین ظرفیت‌های کنش انسانی در عرصه عمومی است و شرط امکان زیست جمعی معنادار در جوامع متکثر به‌شمار می‌آید. هانا آرنست، «قضاوت سیاسی» را نه به مثابه کاربرد قواعد عام، محاسبه عقلانی منافع، یا داوری اخلاقی مطلق، بلکه به عنوان داوری تأمل‌آمیز در شرایط عدم قطعیت و تکثر انسانی صورت‌بندی می‌کند. قضاوت سیاسی نزد آرنست، برخلاف اخلاق فردی یا عقلانیت ابزاری، فرایندی میان‌سوژه‌ای است که تنها در افق جهان مشترک و در نسبت با دیگران معنا می‌یابد (آرنست، ۱۹۵۸؛ آرنست، ۱۹۸۶، ۳۶-۳۳؛ باینر، ۱۹۸۳، ۶۷). این توانایی، نیازمند «گسترش ذهن» است؛ یعنی اندیشیدن از منظر دیگری و قرار دادن داوری در معرض سنجش عمومی بدون پناه بردن به یقین‌های پیشینی یا هنجارهای مطلق (آرنست، ۱۹۸۶، ۴۵-۴۲).

عنصر مرکزی این فرایند، «درک مشترک» است؛ نه به معنای توافق بالفعل یا اجماع آماری، بلکه به مثابه افقی که در آن داوری‌ها از قابلیت فهم‌پذیری و داوری‌پذیری برای دیگران برخوردارند (باینر، ۱۹۸۳، ۹۲-۸۹). از دیدگاه آرنست، سیاست، دقیقاً در همین فاصله میان تکثر و درک مشترک پدیدار می‌شود. هنگامی که این افق فرومی‌ریزد، اختلافات سیاسی دیگر به صورت دیدگاه‌هایی قابل داوری در جهان مشترک فهم نمی‌شوند، بلکه به مرزبندی‌های رسوخ‌ناپذیر هویتی و اخلاقی تبدیل می‌گردند. در چنین وضعیتی، سیاست از عرصه گفت‌وگو و کنش مشترک خارج، و به میدان طرد، دشمن‌سازی، و محکوم‌سازی اخلاقی فروکاسته می‌شود (آرنست، ۱۹۹۸، ۱۸۰-۱۷۵؛ ویلا، ۲۰۰۰، ۱۸-۱۴).

جامعه ایران در دو دهه اخیر، نشانه‌های فزاینده‌ای از چنین بحرانی را تجربه کرده است. کاهش تحمل مخالف، افت اعتماد اجتماعی، دشواری شکل‌گیری اجماع‌های حداقلی، و شرطی شدن مشروعیت کنش‌های سیاسی، همگی حکایت از تضعیف ظرفیت داوری مشترک دارند. این بحران را نمی‌توان تنها به ناکارآمدی نهادی، تعارض منافع، یا شکاف‌های ایدئولوژیک فروکاست. آنچه در لایه‌ای عمیق‌تر در حال زوال است، توانایی شهروندان برای داوری درباره امور عمومی در افق مشترک است؛ افقی که امکان می‌دهد اختلافات سیاسی بدون تبدیل شدن به دشمنی اخلاقی مدیریت شوند. رویدادهای سیاسی و اجتماعی اخیر این وضعیت را برجسته کرده‌اند؛ جایی که اختلاف سیاسی به سرعت اخلاقی‌سازی شده و به طرد متقابل می‌انجامد.

باوجود ادبیات گسترده درباره فرهنگ سیاسی ایران، بخش زیادی از پژوهش‌ها یا بر عوامل نهادی و تاریخی تمرکز داشته‌اند یا به تحلیل‌های کیفی و موردی محدود مانده‌اند. درمقابل، خلأ چشمگیری در سنجش تجربی، زمانی، و مقایسه‌ای ظرفیت قضاوت سیاسی وجود دارد. پژوهش حاضر در پاسخ به این کاستی، با بهره‌گیری از داده‌های چندموجی پیمایش جهانی ارزش‌ها، بحران قضاوت سیاسی در ایران را به‌صورت تجربی و تطبیقی بررسی کرده است. پوشش زمانی این داده‌ها (۲۰۲۲-۱۹۹۹) امکان ردیابی روندهای بلندمدت در نگرش‌های سیاسی شهروندان را فراهم می‌آورد و مقایسه با ترکیه و مصر، مانع استثنائگرایی تحلیلی می‌شود.

مقاله حاضر بر سه شاخص مهم و اساسی متمرکز است که با عناصر مرکزی نظریه آرنست هم‌خوانی دارند: تحمل مخالف، اعتماد اجتماعی و مشروعیت کنش‌های اعتراضی. کاهش تحمل مخالف، نشان‌دهنده محدودیت ذهنی و ناتوانی در پذیرش تکثر است؛ زوال اعتماد اجتماعی، بیانگر فروپاشی درک مشترک، و شرطی شدن مشروعیت اعتراض، نشانه خروج کنش سیاسی از افق داوری عمومی و تبدیل آن به داوری‌های هویتی و اخلاقی پیشینی است (آرنست، ۱۹۶۱؛ آرنست، ۱۹۷۸؛ آرنست، ۱۹۹۸، ۲۰۱-۱۹۵؛ بن‌حبيب، ۱۹۹۲، ۱۳۴-۱۲۸).

نوآوری اصلی این پژوهش در سه سطح قابل‌صورت‌بندی است؛ نخست، برای نخستین بار مفهوم «قضاوت سیاسی» آرنست به‌گونه‌ای نظام‌مند با داده‌های کلان‌مقیاس پیمایش جهانی ارزش‌ها، عملیاتی می‌شود و به‌این‌ترتیب، شکاف میان فلسفه سیاسی و علوم اجتماعی تجربی کاهش می‌یابد؛ دوم، یافته‌های این مقاله نشان می‌دهد که کاهش تحمل مخالف در ایران، تنها ناشی از اختلافات ایدئولوژیک نیست، بلکه تاحدزیادی از طریق فرایند «اخلاقی‌سازی تفاوت» میانجی‌گری می‌شود. در اینجا تأکید می‌شود که پژوهش حاضر، اخلاق یا باورهای اخلاقی را به‌خودی‌خود نمی‌سنجد، بلکه الگوی طرد اخلاقی‌شده تفاوت را عملیاتی می‌کند؛ فرایندی که در آن تفاوت‌های سیاسی، فرهنگی، یا هویتی، به‌مثابه انحراف‌های اخلاقی پیشینی و غیرقابل‌گفت‌وگو صورت‌بندی می‌شوند. این تمایزگذاری برای پرهیز از خلط میان اخلاق به‌عنوان حوزه هنجاری و اخلاقی‌سازی به‌عنوان سازوکار طرد سیاسی، حیاتی است (آرنست، ۲۰۰۳، ۲۲-۱۷؛ برنشتاین، ۱۹۸۶، ۲۲۸-۲۲۳)؛ سوم، مقایسه منطقه‌ای نشان می‌دهد که این شرایط، در ایران، حادث‌تر از ترکیه و مصر است و ازاین‌رو، چارچوب آرنستی، قدرت تبیینی بالایی در فهم قطبی‌سازی معاصر دارد.

پرسش محوری مقاله این است که «روندهای تحمل مخالف، اعتماد اجتماعی، و مشروعیت کنش اعتراضی در ایران طی دو دهه اخیر چگونه تغییر کرده‌اند؟» و «این تغییرات، چگونه می‌توانند به مثابه نشانه‌های بحران قضاوت سیاسی تفسیر شوند؟» استدلال اصلی مقاله این است که بدون احیای ظرفیت داوری میان‌سوژه‌ای و بازسازی فضای عمومی به عنوان عرصه ظهور و سنجش داوری‌ها، هرگونه اصلاح نهادی، ناپایدار خواهد ماند؛ به این ترتیب، بحران سیاست در ایران، بیش و پیش از هر چیز باید به مثابه بحران قضاوت سیاسی در نظر گرفته شود؛ بحرانی که هم در سطح داده‌های تجربی قابل مشاهده است و هم در چارچوب نظری آرنست امکان تبیین منسجم می‌یابد.

۱. پیشینه پژوهش

پژوهش درباره قضاوت سیاسی در سنت فلسفه سیاسی مدرن، بیشتر با بازخوانی هانا آرنست از «نقد قوه حکم» کانت آغاز می‌شود. آرنست، قضاوت را نه به مثابه انطباق موارد خاص با قواعد کلی، بلکه به عنوان توانایی داوری در وضعیت‌هایی در نظر می‌گیرد که قواعد عام، کفایت نمی‌کنند. به زعم او، قضاوت سیاسی، عملی است که تنها در افق تکرار انسانی و از خلال تخیل بازتابی و «گسترش ذهن» امکان‌پذیر می‌شود (آرنست، ۱۹۵۸؛ آرنست، ۱۹۶۱؛ آرنست، ۱۹۸۶، ۳۳-۴۵). این برداشت، قضاوت را از اخلاق فردی و عقلانیت ابزاری متمایز، و آن را به بنیان امکان سیاست به عنوان کنش مشترک تبدیل می‌کند.

رونالد باینر^۱ از نخستین شارحانی است که این خوانش آرنستی را به گونه‌ای نظام‌مند بسط داده و قضاوت سیاسی را به عنوان ظرفیت ایجاد «درک مشترک» در شرایط تکرار تبیین کرده است. به نظر باینر، سیاست بدون افق قضاوت مشترک به نزاع میان دیدگاه‌های ناهمسو فرومی‌ریزد (آرنست، ۱۹۸۲؛ باینر، ۱۹۸۳، ۹۴-۶۷). این تحلیل، بعدها توسط برخی اندیشمندان، تقویت شد. ویلا^۲ نشان می‌دهد که نزد آرنست، زوال قضاوت سیاسی به طور مستقیم با افول فضای عمومی و جایگزینی آن با اشکال اخلاقی‌سازی شده سیاست پیوند دارد؛ جایی که اختلاف سیاسی به داوری اخلاقی مطلق فروکاسته می‌شود (ویلا، ۲۰۰۰، ۲۱-۱۴).

1. Ronald Beiner

2. Dana Villa

در امتداد این سنت، سیلا بن حبیب^۱ با تأکید بر میان‌سوژگی و گفت‌وگویی بودن قضاوت، کوشیده است قضاوت سیاسی را در پیوند با دموکراسی مشورتی بازخوانی کند. او استدلال می‌کند که قضاوت سیاسی، بدون امکان به‌رسمیت‌شناسی دیگری و پذیرش تکثر هنجاری فرومی‌پاشد (بن حبیب، ۱۹۹۲، ۱۳۶-۱۲۸)؛ با این حال، بن حبیب نیز همچون دیگر شارحان آرنت، تحلیل خود را بیشتر در سطح هنجاری و فلسفی نگه می‌دارد و وارد عملیاتی‌سازی تجربی این مفاهیم نمی‌شود.

در سال‌های اخیر، آثار پرشماری دربارهٔ نسبت آرنت و قضاوت سیاسی به زبان فارسی منتشر شده است که بیشتر آن‌ها ترجمهٔ متون اصلی بوده‌اند؛ به‌عنوان نمونه، می‌توان به ترجمهٔ کامل مجموعهٔ «عناصر و خاستگاه‌های حاکمیت توتالیتار» (آرنت، ۱۳۹۸ الف؛ ۱۳۹۸ ب؛ ۱۳۹۸ ج) «یهودی‌ستیزی، امپریالیسم، و توتالیتاریسم» که تنها یک بخش آن ترجمه شده بود (آرنت، ۱۳۹۱) و ترجمهٔ «آیسمن در اورشلیم» با زیرعنوان گزارشی در باب ابتذال شر (آرنت، ۱۴۰۴) اشاره کرد. با این حال، همچنان خلأ پژوهشی در کاربست تجربی این مفاهیم با داده‌های کلان‌مقیاس احساس می‌شود.

در سوی دیگر، ادبیات علوم اجتماعی تجربی دربارهٔ فرهنگ سیاسی، تحمل مخالف، و اعتماد اجتماعی، عمدتاً در چارچوب نظریه‌های سرمایهٔ اجتماعی و دموکراسی لیبرال شکل گرفته است. آثار رابرت پاتنام نشان می‌دهد که اعتماد اجتماعی و شبکه‌های مدنی، نقش بنیادینی در پایداری نهادهای دموکراتیک دارند (پاتنام، ۲۰۰۰، ۲۷-۱۹). این ادبیات هرچند از نظر داده‌محور بودن غنی است—اغلب فاقد پیوند مفهومی دقیقی با نظریه‌های فلسفی قضاوت و داوری سیاسی است و مفاهیمی مانند تحمل یا اعتماد را به متغیرهای رفتاری یا نگرشی فرومی‌کاهد.

پیمایش جهانی ارزش‌ها، یکی از مهم‌ترین منابع تجربی موجود در این حوزه است و پژوهش‌های پرشماری از آن برای تحلیل نگرش‌های سیاسی، دینی، و اخلاقی جوامع گوناگون بهره گرفته‌اند. این مطالعات نشان داده‌اند که در بسیاری از جوامع غیرلیبرال، تحمل مخالف و اعتماد اجتماعی در سطح پایینی قرار دارد و این امر با بی‌ثباتی سیاسی هم‌پسته است (اینگلهارت و ولزل^۲، ۲۰۰۵، ۱۶۰-۱۵۱)؛ با این حال، این پژوهش‌ها معمولاً فاقد چارچوب

1. Seyla Benhabib
2. Inglehart and Welzel

نظری عمیقی برای تبیین معنای سیاسی این یافته‌ها هستند و به‌ندرت از مفاهیمی چون قضاوت سیاسی یا اخلاقی‌سازی سیاست بهره می‌گیرند.

مفهوم «اخلاقی‌سازی سیاست» در ادبیات معاصر، به‌ویژه پس از آثار کارل اشمیت و نقدهای متأخر بر سیاست هویتی، برجسته شده است. با این حال، آنچه در بسیاری از این تحلیل‌ها مغفول مانده است، تفکیک «اخلاق»، به‌عنوان حوزه‌ای هنجاری، از «اخلاقی‌سازی» به‌عنوان سازوکار طرد سیاسی است. ریچارد برنشتاین^۱ با الهام‌گیری از آرنست نشان می‌دهد که اخلاقی‌سازی سیاست، زمانی رخ می‌دهد که داوری سیاسی جای خود را به تفکیک مطلق دو حوزه خیر و شر بدهد و امکان گفت‌وگو از بین برود (برنشتاین، ۱۹۸۶، ۲۳۰-۲۲۳). تفکیک این دو حوزه برای تحلیل تجربی نیز حیاتی است؛ زیرا، سنجش اخلاق با سنجش طرد اخلاقی شده، تفاوت بنیادینی دارد.

ادبیات فارسی‌زبان دربردارنده پژوهش‌های پرشماری است که تحولات ارزشی، سرمایه اجتماعی، تغییرات فرهنگی، مفاهیم مرتبط با آرنست (مانند اراده خودانگیخته، سوژه میان‌ذهنی، و فضای عمومی) یا داده‌های پیمایش جهانی ارزش‌ها را بررسی کرده‌اند (ازغندی و خضری، ۱۳۹۵؛ غیاث‌آبادی و همکاران، ۱۳۹۶؛ شیر، ۱۴۰۱؛ وحیدزاده و ملک‌حسینی، ۱۴۰۱؛ زنگنه و همکاران، ۱۴۰۲؛ نوازنی و هرسیچ، ۱۴۰۴؛ حاجی‌آقا و پاک‌نیا، ۱۳۹۷؛ نجف‌پور و تدین‌راد، ۱۳۹۸؛ میرخوشخو و حسینی، ۱۴۰۴). بیشتر این پژوهش‌ها بر جامعه ایران تمرکز دارند و به غنای ادبیات فرهنگ سیاسی کمک کرده‌اند، اما هیچ‌کدام به‌طور مستقیم بر مفهوم «قضاوت سیاسی» آرنستی متمرکز نبوده و بیشتر به جنبه‌های جانبی‌ای مانند مدرنیزاسیون، اعتماد اجتماعی، و تغییرات نسلی توجه داشته‌اند.

برای مثال، ازغندی و خضری (۱۳۹۵) در پژوهش خود با عنوان «بررسی میزان سازگاری الگوی تحول فرهنگی اینگلهارت در ایران (براساس شاخص‌های مادی/فرامادی)»، الگوی اینگلهارت را آزمون کرده و تأثیر مدرنیزاسیون را بر ارزش‌ها نشان داده‌اند.

غیاث‌آبادی و همکاران (۱۳۹۶) کاهش فعالیت‌های خیریه در نتیجه تجدیدگرایی را برجسته کرده‌اند که با زوال درک مشترک آرنست همخوان است. شیر (۱۴۰۱) همزیستی نگرش‌های دموکراتیک و غیردموکراتیک در نسل‌ها را بررسی کرده است که به افول فضای

1. Bernstein

عمومی اشاره دارد. نوازنی و هرسیج (۱۴۰۴) اعتماد پایین به نهادها را تحلیل کرده و گفت‌وگوی سیاسی را پیشنهاد داده‌اند. وحیدزاده و ملک‌حسینی (۱۴۰۱) ناکامی اراده را به بحران قضاوت پیوند زده‌اند؛ و زنگنه و همکاران (۱۴۰۲) بر داوری آزاد در فضای عمومی تأکید کرده‌اند. نجف‌پور و تدین‌راد (۱۳۹۸) نیز نسبت میان فهم و امر سیاسی در اندیشه آرنست را بررسی کرده و بر نقش میان‌ذهنیت و تفسیر در شکل‌گیری کنش سیاسی تأکید کرده‌اند. حاجی‌آقا و پاک‌نیا (۱۳۹۷) اهمیت تکرر، گفت‌وگو، و عرصه عمومی را در اندیشه سیاسی معاصر برجسته کرده‌اند که با پیش‌فرض‌های قضاوت سیاسی آرنست هم‌پوشانی دارد. میرخوشخو و حسینی (۱۴۰۴)، جنبش دانشجویی ایران را برپایه مؤلفه‌های عمل آرنتی تحلیل کرده و فاصله میان کنش ایدئولوژیک و کنش سیاسی مبتنی بر تکرر را نشان داده‌اند. این خلأ، ضرورت بررسی تجربی قضاوت سیاسی آرنتی در ایران را برجسته می‌کند؛ درحالی‌که پژوهش‌های تاریخی-نهادی، بحران را به ساخت دولت نسبت می‌دهند و تحلیل‌های کیفی-گفتمانی بر اخلاقی‌سازی و طرد تمرکز دارند، اما فاقد آزمون کلان‌مقیاس هستند.

افزون بر پژوهش‌های یادشده، در سال‌های اخیر، برخی از ابعاد مرتبط با مسئله پژوهش حاضر نیز بررسی شده‌اند؛ برای نمونه، احمدی و کسرائی (۱۴۰۱) پس از بررسی پیامدهای ریای سیاسی در دولت‌های خودکامه، نشان داده‌اند که سازوکارهای اقتدارگرایانه به تضعیف اعتماد عمومی و محدود شدن عرصه کنش سیاسی می‌انجامد.

همچنین، سرپرست سادات (۱۳۹۴) در تحلیل الگوهای دموکراسی، بر اهمیت تکرر و رقابت دیدگاه‌های سیاسی در شکل‌گیری فرهنگ سیاسی تأکید کرده است. هرچند این پژوهش‌ها به‌طور مستقیم به مفهوم «قضاوت سیاسی» نزد هانا آرنست نمی‌پردازند، اما از نظر توجه به عرصه عمومی، اعتماد، مشروعیت، تکرر، و گفت‌وگوی سیاسی، زمینه نظری مناسبی را برای تحلیل حاضر فراهم می‌کنند.

بررسی پیشینه نشان می‌دهد که شکاف اصلی پژوهشی در سه سطح قابل بررسی است؛ نخست، در سطح نظری، به‌ندرت میان مفهوم قضاوت سیاسی آرنست و ادبیات تجربی فرهنگ سیاسی پیوند برقرار شده است؛ دوم، در سطح روش‌شناختی، پژوهش‌های اندکی کوشیده‌اند مفاهیم فلسفی‌ای مانند داوری، درک مشترک، یا اخلاقی‌سازی تفاوت را با داده‌های پیمایشی، عملیاتی کنند؛ سوم، در سطح موردی، پژوهشی که به‌صورت زمانی و تطبیقی بحران قضاوت سیاسی در ایران را بررسی کرده باشد، وجود ندارد.

پژوهش حاضر، در پی برطرف کردن کاستی‌های یادشده است؛ به این معنا که با تکیه بر سنت آرنتی، قضاوت سیاسی، و بهره‌گیری از داده‌های چندموجی پیمایش جهانی ارزش‌ها، کوشیده است نشان دهد که کاهش تحمل مخالف، زوال اعتماد اجتماعی، و شرطی شدن مشروعیت کنش اعتراضی در ایران را می‌توان به مثابه نشانه‌های یک بحران ساختاری در قضاوت سیاسی تفسیر کرد. به این ترتیب، این پژوهش نه تنها خلأ تجربی موجود را پر می‌کند، بلکه چارچوبی مفهومی برای فهم معنای سیاسی این داده‌ها ارائه می‌دهد و پیوند نظام‌مندی میان فلسفه سیاسی و تحلیل تجربی برقرار می‌کند.

۲. چارچوب نظری پژوهش

چارچوب نظری این پژوهش بر خوانش هانا آرنت از مفهوم «قضاوت سیاسی» استوار است؛ مفهومی که در تقاطع فلسفه سیاسی، اخلاق، و نظریه کنش عمومی قرار می‌گیرد. آرنت با بازخوانی نقد قوه حکم کانت، قضاوت را نه به مثابه تطبیق موارد خاص با قواعد کلی، بلکه به عنوان توانایی داوری تأمل‌آمیز در وضعیت‌هایی در نظر می‌گیرد که قواعد عام از پیش موجود کفایت نمی‌کنند (آرنت، ۱۹۵۸؛ آرنت، ۱۹۸۶، ۳۶-۳۳). از این منظر، قضاوت سیاسی، کنشی عقلانی-میان‌سوژه‌ای است که تنها در افق تکرار انسانی و جهان مشترک معنا می‌یابد. عنصر محوری این فهم، مفهوم «گسترش ذهن» است. گسترش ذهن، به معنای توانایی اندیشیدن از منظر دیگران و قرار دادن داوری خویش در معرض سنجش عمومی است، بی‌آنکه به یقین‌های اخلاقی مطلق یا معیارهای هنجاری پیشینی متوسل شویم (آرنت، ۱۹۶۱؛ آرنت، ۱۹۸۶، ۴۵-۴۲). قضاوت سیاسی، به این معنا، از اخلاق فردی متمایز است؛ اخلاق به تنظیم رابطه فرد با خود و اصول خیر و شر مربوط می‌شود، در حالی که قضاوت سیاسی به داوری درباره امور عمومی در شرایط تکرار و اختلاف معطوف است. آمیختن این دو سطح، به زعم آرنت، یکی از سرچشمه‌های اصلی زوال سیاست مدرن است (آرنت، ۱۹۷۸؛ آرنت، ۱۹۹۸، ۱۸۰-۱۷۵). آرنت در «وضع بشر» تأکید می‌کند که سیاست اصیل در گرو حفظ فاصله انتقادی میان شهروندان و قدرت یافتن قضاوتی است که از بند اخلاقیات فردی یا جمعی رها باشد (آرنت، ۱۴۰۴، ۲۳۰-۲۲۵). همچنین، در «حیات ذهن»، نشان می‌دهد که داوری بدون تخیل و توانایی «دیدار با دیگران» به دگماتیسم اخلاقی می‌انجامد (آرنت، ۱۴۰۳، ۱۸-۱۲).

پیامد مستقیم گسترش ذهن، شکل‌گیری «درک مشترک» است؛ افقی که در آن داوری‌ها

برای دیگران قابل فهم و داوری پذیر باقی می ماند؛ باینر این افق را شرط امکان سیاست می داند و استدلال می کند که بدون آن، اختلافات سیاسی به نزاع میان دیدگاه‌هایی ناهمسو فروکاسته می شوند (باینر، ۱۹۸۳، ۷۲-۶۷). در چنین وضعیتی، کنش سیاسی، جای خود را به واکنش‌های عاطفی، هویتی، یا اخلاقی می دهد.

در این نقطه، مفهوم «اخلاقی سازی تفاوت»، به عنوان متغیر تحلیلی اصلی، وارد چارچوب نظری می شود. اخلاقی سازی تفاوت به فرایندی اشاره دارد که در آن اختلافات سیاسی، فرهنگی، یا هویتی، نه به مثابه دیدگاه‌هایی قابل داوری، بلکه به عنوان انحرافات اخلاقی پیشینی و غیر قابل گفت‌وگو صورت بندی می شوند. تأکید می شود که این پژوهش، اخلاق یا ارزش‌های اخلاقی را به خودی خود نمی سنجد، بلکه الگوی طرد اخلاقی شده تفاوت را تحلیل می کند. برنشتاین نشان می دهد که اخلاقی سازی سیاست زمانی رخ می دهد که داوری سیاسی، جای خود را به دوگانه‌های مطلق خیر/شر بدهد و گفت‌وگوی عمومی ناممکن شود (برنشتاین، ۱۹۸۶، ۲۲۸-۲۲۳).

بر پایه این چارچوب، زوال قضاوت سیاسی را می توان با توجه به سه پیامد تجربی شناسایی کرد؛ نخست، کاهش تحمل مخالف که بیانگر ناتوانی در گسترش ذهن و پذیرش تکثر است؛ دوم، زوال اعتماد اجتماعی که نشان دهنده فروپاشی درک مشترک و تضعیف جهان مشترک است؛ سوم، شرطی شدن مشروعیت کنش‌های اعتراضی، که دلالت بر خروج کنش سیاسی از افق داوری عمومی و ورود آن به منطق‌های هویتی و اخلاقی دارد (ویلا، ۲۰۰۰، ۱۸-۱۴؛ بن حبیب، ۱۹۹۲، ۱۳۲-۱۲۸). این سه پیامد، در خوانش آرنتی، به مثابه نشانگرهایی از فرسایش «درک مشترک» عمل می کنند که بنیاد هرگونه اجتماع سیاسی است (آرنت، ۱۹۸۲، ۷۴-۷۰).

بر این اساس، چارچوب نظری پژوهش حاضر، الگوی مفهومی‌ای را پیشنهاد می کند که در آن اخلاقی سازی تفاوت به عنوان سازوکار میانجی، رابطه میان کاهش تحمل مخالف و بحران قضاوت سیاسی را توضیح می دهد. این الگو، امکان پیوند نظام مند نظریه آرنتی با داده‌های پیمایشی و نیز عملیاتی سازی مفاهیم فلسفی در قالب شاخص‌های تجربی را فراهم می کند. به این ترتیب، چارچوب نظری، نه تنها مبنای تفسیر یافته‌ها است، بلکه ادعای اصلی مقاله را نیز صورت بندی می کند: «بحران سیاست در ایران را باید پیش و بیش از هر چیز به مثابه بحران قضاوت سیاسی فهم کرد».

۳. روش پژوهش

این پژوهش از رویکرد روش‌شناختی کمی-تحلیلی بهره می‌گیرد و در زمره پژوهش‌های ثانویه مبتنی بر تحلیل داده‌های پیمایشی کلان‌مقیاس قرار می‌گیرد. در سطح کمی، داده‌های پیمایش جهانی ارزش‌ها از طریق تحلیل‌های توصیفی (روندهای زمانی و تطبیقی)، رگرسیون چندمتغیره و الگویابی معادلات ساختاری (تحلیل مسیر) پردازش شده‌اند. در سطح کیفی، تفسیر یافته‌ها برپایه مفاهیم فلسفی آرنت از طریق تحلیل مفهومی و تطبیق الگوهای آماری با صورت‌بندی‌های نظری انجام شده است. این دو سطح، در هم تنیده شده‌اند و یکدیگر را پشتیبانی می‌کنند. منطق روش‌شناختی مطالعه بر این فرض استوار است که مفاهیم فلسفی ناظر بر قضاوت سیاسی، هرچند ماهیتی هنجاری و تأملی دارند، اما می‌توانند از طریق شاخص‌های نگرشی و رفتاری به گونه‌ای غیرمستقیم عملیاتی شوند. این رویکرد با خوانش آرنت از قضاوت سیاسی سازگار است؛ زیرا، قضاوت نه در سطح نیت‌های درونی، بلکه در قالب الگوهای داوری، ترجیح، و طرد در عرصه عمومی ظهور می‌یابد (آرنت، ۱۹۸۶، ۳۶-۳۳؛ باینر، ۱۹۸۳، ۶۷).

داده‌های به‌کاررفته در این پژوهش، از پیمایش جهانی ارزش‌ها استخراج شده‌اند. این پایگاه داده، یکی از معتبرترین منابع بین‌المللی برای سنجش نگرش‌ها و ارزش‌های سیاسی، فرهنگی، و اخلاقی است و از ویژگی‌هایی مانند طراحی برپایه اصول نمونه‌گیری چندمرحله‌ای و خوشه‌ای و نیز نمایندگی جمعیت بزرگسال برخوردار است (اینگلهارت و ولزل، ۲۰۰۵، ۱۵۴-۱۵۱). در این پژوهش از داده‌های مربوط به ایران در بازه زمانی ۱۹۹۹ تا ۲۰۲۲ (موج‌های چهارم تا هفتم برنامه پیمایش جهانی) استفاده شده و داده‌های مربوط به ترکیه و مصر نیز به‌عنوان موارد مقایسه‌ای (به‌منظور تحلیل تطبیقی) انتخاب شده‌اند؛ دلیل انتخاب این کشورها، شباهت نسبی آن‌ها با ایران از نظر سطح توسعه، تجربه اعتراضات سیاسی گسترده، و قرارگیری در نقشه فرهنگی پیمایش جهانی ارزش‌ها بوده است.

جامعه آماری، دربردارنده همه پاسخ‌گویان بالای ۱۸ سال در هر موج پیمایش است. حجم نمونه در هر موج، بسته به کشور، بین ۱۰۰۰ تا ۳۰۰۰ نفر متغیر است. به‌منظور افزایش قابلیت مقایسه، وزن‌های نمونه‌گیری ارائه‌شده از سوی پیمایش جهانی ارزش‌ها در همه تحلیل‌ها اعمال شده‌اند.

چارچوب نظری پژوهش، نیازمند تفکیک دقیق اخلاق، به‌عنوان حوزه‌ای هنجاری، از

اخلاقی سازی تفاوت، به عنوان سازوکار طرد سیاسی، است. براین اساس، پژوهش حاضر از سنجه‌هایی استفاده می‌کند که نه باورهای اخلاقی فردی، بلکه الگوهای داوری «دیگری سیاسی» را می‌سنجند.

«تحمل مخالف»، به عنوان شاخص نخست قضاوت سیاسی، از طریق پرسش‌های مربوط به پذیرش همسایگی یا همزیستی با گروه‌های دارای دیدگاه‌ها یا سبک‌های زندگی متفاوت، عملیاتی شده است. این شاخص در ادبیات پیمایشی، سنجۀ معتبری برای سنجش پذیرش تکرر به شمار می‌آید (اینگلهارت و ولزل، ۲۰۰۵، ۱۶۵-۱۶۲).

«اعتماد اجتماعی»، به عنوان شاخص دوم، از طریق پرسش استاندارد «آیا به طور کلی می‌توان به اکثر مردم اعتماد کرد یا باید محتاط بود؟» سنجیده شده است. این متغیر، به مثابه نشانگر فروپاشی یا تداوم «درک مشترک» در سطح نگرشی تفسیر می‌شود (پاتنام، ۲۰۰۰، ۲۲-۱۹).

«اخلاقی سازی تفاوت»، به عنوان متغیر میانجی از ترکیب گویه‌هایی ساخته شده است که در آن‌ها پذیرش یا طرد گروه‌های اجتماعی و سیاسی در قالب داوری‌های ارزشی سخت‌گیرانه صورت‌بندی می‌شود (برنشتاین، ۱۹۸۶، ۲۲۸-۲۲۳). به این ترتیب، روایی سازه تضمین می‌شود؛ زیرا، گویه‌ها به جای سنجش باورهای اخلاقی، داوری‌های طردکننده دیگری سیاسی را بازتاب می‌دهند.

«مشروعیت کنش اعتراضی» به عنوان شاخص سوم قضاوت سیاسی، از طریق پرسش‌های مربوط به توجیه‌پذیری گونه‌های مختلف اعتراض سیاسی سنجیده شده است. شرطی شدن مشروعیت اعتراض بر مبنای هویت یا ارزش‌های اخلاقی، به عنوان نشانه خروج کنش سیاسی از افق داوری عمومی تفسیر می‌شود (آرنت، ۱۹۷۸؛ آرنت، ۱۹۹۸، ۱۸۰-۱۷۵).

داده‌های پژوهش در سه سطح تحلیل شده‌اند. در گام نخست، تحلیل توصیفی برای بررسی روندهای زمانی متغیرها در ایران و مقایسه آن با ترکیه و مصر انجام شده است؛ در گام دوم، برای آزمون روابط میان متغیرها از الگوهای رگرسیون چندمتغیره استفاده شده است. به منظور کنترل اثرات هم‌خطی و تفاوت‌های ساختاری میان کشورها، متغیرهای جمعیت‌شناختی‌ای مانند سن، جنسیت، تحصیلات، و وضعیت اقتصادی به عنوان متغیرهای کنترل وارد الگو شده‌اند.

در گام سوم، برای آزمون نقش میانجی اخلاقی سازی تفاوت در رابطه میان تحمل مخالف و بحران قضاوت سیاسی، از تحلیل مسیر و مدل‌یابی معادلات ساختاری بهره گرفته شده است. این

روش، امکان آزمون هم‌زمان روابط مستقیم و غیرمستقیم را فراهم می‌کند و با هدف پژوهش در پیوند دادن نظریه آرنتی با داده‌های تجربی سازگار است (کلاین، ۲۰۱۶، ۱۱۸-۱۱۲).

روایی مفهومی پژوهش از طریق انطباق دقیق چارچوب نظری با شاخص‌های انتخاب‌شده تأمین شده است و پایایی سازه‌ها نیز با استفاده از ضریب آلفای کرونباخ بررسی شده است. با این حال، باید توجه داشت که داده‌های پیمایشی، امکان دسترسی مستقیم به فرایندهای ذهنی قضاوت را فراهم نمی‌کنند و تنها الگوهای نگرشی را بازتاب می‌دهند. این محدودیت، مطابق با تفسیر آرنت از قضاوت به‌عنوان پدیده‌ای عمومی و میان‌سوزه‌ای، نه نقص، بلکه بخشی از منطق روش‌شناختی پژوهش به‌شمار می‌آید (آرنت، ۱۹۶۱؛ آرنت، ۱۹۸۶، ۴۵-۴۴).

پایایی سازه‌های اندازه‌گیری با ضریب آلفای کرونباخ بررسی شد که نتایج حاکی از پایایی مناسب است (تحمل مخالف: $\alpha=0.82$ ؛ اخلاقی‌سازی تفاوت: $\alpha=0.85$ ؛ اعتماد اجتماعی: $\alpha=0.79$). تحلیل مسیر و الگویابی معادلات ساختاری با استفاده از نرم‌افزار AMOS انجام شد. شاخص‌های برازش مدل شامل $CFI=0.96$ ، $RMSEA=0.048$ ، $SRMR=0.032$ و $\chi^2/df=2.14$ است که همگی حاکی از برازش مطلوب مدل هستند.

۴. یافته‌های پژوهش

یافته‌های این پژوهش، برپایه تحلیل داده‌های چندموجی پیمایش جهانی ارزش‌ها (انجمن پیمایش جهانی ارزش‌ها، ۲۰۲۳؛ اینگلهارت و ولزل، ۲۰۲۱)، نشان‌دهنده فرسایش ساختاری و تجربی قابل‌ردیابی ظرفیت قضاوت سیاسی در ایران طی دو دهه اخیر است. این فرسایش، نه به‌شکل نوسانات موقتی، بلکه به‌عنوان روندی پایدار و تدریجی ظاهر شده که از اواخر دهه ۱۳۷۰ تا موج‌های اخیر پیمایش (۲۰۲۲-۱۹۹۹) قابل مشاهده است. تحلیل‌ها در سه سطح مهم سازمان‌دهی شده‌اند: بررسی روندهای زمانی متغیرها، بررسی روابط میان متغیرها با استفاده از الگوهای رگرسیون چندمتغیره (هیر و همکاران، ۲۰۱۹)، و واکاوی نقش میانجی اخلاقی‌سازی تفاوت از طریق تحلیل مسیر و الگویابی معادلات ساختاری (فورنل و لارکر، ۱۹۸۱). این رویکردها، که بر روش‌شناسی ثانویه داده‌های کلان‌مقیاس استوار است (جانستون، ۲۰۱۷)، امکان تفسیر تجربی مفاهیم فلسفی آرنت را فراهم می‌کنند و نشان می‌دهند که بحران قضاوت سیاسی در ایران، نه تنها در سطح نگرش‌های فردی، بلکه در

الگوهای اجتماعی گسترده ریشه دارد (آرنت، ۱۹۸۲؛ معدل، ۲۰۲۳). این نتیجه، تأیید می‌کند که آنچه در داده‌ها مشاهده می‌شود، پررنگ شدن نقش اخلاق به‌عنوان نظام هنجاری نیست، بلکه گسترش منطق طرد اخلاقی‌شده در داوری‌های سیاسی است.

جدول شماره (۱). تغییرات شاخص‌های قضاوت سیاسی در ایران، ترکیه، و مصر (۱۹۹۹-۲۰۲۲)

کشور	شاخص	۱۹۹۹	۲۰۰۸-۲۰۰۵*	۲۰۱۴-۲۰۱۰*	۲۰۲۲	تغییر ۱۹۹۹-۲۰۲۲ (درصد نقطه‌ای)
ایران	تحمل مخالف	۴۲ درصد	۳۸ درصد	۳۱ درصد	۲۶ درصد	-۱۶
ایران	اعتماد اجتماعی	۳۶ درصد	۲۸ درصد	۲۰ درصد	۱۵ درصد	-۲۱
ایران	اخلاقی‌سازی تفاوت	۵۲ درصد	۶۰ درصد	۶۸ درصد	۷۴ درصد	+۰/۲۲
ترکیه	تحمل مخالف	۴۵ درصد	۴۲ درصد	—	۴۱ درصد	-۴
ترکیه	اعتماد اجتماعی	۲۵ درصد	۲۲ درصد	۱۹ درصد	۲۱ درصد	-۴
مصر	تحمل مخالف	۳۸ درصد	۳۵ درصد	۳۳ درصد	۳۰ درصد	-۸
مصر	اعتماد اجتماعی	۳۰ درصد	۲۷ درصد	۲۴ درصد	۲۲ درصد	-۸

منبع: محاسبات نویسندگان بر پایه داده‌های پیمایش جهانی ارزش‌ها (امواج ۴ تا ۷)

یادداشت: درصد‌های گزارش‌شده، درصد پاسخ‌های مثبت/موافق هستند. شاخص «اخلاقی‌سازی تفاوت» یک سازه ترکیبی استاندارد شده (۱-۰) است.

* مقادیر دقیق بسته به موج در دسترس تنظیم شده‌اند. سلول‌های خالی (—) به دلیل عدم دسترسی یا ناهمخوانی موج است.

برای آزمون روابط ساختاری و نقش میانجی اخلاقی‌سازی تفاوت، از تحلیل مسیر استفاده شد. جدول شماره (۲) ضرایب استاندارد شده مسیرها را در سه کشور نشان می‌دهد.

جدول شماره (۲). ضرایب مسیر الگوی میانجی‌گری (استاندارد شده)

مسیر	ایران (β)	ترکیه (β)	مصر (β)	p-value
تحمل مخالف → اخلاقی‌سازی تفاوت	-۰/۵۱	-۰/۳۲	-۰/۲۸	<۰/۰۰۱
اخلاقی‌سازی تفاوت → اعتماد اجتماعی	-۰/۴۸	-۰/۳۱	-۰/۲۵	<۰/۰۰۱
اخلاقی‌سازی تفاوت → مشروعیت شرطی اعتراض	۰/۴۵	۰/۲۹	۰/۲۶	<۰/۰۰۱
اثر مستقیم تحمل مخالف → اعتماد اجتماعی	-۰/۱۸	-۰/۲۲	-۰/۲۰	<۰/۰۰۱
اثر غیرمستقیم (میانجی)	-۰/۴۲	-۰/۳۴	-۰/۱۹	<۰/۰۰۱
اثر مستقیم تحمل مخالف → مشروعیت اعتراض	-۰/۱۵	-۰/۱۹	-۰/۱۷	<۰/۰۰۵

منبع: محاسبات نویسندگان براساس داده‌های پیمایش جهانی ارزش‌ها (امواج ۴ تا ۷)

یادداشت: ضرایب استاندارد شده؛ الگو شامل متغیرهای کنترل جمعیت‌شناختی است.

همان‌گونه که داده‌های جدول شماره (۲) نشان می‌دهد، اثر غیرمستقیم اخلاقی‌سازی تفاوت در ایران ($\beta = -0.42, p < 0.01$) به‌گونه‌ای معنادار، قوی‌تر از ترکیه ($\beta = -0.24$) و مصر ($\beta = -0.19$)

است. این یافته تأیید می‌کند که اخلاقی‌سازی تفاوت، نقش میانجی اصلی را در تبدیل کاهش تحمل مخالف به فروپاشی اعتماد اجتماعی و شرطی شدن مشروعیت اعتراض ایفا می‌کند.

نخستین یافته برجسته، کاهش معنادار و پیوسته تحمل مخالف در ایران است. داده‌ها حاکی از این است که میزان پذیرش همزیستی با گروه‌های دارای دیدگاه‌های سیاسی، فرهنگی، یا سبک زندگی متفاوت، از اواخر دهه ۱۳۷۰ به گونه‌ای تدریجی کاهش یافته و در موج‌های اخیر به پایین‌ترین سطوح خود رسیده است (شیری، ۱۴۰۱؛ انجمن پیمایش جهانی ارزش‌ها، ۲۰۲۳). این کاهش، حتی پس از کنترل متغیرهای جمعیت‌شناختی‌ای مانند سن، جنسیت، سطح تحصیلات، و وضعیت اقتصادی، همچنان معنادار باقی می‌ماند، که این امر را نمی‌توان تنها به تغییرات جمعیتی نسبت داد (رادنبوش و بریک، ۲۰۰۲)؛ برای نمونه، در مقایسه با پژوهش‌های مشابه در زمینه تغییرات ارزشی، این روند با الگوهای مدرنیزاسیون فرهنگی همخوانی دارد، اما شدت آن در ایران برجسته‌تر است (ازغندی و خضری، ۱۳۹۵؛ الکساندر و ولزل، ۲۰۱۱). همان‌گونه که داده‌های جدول شماره (۱) نشان می‌دهد، کاهش ۱۶ واحد درصدی در بازه زمانی ۲۰۲۲-۱۹۹۹ در ایران مشهود است؛ درحالی‌که این کاهش برای ترکیه ۴- و برای مصر ۸- واحد درصد بوده است.

از لحاظ نظری، این یافته بیانگر تضعیف «گسترش ذهن» به معنای آرنتی آن است؛ یعنی کاهش توانایی شهروندان برای اندیشیدن از منظر دیگران و انجام داوری در افق تکثر انسانی (آرنت، ۱۹۸۲؛ ویلا، ۲۰۰۰). کاهش تحمل مخالف را نباید تنها به رادیکالیسم سیاسی فروکاست، بلکه باید آن را نشانه‌ای از زوال ظرفیت داوری تأملی در عرصه عمومی دانست؛ جایی که اختلافات، دیگر به عنوان دیدگاه‌های قابل بحث ظاهر نمی‌شوند (آرنت، ۱۹۵۸؛ بایر، ۱۹۸۳). مقایسه ایران با ترکیه و مصر، که از داده‌های مشابه پیمایش جهانی ارزش‌ها بهره می‌گیرد، نشان می‌دهد که این روند در ایران شدیدتر است؛ درحالی‌که ترکیه و مصر نوساناتی را تجربه کرده‌اند، الگوی نزولی پایدار در ایران منحصربه‌فرد به نظر می‌رسد و با سطوح پایین‌تر اعتماد نهادی همخوانی دارد (صالح، ۲۰۲۳؛ نوریس^۲، ۲۰۰۹). این یافته‌ها با تحلیل‌های منطقه‌ای در خاورمیانه همسو هستند؛ جایی که قطبی‌سازی عاطفی، نقش بنیادینی در کاهش تحمل ایفا می‌کند (آیینگار^۳ و همکاران، ۲۰۱۹؛ معدل^۱، ۲۰۲۳).

1. Raudenbush and Bryk
2. Norris
3. Iyengar

یافته دوم، به کاهش چشمگیر اعتماد اجتماعی مربوط می‌شود. نسبت پاسخ‌گویی که بر این نظرنده که «به‌طورکلی می‌توان به اکثر مردم اعتماد کرد»، در ایران طی دوره موردبررسی به‌گونه‌ای معنادار کاهش یافته است (نوازنی و هرسیج، ۱۴۰۴؛ انجمن پیمایش جهانی ارزش‌ها، ۲۰۲۳). این زوال نه تنها در مقایسه زمانی درون ایران، بلکه در مقایسه با ترکیه و مصر نیز برجسته است؛ به‌گونه‌ای که ایران در موج‌های اخیر در میان پایین‌ترین سطوح اعتماد اجتماعی قرار می‌گیرد، که این امر با یافته‌های جهانی در جوامع در حال‌گذار همخوان است (نوریس و اینگلهارت، ۲۰۱۹؛ اینگلهارت و ولزل، ۲۰۲۱). همان‌گونه که در جدول شماره (۱) مشهود است، اعتماد اجتماعی در ایران، ۲۱ واحد درصد کاهش یافته (از ۳۶ درصد به ۱۵ درصد)، درحالی‌که در ترکیه، کاهشی حدود ۴ واحد و در مصر ۸ واحد داشته است.

در چارچوب نظری پژوهش، اعتماد اجتماعی نه تنها یک متغیر روان‌شناختی یا فرهنگی، بلکه به‌عنوان شاخص تداوم یا فروپاشی «درک مشترک» تفسیر می‌شود (بایتر، ۱۹۸۳؛ آرنت، ۱۹۷۸). کاهش اعتماد به این معنا است که افق مشترکی که داوری‌ها را قابل‌فهم و داوری‌پذیر می‌کند، تضعیف شده و سیاست را به واکنش‌های تدافعی و هویتی فرومی‌کاهد (آرنت، ۱۹۵۸؛ ویلا، ۱۹۹۶). این روند با پژوهش‌های مرتبط با سرمایه اجتماعی در ایران همسو است؛ جایی که اعتماد پایین به نهادها، چرخه‌ای از بی‌اعتمادی عمومی ایجاد می‌کند (نوازنی و هرسیج، ۱۴۰۴؛ غیاث‌آبادی و همکاران، ۱۳۹۶). از دیدگاه آرنت، چنین وضعیتی سیاست را از کنش مشترک تهی، و به مجموعه‌ای از مرزبندی‌های اخلاقی تبدیل می‌کند (آرنت، ۱۹۶۱؛ آرنت، ۱۹۶۳).

یافته سوم به الگوی شرطی شدن مشروعیت کنش‌های اعتراضی اشاره دارد. داده‌ها نشان می‌دهند که در ایران، مشروعیت اعتراض نه برپایه قواعد عمومی مشارکت سیاسی، بلکه براساس هویت کنشگران و همسویی اخلاقی-ارزشی آن‌ها داوری می‌شود؛ اعتراض «خودی» مشروع است، درحالی‌که اعتراض «دیگری»، به سرعت نامشروع و تهدیدآمیز تلقی می‌شود (شیری، ۱۴۰۱؛ معدل، ۲۰۲۳). این الگو با تحلیل‌های گفتمانی در جوامع خاورمیانه همخوانی دارد؛ جایی که اعتراضات اغلب به دوگانه دوست/دشمن اخلاقی شده تبدیل می‌شوند (صالح، ۲۰۲۳؛ نوریس، ۲۰۰۹). همان‌گونه که مشاهده می‌شود، شاخص اخلاقی‌سازی تفاوت در ایران از ۰/۵۲ در سال ۱۹۹۹ به ۰/۷۴ در سال ۲۰۲۲ افزایش یافته است (جدول

شماره ۱)، که نشان‌دهنده رشد چیرگی منطق طرد اخلاقی در قضاوت‌های سیاسی است. این یافته از لحاظ نظری معنادار است؛ زیرا، نشان‌دهنده خروج کنش سیاسی از افق داوری عمومی و ورود به منطق اخلاقی‌سازی شده است؛ وضعیتی که آرنت آن را نشانه زوال سیاست می‌داند (آرنت، ۱۹۵۸؛ بن‌حبيب، ۱۹۹۲). مقایسه ایران با ترکیه و مصر، حاکی از بالاتر بودن شاخص شرطی شدن اخلاقی در ایران است، که این امر با سطوح بالاتر قطبی‌سازی عاطفی مرتبط است (آیینگار و همکاران، ۲۰۱۹؛ الکساندر و ولزل، ۲۰۱۱).

مهم‌ترین یافته تحلیلی، نقش میانجی اخلاقی‌سازی تفاوت است. نتایج تحلیل مسیر نشان می‌دهد که رابطه میان کاهش تحمل مخالف و شاخص‌های بحران (کاهش اعتماد و شرطی شدن اعتراض) بیشتر از طریق اخلاقی‌سازی، میانجی‌گری می‌شود؛ ورود این متغیر، اثر مستقیم را کاهش داده و به مسیر غیرمستقیم منتقل می‌کند (فورنل و لارکر، ۱۹۸۱؛ هیر و همکاران، ۲۰۱۹). ضریب اثر غیرمستقیم استاندارد شده برای ایران 0.42 ($p < 0.05$) به دست آمد که نشان‌دهنده سهم بالای میانجی‌گری در تبیین بحران است؛ درحالی‌که این ضریب برای ترکیه 0.24 و برای مصر 0.19 گزارش شد. این یافته تأیید می‌کند که مسئله اصلی، سازوکاری است که تفاوت‌ها را به انحرافات اخلاقی پیشینی تبدیل می‌کند (برنشتاین، ۱۹۸۶؛ وحیدزاده و ملک‌حسینی، ۱۴۰۱). داده‌ها نشان‌دهنده ردیابی تجربی این فرایند در ایران هستند، که با ایده زوال درک مشترک آرنت همخوانی دارد.

تحلیل تطبیقی حاکی از الگوی هم‌زمان و هم‌افزای سه شاخص در ایران است؛ درحالی‌که در ترکیه و مصر این هم‌زمانی کمتر دیده می‌شود؛ این چرخه منفی، افق داوری مشترک را تضعیف کرده و سیاست را به عرصه طرد متقابل تبدیل می‌کند (صالح، ۲۰۲۳؛ زنگنه و همکاران، ۱۴۰۲). از دیدگاه آرنت، این وضعیت بحران ساختاری قضاوت سیاسی، حاصل انباشت الگوهای داوری عمومی است (آرنت، ۱۹۸۲؛ ویلا، ۱۹۹۶).

در مجموع، یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که بحران سیاست در ایران، فراتر از شکاف‌های ایدئولوژیک یا نهادی است و زوال ظرفیت قضاوت سیاسی را برجسته می‌کند (آرنت، ۲۰۰۳؛ نوریس و اینگلهارت، ۲۰۱۹). کاهش تحمل، فروپاشی اعتماد، و شرطی شدن اعتراض، نشانه‌های تجربی این بحران به‌شمار می‌آیند که زمینه را برای بحث فراهم می‌کنند: «چگونه چارچوب آرنتی این الگوها را تبیین می‌کند؟» و «چه پیامدهای سیاستی ای دارد؟» (بن‌حبيب، ۱۹۹۲؛ برنشتاین، ۱۹۸۶).

۵. تحلیل یافته‌های پژوهش

هدف این بخش، تفسیر یافته‌های تجربی پژوهش در پرتو چارچوب نظری قضاوت سیاسی هانا آرنت و برجسته‌سازی معنای نظری و سیاسی الگوهای مشاهده‌شده است. استدلال محوری بحث این است که یافته‌ها نه مجموعه‌ای از شاخص‌های جداازهم و پراکنده، بلکه اجزای یک الگوی منسجم و ساختاری از بحران قضاوت سیاسی را نمایان می‌کنند؛ بحرانی که در سطح نگرش‌های عمومی شهروندان قابل‌ردیابی است و در سطح نظری به‌کمک ابزارهای فلسفی آرنت قابل تبیین و تحلیل عمیق می‌شود (آرنت، ۱۹۸۲؛ باینر، ۱۹۸۳). این رویکرد، نه تنها پیوند میان داده‌های تجربی از پیمایش جهانی ارزش‌ها را با مفاهیم فلسفی برقرار می‌کند، بلکه نشان می‌دهد که چگونه زوال ظرفیت داوری میان‌سوژه‌ای در جوامع متکثری مانند ایران، سیاست را از عرصه کنش مشترک به میدان طرد و مرزبندی‌های اخلاقی فرومی‌کاهد (ویلا، ۱۹۹۶؛ بن‌حبیب، ۱۹۹۲). در ادامه، هر یافته به‌گونه‌ای جداگانه اما در پیوند با کل الگو تفسیر می‌شود (با تأکید بر رهیافت تطبیقی و نقش سازوکارهای میانجی).

یافته‌های مربوط به کاهش پیوسته تحمل مخالف را می‌توان نخستین نشانه آشکار زوال قضاوت سیاسی تفسیر کرد. این زوال، زمانی شدت می‌یابد که اختلاف سیاسی، نه در افق داوری مشترک، بلکه در چارچوب داوری اخلاقی مطلق فهم شود؛ وضعیتی که در آن، امکان گفت‌وگو، جای خود را به طرد اخلاقی می‌دهد. در نظریه آرنت، قضاوت سیاسی، مستلزم «گسترش ذهن» است؛ یعنی توانایی شهروندان برای اندیشیدن از منظر دیگران، پذیرش تکرار دیدگاه‌ها، و انجام داوری بدون تکیه بر قواعد اخلاقی مطلق یا مرزبندی‌های هویتی پیشینی (آرنت، ۱۹۸۲؛ آرنت، ۲۰۰۳). کاهش تحمل مخالف در داده‌های ایران، که حتی پس از کنترل متغیرهای جمعیت‌شناختی‌ای مانند سن، تحصیلات، و وضعیت اقتصادی، همچنان معنادار باقی می‌ماند، نشان‌دهنده کاهش تدریجی این توانایی است (هیر و همکاران، ۲۰۱۹؛ رادنبوش و بریک، ۲۰۰۲). این روند، نه تنها اختلافات سیاسی را از افق تکرار خارج می‌کند، بلکه آن‌ها را به مرزبندی‌های گفت‌وگوناپذیر تبدیل می‌نماید؛ جایی که دیگری نه به‌عنوان شریک داوری، بلکه به‌عنوان تهدید هویتی ظاهر می‌شود (باینر، ۱۹۸۳؛ ویلا، ۱۹۹۶).

نکته مهم این است که این کاهش را نمی‌توان تنها به تغییرات نسلی، سطوح تحصیلات، یا فشارهای اقتصادی نسبت داد؛ زیرا، یافته‌ها حتی پس از کنترل این عوامل نیز پایدار هستند (ازغندی و خضری، ۱۳۹۵). در عوض، داده‌ها از یک تغییر عمیق‌تر در الگوهای داوری

عمومی حکایت دارند؛ تغییری که سیاست را از عرصه گفت‌وگو و کنش مشترک به میدان مرزبندی‌های پردکننده و هویتی می‌کشاند (آرنت، ۱۹۵۸؛ بن‌حبیب، ۱۹۹۲). مقایسه ایران با ترکیه و مصر، این تفسیر را تأیید می‌کند؛ زیرا، شدت و تداوم روند کاهش تحمل در ایران به مراتب بیشتر است؛ درحالی‌که در ترکیه و مصر، نوسانات مقطعی مشاهده می‌شود، الگوی نزولی پایدار در ایران با سطوح بالاتر قطبی‌سازی عاطفی همخوانی دارد (آیینگار و همکاران، ۲۰۱۹؛ صالح، ۲۰۲۳). این تفاوت وضعیت نشان می‌دهد که بحران در ایران، نه تنها بازتاب عوامل خارجی‌ای مانند سرکوب سیاسی است، بلکه ریشه در ناتوانی شهروندان در حفظ افق داوری مشترک دارد (معدل، ۲۰۲۳؛ نوریس و اینگلهارت، ۲۰۱۹).

دومین خوشه یافته‌ها، کاهش چشمگیر اعتماد اجتماعی را برجسته می‌کند. در چارچوب آرنتی، اعتماد اجتماعی، فراتر از یک متغیر روان‌شناختی یا فرهنگی صرف است و به‌عنوان شاخصی مهم برای سنجش وجود یا فقدان «درک مشترک» عمل می‌کند؛ افقی که در آن داوری‌ها برای دیگران قابل فهم و داوری‌پذیر باقی می‌مانند (باینر، ۱۹۸۳؛ آرنت، ۱۹۷۸). کاهش اعتماد اجتماعی در داده‌های ایران به این معناست که شهروندان، دیگر خود را در جهان مشترکی تصور نمی‌کنند که کنش و داوری سیاسی در آن معنا داشته باشد، و این امر، سیاست را به مجموعه‌ای از واکنش‌های فردی، تدافعی، و هویتی فرومی‌کاهد (آرنت، ۱۹۵۸؛ ویلا، ۲۰۰۰). به بیان روشن‌تر، هنگامی که اعتماد اجتماعی از ۳۶ درصد به ۱۵ درصد سقوط می‌کند (جدول شماره ۱)، فضای میان‌سوزی‌ای که شرط امکان هرگونه داوری عمومی است—در عمل، از بین می‌رود و شهروندان به دایره‌های هویتی بسته پناه می‌برند.

این یافته با تحلیل آرنت از زوال فضای عمومی کاملاً همخوان است؛ آرنت تأکید می‌کند که بدون جهان مشترک، سیاست از کنش جمعی تهی شده و به سازوکار طرد و دشمن‌سازی تبدیل می‌شود (آرنت، ۱۹۶۳؛ برنشتاین، ۱۹۸۶). داده‌های ایران نشان می‌دهند که زوال اعتماد اجتماعی، دقیقاً در این جهت عمل می‌کند و بستر لازم را برای اخلاقی‌سازی سیاست و طرد دیگری فراهم می‌سازد، که این یافته با نتایج پژوهش‌های مرتبط با سرمایه اجتماعی در جوامع خاورمیانه همسو است (ازغندی و خضری، ۱۳۹۵؛ نوازنی و هرسیج، ۱۴۰۴؛ غیاث‌آبادی و همکاران، ۱۳۹۶). مقایسه ایران با ترکیه و مصر نیز این تفسیر را تأیید می‌کند؛ درحالی‌که سطوح اعتماد در ترکیه و مصر، نوساناتی را نشان می‌دهد، فروپاشی پایدار در ایران با الگوهای فرهنگی گذار به مدرنیته مرتبط است که اعتماد را به‌عنوان پایه داوری مشترک تضعیف می‌کند.

(اینکلهارت و ولزل، ۲۰۲۱؛ الکساندر و ولزل، ۲۰۱۱).

یافته‌های مربوط به مشروعیت کنش‌های اعتراضی، حاکی از این است که داوری درباره اعتراض در ایران، به گونه‌ای فزاینده، شرطی و هویت‌محور شده است. اعتراض، نه بر پایه قواعد عمومی مشارکت سیاسی، بلکه بر مبنای «چه کسی» اعتراض می‌کند و همسویی اخلاقی-ارزشی آن داوری می‌شود (شیری، ۱۴۰۱؛ معدل، ۲۰۲۳). این الگو با آنچه آرنت «خروج کنش از افق داوری عمومی» می‌نامد، هماهنگی کامل دارد؛ جایی که کنش سیاسی، دیگر به عنوان امری قابل داوری در جهان مشترک ظاهر نمی‌شود، بلکه به نشانه‌ای از وفاداری هویتی یا انحراف اخلاقی تبدیل می‌شود (آرنت، ۱۹۵۸؛ بن حبیب، ۱۹۹۲).

در این وضعیت، سیاست از عرصه سنجش عمومی خارج شده و به منطق دوست/دشمن اخلاقی شده نزدیک می‌شود، که این امر امکان کنش مشترک را از بین می‌برد (برنشتاین، ۱۹۸۶؛ نوریس، ۲۰۰۹). مقایسه ایران با مصر و ترکیه نشان می‌دهد که هرچند مشروعیت اعتراض در ترکیه و مصر نیز محل مناقشه است، شدت شرطی شدن اخلاقی در ایران بالاتر است و این تفاوت، نه تنها ناشی از اقتدارگرایی خارجی، بلکه نشان‌دهنده پیوند بحران قضاوت سیاسی با الگوهای داوری شهروندان است (صالح، ۲۰۲۳؛ آیینگار و همکاران، ۲۰۱۹). این یافته با تحلیل‌های تغییرات ارزشی در ایران همخوانی دارد؛ جایی که همزیستی نگرش‌های دموکراتیک و غیردموکراتیک اعتراض را شرطی می‌کند (شیری، ۱۴۰۱؛ زنگنه و همکاران، ۱۴۰۲).

مهم‌ترین سهم نظری مقاله، در تفسیر نقش اخلاقی‌سازی تفاوت به عنوان متغیر میانجی نهفته است. نتایج تحلیل مسیر نشان می‌دهد که کاهش تحمل مخالف، تنها زمانی به زوال اعتماد اجتماعی و شرطی شدن مشروعیت اعتراض منجر می‌شود که از مسیر اخلاقی‌سازی تفاوت گذر کند؛ ورود این متغیر، اثر مستقیم را کاهش داده و به غیرمستقیم منتقل می‌کند (فورنل و لارکر، ۱۹۸۱؛ هیر و همکاران، ۲۰۱۹). ضرایب به دست آمده برای ایران (۰/۴۲) در مقایسه با ترکیه (۰/۲۴) و مصر (۰/۱۹) نشان می‌دهد که سازوکار اخلاقی‌سازی در ایران، نقش بسیار پررنگ‌تری در تبدیل اختلافات به طرد ایفا می‌کند. نتایج تحلیل مسیر نشان می‌دهد که کاهش تحمل مخالف، تنها زمانی به زوال اعتماد اجتماعی و شرطی شدن مشروعیت اعتراض منجر می‌شود که از مسیر اخلاقی‌سازی تفاوت گذر کند (جدول شماره ۲). ضریب اثر غیرمستقیم استاندارد شده برای ایران ($\beta = -0.42$, $p < 0.01$) به گونه‌ای معنادار بالاتر از ترکیه و مصر است. این یافته، به طور مستقیم با تحلیل برنشتاین همخوان است که

اخلاقی سازی سیاست را جایگزینی داوری سیاسی با دوگانه‌های مطلق خیر/شر می‌داند که امکان گفت‌وگو را از بین می‌برد (برنشتاین، ۱۹۸۶؛ وحیدزاده و ملک‌حسینی، ۱۴۰۱).

نکته نظری بسیار مهم این است که پژوهش حاضر، اخلاق یا ارزش‌های اخلاقی را به خودی خود نمی‌سنجد، بلکه نشان می‌دهد که چگونه اخلاقی سازی تفاوت به سازوکاری برای طرد سیاسی تبدیل می‌شود؛ مسئله اصلی، نه شدت باورها، بلکه کاربرد آن‌ها در داوری سیاسی است (برنشتاین، ۱۹۸۶؛ غیاث‌آبادی و همکاران، ۱۳۹۶). این تمایز، از نظر مفهومی و روش‌شناختی، نقطه قوت مقاله است و پیوند میان فلسفه سیاسی و داده‌های تجربی را تقویت می‌کند (جانستون، ۲۰۱۷؛ انجمن پیمایش جهانی ارزش‌ها، ۲۰۲۳).

تحلیل تطبیقی حاکی از این است که در ایران، سه شاخص اصلی بحران قضاوت سیاسی (کاهش تحمل مخالف، زوال اعتماد اجتماعی، و اخلاقی سازی تفاوت) به‌طور هم‌زمان و تقویت‌کننده یکدیگر عمل می‌کنند. این هم‌افزایی منفی، چرخه‌ای تقویتی ایجاد می‌کند که هر مؤلفه، دیگری را تشدید می‌نماید (اینگلهارت و ولزل، ۲۰۲۱؛ نوازی و هرسیج، ۱۴۰۴). درمقابل، این شاخص‌ها در ترکیه و مصر الزاماً هم‌راستا نیستند که این شرایط، سبب تفاوت الگوی ایران با این کشورها شده است (صالح، ۲۰۲۳؛ معدل، ۲۰۲۳).

از دیدگاه آرنتی، این وضعیت بحران ساختاری قضاوت سیاسی است؛ نه محصول رویدادهای خاص، بلکه نتیجه انباشت تدریجی الگوهای داوری در سطح نگرش‌های عمومی (آرنت، ۱۹۸۲؛ ویلا، ۲۰۰۰). این تفسیر نشان می‌دهد که بحران سیاست در ایران را نمی‌توان تنها با اصلاحات نهادی یا سیاست‌گذاری حل کرد، مگر اینکه ظرفیت قضاوت سیاسی بازسازی شود (بن‌حبيب، ۱۹۹۲؛ زنگنه و همکاران، ۱۴۰۲). درواقع، آنچه داده‌های مربوط به ایران نشان می‌دهند، نه یک بحران مقطعی، بلکه زوال تدریجی «فهم مشترک»، به‌عنوان پیش‌شرط هرگونه اجتماع سیاسی، است (آرنت، ۱۹۸۲، ۷۴-۷۰). این زوال، سیاست را به عرصه تقابل‌های حل‌نشده تبدیل می‌کند که در آن دیگری نه شریک گفت‌وگو، بلکه تهدیدی اخلاقی است.

براساس آنچه مطرح شد، یافته‌های تجربی به‌گونه‌ای منسجم از فرضیه اصلی حمایت می‌کنند: «بحران سیاست در ایران پیش و بیش از هرچیز، بحران قضاوت سیاسی است». این بحران در داده‌های پیمایشی قابل مشاهده، در چارچوب آرنت قابل تبیین، و از نظر تطبیقی متمایز از موارد منطقه‌ای است (آرنت، ۱۹۵۸؛ باینر، ۱۹۸۳). به این ترتیب، مقاله تأکید می‌کند

که بدون بازآفرینی افق داوری مشترک و مهار اخلاقی‌سازی تفاوت، سیاست در چرخه طرد و بی‌اعتمادی باقی خواهد ماند (برنشتاین، ۱۹۸۶؛ نوریس و اینگلهارت، ۲۰۱۹).

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با تکیه بر چارچوب نظری قضاوت سیاسی هانا آرنست و تحلیل داده‌های چندموجی پیمایش جهانی ارزش‌ها نشان داد که بحران سیاست در ایران را نمی‌توان تنها به شکاف‌های ایدئولوژیک، ناکارآمدی نهادی، یا تعارض منافع فروکاست. یافته‌های تجربی به گونه‌ای منسجم حاکی از این است که آنچه در سطح نگرش‌های عمومی در حال فرسایش است، ظرفیت قضاوت سیاسی، به مثابه توانایی داوری میان‌سوژه‌ای در افق جهان مشترک است. کاهش پیوسته تحمل مخالف، زوال اعتماد اجتماعی، و شرطی شدن مشروعیت کنش‌های اعتراضی، نه نشانه‌هایی منفرد، بلکه اجزای یک الگوی ساختاری از زوال قضاوت سیاسی به شمار می‌آیند.

مهم‌ترین دستاورد نظری پژوهش این است که نشان می‌دهد، این بحران نه به‌طور مستقیم، بلکه از طریق سازوکار «اخلاقی‌سازی تفاوت» عمل می‌کند. داده‌ها تأیید می‌کنند که مسئله اصلی، تنها شدت باورهای اخلاقی یا میزان پابندی هنجاری نیست، بلکه نحوه ترجمه تفاوت‌های سیاسی و اجتماعی به داوری‌های اخلاقی مطلق و طردکننده است. این تمایز، که ریشه در خوانش آرنست از تمایز میان اخلاق فردی و قضاوت سیاسی دارد، امکان پرهیز از خلط مفهومی رایج در ادبیات فرهنگ سیاسی را فراهم می‌کند (آرنست، ۱۹۸۶، ۳۶-۳۳؛ برنشتاین، ۱۹۸۶، ۲۲۸-۲۲۳).

از لحاظ نظری، این مقاله سه دستاورد مهم دارد؛ نخست، مفهوم قضاوت سیاسی آرنست را از سطح تحلیل صرفاً هنجاری به سطح تحلیل تجربی منتقل می‌کند و نشان می‌دهد که این مفهوم، قابلیت عملیاتی شدن در قالب شاخص‌های پیمایشی را دارد؛ دوم، با معرفی اخلاقی‌سازی تفاوت به عنوان متغیر میانجی، سازوکاری مفهومی ارائه می‌دهد که می‌تواند پیوند میان کاهش تحمل مخالف و فروپاشی اعتماد اجتماعی را توضیح دهد؛ سوم، از طریق تحلیل تطبیقی، نشان می‌دهد که الگوی ایران از نظر هم‌زمانی و هم‌افزایی مؤلفه‌های بحران قضاوت سیاسی متمایز است و نمی‌توان آن را تنها در قالب الگوهای عمومی اقتدارگرایی یا توسعه‌نیافتگی سیاسی طبقه‌بندی کرد. افزون بر این، پژوهش حاضر با بهره‌گیری از داده‌های

کمی (جدول شماره ۱، ضرایب مسیر) و تفسیر کیفی مبتنی بر مفاهیم آرنتی، نشان می‌دهد که روش ترکیبی می‌تواند فهم عمیق‌تری از بحران‌های سیاسی معاصر ارائه دهد.

در سطح سیاست‌پژوهی، پیامدهای یافته‌ها قابل توجه است؛ نخست، نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که سیاست‌گذاری‌هایی که تنها بر اصلاح نهادی، مهندسی قوانین، یا کنترل تعارضات متمرکزند (بدون توجه به ظرفیت دآوری شهروندان)، محدودیت‌های جدی‌ای خواهند داشت. بازسازی سیاست بدون بازسازی افق دآوری مشترک، به تعبیر آرنت، تلاشی برای احیای کنش در غیاب جهان مشترک است و از نظر ساختاری ناپایدار خواهد بود (آرنت، ۱۹۹۸، ۱۸۰-۱۷۵).

دوم، یافته‌ها هشدار می‌دهند که اخلاقی‌سازی سیاست، هرچند ممکن است در کوتاه‌مدت بسیج‌گر یا مشروعیت‌بخش به نظر برسد، در بلندمدت به تضعیف اعتماد اجتماعی و تشدید چرخه طرد منجر می‌شود. از این منظر، گفتمان‌های سیاسی‌ای که تفاوت را نه به مثابه امر قابل دآوری، بلکه به عنوان انحراف اخلاقی صورت‌بندی می‌کنند، در عمل، به بازتولید بحران قضاوت سیاسی دامن می‌زنند. پیامد سیاستی این امر آن است که تقویت ظرفیت تحمل و دآوری، نه از طریق ترویج تساهل صوری، بلکه از طریق مهار منطق‌های اخلاقی‌سازی شده دوست/دشمن امکان‌پذیر است.

سوم، در سطح جامعه مدنی و آموزش سیاسی، نتایج پژوهش نشان می‌دهد که بازسازی قضاوت سیاسی، مستلزم ایجاد فضاهایی برای تمرین دآوری میان‌سوره‌ای است؛ فضاهایی که در آن‌ها اختلاف نظر نه به عنوان تهدید اخلاقی، بلکه به مثابه بخشی از زیست سیاسی مشترک فهم شود. این امر با تأکید آرنت بر نقش فضای عمومی به عنوان عرصه ظهور و سنجش دآوری‌ها همخوان است (ویلا، ۲۰۰۰، ۱۸-۱۴).

سرانجام، این پژوهش، محدودیت‌هایی نیز دارد. داده‌های پیمایشی، امکان دسترسی مستقیم به فرایندهای ذهنی دآوری را فراهم نمی‌کنند و تحلیل‌ها، ناگزیر به سطح نگرش‌های اظهارشده محدود می‌مانند. با این حال، از دیدگاه آرنت، این محدودیت به خودی خود، نقص به‌شمار نمی‌آید؛ زیرا، قضاوت سیاسی، اساساً در عرصه عمومی و در الگوهای دآوری قابل مشاهده می‌شود، نه در نیت‌های درونی پنهان (آرنت، ۱۹۵۸؛ آرنت، ۱۹۸۶، ۴۵-۴۴).

در جمع‌بندی، مقاله حاضر استدلال می‌کند که بحران سیاست در ایران را باید پیش و پیش از هر چیز به مثابه بحران قضاوت سیاسی فهم کرد؛ بحرانی که در سطح داده‌های تجربی

قابل مشاهده، در چارچوب نظری آرنت قابل تبیین، و از نظر پیامدهای نظری و سیاستی، بسیار تعیین‌کننده است. احیای سیاست، در این معنا، نه تنها مستلزم اصلاح ساختارها، بلکه نیازمند بازسازی ظرفیت داوری مشترک در جامعه است.*

منابع

احمدی، حسین؛ کسرائی، محمدسالار (۱۴۰۱). تبیین جامعه‌شناختی ریای سیاسی و پیامدهای آن برای دولت‌های خودکامه (آلمان نازی، شوروی، و ایران پیش از انقلاب). پژوهشنامه علوم سیاسی، ۱۷ (۴)، ۷-۵۲.

<https://doi.org/10.22034/ipsa.2022.470>

آرنت، هانا (۱۳۹۱). توتالیتاریسم. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: ققنوس.
آرنت، هانا (۱۳۹۸ الف). یهودی‌ستیزی، عناصر و خاستگاه‌های حاکمیت توتالیتار. ترجمه مهدی تدینی. تهران: ققنوس.
آرنت، هانا (۱۳۹۸ ب). امپریالیسم، عناصر و خاستگاه‌های حاکمیت توتالیتار. ترجمه مهدی تدینی. تهران: ققنوس.
آرنت، هانا (۱۳۹۸ ج). توتالیتاریسم، عناصر و خاستگاه‌های حاکمیت توتالیتار. ترجمه مهدی تدینی. تهران: ققنوس.

آرنت، هانا (۱۳۹۸). آئشمن در اورشلیم؛ گزارشی در باب ابتذال شر. ترجمه زهرا شمس. تهران: برج.
آرنت، هانا (۱۳۹۹). حیات ذهن. ترجمه مسعود علیا. تهران: ققنوس.
آرنت، هانا (۱۳۹۹). وضع بشر. ترجمه مسعود علیا. تهران: ققنوس.
ازغندی، علیرضا؛ خضری، محمد (۱۳۹۵). بررسی میزان سازگاری الگوی تحول فرهنگی اینگلهارت در ایران (براساس شاخص‌های مادی/فرامادی). پژوهش‌های سیاسی و بین‌المللی، ۷ (۲۸)، ۱-۲۷.
حاجی‌آقا، رحیم؛ پاک‌نیا، محبوبه (۱۳۹۷). تبیین جایگاه حوزه عمومی و امر سیاسی در اندیشه سیاسی هانا آرنت. رهافت‌های سیاسی و بین‌المللی، ۱۰ (۱)، ۸۳-۶۲.
زنگنه، پیمان؛ اطهری، سیدحسین؛ نصیری حامد، رضا؛ و روح‌الله اسلامی (۱۴۰۲). جستجو در جهان بی‌معنا: روایت بیناذهنی آرنت از سوژه. غرب‌شناسی بنیادی، ۱۴ (۲)، ۲۴۴-۲۱۹.

<https://doi.org/10.30465/os.2024.48786.1982>

سرپرست سادات، سیدابراهیم (۱۳۹۴). الگوشناسی و بازشناسی انتقادی دموکراسی نزد جریان ایرانی متمایل به لیبرالیسم در دوره جمهوری اسلامی. پژوهشنامه علوم سیاسی، ۱۰ (۴)، ۷۵-۱۱۰.
شیری، حامد (۱۴۰۱). مطالعه نسلی تغییرات ارزشی در ایران (تحلیل ثانویه داده‌های موج ۴ و ۷ پیمایش ارزش‌های جهانی). پژوهش‌های جامعه‌شناسی معاصر، ۱۱ (۲۰)، ۲۲۴-۱۹۷.

<https://doi.org/10.22084/csr.2022.24682.1996>

غیاث‌آبادی، رضا؛ وثوقی، منصور؛ و ازکیا، مصطفی (۱۳۹۶). بررسی رابطه تجددگرایی و ویژگی‌های اخلاقی در بین ۶۰ کشور جهان: تحلیل ثانویه موج ششم پیمایش ارزش‌های جهانی. جامعه‌پژوهی فرهنگی، ۸ (۲)، ۱۴۲-۱۱۵.

میرخوشخو، سیده‌آمنه؛ حسینی، سیدکیوان (۱۴۰۴). تحلیل جنبش دانشجویی ایران (۱۳۵۷-۱۳۲۰) براساس مؤلفه‌های «عمل» هانا آرنت. پژوهشنامه علوم سیاسی، ۲۰ (۴)، (انتشار آنلاین پیش از چاپ).

<https://doi.org/10.22034/ipsa.2025.553>

نجف‌پور، سارا؛ تدین‌راد، علی (۱۳۹۸). نسبت سیاست و فهم در منظومه فکری هانا آرنت. دانش سیاسی، ۱۵ (۲)، ۵۶۷-۵۹۰.

<https://doi.org/10.30497/pk.2019.2673>

نوازنی، علی؛ هرسیج، حسین (۱۴۰۴). تقویت سرمایه اجتماعی و سیاسی: آموزه‌هایی از شواهد پیمایش ارزش‌های جهانی و رهنمودهای سیاستی ایران. فصلنامه مطالعات راهبردی فرهنگ (انتشار آنلاین پیش از چاپ).

<https://doi.org/10.22083/scsj.2025.543808.1303>

وحیدزاده، مریم؛ حسینی، ملک (۱۴۰۱). آرنت؛ خود و اراده خودانگیخته. دانش حقوق، ۱۵ (۱)، ۹۷-۱۱۷.

<https://doi.org/10.29252/kj.2022.214424.0>

Alexander, A. C., & Welzel, C. (2011). Islam and Patriarchy: How Robust is Muslim Support for Patriarchal Values? *International Review of Sociology*, 21(2), 249-276. <https://doi.org/10.1080/03906701.2011.581801>

Arendt, H. (1958). *The Human Condition*. University of Chicago Press.

Arendt, H. (1961). *The Origins of Totalitarianism* (2nd ed.). Meridian Books.

Arendt, H. (1963). *Eichmann in Jerusalem: A Report on the Banality of Evil*. Viking Press.

Arendt, H. (1978). *The Life of the Mind* (Vols. 1-2). Harcourt Brace Jovanovich.

Arendt, H. (1982). *Lectures on Kant's Political Philosophy* (R. Beiner, Ed.). University of Chicago Press.

Arendt, H. (2003). *Responsibility and Judgment* (J. Kohn, Ed.). Schocken Books.

Beiner, R. (1983). *Political Judgment*. University of Chicago Press.

Benhabib, S. (1992). *Situating the Self: Gender, Community and Postmodernism in Contemporary Ethics*. Routledge.

Bernstein, R. J. (1986). *Philosophical Profiles: Essays in a Pragmatic Mode*. University of Pennsylvania Press.

Fornell, C., & Larcker, D. F. (1981). Evaluating Structural Equation Models with Unobservable Variables and Measurement Error. *Journal of Marketing Research*, 18(1), 39-50. <https://doi.org/10.2307/3151312>

Hair, J. F., Black, W. C., Babin, B. J., & Anderson, R. E. (2019). *Multivariate Data Analysis* (8th ed.). Cengage.

Inglehart, R., & Welzel, C. (2021). Cultural Map-World Values Survey. Retrieved from <https://www.worldvaluessurvey.org/WVSContents.jsp>

- Inglehart, R., & Christian Welzel. (2005). *Modernization, Cultural Change, and Democracy: The Human Development Sequence*. Cambridge University Press.
- Iyengar, S., Lelkes, Y., Levendusky, M., Malhotra, N., & Westwood, S. J. (2019). The Origins and Consequences of Affective Polarization in the United States. *Annual Review of Political Science*, 22, 129-146. <https://doi.org/10.1146/annurev-polisci-051117-073034>
- Johnston, M. P. (2017). Secondary Data Analysis: A Method of which the Time Has Come. *Qualitative and Quantitative Methods in Libraries*, 3(3), 619-626.
- Moaddel, M. (2023). Values and Political Attitudes in the Middle East: Comparative Analysis of Iran, Iraq, and Saudi Arabia. World Values Survey Publications.
- Norris, P. (2009). The Impact of the Internet on Political Activism: Evidence from Europe. In C. Romm Livermore & K. Setzekorn (Eds.), *Social Networking Communities and E-Dating Services: Concepts and Implications* (pp. 123-141). IGI Global. <https://doi.org/10.4018/978-1-60566-104-9.ch007>
- Norris, P., & Inglehart, R. (2019). *Cultural Backlash: Trump, Brexit, and Authoritarian Populism*. Cambridge University Press.
- Putnam, R. D. (2000). *Bowling Alone: The Collapse and Revival of American Community*. New York: Simon & Schuster.
- Raudenbush, S. W., & Bryk, A. S. (2002). *Hierarchical Linear Models: Applications and Data Analysis Methods* (2nd ed.). SAGE Publications.
- Saleh, A. (2023). *Trust in Institutions and Generalized Trust in Turkey: A Comparison of Europe and Turkey*. World Values Survey Working Paper Series.
- Villa, D. R. (1996). *Arendt and Heidegger: The Fate of the Political*. Princeton University Press.
- Villa, D. R. (2000). The Development of Arendt's Political Thought. In D. R. Villa (Ed.), *The Cambridge Companion to Hannah Arendt* (pp. 1-25). Cambridge University Press.
- World Values Survey Association. (2023). World Values Survey Waves 4-7 (1999-2022) [Data files and codebooks]. Available at: <https://www.worldvaluessurvey.org/WVSDocumentationWV7.jsp>.



Research Paper

Investigating the Role of Non-Governmental Organizations (NGOs) in Electoral Participation in the Islamic Consultative Assembly Elections: A Case Study of Isfahan City (2023)Mehin Panahi Bazargah¹ *Seyyed Hassan Malaekhe² Mir Ebrahim Seddiq³

1. Ph.D. Candidate in Political Sociology, Department of Political Science and International Relations, Islamic Azad University, Shahreza Branch, Esfahan, Iran

2. Associate Professor of Political Science, Department of Political Science and International Relations, Islamic Azad University, Shahreza Branch, Esfahan, Iran

3. Assistant Professor, Department of Political Science and International Relations, Islamic Azad University, Shahreza Branch, Esfahan, Iran

DOI: <https://doi.org/10.22034/ipsa.2026.566>

Receive Date: 07 May 2026

Revise Date: 08 July 2026

Accept Date: 11 July 2026



©2021 by the authors, Licensee IPSA, Tehran, Iran. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>)

Extended Abstract**Introduction**

Electoral participation represents a central dimension of democratic governance and political legitimacy. Through elections, citizens obtain opportunities to influence public decision-making, evaluate political representatives, and contribute to the functioning of democratic institutions. In representative political systems, voter turnout is commonly considered an indicator of citizens' political engagement, institutional trust, and willingness to participate in public affairs. Therefore, identifying the factors that encourage or discourage electoral participation remains a major concern in political science and public policy research.

In the Islamic Republic of Iran, elections for the Islamic Consultative Assembly (Majles) hold particular importance due to the Parliament's responsibilities in legislation, executive oversight, approval of development programs, and monitoring governmental performance. Citizens' participation in parliamentary elections consequently influences both the perceived legitimacy and effectiveness of political governance. However, electoral participation is a complex phenomenon shaped by multiple social, political, cultural, economic, and psychological factors. Understanding these factors requires attention not only to formal political institutions but also to the role of civil society organizations. Previous studies have identified several determinants of political participation, including political trust, political efficacy, education, religious commitment, media exposure, social capital, civic engagement, socioeconomic conditions, and political awareness. Although these factors have received considerable scholarly attention, the contribution of civil society organizations, particularly non-governmental organizations (NGOs), to electoral participation has remained relatively underexplored in the Iranian context. NGOs represent important components of civil society because they facilitate voluntary participation, collective action, social communication, and civic education outside formal governmental structures. Through activities such as public awareness programs, advocacy, community development, and social services, NGOs create opportunities for citizens to develop civic skills, strengthen interpersonal trust, and engage with broader social networks. Consequently, NGOs may function as intermediaries connecting citizens

*** Corresponding Author:**

Seyyed Hassan Malaekhe, Ph.D.

E-mail: hmalaekhe@iau.ac.ir

with political institutions and enhancing participatory capacities. This study is theoretically grounded in Political Socialization Theory, Social Capital Theory, Resource Mobilization Theory, Political Opportunity Theory, and the democratic perspectives of Robert Dahl, Sidney Verba, and Robert Putnam. These approaches collectively emphasize that participation is influenced by citizens' access to political resources, social networks, civic experiences, and perceptions of political efficacy. From this perspective, NGOs may contribute to democratic participation by increasing political awareness, strengthening trust, facilitating collective action, and providing channels for civic engagement. Isfahan provides an appropriate context for examining this relationship. As one of Iran's largest metropolitan areas, the city has numerous universities, cultural institutions, and registered NGOs active in social, environmental, educational, charitable, and community fields. Despite its strong civic characteristics, electoral participation in recent parliamentary elections has declined compared with previous periods. This situation raises important questions regarding the factors influencing citizens' willingness to participate in electoral processes. Accordingly, the main hypothesis of this study examines whether NGO activities significantly influence citizens' electoral participation in Isfahan.

Main Hypothesis

NGO activities have a significant positive effect on citizens' electoral participation in Isfahan. This study examines the effects of NGO activity type, educational programs, legal and institutional activities, reliance on NGOs, and the mediating role of political awareness in electoral participation.

Methodology

This study employed an applied quantitative cross-sectional survey design to examine the relationship between NGO activities and citizens' electoral participation in the 2023 Islamic Consultative Assembly elections in Isfahan, with a focus on the mediating role of political awareness. The statistical population consisted of NGO members in Isfahan. Using Cochran's formula at a 95% confidence level, 384 respondents were selected through proportional random sampling. Data were collected using a researcher-developed questionnaire measuring NGO activities, educational and awareness programs, reliance on NGOs, legal and institutional activities, political awareness, and electoral participation based on a five-point Likert scale. Content validity was confirmed through expert evaluation, while construct validity and reliability were assessed using confirmatory factor analysis (CFA), Cronbach's alpha, Composite Reliability (CR), and Average Variance Extracted (AVE). The proposed model was tested using Structural Equation Modeling (SEM), and the mediating effect of political awareness was examined through bootstrap analysis.

Results and Discussion

The structural equation modeling (SEM) results provided empirical support for the main hypothesis of the study, demonstrating that NGO activities significantly influence citizens' electoral participation in the Islamic Consultative Assembly elections in Isfahan. The structural model examined the direct and indirect effects of NGO activities, including the type of NGO activities, educational and awareness-building programs, legal and institutional initiatives, citizens' reliance on NGOs, and the mediating role of political awareness.

The adequacy of the proposed model was first assessed through goodness-of-fit indices. The obtained values indicated an acceptable fit between the theoretical model and empirical data. The Chi-square to degrees of freedom ratio (CMIN/df) was 1.94, suggesting an acceptable model fit. The RMSEA value was 0.049, indicating a good approximation of the model. Furthermore, the comparative fit indices demonstrated



acceptable model performance, with CFI equal to 0.90 and TLI equal to 0.89. The parsimonious fit indices also confirmed the adequacy of the model, as PNFI reached 0.67. Overall, these results indicate that the proposed conceptual framework adequately represents the relationships among NGO activities, political awareness, and electoral participation.

Table (1). The Role of NGOs in Electoral Participation: A Case Study of Isfahan City (2023)

Fit Index	Value	Interpretation
CMIN/df	1.94	Good fit
p-value	0.000	Acceptable fit
RMR	0.068	Good fit
TLI	0.89	Acceptable fit
CFI	0.90	Good fit
RMSEA	0.049	Good fit
PNFI	0.67	Good fit

The structural path analysis revealed that all dimensions of NGO activities, except the direct effect of political awareness on direct electoral participation, had statistically significant relationships with electoral participation. The type of NGO activities positively affected both direct and interactive electoral participation. Specifically, this variable explained 11.3% of the variance in direct participation and 7.0% of the variance in interactive participation. Moreover, it indirectly influenced interactive participation through political awareness, indicating that the nature and orientation of NGO activities contribute to citizens' political engagement by increasing awareness and civic understanding. Educational and awareness-building programs represented another significant predictor of electoral participation. These activities directly contributed to both forms of participation by providing citizens with political knowledge, improving civic skills, and encouraging involvement in electoral processes. The findings suggest that NGOs do not merely provide social services but also operate as educational institutions that enhance citizens' capacity for democratic engagement. Citizens' reliance on NGOs also demonstrated a significant positive effect on electoral participation. Reliance on NGOs explained 16.4% of the variance in direct participation and 30.1% of the variance in interactive participation. This finding indicates that when citizens perceive NGOs as trustworthy, effective, and responsive organizations, they are more likely to participate in political discussions, exchange political information, and engage with electoral processes. Thus, public trust in civil society organizations represents an important mechanism through which civic institutions encourage democratic involvement. The strongest effects were associated with the legal and institutional activities of NGOs. These activities explained 41% of the variance in direct electoral participation and 61% of the variance in interactive electoral participation. Furthermore, legal and institutional activities indirectly influenced participation through political awareness. This result highlights the importance of NGOs' advocacy functions, including promoting transparency, defending citizens' rights, facilitating communication between society and institutions, and encouraging lawful forms of political participation.

Table (2). Standardized Structural Path Coefficients of the Final Model

Structural Path	Standard β	SE	CR	p-value	Bootstrap SE	Result
Type of NGO activities → Direct participation	0.713	0.113	5.33	<0.001	0.116	Supported
Type of NGO activities → Interactive participation	0.831	0.173	4.80	<0.001	0.176	Supported
Education and awareness programs → Direct	0.808	0.061	7.02	<0.001	0.064	Supported

participation						
Education and awareness programs → Interactive participation	0.833	0.101	5.09	<0.001	0.104	Supported
Reliance on NGOs → Direct participation	0.302	0.001	3.91	<0.001	0.079	Supported
Reliance on NGOs → Interactive participation	0.118	0.003	2.87	0.004	0.043	Supported
Political awareness → Direct participation	0.08	0.002	1.58	0.114	0.053	Rejected
Political awareness → Interactive participation	0.154	0.012	2.90	0.004	0.055	Supported
Legal activities → Direct participation	0.78	0.09	6.08	<0.001	0.093	Supported
Legal activities → Interactive participation	0.88	0.148	4.78	<0.001	0.152	Supported

The mediating role of political awareness was also examined. The findings showed that political awareness significantly influenced interactive electoral participation, explaining 14.1% of its variance. However, its direct effect on direct electoral participation was statistically insignificant ($\beta = 0.08$, $p = 0.114$). Therefore, political awareness mainly functions as an indirect mechanism through which NGO activities promote political dialogue, information exchange, and civic interaction.

Table (3). Direct and Indirect Effects of Independent Variables on Electoral Participation

Variable	Direct Effect	Indirect Effect (through Political Awareness)	Total Effect
Type of NGO activities	0.70	0.23	0.93
Reliance on NGOs	0.301	0.000	0.301
Legal activities of NGOs	0.61	0.104	0.714
Political awareness	0.141	—	0.141

The results presented in Table 8 demonstrate that the highest total effect on electoral participation belonged to the type of NGO activities (0.93), followed by legal and institutional activities of NGOs (0.714). The indirect effects observed through political awareness confirm its mediating role in the relationship between civil society activities and electoral participation. In contrast, reliance on NGOs primarily influenced participation through direct pathways. These findings support the assumptions of Political Socialization Theory, which emphasizes that political attitudes and behaviors develop through interaction with social institutions. NGOs contribute to political socialization by organizing educational programs, civic campaigns, and community activities that increase citizens' understanding of political processes. The results are also consistent with Social Capital Theory, particularly Putnam's perspective, which highlights the importance of trust, voluntary associations, and social networks in facilitating collective action. NGOs strengthen social connections and create environments in which citizens develop greater political efficacy and willingness to participate.

Furthermore, the findings support the democratic perspectives of Dahl and Verba, who consider active citizen participation a fundamental element of democratic governance. NGOs provide channels through which citizens acquire political skills, articulate social demands, and develop confidence in their ability to influence political outcomes. Overall, the evidence indicates that NGOs perform functions beyond traditional social services. Through educational activities, legal initiatives, organizational engagement, and awareness-building programs, they contribute to strengthening political participation and improving the quality of democratic processes.



Conclusion

This study examined the influence of NGO activities on citizens' electoral participation in the 2023 Islamic Consultative Assembly elections in Isfahan. The findings confirmed the main hypothesis and demonstrated that NGOs significantly contribute to enhancing both direct and interactive forms of electoral participation. Among the examined factors, legal and institutional activities of NGOs showed the strongest direct influence, indicating that organizations involved in advocacy, transparency promotion, and citizen-institution communication play a crucial role in encouraging democratic engagement. In addition, citizens' reliance on NGOs positively affected participation, emphasizing the importance of institutional trust in strengthening civic involvement. The study also demonstrated that political awareness operates as an important mediating mechanism. Although political awareness did not significantly influence direct electoral participation, it increased interactive participation by encouraging political discussion, information exchange, and civic dialogue. Therefore, NGOs' educational and awareness-building activities should be considered long-term investments in democratic development. The findings contribute theoretically by supporting Political Socialization Theory, Social Capital Theory, Resource Mobilization Theory, and Political Opportunity Theory. Practically, they suggest that policymakers should recognize NGOs as important partners in promoting democratic participation. Creating supportive legal frameworks, encouraging cooperation between public institutions and NGOs, and strengthening civic education programs can enhance citizens' involvement in electoral processes.

Despite these contributions, the study has limitations. Since the research was conducted only in Isfahan, generalization to other regions should be approached cautiously. Additionally, the cross-sectional design limits conclusions regarding long-term causal relationships. Future studies may apply longitudinal designs, comparative approaches across provinces, or qualitative methods to further investigate the relationship between civil society organizations and political participation. In conclusion, strengthening NGOs can contribute to greater electoral participation, enhanced political legitimacy, and deeper citizen involvement in public decision-making. Developing a supportive environment for civil society organizations may therefore represent an effective strategy for promoting sustainable democratic participation in Iran.

Keywords: Electoral Participation, Non-Governmental Organizations (NGOs), Isfahan, Islamic Consultative Assembly.

Resources

- Akbari, A., Heidari, N., & Bakhshaieshi Ardestani, A. (2024). Examining the Effect of Social Capital on Political Participation of Students in Ilam. *Farhang-e Ilam*, 82-83, 7-29. (In Persian)
- Akbari, Z., Ahmadpour Parvizian, J., & Dargahi Jouzestani, S. A. (2016). *An Introduction to Concepts and Theories of Political and Social Participation*. Tehran: Raznehan. (In Persian)
- Amiri, A. (2013). *Non-Governmental Organizations and Public Participation* (2nd ed.). Tehran: Sirvan. (In Persian)
- Boulding, C. (2014). *NGOs, Political Protest, and Civil Society*. Cambridge:



- Cambridge University Press. <https://www.cambridge.org/core/books/ngos-political-protest-and-civil-society/1D42566DE3B74DFB7DE5FA5A666E0D25>
- Boulding, C., & Holzner, C. A. (2020). Community Organizations and Latin America's Poorest Citizens: Voting, Protesting, and Contacting Government. *Latin American Politics and Society*, 62(4), 98–125. <https://doi.org/10.1017/LAP.2020.17>
- Canpolat, M. D. (2023). The Role of Non-Governmental Organizations on Participation in Political Life: The Case of the Turkish Diaspora in Germany. *Turkish Journal of Diaspora Studies*. <https://doi.org/10.52241/tjds.2023.0063>.
- Della Porta, D., & Diani, M. (2020). *Social Movements: An Introduction* (3rd ed.). Wiley.
- Ghazanfari, H. (2015). *Non-Governmental Organizations and the International Peace Process*. Tehran: Mizan Legal Foundation. (In Persian)
- Hedayati, N., & Jamshidi, M. (2016). The Role and Position of Non-Governmental Organizations in Political Participation during the Presidencies of Khatami, Ahmadinejad, and Rouhani. *Political Science Quarterly*, 12(36), 125–152. (In Persian)
- Jagadish, B. (2014). Strengthening the Effectiveness of Democratic Governance: Efforts by Non-Governmental Organisations. *Abhinav-National Monthly Refereed Journal of Research in Arts & Education*, 3(1), 42–52.
- Jasper, J. M. (2011). Emotions and Social Movements: Twenty Years of Progress. *Emotion Review*, 3(3), 337–343.
- Kosygina, K. E., & Kaminsky, V. S. (2020). The Role of Non-Commercial Organizations in Increasing the Electoral Activity of Citizens. *Social Science Insights*, 3(3), 90–111. [https://doi.org/10.14258/SSI\(2020\)3-07](https://doi.org/10.14258/SSI(2020)3-07)
- Leil Goel, L. M. (2017). *Political Participation* (Translated by S. A. Rahimi). Tehran: Mizan Legal Foundation.
- Modarresi, M., Abtahi, S. M., & Barzegar, K. (2024). Examining Citizens' Political Participation in the 11th Parliamentary Elections in Ahvaz. *Rahyaf-e Enghelab-e Eslami*, 68, 117–144. (In Persian)
- Majdinasab, M. E. (2019). *Political Participation: How and Why*. Tehran: Society of Sociologists. (In Persian)
- Niazi, M., Hassanzadeh, Z., & Mohammadzadeh, M. (2020). *Political Participation: From Theory to Practice and Strategies*. Tehran: Naqd Farhang Publishing. (In Persian)
- Noori, A. (2024). Analysis of Factors Affecting Political Participation in Rural



- Communities: Case Study of Lenjan County. *Spatial Planning (Geography)*, 55, 85–102. (In Persian)
- Parry, G., Moyser, G., & Day, N. (1992). *Political Participation and Democracy in Britain*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Patnam, R. (2013). *Democracy and Civil Traditions* (Translated by M. T. Delfrouz). Tehran: Sociologists.
- Rahbarqazi, M., and Noei Baghban. S.M (2022). Electoral Participation in Iran: Direct and Indirect Effects of Social Media through Liberation Values and Secularism. *Research Letter of Political Science*, 17(3), 87–116. <https://doi.org/10.22034/ipsa.2022.467>. (In Persian)
- Saeedi, M. R. (2014). *An Introduction to Public Participation and Non-Governmental Organizations*. Tehran: SAMT. (In Persian)
- Sefidi, H. (2019). *Political Awareness and Informed Voting*. Tehran: Hanoon Publishing. (In Persian)
- Sharapour, Mahmoud. (2006). *Social Capital: Conceptualization, Measurement, and Policy Implications*. Sari: Publications of the Mazandaran Organization of Management and Planning. (In Persian)
- Shahramnia, S.A. M., & Molaei, S. (2011). An Analysis of the Effect of Political Awareness on Electoral Participation: A Case Study of Teachers in Districts 1 and 3 of Isfahan. *Research Letter of Political Science*, 6(1), e139 (In Persian)
- Shafiei Seifabadi, Mohsen. (2021). An Examination of the Reasons for the Decrease in Public Participation in the 2021 Elections and the Future of Citizens' Electoral Behavior: Based on Milbrath's Theory of Political Participation and Schwartz's Scenario-Writing Theory. *Research Letter of Political Science*, 16(3), 61–108. <https://doi.org/10.22034/ipsa.2021.439> (In Persian)
- Shayeiri, T., Jahanparvar, T., Raqami, F., & Monti, A. (2024). Electoral Behavior of Iranian Ethnic Groups and Influencing Factors: Meta-Analysis of Studies (2009–2022). *Rahbord-e Siyasi*, 29, 163–198. (In Persian)
- Taghavi, Z. A. (2009). *Barriers to Women's Political Participation in Iran*. Tehran: Rasaneh Publishing. (In Persian)
- Vallejo, K. (2011). NGOs, Politics, and Participation: A Critical Case Study of the Foreign Funded NGO Sector and Its Capacity to Empower Local Communities. *Reconsidering Development*, 2(1), 3. <https://pubs.lib.umn.edu/index.php/reconsidering/article/download/570/564>.

بررسی نقش سازمان‌های مردم‌نهاد در مشارکت انتخاباتی مردم در دوازدهمین دوره انتخاباتی مجلس شورای اسلامی؛ مطالعه موردی شهر اصفهان ۱۴۰۲

مهین پناهی بازارگه^۱ * سیدحسن ملانکه^۲ میرابراهیم صدیق^۳

۱. دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی سیاسی، گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد شهرضا، اصفهان، ایران

۲. دانشیار علوم سیاسی، گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد شهرضا، اصفهان، ایران

۳. استادیار گروه علوم سیاسی، گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد شهرضا، اصفهان، ایران

لینک گزارش نتیجه مشابهت‌یابی: <https://www.samimnoor.ir/view/fa/SimilarityResult?ItemID=45120829718/3%>

20.1001.1.1735790.1404.21.1.4.8

چکیده

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۲/۱۷

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۵/۰۴/۱۷

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۴/۲۰

نوع مقاله: پژوهشی

واژگان کلیدی:

مشارکت انتخاباتی، سازمان‌های مردم‌نهاد، اصفهان، مجلس شورای اسلامی

هدف پژوهش حاضر، بررسی نقش سازمان‌های مردم‌نهاد در مشارکت انتخاباتی مجلس شورای اسلامی در شهر اصفهان براساس نظریه مشارکت سیاسی وربا و دال است. وربا، مشارکت سیاسی را رفتاری داوطلبانه برای اثرگذاری بر تصمیم‌گیری‌های عمومی، از رأی دادن تا کنش اعتراضی، تعریف کرده و دال بر تکرار قدرت و نقش گروه‌ها و نهادهای مدنی در دسترسی به حکومت تأکید می‌کند. هردو نظریه، سازمان‌های غیردولتی را ابزارهای آموزش، بسیج، و نمایندگی منافع شهروندان در مشارکت سیاسی می‌دانند. روش انجام پژوهش حاضر، کمی بوده و به شیوه پیمایشی انجام شده است. جامعه آماری پژوهش، شهروندان عضو سمن‌های شهر اصفهان هستند که با استفاده از فرمول کوکران، ۳۸۴ نفر به‌صورت سهمیه‌ای انتخاب شدند. داده‌ها با استفاده از پرسش‌نامه محقق‌ساخته با روایی صوری (ضریب لاوشه=۰/۷۱) و پایایی (آلفای کرونباخ بیشتر از ۰/۷) گردآوری شد. یافته‌های پژوهش نشان داد که نوع فعالیت سمن‌ها با میزان (۰/۱۱۳)، اتکا به سمن (۰/۱۶۴)، اقدامات قانونی سمن‌ها (۰/۴۱)، مشارکت مستقیم را تبیین کرده‌اند. همه شاخص‌های برازش مدل در سطح مطلوبی بوده و حکایت از مطلوبیت مدل تجربی و برازش آن دارند؛ بنابراین، مشارکت انتخاباتی، به‌ویژه تعاملی، حاصل تعامل سه منبع نهادی، اجتماعی، و شناختی است که در پیوند با یکدیگر می‌توانند سازوکار پایداری برای مشارکت سیاسی ایجاد کنند.

* نویسنده مسئول:

سیدحسن ملانکه

پست الکترونیک: h.malaekheh@iau.ac.ir

مقدمه

مشارکت سیاسی یکی از بنیادی‌ترین مؤلفه‌های پویایی نظام‌های سیاسی و از شاخص‌های اساسی ارزیابی توسعه سیاسی، حکمرانی مطلوب، و مشروعیت نظام‌های مردم‌سالار به‌شمار می‌آید. در میان شکل‌های مختلف کنشگری سیاسی، مشارکت انتخاباتی، به‌دلیل نقش تعیین‌کننده‌اش در چرخش نخبگان، انتقال نظام‌مند مطالبات جامعه به ساختار قدرت، و افزایش پاسخ‌گویی نهادهای حاکمیتی، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. میزان حضور شهروندان در انتخابات، بازتابی از سطح اعتماد عمومی به نهادهای رسمی، احساس اثرگذاری فردی و جمعی، و کیفیت پیوند میان جامعه مدنی و ساختار قدرت است (سعیدی، ۱۳۹۳، ۱۲). هرچه مشارکت انتخاباتی، گسترده‌تر و فراگیرتر باشد، مشروعیت نظام سیاسی تقویت می‌شود و پایداری و ثبات دموکراتیک افزایش می‌یابد. بااین حال، رفتار انتخاباتی شهروندان، تنها حاصل محاسبات عقلانی یا ویژگی‌های روان‌شناختی فردی نیست، بلکه در بستر شبکه‌های اجتماعی، نهادهای مدنی، و فرایندهای اجتماعی‌شدن سیاسی شکل می‌گیرد.

در جمهوری اسلامی ایران، مجلس شورای اسلامی، به‌عنوان نهاد قانون‌گذاری، نقشی محوری در تصویب قوانین، نظارت بر عملکرد دولت، و نمایندگی مطالبات اجتماعی ایفا می‌کند؛ ازاین‌رو، انتخابات مجلس، همواره یکی از مهم‌ترین عرصه‌های سنجش مشارکت سیاسی شهروندان به‌شمار می‌آید. باوجود تأکید قانون اساسی و گفتمان رسمی بر نقش مردم در تعیین سرنوشت سیاسی، شواهد سال‌های اخیر نشان می‌دهد که میزان مشارکت در انتخابات مجلس، به‌ویژه در برخی کلان‌شهرها، کاهش یافته است. این روند تبیین‌های پرشماری را در ادبیات پژوهش برانگیخته است. نتایج پژوهش‌های عشایری و همکاران (۱۴۰۳)، مدرسی و همکاران (۱۴۰۳)، و ضیایی (۱۳۸۸) نشان می‌دهد که متغیرهای فردی و ساختاری پرشماری مانند سن، تحصیلات، مذهبی بودن، رضایت از زندگی، کارآمدی سیاسی، بیگانگی از سیاست، و استفاده از رسانه‌ها، بر مشارکت سیاسی تأثیرگذارند. رفتار انتخاباتی شهروندان در بستر فرایندهای اجتماعی‌شدن شکل می‌گیرد (مجدی‌نسب، ۱۳۹۸، ۳۸). افزون‌بر این، شفیعی سیف‌آبادی (۱۴۰۰)، با کاربست نظریه مشارکت سیاسی میلبراث نشان داده است که فقدان احزاب و سازمان‌های میانجی زمینه‌ساز مشارکت، در کنار نارضایتی‌های معیشتی و اقتصادی، از دلایل عمده کاهش مشارکت در انتخابات سال ۱۴۰۰ بوده است. از زاویه‌ای دیگر، رهبر قاضی و نوعی باغبان (۱۴۰۰) نشان داده‌اند که دگرگونی

ارزش‌های مدنی و اعتماد به نهادهای سیاسی، رفتارهای مشارکتی را بازتعریف کرده است. در سطح محلی اصفهان نیز، شهرام‌نیا و ملانی (۱۳۹۰) در تحلیل تأثیر آگاهی سیاسی بر شرکت در انتخابات، بر نقش تعیین‌کننده آگاهی سیاسی و گروه‌های مرجع (مانند فرهنگیان) در حوزه‌های انتخابیه اصفهان تأکید کرده‌اند؛ با این حال، کاهش مشارکت انتخاباتی در سال‌های اخیر در شرایطی رخ داده است که از جنبه نظری، وجود نهادهای مدنی فعال و ظرفیت‌های اجتماعی بالا، باید سبب تقویت مشارکت سیاسی شود. این وضعیت، نوعی ناهمخوانی میان ظرفیت‌های نهادی موجود و سطح واقعی مشارکت انتخاباتی شهروندان را نشان می‌دهد؛ ناهمخوانی‌ای که بیانگر ضرورت بررسی سازوکارهای میانجی بین ظرفیت‌های جامعه مدنی و رفتار انتخاباتی شهروندان است.

در تبیین نظری مشارکت انتخاباتی، نظریه‌های گوناگون بر نقش عوامل فردی، اجتماعی، و نهادی تأکید کرده‌اند. براساس مدل منابع مدنی مشارکت سیاسی وربا، شلوزمن، و برادی^۱ (۱۹۹۵)، مشارکت سیاسی، زمانی افزایش می‌یابد که شهروندان از منابع، انگیزه، و شبکه‌های بسیج‌کننده برخوردار باشند. رابرت دال (۱۹۷۱) نیز در نظریه دموکراسی کثرت‌گرا، انجمن‌ها و نهادهای مدنی را میانجی انتقال مطالبات اجتماعی به نظام سیاسی و شرط گسترش مشارکت شهروندان می‌داند. افزون بر این، آلموند^۲ و وربا (۱۹۶۳) در نظریه جامعه‌پذیری سیاسی، شکل‌گیری نگرش‌ها، ارزش‌ها، و مهارت‌های سیاسی را محصول کارکرد نهادهای اجتماعی می‌دانند (سفیدی، ۱۳۹۸، ۱۰۴)، و پاتنام^۳ (۱۹۹۳) نیز در نظریه سرمایه اجتماعی نشان می‌دهد که عضویت در انجمن‌های مدنی با تقویت اعتماد، هنجارهای همکاری، و شبکه‌های اجتماعی، مشارکت مدنی و سیاسی را افزایش می‌دهد. برآیند این دیدگاه‌ها آن است که مشارکت انتخاباتی، تنها پیامد ویژگی‌های فردی یا شرایط ساختاری نیست، بلکه حاصل تعامل منابع شناختی، اجتماعی، و نهادی است (شارع‌پور، ۱۳۸۵). در این میان، سازمان‌های مردم‌نهاد به‌عنوان یکی از مهم‌ترین نهادهای جامعه مدنی، از طریق آموزش و آگاهی‌بخشی سیاسی، تقویت سرمایه اجتماعی، افزایش اعتماد عمومی، و ایجاد شبکه‌های مشارکتی، می‌توانند این منابع را به مشارکت انتخاباتی شهروندان تبدیل کنند.

1. Verba and Verba, Schlozman, and Brady
2. Almond and Verba
3. Putnam, R. D

با وجود گستردگی ادبیات پژوهش در حوزه مشارکت سیاسی، بررسی‌ها نشان می‌دهد که بیشتر پژوهش‌های داخلی بر متغیرهای کلانی مانند رضایت از عملکرد دولت، وضعیت اقتصادی، متغیرهای روان‌شناختی فردی، یا رسانه‌های مجازی تمرکز داشته‌اند؛ اما نقش سازمان‌های مردم‌نهاد (سمن‌ها) به عنوان یک متغیر مستقل و میانجی در تبیین مشارکت انتخاباتی، به ویژه در سطح محلی و شهری، نادیده انگاشته شده است. سازمان‌های مردم‌نهاد، به عنوان یکی از مهم‌ترین نهادهای جامعه مدنی، در دهه‌های اخیر، جایگاه برجسته‌ای در ادبیات توسعه سیاسی، حکمرانی مشارکتی، و دموکراسی به دست آورده‌اند. این سازمان‌ها، برخلاف احزاب سیاسی، که با هدف کسب قدرت فعالیت می‌کنند، نهادهایی داوطلبانه، غیرانتفاعی، و مستقل از دولت هستند که با سازمان‌دهی مشارکت اجتماعی، نمایندگی مطالبات شهروندان، ارتقای آگاهی عمومی، و ایجاد شبکه‌های همکاری، نقش میانجی میان دولت و جامعه را به عهده دارند. در ادبیات جامعه‌شناسی سیاسی، سمن‌ها، بخشی از ساختار فرصت‌های سیاسی به شمار می‌آیند؛ زیرا، از طریق کاهش هزینه‌های مشارکت، افزایش اعتماد اجتماعی، بسیج منابع، تقویت سرمایه اجتماعی، و گسترش فرهنگ مشارکت، زمینه حضور فعال شهروندان را در عرصه عمومی فراهم می‌کنند. از این منظر، کارکرد سمن‌ها، تنها ارائه خدمات اجتماعی یا خیریه نیست، بلکه این نهادها با تقویت اعتماد نهادی، آموزش حقوق شهروندی، افزایش احساس اثربخشی سیاسی، و ایجاد شبکه‌های ارتباطی، ظرفیت جامعه را برای مشارکت سیاسی و انتخاباتی ارتقا می‌دهند.

دوازدهمین دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی در سال ۱۴۰۲، در شرایطی برگزار شد که نرخ مشارکت انتخاباتی، به یکی از چالش‌برانگیزترین مباحث سیاسی کشور تبدیل گردید. حوزه انتخابیه اصفهان، به عنوان یکی از کلان‌شهرهای پیشرو، با جمعیتی بالغ بر دو میلیون نفر و برخورداری از پنج کرسی در مجلس، بستر مناسبی برای این تحلیل است. اصفهان، از یک سو، دارای پیشینه غنی در مشارکت‌های مدنی (با تقدیم ۲۱۸۰۷ شهید در جنگ تحمیلی و حضور فعال در مقاطع تاریخی) (درگاه بنیاد شهید و ایثارگران، ۱۴۰۴) و شبکه گسترده‌ای از دانشگاه‌ها، مراکز فرهنگی، و سمن‌های فعال است، اما از سوی دیگر، آمار مشارکت حدود ۲۸ درصدی در انتخابات مجلس یازدهم و ۳۷ درصدی در مجلس دوازدهم (ایرنا، ۱۴۰۲؛ ۱۳۹۸)، گویای نوعی ایستایی و کاهش مشارکت انتخاباتی است؛ بنابراین، مسئله اساسی پژوهش حاضر این است که «سازمان‌های مردم‌نهاد در شهر اصفهان تا چه اندازه و از طریق چه

سازوکارهایی بر مشارکت شهروندان در انتخابات دوازدهمین دوره مجلس شورای اسلامی (سال ۱۴۰۲) تأثیر گذاشته‌اند؟» از این رو، پژوهش حاضر با بهره‌گیری از الگویابی معادلات ساختاری، درصد آزمون تجربی الگویی است که نقش سازمان‌های مردم‌نهاد را از طریق ابعاد نوع فعالیت، اعتماد به سمن‌ها، اقدامات قانونی، و آگاهی سیاسی در تبیین مشارکت انتخاباتی شهروندان شهر اصفهان بررسی می‌کند. انتظار می‌رود، یافته‌های پژوهش، ضمن توسعه ادبیات جامعه مدنی و مشارکت سیاسی در ایران، شواهد تجربی مناسبی را برای سیاست‌گذاری در حوزه تقویت نهادهای مدنی و افزایش مشارکت انتخاباتی فراهم کند.

۱. چارچوب نظری پژوهش

چارچوب نظری به‌کاررفته در این پژوهش، مبتنی بر تلفیقی از نظریه‌های کلاسیک و نوین است تا نشان دهد که سازمان‌های مردم‌نهاد چرا و چگونه بر مشارکت انتخاباتی تأثیر می‌گذارند. رابرت دال بر این نظر است که مشارکت سیاسی، فقط یک کنش فردی نیست، بلکه در جوامع مدرن از طریق نهادهای میانی‌ای مانند احزاب، انجمن‌ها، و نهادهای مدنی انجام می‌شود؛ این نهادها، به‌مثابه میانجی‌هایی در فرایند قدرت عمل می‌کنند و امکان انتقال مطالبات شهروندان را به ساختارهای رسمی فراهم می‌آورند (دال، ۱۳۹۲، ۴۳)؛ بنابراین، مشارکت سیاسی، زمانی سازوکار پایداری دارد که این نهادهای میانی فعال باشند و نقش میانجی را ایفا کنند. دال با تمایز میان مشارکت مستقیم و مشارکت تعاملی نشان می‌دهد که در جوامع پیچیده، مشارکت نه به‌گونه‌ای بی‌واسطه، بلکه از طریق سازمان‌هایی مانند احزاب، انجمن‌ها، رسانه‌ها، و نهادهای مدنی دیگر شکل می‌گیرد. این نهادها با ایفای نقش میانجی، امکان انتقال مطالبات، بسیج اجتماعی، و فعال‌سازی مشارکت را فراهم می‌کنند. از این منظر، سازمان‌های مردم‌نهاد، نوعی سازوکار نهادی برای تبدیل منابع اجتماعی به مشارکت سیاسی هستند (دال، ۱۳۹۲، ۵۸).

دانیل لرنر در این باره اشاره می‌کند که فرایند نوسازی سیاسی، باعث افزایش مشارکت سیاسی می‌شود. به بیان روشن‌تر، در جوامع در حال توسعه، نوسازی می‌تواند موجب افزایش آگاهی و مشارکت مردم در امور سیاسی، از جمله انتخابات، شود. در این چارچوب، سازمان‌های مردم‌نهاد به‌عنوان ابزارهایی برای آموزش و آگاهی‌بخشی به شهروندان، می‌توانند بر روند نوسازی مشارکتی تأثیرگذار باشند (سعیدی، ۱۳۹۳، ۸۹). افزون بر این، برپایه «نظریه

الگوی منابع مشارکت^۱ «وربا و همکاران»^۲، مشارکت سیاسی متکی به منابع فردی، انگیزش، و بسیج سازمانی است. در این الگو، مشارکت سیاسی، نه تنها با انگیزه فردی یا ترجیح شخصی، توضیح داده می‌شود، بلکه با سه مؤلفه بنیادین و هم‌زمان شرط‌گذار تبیین می‌شود که عبارت‌اند از: منابع^۳، تعهد روان‌شناختی^۴، و شبکه‌های بسیج^۵ (وربا، برادی، و شولزمن، ۱۹۹۵). نخست، منابع مورد اشاره شامل زمان آزاد، پول (درآمد)، و مهارت‌های مدنی است. مهارت‌های مدنی در الگوی وربا به توانایی‌هایی مانند ارتباط، سازمان‌دهی، سخنرانی، شرکت در جلسات مدنی، و کار جمعی اشاره دارد که برای فعالیت سیاسی مؤثر ضروری‌اند. بیشتر این مهارت‌ها در نهادهای غیرسیاسی‌ای مانند محل کار، سازمان‌های مدنی، یا مذهبی رشد می‌کنند. پژوهش‌های وربا و همکاران نشان داده است که این منابع، تأثیر فراوانی بر فعالیت‌های سیاسی گوناگون (رأی دادن، کار داوطلبانه، دادن زمان برای سیاست) دارند.

دوم، تعهد روان‌شناختی یا درگیری سیاسی به معنای علاقه، احساس اثرگذاری، و آگاهی سیاسی است. در الگوی وربا، برخی افراد نمی‌خواهند مشارکت کنند؛ زیرا، به اندازه کافی، انگیزه یا احساس اثرگذاری ندارند. این بخش از الگو به خوبی توضیح می‌دهد که چرا بعضی افراد، به رغم داشتن منابع، مشارکت نمی‌کنند: چون احساس نمی‌کنند که کنش سیاسی آن‌ها تأثیر دارد یا به سیاست علاقه‌مند نیستند.

سوم، شبکه‌های بسیج یا شبکه‌های دعوت: مشارکت، اغلب هنگامی اتفاق می‌افتد که افراد از طریق دوستان، اعضای خانواده، یا سازمان‌های مدنی دعوت یا تشویق شوند. شبکه‌های اجتماعی تأثیر زیادی بر افزایش سطح مشارکت دارند؛ زیرا، اولاً افراد را به کنش فرامی‌خوانند، و ثانیاً با تعامل در این شبکه‌ها مهارت‌ها و منابع مدنی آن‌ها تقویت می‌شود (وربا، برادی، و شولزمن، ۱۹۹۵).

یکی از فرضیه‌های پژوهش که مبتنی بر ارتباط بین نوع فعالیت سمن و مشارکت انتخاباتی است، دقیقاً مربوط به بخش منابع و شبکه الگو است: هنگامی که سمن‌ها فعال‌اند،

1. Civic Voluntarism Model
2. Verba, Schlozman & Brady
3. Resources
4. Psychological Engagement / Motivation
5. Recruitment networks

منابع مدنی (مانند زمان، مهارت) افزایش می‌یابد و شبکه بسیج برای دعوت به مشارکت تقویت می‌شود، که این به نوبه خود، مشارکت انتخاباتی را افزایش می‌دهد. همچنین، ارتباط آموزش و آگاهی بخشی سمن با مشارکت انتخاباتی نیز با مؤلفه منابع الگوی ور با همخوانی دارد؛ زیرا، آموزش از طریق افزایش مهارت‌های مدنی و انگیزش انجام می‌شود.

آلموند و وربا (۱۹۳) در «نظریه اجتماعی شدن سیاسی»، به فرایندهایی اشاره می‌کنند که از طریق آن‌ها افراد در معرض آموزش‌های سیاسی قرار می‌گیرند. در این نظریه، فرایند اجتماعی شدن سیاسی، به معنای یادگیری و پذیرش هنجارهای سیاسی است که سبب شکل‌گیری هویت سیاسی افراد می‌شود. این نظریه توضیح می‌دهد که رفتار سیاسی افراد، تنها محصول ترجیحات شخصی یا شرایط اقتصادی نیست، بلکه نتیجه فرایند یادگیری پیوسته در طول زندگی و در زمینه‌های گوناگون اجتماعی است که در بردارنده انتقال هنجارها، ارزش‌ها، و مهارت‌های سیاسی از طریق خانواده، مدرسه، همسالان، و رسانه‌ها است و به شکل‌گیری نگرش‌ها و رفتارهای سیاسی منجر می‌شود. سازمان‌های مردم‌نهاد، به ویژه سمن‌ها، نقش مهمی در این فرایند دارند؛ زیرا، فضای تعاملی و آموزشی‌ای فراهم می‌کنند که در آن شهروندان ارزش‌هایی مانند مشارکت جمعی، مسئولیت‌پذیری مدنی، و اثرگذاری سیاسی را تجربه و درونی می‌کنند. به این ترتیب، سمن‌ها نه تنها اطلاعات سیاسی را منتقل می‌کنند، بلکه مهارت‌ها و انگیزه لازم را برای مشارکت در انتخابات تقویت می‌کنند. تجربه مستقیم فعالیت در این سازمان‌ها باعث می‌شود که افراد در مورد اثرگذاری رأی خود، احساس توانمندی بیشتری کنند و با انگیزه بالاتری در فرایندهای انتخاباتی شرکت کنند (نژادبهرام، ۱۳۹۸، ۶۳)؛ بنابراین، می‌توان گفت، هرچه نوع و کیفیت فعالیت‌های سمن گسترده‌تر و فعال‌تر باشد، افراد در معرض یادگیری سیاسی بیشتری قرار می‌گیرند و انگیزه و مهارت مشارکت آن‌ها افزایش می‌یابد. همچنین، آموزش و آگاهی بخشی مستقیم، فرایند اجتماعی شدن سیاسی را تسریع می‌کند، سبب می‌شود شهروندان بیشتری با هنجارهای مشارکتی و اهمیت رأی دادن آشنا شوند، و موجب افزایش اعتماد و انگیزه برای مشارکت در انتخابات می‌شود.

نظریه نخبگان و مشارکت سیاسی بر این نکته تأکید می‌کند که تصمیمات و سیاست‌ها معمولاً توسط نخبگان گرفته می‌شود و توده‌ها کمتر در فرایند تصمیم‌گیری مشارکت دارند؛ بنابراین، در جوامع پیچیده، گروه‌های خاصی از نخبگان سیاسی و اجتماعی، نقش اصلی را در هدایت و شکل‌دهی به فرایندهای مشارکت ایفا می‌کنند. سازمان‌های مردم‌نهاد می‌توانند به عنوان واسطه‌هایی

عمل کنند که توده‌ها را در فرایندهای سیاسی درگیر کرده و نخبگان را وادار کنند تا درک صحیحی از خواسته‌ها و نیازهای مردم به‌دست آورند (نیازی و همکاران، ۱۳۹۹، ۱۲۹).

«احساس اثربخشی سیاسی»^۱، به‌عنوان مفهومی مهم در نظریه مشارکت سیاسی نشان‌دهنده ایمان شهروندان به تأثیرگذاری رأی یا کنش سیاسی‌شان است. این مفهوم که نخستین‌بار توسط کمپبل، گورین، و میلر^۲ مطرح شد، یکی از پیش‌شرط‌های ضروری مشارکت در انتخابات یا گونه‌های دیگر کنش سیاسی به‌شمار می‌آید. نظریه اثربخشی سیاسی بر این باور است که میزان تمایل افراد به مشارکت سیاسی، تا حد زیادی به این احساس بستگی دارد که می‌توانند بر فرایندها و تصمیم‌گیری‌های سیاسی تأثیرگذار باشند. به بیان دیگر، هنگامی که شهروندان احساس کنند مشارکت آنان می‌تواند در شکل‌دهی به نتایج سیاسی مؤثر باشد، انگیزه بیشتری برای مشارکت در فرایندهای سیاسی و انتخاباتی خواهند داشت. از این منظر، سازمان‌های مردم‌نهاد می‌توانند با ایجاد فرصت‌هایی برای مشارکت شهروندان، افزایش آگاهی سیاسی و تقویت احساس توانمندی و تأثیرگذاری آنان، زمینه را برای افزایش مشارکت انتخاباتی فراهم کنند (سعیدی، ۱۳۹۳، ۱۱۴). همچنین، این احساس اثربخشی سیاسی را می‌توان از طریق نهادهای مدنی (مانند سازمان‌های مردم‌نهاد) بسیار تقویت کرد. به‌طور مشخص، سمن‌ها با ایجاد فضای مشارکتی، مکانی را برای گفت‌وگو، بازخورد، و فعالیت جمعی فراهم می‌کنند؛ این تعاملات مستمر میان اعضا باعث می‌شود که افراد، تجربه مشارکتی موفق‌تری داشته باشند و باور کنند که حضور آن‌ها در تصمیم‌گیری‌های سیاسی مهم است. چنین تجربه‌ای، سطح اثربخشی سیاسی، به‌ویژه اثربخشی داخلی، را بالا می‌برد و سبب ایجاد انگیزه بیشتری برای شرکت در انتخابات می‌شود.

در نظریه وظیفه شهروندی مشارکت سیاسی، مشارکت سیاسی وظیفه‌ای شهروندی به‌شمار می‌آید؛ به بیان روشن‌تر، مشارکت، نه تنها حق، بلکه مسئولیت اجتماعی نیز محسوب می‌شود؛ بنابراین، لازم است که شهروندان در فرایندهای سیاسی دخالت کنند تا دموکراسی به‌درستی عمل کند. از این منظر، سازمان‌های مردم‌نهاد می‌توانند به آموزش و تشویق شهروندان برای مشارکت در انتخابات و تصمیم‌گیری‌های سیاسی کمک کنند (اکبری و همکاران، ۱۳۹۵، ۹۹).

1. Political Efficacy

2. Campbell, Gurin & Miller

در کنار این دیدگاه‌های کلاسیک، می‌توان از نظریه «سرمایه اجتماعی» رابرت پاتنام نیز برای تبیین مشارکت سیاسی و انتخاباتی بهره برد. او سرمایه اجتماعی را مجموعه‌ای از شبکه‌های اجتماعی، اعتماد متقابل، و هنجارهای همکاری می‌داند که افراد را قادر می‌سازد به گونه‌ای مؤثرتر با یکدیگر تعامل کنند و اهداف مشترک را دنبال نمایند و تأکید دارد که جوامعی که دارای سرمایه اجتماعی قوی هستند، مشارکت سیاسی بالاتری دارند زیرا شهروندان در این جامعه احساس تعلق، اعتماد و تعهد بیشتر دارند (پاتنام، ۲۰۰۰).

در نگاه پاتنام، شبکه‌های محلی (همچون انجمن‌های داوطلبانه، باشگاه‌های مدنی، سازمان‌های محلی)، نقش مهمی در ایجاد این سرمایه دارند؛ هنگامی که افراد در این شبکه‌ها عضو می‌شوند، با هم تعامل دارند، به یکدیگر کمک می‌کنند، و حس «ما» را توسعه می‌دهند. این تعاملات، باعث افزایش اعتماد اجتماعی می‌شود (نه تنها اعتماد به دوستان یا آشنایان، بلکه اعتماد به افراد غریبه در جامعه) که یکی از مؤلفه‌های اصلی سرمایه اجتماعی است. او دو نوع سرمایه اجتماعی را متمایز می‌کند:

- سرمایه اتصال‌دهنده^۱: شبکه‌های تنگاتنگی مانند خانواده، دوستان نزدیک، گروه‌های همبستگی قومی یا مذهبی. این نوع سرمایه، همبستگی درون‌گروهی را تقویت می‌کند؛
- سرمایه پیونددهنده^۲: شبکه‌های گسترده‌تری که اعضای گروه‌های اجتماعی گوناگون را به هم متصل می‌کند. این نوع سرمایه، اعتماد عمومی و همکاری فرادسته‌ای را تقویت می‌کند (پاتنام، ۱۳۹۱، ۴۷).

گفتنی است، از دیدگاه پاتنام، نقش سرمایه اجتماعی در مشارکت سیاسی، چندوجهی است: نخست اینکه، شبکه‌های قوی محلی (که سرمایه اتصال‌دهنده را شکل می‌دهند) اعضا را دعوت به مشارکت در فعالیت‌های مدنی و سیاسی می‌کنند؛ دوم اینکه، شبکه‌های پیونددهنده، اعتماد میان گروه‌های مختلف را افزایش می‌دهد، که اجرای برنامه‌ها و طرح‌های جمعی مدنی و مشارکت انتخاباتی را آسان‌تر و مؤثرتر می‌کند؛ سوم اینکه، سطح اعتماد متقابل بالا، انگیزه شرکت در تصمیم‌گیری عمومی و فعالیت سیاسی را بالا می‌برد؛ زیرا، شهروندان احساس می‌کنند که دیگران نیز به مشارکت متعهد هستند و نتایج انتخابات یا سیاست‌ها به منافع جمعی نزدیک‌تر است.

1. Bonding Social Capital
2. Bridging Social Capital

نظریه پاتنام در مورد سازمان‌های مردم‌نهاد (سمن‌ها)، نیز کاربردی است. سمن‌ها می‌توانند بستر شکل‌گیری و تقویت شبکه‌های مدنی باشند و با گرد هم آوردن افراد، برگزاری کارگاه‌ها، برنامه‌های محلی و فعالیت‌های داوطلبانه، سرمایه اجتماعی را ایجاد کنند و گسترش دهند. این سرمایه شبکه‌ای و اعتماد عمومی برآمده از فعالیت سمن‌ها، موجب می‌شود شهروندان، مشارکت بیشتری در انتخابات داشته باشند؛ زیرا، فضای مدنی تقویت‌شده، احساس تعلق و مسئولیت جمعی بیشتری ایجاد می‌کند.

در دهه‌های اخیر، پژوهش‌های مربوط به مشارکت سیاسی از تمرکز صرف بر منافع مادی و محاسبات عقلانی خارج شده و به نقش عوامل روانی-اجتماعی، به‌ویژه احساسات جمعی، توجه ویژه‌ای داشته‌اند. یکی از مفاهیم کلیدی در این حوزه، «بسیج عاطفی»^۱ است؛ مفهومی که تبیین می‌کند، چرا افراد در شرایطی که نمی‌توان انتظار داشت سود مادی مستقیمی از مشارکت (مانند رأی‌دهی یا حضور در فعالیت‌های مدنی) به‌دست آید، همچنان آماده مشارکت فعالانه‌اند. بسیج عاطفی به فرایندی گفته می‌شود که طی آن، احساساتی مانند امید، خشم، ترس، همبستگی، و مسئولیت اخلاقی از طریق تعاملات اجتماعی، روایت‌های جمعی، و فعالیت‌های نمادین، در افراد برانگیخته و سازمان‌دهی می‌شوند و به انگیزه پایداری برای مشارکت سیاسی تبدیل می‌گردند. این چارچوب نظری، پیش‌فرضی را که مشارکت، تنها حاصل «هزینه‌سود عقلانی» است، به‌چالش می‌کشد و تأکید می‌کند که انسان‌ها در تصمیم‌گیری‌های سیاسی، نه تنها «منطق»، بلکه تجربه عاطفی زیسته‌شده را نیز در نظر می‌گیرند (جاسپر، ۲۰۰۱).

در این راستا، سازمان‌های مردمی و شبکه‌های مدنی، نقش بنیادینی در تسهیل بسیج عاطفی ایفا می‌کنند. آن‌ها با به‌کارگیری راهبردهایی می‌توانند ریشه‌های عاطفی مشارکت را تقویت کنند و موجب شوند، رأی‌دهی یا حضور در فضای عمومی، فراتر از رفتاری موقعیتی، به یک الگوی رفتاری پایدار تبدیل شود. برخی از این راهبردها عبارت‌اند از:

- روایت‌سازی عاطفی: ارائه روایت‌هایی درباره عدالت، بی‌عدالتی، یا فرصت‌های تاریخی که به احساسات افراد معنا می‌بخشند و آن‌ها را به‌صورت قابل درک و قابل اشتراکی بیان می‌کنند؛

1. Emotional Mobilization

- برگزاری برنامه‌های تعاملی: از جمله کارگاه‌های گفت‌وگوی مدنی، جلسه‌های تبیین مسائل عمومی یا مراسم نمادینی که با هماهنگی جمعی (هم‌آوازی، حضور هم‌زمان، تعامل چهره‌به‌چهره)، «حس تعلق» و «انرژی عاطفی مشترکی» ایجاد می‌کنند؛

- مدیریت احساسات: تبدیل احساسات خام (مانند ترس یا ناامیدی) به انگیزه‌های سازنده (مثل آمادگی دفاع از حقوق، یا امید همراه با اقدام)؛

- تقویت مسئولیت جمعی: تأکید بر اینکه مشارکت، تنها یک انتخاب فردی نیست، بلکه تعهدی اخلاقی به جامعه به‌شمار می‌آید.

این رویکرد، به‌ویژه هنگام وقوع بحران‌های اجتماعی یا کاهش اعتماد به سازوکارهای رسمی، اهمیت دوجندانی می‌یابد؛ زیرا، نشان می‌دهد، حتی در غیاب انگیزه‌های مادی، حضور مردم در عرصه سیاسی می‌تواند از طریق فعال‌سازی عواطف مثبت و مسئولانه، حفظ یا بازسازی شود (دلا پورتا و دیانی، ۲۰۲۰). براساس آنچه مطرح شد، چارچوب نظری پژوهش حاضر بر تلفیقی از چند رویکرد نظری استوار است. نظریه تکثرگرایی رابرت دال، بر نقش نهادهای میانجی جامعه مدنی در انتقال مطالبات شهروندان به ساختار سیاسی تأکید می‌کند. در این چارچوب، سازمان‌های مردم‌نهاد، به‌عنوان یکی از مهم‌ترین نهادهای میانجی، می‌توانند بسترهای لازم را برای مشارکت سیاسی شهروندان فراهم کنند. همچنین، الگوی منابع مشارکت سیاسی وربا، برادی، و شولزمن (۱۹۹۵) بیان می‌کند که مشارکت سیاسی، تابعی از منابع فردی، انگیزش سیاسی، و شبکه‌های بسیج اجتماعی است. سازمان‌های مردم‌نهاد می‌توانند از طریق آموزش مهارت‌های مدنی، ایجاد شبکه‌های اجتماعی، و افزایش آگاهی سیاسی این منابع را تقویت کنند.

افزون بر این، نظریه سرمایه اجتماعی پاتنام نشان می‌دهد که شبکه‌های مدنی و اعتماد اجتماعی برآمده از تعاملات اجتماعی می‌توانند زمینه افزایش مشارکت سیاسی شهروندان را فراهم کنند. سازمان‌های مردم‌نهاد با ایجاد شبکه‌های همکاری و تعامل مدنی، سرمایه اجتماعی جامعه را تقویت می‌کنند و در نتیجه، مشارکت انتخاباتی را افزایش می‌دهند.

۲. پیشینه پژوهش

عشایری و همکاران (۱۴۰۳) در پژوهشی با عنوان «مطالعه رفتار انتخاباتی اقوام ایرانی و عوامل مؤثر بر آن: فراتحلیل پژوهش‌ها (۱۴۰۱-۱۳۸۸)» با استفاده از روش فراتحلیل، اندازه

اثر متغیرهای گوناگون را بر رفتار انتخاباتی بررسی کرده‌اند. نتایج پژوهش آن‌ها نشان می‌دهد که سرمایه اجتماعی (۰/۲۹۹)، عوامل سیاسی (۰/۲۸۱)، رسانه‌ای (۰/۲۷۹) و قومی (۰/۲۰۲) اثر متوسط، و متغیرهای عدالت، اقتصادی، الگوی مرجع، جمعیتی، شغلی، و فرهنگی، اثر کمی بر رفتار انتخاباتی دارند. همچنین، یافته‌های آن‌ها نشان می‌دهد که در مناطق کمترتوسعه‌یافته، میزان مشارکت انتخاباتی بالاتر است که این امر ناشی از انسجام اجتماعی، پیوندهای خویشاوندی، و ساختارهای سنتی است.

علی اکبری و همکاران (۱۴۰۳) در پژوهشی با عنوان «بررسی تأثیر سرمایه اجتماعی بر مشارکت سیاسی دانشجویان شهر ایلام» به این نتیجه رسیده‌اند که بین سرمایه اجتماعی و مشارکت سیاسی، رابطه معناداری وجود دارد. رابطه اعتماد اجتماعی، هنجارهای اجتماعی، و شبکه‌های اجتماعی نیز با همه ابعاد مشارکت معنادار است.

نوروزی (۱۴۰۳) نیز در پژوهشی با عنوان «تحلیل عوامل مؤثر بر مشارکت سیاسی در جوامع روستایی (مطالعه موردی شهرستان لنجان)» نشان داده است که آگاهی سیاسی، رسانه‌ها، عوامل اجتماعی، و عملکرد دولتمردان مهم‌ترین متغیرهای تبیین‌کننده مشارکت سیاسی هستند. مدل پژوهش آنان توانسته است ۹۱/۶۵ درصد از واریانس مشارکت سیاسی را تبیین کند. همچنین، ویژگی‌های فردی‌ای مانند سن، جنسیت، تأهل، و تحصیلات، رابطه معناداری با رأی دادن نداشته‌اند.

شفیعی سیف‌آبادی (۱۴۰۰) در پژوهشی با عنوان «بررسی دلایل کاهش میزان مشارکت مردمی در انتخابات ۱۴۰۰ و آینده رفتار انتخاباتی شهروندان برپایه نظریه مشارکت سیاسی میلبراث و نظریه سناریونیسی شوارتز»، فقدان نهادهای میانجی و فشارهای اقتصادی را عوامل اصلی افت مشارکت دانسته و هشدار می‌دهد که این خلأ ساختاری، کنش انتخاباتی را به‌سوی انفعال سوق داده است؛ یافته‌ای که ضرورت تمرکز بر سمن‌ها را به‌عنوان نهادهایی جایگزین برای پر کردن خلأ حزبی و بازیابی کارآمدی سیاسی شهروندان، بیش‌ازپیش برجسته می‌کند.

رهبرقاضی و نوعی باغبان (۱۴۰۱) در پژوهش خود با عنوان «مشارکت انتخاباتی در ایران: تأثیرات مستقیم و غیرمستقیم رسانه‌های اجتماعی از طریق ارزش‌های رهایی و سکولاریسم» پس از بررسی نقش شبکه‌های اجتماعی در جامعه مدنی نشان داده‌اند که این رسانه‌ها با دگرگون کردن منابع اطلاعاتی و تغییر سطح اعتماد به نهادهای سیاسی بر رفتار انتخاباتی تأثیر می‌گذارند؛ این امر گویای آن است که سمن‌ها برای تقویت مشارکت، باید از

بسترهای ارتباطی نوین برای بازسازی اعتماد سیاسی بهره گیرند.

همچنین، حیدری و جمشیدی (۱۳۹۵)، در پژوهشی کیفی-تحلیلی، جایگاه سازمان‌های مردم‌نهاد را در مشارکت سیاسی، طی سه دوره ریاست‌جمهوری، بررسی کرده‌اند. یافته‌ها نشان داد که در دوره اصلاحات، به دلیل حاکمیت گفتمان جامعه مدنی و حمایت دولت، تعداد و تنوع سمن‌ها افزایش یافت. در مقابل، در دوره بعدی، محدودیت‌های ساختاری و نگاه امنیتی، موجب کاهش نقش‌آفرینی نهادهای مدنی شد. یافته‌های پژوهش یادشده نشان داد، زمینه سیاسی کلان، تأثیر تعیین‌کننده‌ای بر ظرفیت مشارکتی سمن‌ها دارد.

شهرام‌نیا و ملاتی (۱۳۸۹) در پژوهشی با عنوان «تحلیل تأثیر آگاهی سیاسی معلمان بر شرکت در انتخابات؛ مطالعه موردی معلمان نواحی (۱) و (۳) اصفهان» نشان داده‌اند که آگاهی از حقوق سیاسی، به تنهایی، با مشارکت انتخاباتی رابطه معناداری ندارد و صرف داشتن دانش سیاسی لزوماً به کشش انتخاباتی منجر نمی‌شود. در مقابل، ارزیابی فرد از تأثیرگذاری و نتایج مشارکت سیاسی، نقش تعیین‌کننده‌تری در شکل‌گیری نیت و تبدیل آن به مشارکت دارد؛ بنابراین، متغیرهای نگرشی در مقایسه با سطح تحصیلات و آگاهی صرف، اهمیت بیشتری در تبیین مشارکت انتخاباتی دارند.

کنپولات^۱ (۲۰۲۳) در مطالعه‌ای با عنوان «نقش سازمان‌های غیردولتی ترکیه در مشارکت سیاسی مهاجران ترک در آلمان» نشان داد که این سازمان‌ها از طریق آموزش سیاسی، استفاده از رسانه‌های اجتماعی، اطلاع‌رسانی انتخاباتی، و تسهیل فرایند رأی‌گیری توانسته‌اند مشارکت سیاسی دیاسپورای ترک را افزایش دهند. این سازمان‌ها همچنین، نقش واسطه‌ای میان مهاجران و ساختار سیاسی آلمان ایفا کرده‌اند.

کامینسکی^۲ (۲۰۲۰) در پژوهشی با عنوان «تعیین نقش سازمان‌های غیرانتفاعی در افزایش فعالیت انتخاباتی شهروندان» نشان داد که فعالیت‌های سازمان‌های غیردولتی تأثیر مثبت و معناداری بر مشارکت انتخاباتی دارد. وی پیشنهاد کرد که نهادهای عمومی باید از ظرفیت سازمان‌های مدنی در فرایندهای انتخاباتی، به‌ویژه در بسترهای دیجیتال، بهره‌برداری کنند.

بالدینگ و هالزتر^۳ (۲۰۲۰) در تحقیقی با عنوان «سازمان‌های اجتماعی و فقیرترین

1. Madina Darya Konpolat

2. Kaminsky

3. Boulding, C., & Holzner, C. A.

شهروندان آمریکای لاتین: رأی دادن، اعتراض و ارتباط با دولت»، با تحلیل داده‌های نظرسنجی LAPOP در ۱۸ کشور آمریکای لاتین نشان دادند که عضویت در سازمان‌های اجتماعی پیش‌بینی‌کننده قوی مشارکت سیاسی، به‌ویژه رأی دادن و اعتراض سیاسی، است. یافته‌ها بیانگر این است که سازمان‌های مدنی می‌توانند نابرابری‌های طبقاتی در مشارکت سیاسی را کاهش دهند. والخو (۲۰۱۱) در تحلیلی انتقادی با عنوان «سازمان‌های مردم‌نهاد، سیاست و مشارکت از ظرفیت‌های مشارکتی سازمان‌های غیردولتی» نشان داد که اگرچه این نهادها شعار توانمندسازی سیاسی را مطرح می‌کنند، اما وابستگی به منابع مالی خارجی می‌تواند ظرفیت واقعی مشارکت محلی را محدود سازد.

بولدینگ^۱ (۲۰۱۰) در مطالعه‌ای با عنوان «نقش سازمان‌های غیردولتی در دموکراسی‌های ضعیف (مطالعه موردی بولیوی)» نشان داده است که سازمان‌های مدنی می‌توانند مشارکت انتخاباتی و همچنین، گونه‌های اعتراضی مشارکت را تقویت کنند. وی تأکید می‌کند که نوع مشارکت ایجادشده توسط سمن‌ها به زمینه سیاسی و کیفیت نهادهای دموکراتیک بستگی دارد.

مرور پژوهش‌های پیشین نشان می‌دهد که بخش چشمگیری از پژوهش‌های داخلی، مشارکت انتخاباتی را بر پایه متغیرهایی مانند سرمایه اجتماعی، رسانه‌ها، یا ویژگی‌های فردی تحلیل کرده‌اند و نقش سازمان‌های مردم‌نهاد، به‌عنوان یکی از نهادهای میانجی جامعه مدنی کمتر به‌صورت مستقیم و تجربی بررسی شده است. همچنین، بیشتر پژوهش‌های مربوط به سمن‌ها، رویکردی توصیفی یا کلان سیاسی داشته و کمتر به سنجش تجربی ابعاد مشخص فعالیت این نهادها در فرایند مشارکت انتخاباتی پرداخته‌اند. در سطح بین‌المللی نیز بیشتر مطالعات در بستر دموکراسی‌های تثبیت‌شده یا کشورهای آمریکای لاتین انجام شده‌اند که تعمیم مستقیم نتایج آن‌ها به زمینه اجتماعی و نهادی ایران امکان‌پذیر نیست. افزون بر این، در سطح شهری، به‌ویژه در کلان‌شهر اصفهان، پژوهش تجربی مستقلی که نقش سازمان‌های مردم‌نهاد را در مشارکت انتخاباتی مجلس شورای اسلامی بررسی کرده باشد، کمتر مشاهده می‌شود؛ ازاین‌رو، پژوهش حاضر با تمرکز بر سازمان‌های مردم‌نهاد به‌عنوان متغیر مستقل، تلاش می‌کند با تفکیک ابعاد گوناگون فعالیت این نهادها و بهره‌گیری از چارچوب نظری تلفیقی مبتنی بر دیدگاه‌های دال، وربا، و پاتنام، رابطه میان

1. Caro E. Bolding

فعالیت سمن‌ها و مشارکت انتخاباتی را در بستر اجتماعی شهر اصفهان و در انتخابات مجلس شورای اسلامی سال ۱۴۰۲ به صورت تجربی بررسی کند.

بنابر آنچه مطرح شد، فرضیه‌های پژوهش عبارت‌اند از:

۱. میان نوع فعالیت سازمان‌های مردم‌نهاد و مشارکت انتخاباتی شهروندان، رابطه معناداری وجود دارد؛

این فرضیه به طور مستقیم از نظریه‌های دال و پاتنام گرفته شده است که بیان می‌کنند، فعالیت نهادهای مدنی از طریق شبکه‌سازی، ایجاد هنجارهای مشارکتی، و انتقال مطالبات به ساختار سیاسی، مشارکت انتخاباتی را تقویت می‌کند. همچنین، نظریه فرصت سیاسی خرد نشان می‌دهد، فعالیت‌های محلی سمن‌ها فرصت واقعی‌ای برای اثرگذاری ایجاد می‌کند و به مشارکت انتخاباتی منتهی می‌شود.

۲. میان برنامه‌های آموزشی و آگاهی‌بخشی سازمان‌های مردم‌نهاد و مشارکت انتخاباتی شهروندان رابطه معناداری وجود دارد.

این فرضیه بر نظریه اجتماعی شدن سیاسی، مدل منابع مشارکت و ربا، نظریه اثربخشی سیاسی، سرمایه اجتماعی پاتنام، و سرمایه اجتماعی دیجیتالی استوار است. براساس این نظریه‌ها، آموزش سیاسی، تولید آگاهی، و تجربه کنش جمعی باعث افزایش انگیزه رأی دادن، تقویت اعتماد، و بسیج شهروندان می‌شود.

۳. میان اقدامات رسمی و قانونی سازمان‌های مردم‌نهاد و مشارکت انتخاباتی شهروندان، رابطه معناداری وجود دارد.

این فرضیه با نظریه دال درباره نقش نهادهای میانجی، نظریه اعتماد، و دیدگاه‌های نوسازی نهادی مرتبط است. اقدامات رسمی سمن‌ها (بیانیه‌ها، جلسات، ارتباط با نهادهای دولتی، نظارت مدنی) سطح اعتماد به فرایند سیاسی و احساس فرصت واقعی برای تأثیرگذاری را افزایش می‌دهد، که در نظریه فرصت سیاسی خرد نیز بر آن تأکید شده است.

۴. میان آگاهی سیاسی شهروندان و مشارکت انتخاباتی آنان رابطه معناداری وجود دارد. این فرضیه بر ترکیبی از نظریه‌های اجتماعی شدن سیاسی، اثربخشی سیاسی، سرمایه اجتماعی (پاتنام)، و بسیج عاطفی استوار است. آگاهی سیاسی، احساس تأثیرگذاری، اعتماد نهادی، و درک فرصت‌های کنش سیاسی را تقویت می‌کند و همین امر به مشارکت انتخاباتی منجر می‌شود.

۳. روش پژوهش

پژوهش حاضر از نظر هدف، کاربردی و از نظر روش، کمی با طراحی پیمایشی همبستگی و مقطعی است. هدف اصلی این مطالعه، بررسی تأثیر فعالیت سازمان‌های مردم‌نهاد بر مشارکت انتخاباتی شهروندان و تبیین نقش میانجی آگاهی سیاسی در آن است. داده‌ها در یک بازه زمانی مشخص گردآوری شد و روابط میان متغیرها با استفاده از الگویی معادلات ساختاری مورد تحلیل قرار گرفت. برای تحلیل داده‌ها از نرم‌افزارهای SPSS و AMOS استفاده شده است.

جامعه آماری پژوهش شامل همه افراد باسواد بالای ۲۰ سال ساکن شهر اصفهان بوده که در یکی از سازمان‌های مردم‌نهاد عضویت داشته‌اند. براساس نتایج سرشماری سال ۱۳۹۵، جمعیت شهر اصفهان حدود ۱/۱۹۶/۰۰۰ نفر گزارش شده است که با حذف افراد زیر ۲۰ سال، جامعه هدف تقریباً ۱/۰۵۰/۰۰۰ نفر برآورد شد. حجم نمونه با استفاده از فرمول کوکران برای جوامع محدود و با در نظر گرفتن سطح اطمینان ۹۵ درصد، خطای مجاز ۵ درصد و نسبت برآوردی ۰/۵، برابر با ۳۸۴ نفر محاسبه شد. با توجه به ناهمگنی جامعه از جنبه محل سکونت و میزان عضویت در سازمان‌های مردم‌نهاد، نمونه‌گیری به شیوه سهمیه‌ای انجام شد تا ترکیب نمونه، بازنمایی مناسبی از جامعه آماری داشته باشد.

انتخابات دوازدهمین دوره مجلس شورای اسلامی در اسفند ۱۴۰۲ برگزار شد و در برخی حوزه‌های انتخابیه، که هیچ‌یک از نامزدها موفق به کسب حدنصاب لازم نشدند، مرحله دوم انتخابات در اردیبهشت ۱۴۰۳ برگزار گردید. با توجه به اینکه مرحله اصلی انتخابات و بخش عمده فرایندهای تبلیغاتی، رقابت‌های انتخاباتی، و بسیج اجتماعی در اسفند ۱۴۰۲ صورت گرفته است، در این پژوهش، سال ۱۴۰۲ به عنوان مبنای زمانی تحلیل مشارکت انتخاباتی در نظر گرفته شده است.

ابزار گردآوری داده‌ها، پرسش‌نامه محقق ساخته بود که براساس چارچوب نظری پژوهش طراحی شد. این پرسش‌نامه، سازه‌های اصلی پژوهش، شامل فعالیت سازمان‌های مردم‌نهاد، اقدامات رسمی و قانونی، فعالیت‌های آموزشی و آگاهی‌بخش، آگاهی سیاسی و مشارکت انتخاباتی را اندازه‌گیری می‌کرد. همه گویه‌ها با استفاده از طیف لیکرت پنج‌درجه‌ای (از کاملاً مخالفم تا کاملاً موافقم) سنجیده شد و نمره هر سازه از طریق میانگین گویه‌های مربوط به آن محاسبه گردید. تکمیل پرسش‌نامه به‌طور متوسط، بین ۱۵ تا ۲۰ دقیقه زمان می‌برد. پیش از اجرای اصلی، پرسش‌نامه با مشارکت ۳۰ نفر به‌صورت آزمایشی اجرا شد و براساس نتایج این

پیش‌آزمون، اصلاحات لازم در بیان و ترتیب پرسش‌ها انجام گرفت. برای بررسی روایی محتوا، از شاخص نسبت روایی محتوایی (CVR) استفاده شد. در این مرحله، هشت نفر از متخصصان حوزه مربوطه، گویه‌های پرسش‌نامه را از نظر ضرورت ارزیابی کردند. با توجه به تعداد خبرگان، حداقل مقدار قابل قبول CVR برابر با ۰/۷۵ در نظر گرفته شد و گویه‌هایی که امتیاز لازم را کسب نکردند، حذف شدند. پایایی ابزار با استفاده از آلفای کرونباخ و پایایی ترکیبی ارزیابی شد. نتایج نشان داد، مقدار آلفای کرونباخ همه سازه‌ها، بیش از ۰/۷ است که بیانگر انسجام درونی مناسب گویه‌هاست. همچنین، مقادیر پایایی ترکیبی نیز در سطح قابل قبولی بود. برای بررسی روایی همگرا، بارهای عاملی استاندارد، و میانگین واریانس استخراج‌شده محاسبه شد. نتایج تحلیل عاملی تأییدی نشان داد، بارهای عاملی در سطح مطلوب و معناداری قرار دارند و مقدار میانگین واریانس استخراج‌شده برای سازه‌ها بیش از ۰/۵ است؛ بنابراین، روایی همگرایی ابزار، تأیید شد.

جدول شماره (۱). نتایج تحلیل عاملی پرسش‌نامه

سازه	گویه	بار عاملی استاندارد	مقدار t	سطح معناداری
مشارکت مستقیم	آیا تاکنون در انتخابات مجلس شورای اسلامی شرکت کرده‌اید؟	۰/۷۸	۹/۴۵	***
	آیا در آخرین انتخابات مجلس شورای اسلامی رأی داده‌اید؟	۰/۸۱	۱۰/۱۲	***
مشارکت تعاملی	میزان علاقه شما به پیگیری اخبار و مسائل سیاسی مربوط به انتخابات شورای اسلامی چقدر است؟	۰/۷۲	۸/۵۶	***
	چقدر در جلسه سیاسی علنی آنلاین یا مجازی شرکت می‌کنید؟	۰/۷۶	۹/۱۱	***
	آیا تا به حال به عضویت یا لایک کردن صفحه فیس‌بوکی، تلگرامی، یا اینستاگرامی برای حمایت از کاندیدای مجلس شورای اسلامی اقدام کرده‌اید؟	۰/۷۴	۸/۹۲	***
	آیا به تشویق یا ترغیب کسی به شرکت در انتخابات مجلس شورای اسلامی یا حمایت از کاندیدای خاصی از طریق اینترنت یا فضای مجازی پرداخته‌اید؟	۰/۷۹	۹/۸۴	***
	آیا در جلسه یا مباحثه سیاسی غیررسمی (بدون اعلان عمومی) مربوط به انتخابات شورای اسلامی شرکت کرده‌اید؟	۰/۶۸	۷/۹۵	***
	آیا حمایت مالی برای تبلیغات کاندیدای خاص کرده‌اید؟	۰/۷۰	۸/۲۱	***
	عضویت شما در سازمان غیردولتی (سمن) چگونه است؟	۰/۷۷	۹/۰۲	***
اتکا به سمن	شما هرچند وقت یک‌بار در فعالیتهای سمنی که عضو هستید شرکت می‌کنید؟	۰/۷۳	۸/۶۷	***
	آیا تاکنون در فعالیتهای یک سازمان مردم‌نهاد مشارکت کرده‌اید؟	۰/۸۰	۹/۹۴	***
	در صورت بروز بحران اجتماعی، به سمن‌ها برای کمک‌رسانی اعتماد داریم.	۰/۶۹	۷/۸۸	***
	سمن‌ها فاقد شفافیت مالی هستند و نمی‌توان به آن‌ها اعتماد کرد.	۰/۷۵	۹/۱۰	***
	سمن‌ها بهتر از برخی نهادهای رسمی، نیازهای واقعی مردم را	۰/۷۱	۸/۳۴	***

			می‌شناسند.	
***	۱۰/۲۱	۰/۸۲	سمن‌ها بیشتر برای جلب حمایت مالی فعالیت می‌کنند تا خدمت‌رسانی واقعی.	
***	۹/۶۷	۰/۷۸	بسیاری از سمن‌ها با اهداف پنهان سیاسی یا اقتصادی فعالیت می‌کنند.	
***	۹/۲۵	۰/۷۶	سمن‌ها معمولاً نفوذ و قدرت لازم را برای تغییرات واقعی ندارند.	
***	۸/۹۳	۰/۷۴	به سمن‌ها بیشتر از نهادهای دولتی برای پیگیری مطالباتم اعتماد دارم.	
***	۷/۱۲	۰/۶۴	سمن‌های خبریه، سمن‌های فعال در حوزه محیط‌زیستی، سمن‌های فعال در حوزه آموزشی، سمن‌های فعال در حوزه زنان، سمن‌های فعال در حوزه خانواده، سمن‌های فعال در امور درمانی، سمن‌های فعال در حوزه کارآفرینی	نوع فعالیت سمن
***	۹/۷۶	۰/۷۹	سمن‌ها از طریق آموزش می‌توانند به آگاهی‌بخشی سیاسی کمک کنند.	
***	۱۰/۴۵	۰/۸۳	سمن‌ها از طریق حمایت از حقوق شهروندی می‌توانند به آگاهی‌بخشی سیاسی شهروندان کمک کنند.	
***	۱۰/۰۱	۰/۸۱	سمن‌ها از طریق فعالیت‌های خبریه و اجتماعی می‌توانند به آگاهی‌بخشی سیاسی شهروندان کمک کنند.	
***	۹/۱۸	۰/۷۷	سمن‌ها از طریق آموزش می‌توانند به آگاهی‌بخشی سیاسی کمک کنند.	
***	۸/۹۶	۰/۷۵	سمن‌ها از طریق حمایت از حقوق شهروندی می‌توانند به آگاهی‌بخشی سیاسی شهروندان کمک کنند.	
***	۸/۴۱	۰/۷۲	سمن‌ها از طریق فعالیت‌های زیست‌محیطی می‌توانند به آگاهی‌بخشی سیاسی مردم کمک کنند.	
***	۷/۹۴	۰/۶۹	سمن‌ها با استفاده از رسانه‌های اجتماعی به آگاهی‌بخشی سیاسی مردم کمک می‌کنند.	
***	۷/۳۸	۰/۶۵	به‌نظر شما سمن‌ها تا چه حد می‌توانند در افزایش آگاهی سیاسی مردم مؤثر باشند؟	
***	۱۰/۳۲	۰/۸۲	اقدامات مدنی سمن‌ها در چارچوب اساسنامه، پیگیری مطالبات شهروندان	
***	۹/۸۸	۰/۷۹	برگزاری جلسات مناظره و گفت‌وگو، ارائه برنامه‌های تشویقی برای مشارکت سیاسی	
***	۹/۲۱	۰/۷۷	تعامل بیشتر با گروه‌های جوانان و دانشجویان، برگزاری کارگاه‌های آموزشی	
***	۸/۵۲	۰/۷۳	آخرین دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی در چه سالی برگزار شد؟	
***	۹/۱۴	۰/۷۶	انتخابات نمایندگان مجلس هر چند سال یک‌بار برگزار می‌شود؟	
***	۸/۳۳	۰/۷۱	تعداد کرسی‌های مجلس شورای اسلامی چند تاست؟	
***	۷/۹۱	۰/۶۸	شهر اصفهان چند نماینده در مجلس شورای اسلامی دارد؟	
***	۸/۱۲	۰/۷۰	نمایندگان مجلس شورای اسلامی حداکثر تا چند دوره (در صورت اخذ اکثریت آرا) می‌توانند به‌عنوان نماینده در مجلس شورای اسلامی باشند؟	
***	۸/۸۷	۰/۷۴	وظایف نمایندگان انتخابی مجلس شورای اسلامی چیست؟	
***	۱۰/۰۵	۰/۸۱	تا چه اندازه با حقوق و مسئولیت‌های شهروندی خود آشنایی دارید؟	
***	۹/۴۷	۰/۷۸	تا چه اندازه با سیاست‌ها و برنامه‌های دولت و احزاب سیاسی آشنایی دارید؟	
***	۸/۹۲	۰/۷۵	تا چه اندازه اخبار و تحلیل‌های سیاسی را پیگیری می‌کنید؟	
***	۸/۴۱	۰/۷۲	تا چه اندازه با مسائل و موضوعات مهم مدنی و اجتماعی جامعه آشنایی دارید؟	

۴. یافته‌های پژوهش

توزیع فراوانی سن پاسخ‌گویان در این پژوهش حاکی از این است که میانگین سن پاسخ‌گویان در این پژوهش، تقریباً ۴۲ سال، حداقل سن ۲۲ و حداکثر سن ۷۸ سال است. توزیع فراوانی جنسیت پاسخ‌گویان در این پژوهش حاکی از این است که ۱۹۷ نفر (معادل ۵۱ درصد) از پاسخ‌گویان، را مردان و ۱۸۷ نفر (معادل حدود ۴۹ درصد) را زنان تشکیل می‌دهند. ۲۰۴ نفر، معادل ۵۳ درصد از پاسخ‌گویان، دارای مدرک کارشناسی هستند که بیشترین فراوانی را به خود اختصاص داده‌اند. پس از آن، ۷۶ نفر، معادل ۲۰ درصد، دارای مدرک کارشناسی ارشد، ۴۴ نفر، معادل ۱۱ درصد، دارای مدرک دیپلم، ۴۴ نفر، معادل ۱۱ درصد، دارای مدرک فوق‌دیپلم، ۱۲ نفر، معادل ۳ درصد، دارای مدرک دکتری و ۴ نفر، معادل ۱ درصد، دارای تحصیلات زیر دیپلم هستند. ۲۶۰ نفر (معادل ۶۸ درصد) از پاسخ‌گویان شاغل، ۴۷ نفر (معادل ۱۲ درصد) بازنشسته، ۳۲ نفر (معادل ۸ درصد) دانشجو، ۲۳ نفر (معادل ۶ درصد) خانه‌دار و ۲۲ نفر (معادل حدود ۶ درصد) در صد بیکار (فاقد شغل) بوده‌اند. از ۲۰۰ نفر پاسخ‌گوی شاغل که نوع شغل خود را مشخص نموده‌اند، ۶۱ نفر معادل ۳۱ درصد شغل آزاد، ۵۱ نفر معادل ۲۵ درصد مدرس (دبیر، معلم و استاد دانشگاه)، ۵۰ نفر معادل ۲۵ درصد کارمند مؤسسات خصوصی، ۲۰ نفر معادل ۱۰ درصد کارمند ادارات دولتی و ۱۰ نفر معادل ۵ درصد مدیریت مؤسسه و... بوده‌اند. شغل وکالت و پزشک هرکدام ۲ درصد پاسخ‌گویان را شامل می‌شود. حدود ۱۸۴ نفر پاسخگو نیز شاغل نمی‌باشند.. شغل وکالت و پزشکی هرکدام ۲ درصد پاسخ‌گویان را شامل می‌شود. بیش از ۷۹ درصد از پاسخ‌گویان اعلام کرده‌اند که در انتخابات مجلس شورای اسلامی شرکت کرده‌اند، درحالی‌که حدود ۲۱ درصد در این انتخابات مشارکت نداشته‌اند. همچنین، در میان افرادی که در انتخابات شرکت کرده‌اند، حدود ۴۰ درصد مشخص کرده‌اند که همواره در انتخابات مجلس شورای اسلامی حضور داشته‌اند.

سطوح مشارکت مستقیم پاسخ‌گویان در حد متوسط و سطح مشارکت تعاملی افراد، کمتر از حد متوسط بوده است. بیش از ۸۹ درصد پاسخ‌گویان، عضو دائمی سازمان‌های غیردولتی بودند و ۵۷ درصد پاسخ‌گویان، تنها در جلسات سالانه سمن‌ها شرکت می‌کردند. حدود ۵۷ درصد پاسخ‌گویان، عضو سمن‌های خیریه و حمایتی (کمک به معلولان، سالمندان، خانواده‌های بی‌بضاعت و...)، ۱۵ درصد، عضو سمن‌های آموزشی و پژوهشی، ۱۳ درصد عضو سمن‌های اجتماعی (حفاظت از محیط‌زیست و منابع طبیعی...)، ۱۲ درصد عضو

سمن‌های فرهنگی (کارآفرینی، حفاظت از آثار تاریخی، و...)، و حدود ۳ درصد عضو سمن امداد و نجات بودند. توزیع فراوانی گویه‌های دیدگاه پاسخ‌گویان درباره اتکا به فعالیت‌های سمن، در حد متوسط است (۳/۲). دیدگاه پاسخ‌گویان درباره تأثیر سمن‌ها، بیش از حد متوسط بوده است (۳/۴). به نظر پاسخ‌گویان، آگاهی‌بخشی و آموزش سمن‌ها، بیشتر از حد متوسط می‌تواند اثرگذار باشد. میانگین اکتسابی همه اقدامات مدنی سمن‌ها، بیشتر از حد متوسط است (۳). در این بین، برگزاری کارگاه‌های آموزشی (۳/۸)، برگزاری جلسات مناظره و گفت‌وگو (۳/۷)، و تعامل بیشتر با گروه‌های جوانان و دانشجویان (۳/۶) بالاترین میانگین را دارند. در بخش استنباطی، به منظور آزمون فرضیه‌های پژوهش از معادله ساختاری بهره گرفته شد. پیش فرض ورود به بررسی، آزمون کولموگروف اسمیرنوف بود که نتایج، حاکی از نرمال بودن داده‌های پژوهش بود.

- فرضیه نخست، رابطه نوع فعالیت سمن و مشارکت مردم در انتخابات را بررسی کرده است. برای آزمون این فرض، از مدل رگرسیون با متغیر پنهان استفاده شده است. نتایج (جدول شماره ۲) نشان می‌دهد، میزان رابطه در مشارکت مستقیم و تعاملی در حد بالایی بوده است؛ بنابراین، در نمونه آماری، متغیر مستقل، یعنی نوع فعالیت سمن‌ها، با متغیر وابسته، یعنی مشارکت انتخاباتی مستقیم و تعاملی، رابطه قوی‌ای دارد. میزان ضریب تعیین، ۰/۵۹ است؛ به این معنا که مدل مفروض، ۵۹ درصد از تغییرات متغیر مشارکت انتخاباتی را توضیح می‌دهد. در جدول شماره (۲) برای متغیر مشارکت مستقیم و نوع فعالیت برآورد غیراستاندارد ۰/۶۰۲، برآورد استاندارد ۰/۷۱۳، خطای معیار (S. E = ۰/۱۱)، و برای متغیر مشارکت تعاملی و نوع فعالیت سمن، برآورد غیراستاندارد ۰/۷۳۱، برآورد استاندارد ۰/۸۳۱، و خطای معیار (S. E = ۰/۱۷۳) است.

جدول شماره (۲). برآوردهای استاندارد و غیراستاندارد در سطح استنباطی برای بررسی رابطه نوع فعالیت سمن و مشارکت

مردم در انتخابات

نتیجه	ضریب تعیین	سطح معناداری p-value	خطای معیار	ضریب B	برآورد استاندارد؛	روابط متغیرها
معنادار	۰/۵۹	۰/۰۰۰۱	۰/۱۱۳	۰/۶۰۲	۰/۷۱۳	نوع فعالیت سمن - مشارکت مستقیم
معنادار		۰/۰۰۰۱	۰/۱۷۳	۰/۷۳۱	۰/۸۳۱	نوع فعالیت سمن - مشارکت تعاملی

فرضیه شماره (۲) رابطه بین آموزش و آگاهی‌بخشی سمن و مشارکت انتخاباتی را بررسی کرده است. برای آزمون این فرض از مدل رگرسیون با متغیر پنهان استفاده شده است. نتایج این

بررسی (جدول شماره ۳) نشان می‌دهد، میزان رابطه در مشارکت مستقیم و تعاملی در حد بالایی بوده است؛ بنابراین، در نمونه آماری، متغیر مستقل، یعنی آموزش و آگاهی بخشی سمن، با متغیر وابسته، یعنی مشارکت انتخاباتی مستقیم و تعاملی، رابطه قوی‌ای دارد. میزان ضریب تعیین مدل ۰/۶۵۳ است؛ به این معنا که مدل مفروض، ۶۵/۳ درصد از تغییرات متغیر مشارکت انتخاباتی را توضیح می‌دهد. در جدول شماره (۲) برای متغیر مشارکت مستقیم و آموزش و آگاهی بخشی سمن، برآورد غیراستاندارد ۰/۴۲۸، برآورد استاندارد ۰/۸۰۸، خطای معیار (S. E = ۰/۰۶۱) و برای متغیر مشارکت تعاملی و نوع فعالیت سمن، برآورد غیراستاندارد ۰/۵۱۴، برآورد استاندارد ۰/۸۳۳، خطای معیار (S. E = ۰/۱۰۱) است؛ به این معنا که هرچه فعالیت‌های آموزشی و آگاهی بخشی سمن‌ها گسترده‌تر، هدفمندتر، و مداوم‌تر باشد، احتمال حضور شهروندان در انتخابات (مشارکت مستقیم) و میزان مشارکت آن‌ها در فعالیت‌های گفت‌وگومحور و تعاملی درباره انتخابات (مشارکت تعاملی) افزایش می‌یابد.

جدول شماره (۳). برآوردهای استاندارد و غیراستاندارد در سطح استنباطی برای بررسی رابطه آموزش و

آگاهی بخشی و مشارکت مردم در انتخابات

روابط متغیرها	برآورد استاندارد؛	ضریب B	خطای معیار	سطح معناداری p-value	ضریب تعیین	نتیجه
آموزش و آگاهی بخشی سمن — مشارکت مستقیم	۰/۸۰۸	۰/۴۲۸	۰/۰۶۱	۰/۰۰۰۱	۰/۶۵	معنادار
آموزش و آگاهی بخشی سمن — مشارکت تعاملی	۰/۸۳۳	۰/۵۱۴	۰/۱۰۱	۰/۰۰۰۱		معنادار

فرضیه شماره (۳) رابطه بین سطح آگاهی سیاسی افراد و اتکا به سمن با مشارکت در انتخابات را بررسی کرده است. این فرضیه با هدف بررسی رابطه سطح آگاهی سیاسی و دانش سیاسی با اتکا به سمن‌ها و میزان مشارکت انتخاباتی (مستقیم و تعاملی) در انتخابات مجلس شورای اسلامی، طراحی و با مدل رگرسیون با متغیر پنهان آزمون شد.

نتایج به دست آمده (جدول شماره ۴) نشان می‌دهد، رابطه اتکا به سمن با مشارکت تعاملی و مستقیم در حد مطلوب است و این رابطه از نظر آماری معنادار است. میزان ضریب تعیین سطح آگاهی سیاسی ۰/۰۲۹ است؛ به این معنا که مدل مفروض ۲/۹ درصد از تغییرات متغیر مشارکت انتخاباتی را توضیح می‌دهد. دانش سیاسی، ۱/۳ درصد تغییرات مشارکت انتخاباتی را تبیین کرده و اتکا به سمن نیز ۵/۴ درصد تغییرات مشارکت انتخاباتی را تبیین می‌کند.

جدول شماره (۴). برآوردهای استاندارد و غیراستاندارد در سطح استنباطی برای بررسی رابطه سطح آگاهی سیاسی

افراد و اتکا به سمن با مشارکت انتخاباتی

روابط متغیرها	برآورد استاندارد	ضریب B	خطای معیار	سطح معناداری p-value	ضریب تعیین	نتیجه
سطح آگاهی سیاسی—مشارکت تعاملی	۰/۱۵۴	۰/۰۳۶	۰/۰۱۲	۰/۰۰۴	۰/۰۲۹	معنادار
سطح آگاهی سیاسی—مشارکت مستقیم	۰/۰۸	۰/۰۰۳	۰/۰۰۲	۰/۱۱۴		معنادار نیست
دانش سیاسی—مشارکت تعاملی	۰/۱۴۵	۰/۰۹۱	۰/۰۰۱	۰/۰۰۴	۰/۰۱۳	معنادار
دانش سیاسی—مشارکت مستقیم	۰/۰۷۲	۰/۰۰۶	۰/۰۰۵	۰/۲۰۹		معنادار نیست
اتکا به سمن—مشارکت تعاملی	۰/۱۱۸	۰/۰۰۹	۰/۰۰۳	۰/۰۰۴	۰/۰۵۴	معنادار
اتکا به سمن—مشارکت مستقیم	۰/۳۰۲	۰/۰۰۴	۰/۰۰۱	۰/۰۰۰۱		معنادار

فرضیه شماره (۴)، رابطه نوع اقدامات رسمی و قانونی سمن و میزان مشارکت انتخاباتی را بررسی کرده است. برای آزمون این فرض از مدل رگرسیون با متغیر پنهان استفاده شده است. یافته‌ها نشان می‌دهد، بین اقدامات رسمی و قانونی سمن‌ها و هر دو بعد مشارکت انتخاباتی (مستقیم و تعاملی) رابطه قوی و معناداری وجود دارد ($p=0.0001$, $r=0.5$). فرضیه صفر رد شد و نتیجه تأیید می‌کند که اقدامات رسمی سمن‌ها بر رفتار مشارکتی شهروندان تأثیر می‌گذارد. میزان ضریب تعیین مدل ۰/۶۹ است؛ به این معنا که مدل مفروض ۶۹ درصد از تغییرات متغیر مشارکت انتخاباتی را توضیح می‌دهد که در پژوهش‌های علوم اجتماعی، عددی بسیار بالایی به‌شمار می‌آید. در جدول شماره (۵) برای متغیر مشارکت مستقیم و اقدامات سمن برآورد غیراستاندارد ۰/۵۵۳، برآورد استاندارد ۰/۷۸، خطای معیار $S.E=0.091$ و برای متغیر مشارکت تعاملی و نوع فعالیت سمن، برآورد غیراستاندارد ۰/۷۰۷، برآورد استاندارد ۰/۸۸، خطای معیار $S.E=0.148$ است.

جدول شماره (۵). برآوردهای استاندارد و غیراستاندارد در سطح استنباطی برای بررسی رابطه نوع اقدامات رسمی،

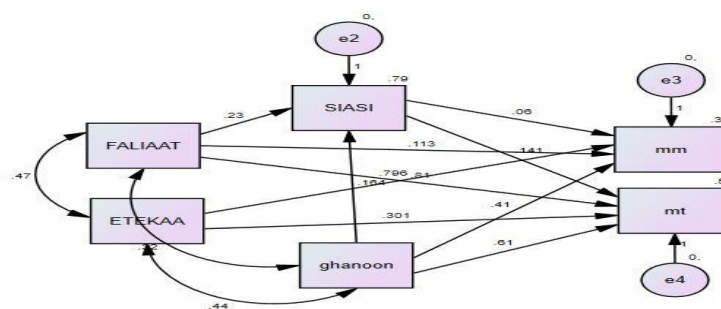
قانونی سمن و میزان مشارکت انتخاباتی

روابط متغیرها	برآورد استاندارد	ضریب B	خطای معیار	سطح معناداری p-value	ضریب تعیین	نتیجه
نوع اقدامات سمن—مشارکت مستقیم	۰/۷۸	۰/۵۵۳	۰/۰۹۱	۰/۰۰۰۱	۰/۶۹	معنادار
نوع اقدامات سمن—مشارکت تعاملی	۰/۸۸	۰/۷۰۷	۰/۱۴۸	۰/۰۰۰۱		معنادار

فرضیه اصلی پژوهش، تأثیر سازمان‌های غیردولتی را بر مشارکت انتخاباتی شهروندان شهر اصفهان بررسی کرده است. به منظور تحلیل داده‌های گردآوری شده، در یک فضای چندمتغیره، از تدوین یک الگو بر مبنای چارچوب نظری بهره گرفته‌ایم. در الگوی تدوین شده، مشارکت

مستقیم تعاملی افراد در انتخابات مجلس شورای اسلامی، به عنوان سازه درونی، از اقدامات قانونی و رسمی سمن‌ها، نوع فعالیت سمن‌ها، اتکا به سمن، و سطح آگاهی سیاسی افراد، به عنوان متغیرهای بیرونی، تأثیر می‌پذیرد. با استفاده از شاخص‌های کلی برازش می‌توان به این پرسش پاسخ داد که صرف نظر از مقادیر خاص گزارش شده برای مؤلفه‌ها، آیا به طور کلی الگوی تدوین شده توسط داده‌های تجربی گردآوری شده حمایت می‌شود یا خیر.

الگوی شماره (۱). الگوی ساختاری رابطه متغیرهای مستقل با مشارکت در انتخابات



تمام شاخص‌های برازش الگو در سطح مطلوبی بوده و حکایت از مطلوبیت الگوی تجربی و برازش آن دارد.

- نسبت کای اسکور به درجه آزادی (CMIN/df) ۱/۹۴ است که از وضعیت قابل قبولی برای الگو حکایت دارد؛

- شاخص ریشه دوم میانگین مربعات باقی مانده یا RMSEA مقدار ۰/۰۵ برآورد شده که حاکی از قابل قبول بودن الگو است؛

- شاخص‌های تطبیقی، شامل شاخص برازش توکرلونیس (TLI) برابر با ۰/۸۹ و شاخص برازش تطبیقی (CFI) برابر ۰/۹۰ است و از آنجا که مقادیر آن‌ها ۰/۹ است، براساس این شاخص‌ها، الگوی تدوین شده قابل قبول تلقی می‌شود.

- افزون بر شاخص‌هایی که مطرح شد، بررسی شاخص‌های مقتصد نیز برای قابل قبول بودن الگو ضروری به نظر می‌رسد. با توجه به مقدار PNFI، ۰/۶۷ و مقدار PCFI، ۰/۷۸، الگوی تدوین شده قابل قبول تلقی می‌شود. شاخص‌های تطبیقی مدل، شامل شاخص برازش توکرلونیس (TLI) با مقدار ۰/۸۹ و شاخص برازش تطبیقی (CFI) با مقدار ۰/۹ است. با توجه به اینکه مقدار قابل قبول این شاخص‌ها معمولاً ۰/۹ یا بیشتر در نظر گرفته می‌شود، مقدار CFI در حد قابل قبول قرار

دارد، اما مقدار TLI اندکی پایین تر از حد مطلوب است؛ بنابراین، نمی توان صرفاً براساس این دو شاخص، برازش مدل را کاملاً مطلوب ارزیابی کرد. افزون بر شاخص های تطبیقی، بررسی شاخص های مقتصد نیز برای ارزیابی مناسب بودن مدل ضروری است. مقدار شاخص PNFI برابر با ۰/۶۷ و مقدار شاخص PCFI برابر با ۰/۷۸ به دست آمده است که نشان دهنده برازش قابل قبول مدل از نظر شاخص های مقتصد است. در بخش ساختاری مدل، نتایج نشان می دهد که نوع فعالیت سمن ها به طور مستقیم حدود ۰/۱۱۳ از واریانس مشارکت مستقیم و حدود ۰/۰۷ از واریانس مشارکت تعاملی انتخاباتی را تبیین می کند. همچنین، نوع فعالیت سمن ها با تأثیر ۰/۲۳ بر آگاهی سیاسی، به صورت غیر مستقیم بر مشارکت تعاملی انتخاباتی تأثیر می گذارد. همچنین، اتکا به سمن ها توانسته است به ترتیب ۰/۱۶۴ و ۰/۳۰۱ از واریانس مشارکت مستقیم و مشارکت تعاملی انتخاباتی را تبیین کند. نتایج مربوط به اقدامات قانونی سمن ها نیز نشان می دهد که این متغیر به طور مستقیم به ترتیب ۰/۴۱ و ۰/۶۱ از واریانس مشارکت مستقیم و مشارکت تعاملی انتخاباتی را تبیین می کند. علاوه بر این، اقدامات قانونی سمن ها با تأثیر ۰/۱۰۴ بر آگاهی سیاسی، به صورت غیر مستقیم بر مشارکت انتخاباتی اثر می گذارد. در نهایت، آگاهی سیاسی حدود ۰/۱۴۱ از واریانس مشارکت تعاملی انتخاباتی را تبیین می کند. با این حال، تأثیر آن بر مشارکت مستقیم انتخاباتی تنها ۰/۰۶ است که مقدار بسیار ناچیزی محسوب می شود؛ بنابراین، این مسیر از مدل حذف می شود.

جدول شماره (۶). برآوردهای استاندارد و غیراستاندارد در سطح استنباطی برای بررسی رابطه متغیرهای مستقل با

مشارکت انتخاباتی شهروندان

تفسیر	ملاک	میزان	شاخص های برازش	
برآزش مطلوب	CMIN/DF کمتر از ۵	۴۶۳/۴۳۰۲ (۲۲۱۳)	CMIN (آماره آزمون) (df درجه آزادی)	مطلق
برآزش مطلوب	بیشتر از ۰/۰۵	۰/۰۰۰	p-value (سطح معناداری)	
برآزش مطلوب	کمتر از قدر مطلق چهار	۰/۰۶۸	RMR (ریشه دوم میانگین مربعات خطای باقی مانده)	
برآزش مطلوب	بیشتر از ۰/۹۰	۰/۸۹	TLI (شاخص توکر-لویس)	تطبیقی
برآزش مطلوب	بیشتر از ۰/۹۰	۰/۹۰	CFI (شاخص برازش تطبیقی)	
برآزش مطلوب	کمتر از ۰/۰۵	۰/۰۴۹	RMSEA (ریشه دوم میانگین مربعات خطای برآورد)	مقتصد
برآزش مطلوب	بیشتر از ۰/۵	۰/۶۷	PNFI (شاخص برازش مقتصد هنجار شده)	

جدول شماره (۷). ضرایب استاندارد مسیرهای ساختاری مدل نهایی

نتیجه	Bootstrap SE	p-value	CR	SE	β استاندارد	مسیر ساختاری
تأیید	۰/۱۱۶	<0.001	۵/۳۳	۰/۱۱۳	۰/۷۱۳	نوع فعالیت سمن → مشارکت مستقیم
تأیید	۰/۱۷۶	<0.001	۴/۸	۰/۱۷۳	۰/۸۳۱	نوع فعالیت سمن → مشارکت تعاملی
تأیید	۰/۰۶۴	<0.001	۷/۰۲	۰/۰۶۱	۰/۸۰۸	آموزش و آگاهی بخشی → مشارکت مستقیم
تأیید	۰/۱۰۴	<0.001	۵/۰۹	۰/۱۰۱	۰/۸۳۳	آموزش و آگاهی بخشی → مشارکت تعاملی
تأیید	۰/۰۷۹	<0.001	۳/۹۱	۰/۰۰۱	۰/۳۰۲	اتکا به سمن → مشارکت مستقیم
تأیید	۰/۰۴۳	۰/۰۰۴	۲/۸۷	۰/۰۰۳	۰/۱۱۸	اتکا به سمن → مشارکت تعاملی
رد	۰/۰۵۳	۰/۱۱۴	۱/۵۸	۰/۰۰۲	۰/۰۸	آگاهی سیاسی → مشارکت مستقیم
تأیید	۰/۰۵۵	۰/۰۰۴	۲/۹	۰/۰۱۲	۰/۱۵۴	آگاهی سیاسی → مشارکت تعاملی
تأیید	۰/۰۹۳	<0.001	۶/۰۸	۰/۰۰۹	۰/۷۸	اقدامات قانونی → مشارکت مستقیم
تأیید	۰/۰۱۵۲	<0.001	۴/۷۸	۰/۱۴۸	۰/۸۸	اقدامات قانونی → مشارکت تعاملی

جدول شماره (۸). اثرات مستقیم و غیرمستقیم متغیرهای مستقل بر مشارکت انتخاباتی

متغیر	اثر مستقیم	اثر غیرمستقیم (از طریق آگاهی سیاسی)	اثر کل
نوع فعالیت سمن	۰/۷	۰/۲۳	۰/۹۳
اتکا به سمن	۰/۳۰۱	۰/۰۰۰	۰/۳۰۱
اقدامات قانونی سمن	۰/۶۱	۰/۱۰۴	۰/۷۱۴
آگاهی سیاسی	۰/۱۴۱	—	۰/۱۴۱

داده‌های جدول شماره (۸) نشان می‌دهد، بیشترین اثر کل بر مشارکت انتخاباتی، مربوط به نوع فعالیت سازمان‌های مردم‌نهاد (۰/۹۳) است. پس از آن، اقدامات قانونی سازمان‌های مردم‌نهاد با اثر کل ۰/۷۱۴ در رتبه دوم قرار دارد. همچنین، بخشی از اثر نوع فعالیت و اقدامات قانونی از طریق ارتقای آگاهی سیاسی به مشارکت انتخاباتی منتقل می‌شود که بیانگر نقش میانجی آگاهی سیاسی در الگوی پژوهش است. در مقابل، اتکا به سازمان‌های مردم‌نهاد، عمدتاً اثر مستقیمی بر مشارکت انتخاباتی دارد.

نتیجه‌گیری

انتخابات در نظام‌های مردم‌سالار، نه تنها سازوکار اصلی انتقال قدرت سیاسی به شکل قانونی است، بلکه بستری برای تجلی اراده عمومی، ارتقای سرمایه اجتماعی، و بازتولید مشروعیت نظام سیاسی نیز به شمار می‌آید. در جمهوری اسلامی ایران، انتخابات مجلس شورای اسلامی به عنوان یکی از مهم‌ترین فرایندهای دموکراتیک همواره صحنه حضور و رقابت جریان‌های سیاسی و نیز عرصه‌ای برای بروز و نقش‌آفرینی نهادهای مدنی و اجتماعی بوده است. در این میان، سازمان‌های مردم‌نهاد

(سمن‌ها) به‌عنوان بخش مهمی از جامعه مدنی، ظرفیت‌های ویژه‌ای برای تشویق، تسهیل، و تعمیق مشارکت سیاسی شهروندان دارند؛ ظرفیتی که می‌تواند فراتر از بسیج انتخاباتی کوتاه‌مدت، به ارتقای کیفیت گفت‌وگوی عمومی، افزایش آگاهی سیاسی، و ارتقای حس تعلق و مسئولیت اجتماعی بینجامد. یافته‌های این پژوهش نشان داد که رفتار انتخاباتی شهروندان در کلان‌شهر اصفهان را نمی‌توان به ترجیحات فردی، ویژگی‌های جمعیت‌شناختی، یا انگیزه‌های کوتاه‌مدت سیاسی فروکاست؛ بلکه این رفتار در بستری نهادی، شبکه‌ای، و ارتباطی شکل می‌گیرد. براساس نتایج الگوسازی معادلات ساختاری و برازش مطلوب الگوی پژوهش، سازمان‌های مردم‌نهاد سببه‌عنوان نهادهای میانجی جامعه مدنی — نقش مهمی در تبدیل ظرفیت‌های پراکنده اجتماعی، شناختی، و ارتباطی شهروندان به کنش سیاسی سازمان‌یافته ایفا می‌کنند. از این منظر، سمن‌ها نه تنها بازیگرانی خدماتی، بلکه سازوکارهایی برای جامعه‌پذیری سیاسی، تولید اعتماد اجتماعی، و فعال‌سازی ظرفیت مشارکتی شهروندان محسوب می‌شوند. در سطح نهادی، نتایج نشان داد که اقدامات رسمی، قانونی، و شفاف سمن‌ها با تبیین بخش قابل‌توجهی از واریانس مشارکت انتخاباتی ($R^2=0.69$)، مهم‌ترین عامل تبیین‌کننده رفتار انتخاباتی است. همچنین، اثر مستقیم این سازوکارها بر مشارکت تعاملی ($\beta=0.88$) و مشارکت مستقیم ($\beta=0.78$) نشان می‌دهد که مشروعیت سازمانی، شفافیت عملکرد، و قانونمندی فعالیت‌های سمن‌ها می‌تواند از طریق افزایش اعتماد نهادی و کاهش احساس بی‌اثری سیاسی، زمینه مشارکت بیشتر شهروندان را فراهم کند.

این یافته با دیدگاه تکثرگرایی رابرت دال و نظریه‌های نوسازی سیاسی همخوان است؛ زیرا، این رویکردها بر اهمیت نهادهای میانجی در انتقال مطالبات اجتماعی، سازمان‌دهی منافع، و ایجاد ارتباط میان جامعه و ساختار سیاسی تأکید دارند. همچنین، نتیجه حاضر با یافته‌های شفيعی سیف‌آبادی (۱۴۰۰) همسو است که نشان داده است، سازمان‌های مردم‌نهاد با ایجاد مسیرهای ارتباطی میان جامعه و ساختار سیاسی، زمینه افزایش اعتماد عمومی و مشارکت اجتماعی را فراهم می‌کنند. بااین‌حال، پژوهش حاضر با استفاده از روش الگوسازی معادلات ساختاری، این رابطه را از سطح توصیفی فراتر برده و سازوکارهای مشخص اثرگذاری آن، شامل شفافیت سازمانی، قانونمندی فعالیت‌ها، و تقویت احساس امنیت مشارکتی را آشکار کرده است. همچنین، نتایج این پژوهش با یافته‌های کامینسکی (۲۰۲۰) درباره نقش نهادهای مدنی در جوامعی که نهادهای میانجی سستی‌ای مانند احزاب سیاسی، محدودیت نفوذ اجتماعی دارند، هم‌راستا است. براین‌اساس، سمن‌ها می‌توانند بخشی از خلأ نمایندگی اجتماعی را جبران کرده و با ایجاد زمینه

تعامل میان شهروندان، جامعه و ساختار سیاسی، ظرفیت مشارکت سیاسی را افزایش دهند. در سطح شبکه‌ای، یافته‌ها نشان داد که ظرفیت شبکه‌سازی و نوع فعالیت سمن‌ها، بیشترین اثر کل را بر رفتار انتخاباتی دارند ($\beta=0.93$). این نتیجه، اهمیت روابط اجتماعی، پیوندهای مدنی، و تجربه همکاری جمعی را در شکل‌گیری مشارکت سیاسی برجسته می‌کند. عضویت قابل توجه پاسخ‌گویان در سمن‌های خیریه‌ای-حمایتی (۵۷ درصد) و آموزشی (۱۵ درصد) نشان می‌دهد که فعالیت‌هایی که در ظاهر ماهیتی غیرسیاسی دارند، می‌توانند زمینه تولید سرمایه اجتماعی و شکل‌گیری شبکه‌های اعتماد را فراهم کنند. این یافته با نظریه سرمایه اجتماعی پاتنام و همچنین، نتایج بالدینگ و هالزتر (۲۰۲۰) همخوانی دارد. براساس این دیدگاه، مشارکت در شبکه‌های داوطلبانه و انجمن‌های مدنی از طریق تقویت اعتماد، هنجارهای همکاری و احساس تعلق جمعی، احتمال مشارکت سیاسی را افزایش می‌دهد. یافته حاضر ضمن تأیید این دیدگاه، نشان می‌دهد که حتی سمن‌های خیریه و آموزشی نیز می‌توانند دارای کارکرد سیاسی غیرمستقیم باشند؛ زیرا، تجربه همکاری، مسئولیت اجتماعی، و تعاملات مستمر در این نهادها، منابع اجتماعی لازم را برای کنش سیاسی ایجاد می‌کند.

یافته دیگر پژوهش، تفاوت مشارکت مستقیم و مشارکت تعاملی است. نتایج به‌دست آمده نشان می‌دهد که آگاهی سیاسی و دانش سیاسی بر مشارکت تعاملی اثر معناداری دارند (به ترتیب $\beta=0.154$ و $\beta=0.145$)؛ اما اثر آن‌ها بر مشارکت مستقیم انتخاباتی معنادار نیست. این موضوع نشان می‌دهد که افزایش اطلاعات سیاسی الزاماً به رأی دادن منجر نمی‌شود، بلکه بیشتر زمینه شکل‌گیری اشکال پیچیده‌تر مشارکت مانند گفت‌وگو، بحث سیاسی، اقناع اجتماعی، و پیگیری مسائل عمومی را فراهم می‌کند. این یافته با نتایج شهرام‌نیا و ملانی (۱۳۸۹) همسو است که بر تفاوت میان انواع مشارکت سیاسی تأکید کرده‌اند. بر اساس این دیدگاه، مشارکت سیاسی، به حضور در انتخابات محدود نیست، بلکه طیفی از فعالیت‌های ارتباطی، مطالبه‌محور و مدنی را شامل می‌شود. نتایج پژوهش حاضر نیز نشان می‌دهد که دانش سیاسی، زمانی می‌تواند به کنش سیاسی فعال تبدیل شود که در بستر شبکه‌های اجتماعی و نهادهای میانجی‌ای مانند سمن‌ها قرار گیرد. از منظر جامعه‌شناسی سیاسی، این نتیجه بیانگر آن است که اطلاعات سیاسی به‌تنهایی برای تبدیل شهروندان به کنشگران سیاسی کافی نیست، بلکه باید از طریق فرایندهای اجتماعی‌ای مانند آموزش مدنی، تعامل گروهی، و افزایش احساس اثر بخشی سیاسی به رفتار مشارکتی تبدیل شود. در همین راستا، یافته مربوط به اثرگذاری آموزش و آگاهی بخشی سمن‌ها ($R^2=0.65$) نشان می‌دهد که این

سازمان‌ها نقش حلقه میانی بین شناخت سیاسی و کنش سیاسی را ایفا می‌کنند.

در مجموع، می‌توان گفت، اثرگذاری سمن‌ها، فرایندی چندمرحله‌ای است که از مسیر اعتمادسازی نهادی، توسعه شبکه‌های اجتماعی، آموزش مدنی، و تقویت احساس اثربخشی سیاسی تحقق می‌یابد؛ بنابراین، پیشنهاد می‌شود:

- با توجه به اثر فراوان سازوکارهای رسمی، قانونی، و شفافیت عملکرد سمن‌ها بر مشارکت انتخاباتی، پیشنهاد می‌شود، نهادهای مسئول، ضمن تسهیل فعالیت قانونی سمن‌ها، سازوکارهای شفافیت مالی، گزارش‌دهی عمومی، و پاسخ‌گویی سازمانی را تقویت کنند؛ زیرا، اعتماد عمومی به این نهادها، پیش‌شرط اثربخشی اجتماعی آن‌هاست؛

- با توجه به اثر کل فراوان ظرفیت شبکه‌سازی سمن‌ها ($\beta=0.93$)، پیشنهاد می‌شود، برنامه‌های توسعه مشارکت سیاسی، به جای تمرکز صرف بر دوره‌های انتخاباتی، بر تقویت شبکه‌های اجتماعی پایدار، فعالیت‌های داوطلبانه، و فرصت‌های تعامل مدنی روزمره متمرکز شود؛

- با توجه به نقش آموزش و آگاهی‌بخشی سمن‌ها در تبیین مشارکت شهروندان ($R^2=0.65$)، پیشنهاد می‌شود، این سازمان‌ها با همکاری نهادهای آموزشی و فرهنگی، دوره‌های آموزش شهروندی، سواد سیاسی، و مهارت‌های مشارکت مدنی را طراحی و اجرا کنند؛

- پیشنهاد می‌شود، سیاست‌گذاران حوزه مشارکت اجتماعی، نقش سمن‌ها را به نهادهای خدمات‌رسانی محدود نکنند، بلکه آن‌ها را به عنوان ظرفیت‌های جامعه مدنی برای افزایش اعتماد عمومی، گفت‌وگوی اجتماعی، و توسعه فرهنگ مشارکت در نظر بگیرند؛

- میان سمن‌ها، دانشگاه‌ها و نهادهای سیاست‌گذار، ارتباط نظام‌مندی ایجاد شود تا از ظرفیت پژوهشی و تجربی این سازمان‌ها برای طراحی سیاست‌های ارتقای مشارکت سیاسی استفاده شود.

سرانجام باید گفت، پژوهش حاضر نیز همانند دیگر مطالعات علوم اجتماعی، محدودیت‌هایی داشته است؛ نخست، مقطعی بودن پژوهش، امکان استنباط علی قطعی میان متغیرها را محدود می‌کند و انجام مطالعات طولی می‌تواند درک دقیق‌تری از روابط ارائه دهد؛ دوم، استفاده از داده‌های خودگزارشی ممکن است از سوگیری پاسخ‌دهندگان تأثیر پذیرفته باشد؛ سوم، محدود بودن جامعه آماری به شهر اصفهان، تعمیم نتایج به دیگر مناطق کشور را با احتیاط همراه می‌کند. همچنین، تغییرات شرایط نهادی و سیاسی مرتبط با فعالیت سمن‌ها، از عواملی است که می‌تواند بر نتایج، اثرگذار باشد و در این پژوهش، کنترل نشده است.*

منابع

- اکبری، زینب؛ احمدپور پرویزیان، جعفر؛ درگاهی جوزستانی، سیدعبدل (۱۳۹۵). درآمدی بر مفاهیم و تئوری‌های مشارکت سیاسی و اجتماعی. تهران: رازنهان.
- امیری، آبتین (۱۳۹۲). سازمان‌های غیردولتی و مشارکت مردمی. تهران: سیروان. چاپ دوم.
- پاتنام، روبرت (۱۳۹۲). دموکراسی و سنت‌های مدنی. ترجمه محمدتقی دلفروز. تهران: جامعه‌شناسان.
- حیدری، نصرت‌اله؛ جمشیدی، محسن (۱۳۹۵). نقش و جایگاه سازمان‌های مردم‌نهاد در مشارکت سیاسی در دوران ریاست‌جمهوری خاتمی، احمدی‌نژاد و روحانی. فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، ۱۲ (۳۶)، ۱۵۲-۱۲۵.
- دال، رابرت (۱۳۹۲). تحلیل سیاسی پیشرفته. ترجمه فرشاد علیخانی. تهران: جاودان خرد.
- رهبرقاضی، محمودرضا؛ نوعی باغبان، سید مرتضی (۱۴۰۱). مشارکت انتخاباتی در ایران: تأثیرات مستقیم و غیرمستقیم رسانه‌های اجتماعی از طریق ارزش‌های رهایی و سکولاریسم. پژوهشنامه علوم سیاسی، ۱۷ (۳)، ۸۷-۱۱۶.
- doi22034/ 022.467
- سعیدی، محمدرضا (۱۳۹۳). درآمدی بر مشارکت مردمی و سازمان‌های غیردولتی. تهران: انتشارات سمت.
- سفیدی، هوشمند (۱۳۹۸). آگاهی سیاسی و رأی آگاهانه. تهران: نشر حانون.
- شارع‌پور، محمود (۱۳۸۵). سرمایه اجتماعی: مفهوم‌سازی، سنجش، و دلالت‌های سیاست‌گذاری. ساری: انتشارات سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی مازندران.
- شهرام‌نیا، سید امیرمسعود؛ ملانی، صابر (۱۳۹۰). تحلیل تأثیر آگاهی سیاسی معلمان بر شرکت در انتخابات؛ مطالعه موردی معلمان نواحی (۱) و (۳) اصفهان. پژوهشنامه علوم سیاسی ۱۶ (۱)، ۱۳۹.
- شفیعی سیف‌آبادی، محسن (۱۴۰۰). بررسی دلایل کاهش میزان مشارکت مردمی در انتخابات ۱۴۰۰ و آینده رفتار انتخاباتی شهروندان برپایه نظریه مشارکت سیاسی میلبراث و نظریه سناریونیسی شوارتز. پژوهشنامه علوم سیاسی، ۱۶ (۳)، ۱۰۸-۶۱.
- doi: 10.22034/ipsa.2021.439
- عشایری، طاهّا؛ جهان‌پرور، طاهره؛ رقمی، فائزه؛ منتی، ایوب (۱۴۰۳). مطالعه رفتار انتخاباتی اقوام ایرانی و عوامل مؤثر بر آن: فراتحلیل پژوهش‌ها (۱۴۰۱-۱۳۸۸). راهبرد سیاسی، شماره ۲۹، ۱۹۸-۱۶۳.
- علی‌اکبری، افسانه؛ حیدری، نصرت‌اله؛ بخشایشی اردستانی، احمد (۱۴۰۳). بررسی تأثیر سرمایه اجتماعی بر مشارکت سیاسی دانشجویان شهر ایلام. فرهنگ ایلام، شماره ۸۲ و ۸۳، ۷-۲۹.
- غضنفری، هنگامه (۱۳۹۴). سازمان‌های غیردولتی و فرایند صلح بین‌المللی. تهران: بنیاد حقوقی میزان.
- لیل گوئل، لستر میلبرت (۱۳۹۶). مشارکت سیاسی. ترجمه دکتر سید ابوالحسن رحیمی. تهران: بنیاد

حقوقی میزان.

مجدی نسب، محمد اسلام (۱۳۹۸). مشارکت سیاسی؛ چگونگی و چرایی. تهران: نشر جامعه‌شناسان.

مدرسی، محمد؛ ابطی، سید مصطفی؛ برزگر، کیهان (۱۴۰۳). بررسی مشارکت سیاسی شهروندان اهوازی در یازدهمین دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی. رهیافت انقلاب اسلامی، شماره ۶۸، ۱۱۷-۱۴۴.

نژادبهرام، زهرا (۱۳۸۸). موانع مشارکت سیاسی زنان در ایران. تهران: نشر رسانه.

نیازی، محسن؛ حسن‌زاده، زهرا؛ محمدزاده، مهدی (۱۳۹۹). مشارکت سیاسی از نظریه تا عمل و استراتژی‌ها. تهران: نشر نقد فرهنگ.

نوروزی، اصغر (۱۴۰۳). تحلیل عوامل مؤثر بر مشارکت سیاسی در جوامع روستایی (مطالعه موردی شهرستان لنجان). برنامه‌ریزی فضایی (جغرافیا)، شماره ۵۵، ۱۰۲-۸۵.

Boulding, C., & Holzner, C. A. (2020). Community Organizations and Latin America's Poorest Citizens: Voting, Protesting, and Contacting Government. *Latin American Politics and Society*, 62(4), 98-125. <https://doi.org/10.1017/LAP.2020.17>.

Boulding, C. (2014). *NGOs, Political Protest, and Civil Society*. [https://www.cambridge.org/core/books/ngos-political-protest-and-civil-society/1D42566](https://www.cambridge.org/core/books/ngos-political-protest-and-civil-society/1D42566DE3B74DFB7DE5FA5A666E0D25)

DE3B74DFB7DE5FA5A666E0D25.

Canpolat, M. D. (2023). The Role of Non-Governmental Organizations on Participation in Political Life: The Case of the Turkish Diaspora in Germany. *Turkish Journal of Diaspora Studies*. <https://doi.org/10.52241/tjds.2023.0063>

Kosygina, K. E., & Kaminsky, V. S. (2020). The Role of Non-Commercial Organizations in Increasing the Electoral Activity of Citizens. *Society and Security Insights*, 3(3), 90-111. [https://doi.org/10.14258/SSI\(2020\)3-07](https://doi.org/10.14258/SSI(2020)3-07).

Jagadish B. (2014). Strengthening the Effectiveness of Democratic Governance: Efforts by Non-Governmental Organisations. *Abhinav-National Monthly Refereed Journal Of Research In Arts Education*, 3(1), 42-52.

Parry, G., Moyser, G., & Day, N. (1992). *Political Participation and Democracy in Britain*. Cambridge: Cambridge University Press.

Vallejo, K. (2011). *NGOs, Politics, and Participation: A Critical Case Study of the Foreign Funded NGO Sector and its Capacity to Empower Local Communities*. 2(1), 3. <https://pubs.lib.umn.edu/index.php/reconsidering/article/download/570/564>.

**Research Paper****Convergences and Divergences in the Political Thought of the Islamic Revolution of Iran and the Muslim Brotherhood of Egypt: A Comparative Analysis of Objectives, Instruments, and Political Strategies**Sajjad Torab¹ ^{ID} *Seyyed Mohammad Naser Taghavi² ^{ID} Behroz Rashidi³ ^{ID}

1. Department of Political Science, CT.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran

2. Department of Political Science, CT.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran

3. Department of Political Science, CT.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran

DOI: <https://doi.org/10.22034/ipsa.2026.564>

Receive Date: 31 March 2026

Revise Date: 11 June 2026

Accept Date: 09 July 2026



©2021 by the authors, Licensee IPSA, Tehran, Iran. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>)

Extended Abstract**Introduction**

The political developments in the Islamic world in the contemporary century show that Islamist movements, despite sharing fundamental beliefs and drawing inspiration from religious teachings, have experienced significant differences in terms of political goals, tools of activism, and practical strategies. In the meantime, the political thought of the Islamic Revolution of Iran and the Muslim Brotherhood movement in Egypt, as two prominent and influential models in the sphere of contemporary Islamic politics, have always attracted the attention of researchers; because both have played an important role in regional and trans-regional developments by claiming to revive Islamic identity in the political arena and redefine the relationship between religion and power. However, differences in historical contexts, social structures, state-building experience, and methods of political action have placed distinct paths before these two movements. Therefore, explaining the similarities and differences between their political thought, goals, and tools of political power strategies not only helps to understand the internal logic of Islamist movements more precisely, but also provides the possibility of analyzing different patterns of realizing religious sovereignty and political mobilization strategies in the Islamic world. Accordingly, the main goal of the present study is a comparative analysis of the goals, tools, and political strategies in the political thought of the Islamic Revolution of Iran and the modern Muslim Brotherhood of Egypt and explaining their fundamental similarities and differences. Therefore, the main question of the study is: despite the commonality in religious foundations and the ideal of restoring Islamic sovereignty, why have the political thought of the Islamic Revolution of Iran and the Muslim Brotherhood of Egypt led to different paths in practical goals, tools of action, and strategies for realizing political power?

Methodology

In terms of methodology, this study adopts a descriptive-analytical approach. First, the historical and social contexts surrounding the formation of the Muslim Brotherhood and

*** Corresponding Author:**

Seyyed Mohammad Naser Taghavi, Ph.D.

E-mail: smn.taghavi@iau.ir

the Islamic Revolution are examined. Subsequently, through an analytical perspective, their similarities and differences are comparatively evaluated at three levels: goals, instruments, and political strategies. The data collection method is library-based, relying on systematic note-taking from written sources, including books, scholarly articles, and academic research. In the data analysis phase, qualitative content analysis is employed; key themes related to fundamental concepts are extracted, coded, and organized into conceptual categories. Finally, based on a comparative framework, the discursive and strategic similarities and distinctions between the two movements are analyzed.

Results and Discussion

In this study, drawing upon an integrated theoretical framework of Social Identity Theory and Discourse Analysis, the historical and social contexts surrounding the emergence of the Muslim Brotherhood in Egypt and the Islamic Revolution of Iran were first systematically examined and compared in order to elucidate the processes of identity formation, crises of legitimacy, and structural conditions that shaped both movements. At this stage, through extensive review of library sources and systematic note-taking from theoretical, historical, and analytical works, key components such as type of leadership, organizational networks, social base, experience of repression, identity crisis, and the relationship between religion and politics were extracted and formulated into comparative indicators.

In the second step, the political objectives of the two movements were analyzed at three levels—Hasan al-Banna's thought, Sayyid Qutb's thought, and the contemporary approach of the Muslim Brotherhood on the one hand, and the discourse of the Islamic Revolution of Iran on the other—using qualitative content analysis. Fundamental concepts such as the revival of Islamic identity, state-building, popular participation, divine sovereignty, gradual reform, or revolutionary overthrow were coded and organized into analytical categories to enable comparison of their theoretical coherence, scope of objectives, and degree of institutionalization. Additionally, the transnational, civilizational, and nation-centered dimensions of each movement's objectives were separately examined and classified.

Table (1). Comparative comparison of political thought and historical contexts of the formation of the Muslim Brotherhood in Egypt and the Islamic Revolution in Iran

Analytical dimensions	Egyptian Muslim Brotherhood	Islamic Revolution of Iran
Historical context	British colonialism	Dependence on Western powers (America/West)
Structural transformation of the Islamic world	The fall of the Ottoman Caliphate	Decline of Pahlavi monarchy's legitimacy
Type of government	Dependent monarchy	Centralized and authoritarian monarchy
Identity crisis	The conflict between Islamic tradition and Western modernity	Conflict between political Islam and Western modernization
Cultural situation	The spread of secularism	Weakening of religious values in official politics
Economic situation	Class inequality, urban poverty	Class divide, development inequality
Effective social classes	Middle class, educated, religious people	Clergy, market, middle class, disadvantaged groups
Organizational networks	Cohesive party-social organization	Mosques, religious bodies, clergy network
Initial approach	Gradual reformism	Revolutionary and subversive protest
Discourse-centered	Islam as a comprehensive	Political Islam, independence,

	system of life	justice
Type of leadership	Organizational leadership (Hasan al-Banna, Sayyid Qutb)	Charismatic leadership (Imam Khomeini)
Experience of repression	Suppression in different periods	Suppression of opponents by the Pahlavi regime
Ultimate goal	Gradual Islamization of society and state	Establishment of an Islamic political system

Source: Research findings

Subsequently, the instruments of political action, methods of social mobilization, and strategies for attaining political power in both movements were comparatively analyzed. In this section, institutional structures, mobilization networks, patterns of political participation, modes of engagement with the existing state, and models of state-building were identified and organized into comparative tables. By combining historical description, discourse analysis, and structural comparison, the study sought to present a coherent account of the similarities and differences in the goals, instruments, and political strategies of the two movements.

Conclusion

The results of the comparative analyses presented in the three axes of political goals, tools of activism, and strategies for realizing political power and state-building of the Islamic Revolution of Iran and the Muslim Brotherhood of Egypt (with an emphasis on the new political approach) show that the Islamic Revolution of Iran and the Muslim Brotherhood of Egypt, despite their ideological and religious commonalities, have experienced very different practical and institutional paths within the framework of two distinct discourses and different constructions of "Islamic identity". By simultaneously benefiting from religious legitimacy, charismatic leadership, and extensive institutional networks, the Islamic Revolution was able to pursue its goals at the national and transnational levels in an institutionalized, organized, and comprehensive manner, and to implement the religious and revolutionary state-building model by establishing a dominant revolutionary discourse and redefining collective identity in the form of a revolutionary nation-nation. In contrast, the Muslim Brotherhood, in its new political formation, has attempted to link Islamic identity with the requirements of institutionalized politics, electoral participation, party activity, and presence in the official structures of the Egyptian nation-state, by partially moving away from purely invitation-based or confrontational models. However, although this movement has enjoyed social capacities, educational networks, organizational cohesion, and reformist discourse, it has not been able to institutionalize its identity construction in the form of a stable and enduring political order due to the structural limitations of the Egyptian political system, security pressures, the fragility of the experience of participating in power, the inability to create a broad national consensus, and the lack of a sustainable institutional model to transform Islamic discourse into effective governance. From this perspective, the main difference between the two movements can be found in the distinction between the "revolutionary-institutional model" and the "reformative-participatory model." A model that, in the case of the Islamic Revolution, led to a transformation of the power structure and the establishment of new institutions, but in the case of the Muslim Brotherhood, remained mainly at the level of an attempt to enter power, influence public policy, and gradually reform from within existing structures.

Keywords: Political Thought; Islamic Revolution; Iran; Muslim Brotherhood of Egypt; Similarities; Differences.



References

- Abtahi, S. M. (2024). *Theories of revolution and the Islamic Revolution: A multi-causal approach to the political-social collapse of the Pahlavi regime*. Tehran: Qoumes Publishing. (In Persian)
- Akbari, A. and Hoseinpour, M. (2025). Islamic revolution and awareness in the thought and life of Imam Khomeini (RA). *Quarterly Scientific - Research Journal on Islamic Revolution*, 14(52), 1-18. (In Persian)
- Azoulay, R. (2015). The power of ideas. The influence of Hassan Al-Banna and Sayyid Qutb on the Muslim Brotherhood organization. *Przegląd Strategiczny*, (8), 171-182.
- Dalirpour, P. (2011). The prospects of political Islam in Egypt. *Ettela'at Political-Economic Monthly*, 25(9), 162-175. (In Persian)
- Dehghani Firouzabadi, S. J. (2010). *Foreign policy of the Islamic Republic of Iran*. Tehran: SAMT Publications. (In Persian)
- Derakhsha, J., & Nejati-Arani, M. R. (2018). A comparative study of the political Islam model of the Islamic Revolution of Iran and the Muslim Brotherhood of Egypt. *Quarterly Journal of International Cultural Relations Studies*, 4(8), 84-110. (In Persian)
- Eldeeb, A. M. (2023). Ideological Rapprochement of the Islamic Revolution and the Muslim Brotherhood. *World politics*, (4), 21-31.
- faramarzifard, M. J. , sadigh, M. E. and moghimi, S. (2024). The role of Islamic movements with the approach of the Muslim Brotherhood in the regional relations of Iran with Turkey and Saudi Arabia. *Islamic Revolution Research*, 13(1), 301-328. https://www.roir.ir/article_195576.html. (In Persian)
- Foucault, M. (1962). *The Archaeology of Knowledge, Translated by A. Sheridan*. London: Routledge.
- Fouzi, Y. (2025). *Concepts of political thought in the Islamic Revolution of Iran*. Tehran: Research Institute for Humanities and Cultural Studies Press. (In Persian)
- Ghasemi, B and Shahriyari, B . (2021). A Comparative Study of the Performance of the Islamic Revolution of Iran and the Egyptian Muslim Brotherhood in the State-Building Process. *Journal of Islamic Awakening Studies*, 10(1), 31-52. (In Persian)
- Ghasemi, M., Basiri, M. and Yazdani, E. (2020). The Relations of Islamic Republic of Iran with Muslim Brotherhood; From Strategic Alignment to

- Ideological Competition. *Political Strategic Studies*, 9(32 (62)), 35-67. (In Persian)
- Glombitza, O. (2022). Islamic Revolutionary Ideology and Its Narratives: The Continued Relevance of the Islamic Republic's Ideology. *Third World Quarterly*, 43(5), pp. 1156–1175.
- Golmohammadi, A. (2007). *Globalization, culture, and identity*. Tehran: Ney Publishing. (In Persian)
- Guardian Council (21 June 2026). *The Constitution of the Islamic Republic of Iran*. available at: <https://www.shora-gc.ir/fa/news/4707>. (In Persian)
- Hosseini, A. (2019). *The Islamic Revolution of Iran: Background and Events*. Tehran: Book of the Month Publications. (In Persian)
- Howarth, D. (2009). *Method and theory in political science*. Tehran: Strategic Studies Research Institute Press. (In Persian)
- Jenkins, R. (2002). *Social identity*. Tehran: Shirazeh Publishing. (In Persian)
- Kadivar, M. (2008). *Theories of state in Shi'i jurisprudence*. Tehran: Ney Publishing. (In Persian)
- Kakouei Dinki, I. (2022). *Cultural capital and social identity*. Tehran: Be-Andish Publishing. (In Persian)
- Khalidi, S. (2024). *Sayyid Qutb from Birth to Martyrdom*. Translated by Jalil Bahrami-Niya. Tehran: Ehsan Publications. (In Persian)
- Khomeini, A. (2011). *Iran and the Muslim Brotherhood, Factors of Convergence and Divergence*. Tehran: Institute for Thought-Makers of Noor Studies. (In Persian)
- Khomeini, R. (2000). *Sahifeh-ye Imam (Vols. 6, 9 & 21)*. Tehran: Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works. (In Persian)
- Khomeini, R. (2013). *Velayat-e faqih (Islamic government)*. Qom: Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works. (In Persian)
- Mabon, S. (2023). *The struggle for supremacy in the Middle East: Saudi Arabia and Iran*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Maghsoudi, M., Mohammadi, M., & Tohidfam, M. (2024). Political development in Iran after the Islamic revolution in the light of two "Iranian-Islamic" and "modern" discourses. *Research Letter of Political Science*, 19(4), 121-150. (In Persian)
- Mandaville, P. (2022). *Islam and politics* (3rd ed.). London: Routledge.
- Maqsoodi, M., Afrozi Espushani, M., Darvishpour, H., & Melabi, M. (2024). Examination of the Middle Class Attitudes Towards the Values of the Islamic



- Revolution at the Beginning of the Fifth Decade of the Revolution. *Journal of Social-Political Studies of Iran's Culture and History*, 2(4), 27-47. (In Persian)
- Mawdudi, A. A. (1967). *The Political Theory of Islam* (3rd ed.). Damascus: Dar al-Fikr. (In Arabic)
- Nazari, A. and Pirani, S. (2017). *Social Identity Theory and Identity Representation of ISIS Actions*. *National Studies Journal*, 18(70), 77-98. (In Persian)
- Nsera, H. (2022). Iran and the Muslim Brotherhood: Ideological Similarities and Historical Relations. *Strategiecs, Amman*, 6, 5. <https://strategiecs.com/en/analyses/iran-and-the-muslim-brotherhood-ideological-similarities-and-historical-relations>.
- Qaradawi, Y. (2015). *The Muslim Brotherhood, Seventy Years of Invitation*. Training and Jihad. Translated by Abdul-Aziz Salimi. Tehran: Ehsan Publications. (In Persian)
- Rahimian, M., Keshavarz Shokri, A. and Morshedizad, A. (2023). Content Analysis of the works of religious discourse written in the process of the Islamic Revolution based on the theory of James Paul Gee. *Research Letter of Political Science*, 18(3), 79-120. (In Persian)
- Sayed, M., 2022, The Muslim Brotherhood: From the Caliphate to the Modern Civic State. *Muslim Politics Review*, 1(2), 243-259.
- Schulze, R. (1994). *Geschichte der Islamischen Welt im 20. Jahrhundert*, Verl. C.H. Beck, München.
- Solomon, H., & Tausch, A. (2020). The demise of the Muslim Brotherhood in the Arab World?. *Jewish Political Studies Review*, 31(1/2), 171-209.
- Seyyed Qutb, E. (1979). *Milestones*, (6th ed.). Cairo: Dar al-Shorouk. (In Arabic)
- Seyyed Qutb, E. (1991). *In the Shade of the Qur'an*, (17th ed.). Cairo: Dar al-Shorouk. (In Arabic)
- Taghavi, S. M. N. (2001). The impact of types of legitimacy on political participation with a focus on the legitimacy of religious government and theories of velayat-e faqih. *Islamic Government Quarterly*, 20, 189-208, <http://noo.rs/HF3QV>. (In Persian)
- Taghavi, S. M. N. (2005). *Religion and the democratic foundations*. Tehran: Institute for Culture and Islamic Thought Press. (In Persian)
- Taghavi, S. M. N. (2024). Political Islam; From "Excommunication discourse" to



"Proliferation Discourse" (with the focus on the opinions of Seyyed Qutb and Imam Khomeini). *Research Letter of Political Science*, 19(2), 47-76, <https://doi.org/10.22034/ipsa.2024.515>. (In Persian)

Vaezi, S. M. (2012). *Political crises and social movements in the Middle East: Theories and trends*. Tehran: Office for Political and International Studies Press. (In Persian)

Wagemakers, J. (2022). *The Muslim brotherhood: ideology, history, descendants*. Amsterdam University Press.

Zawawi, M.; Kholil, A.; Rarasati, I. and Firmansyah, D. (2025). Insights Beyond the Revolution of Iran: A Review of Moral and Philosophical Values in the Political Realm of Imam Ayatollah Khomeini. *Fikri: Jurnal Kajian Agama, Sosial dan Budaya*, 9(2), pp. 313-327.

وجوه اشتراک و افتراق اندیشه سیاسی انقلاب اسلامی ایران و اخوان المسلمین مصر: تحلیل تطبیقی اهداف، ابزارها، و راهبردهای سیاسی

سجاد تراب^۱ * سیدمحمدناصر تقوی^۲ بهروز رشیدی^۳

۱. دانشجوی دکتری رشته علوم سیاسی، گرایش اندیشه‌های سیاسی، گروه علوم سیاسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

۲. استادیار، دکترای علوم سیاسی، گرایش اندیشه سیاسی، گروه علوم سیاسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

۳. استادیار، دکترای جامعه‌شناسی سیاسی، گروه علوم سیاسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

لینک گزارش نتیجه مشابهت‌یابی: <https://www.samimnoor.ir/view/fa/SimilarityResult?ItemID=53120663844/2%>

20.1001.1.1735790.1404.21.1.5.9

چکیده

این پژوهش به تحلیل تطبیقی انقلاب اسلامی ایران و اخوان المسلمین مصر با تمرکز بر اهداف، ابزارها، و راهبردهای تحقق قدرت سیاسی پرداخته است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که انقلاب اسلامی ایران و اندیشه سیاسی نوین اخوان المسلمین مصر، با وجود اشتراک در هدف کلان احیای هویت اسلامی و حضور دین در عرصه سیاست، در سطح اهداف عملی، ابزارهای کنشگری، و راهبردهای تحقق قدرت سیاسی، تفاوت‌های معناداری دارند. انقلاب اسلامی ایران، اهداف خود را در قالب دگرگونی بنیادین نظم سیاسی موجود و تأسیس حکومتی دینی صورت‌بندی کرد و با اتکا به رهبری دینی، بسیج فراگیر مردمی، شبکه‌های اجتماعی-مذهبی، و گفتمان انقلابی، توانست قدرت سیاسی را تصرف و به نهادسازی پایدار تبدیل کند. در مقابل، اخوان المسلمین، دست‌کم در ابتدای تأسیس و شکل‌گیری، اهداف اسلامی خود را نه در قالب گسست انقلابی از نظم موجود، بلکه در چارچوب بازتعریف تدریجی نسبت دین و دولت، اصلاح نهادی، و سازگاری مشروط با قواعد دولت مدرن دنبال کرده است. این جریان با بهره‌گیری از فعالیت حزبی، رقابت انتخاباتی، و شبکه‌های تربیتی-اجتماعی، کوشیده است از مسیر انباشت سرمایه اجتماعی و نفوذ تدریجی در ساختار رسمی، به قدرت نزدیک شود؛ اما وابستگی به فرصت‌های سیاسی، فشار ساختارهای اقتدارگرا، و نبودن امکان تثبیت نهادی، راهبرد آن را به کنشگری اصلاحی و مشارکت‌جویانه محدود کرد. هرچند سید قطب، که در زندان رادیکالیزه‌تر شد، (دست‌کم در حوزه نظری)، به تغییرات بنیادین نظام‌های سیاسی، نه تنها در مصر، بلکه در کل جهان چشم داشت.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۱/۱۱

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۵/۰۳/۲۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۴/۱۸

نوع مقاله: پژوهشی

واژگان کلیدی:

اندیشه سیاسی،
انقلاب اسلامی، ایران،
اخوان المسلمین مصر،
وجوه اشتراک، وجوه
افتراق

* نویسنده مسئول:

سیدمحمدناصر تقوی

پست الکترونیک: smn.taghavi@iaui.ir

مقدمه

تحولات سیاسی جهان اسلام در سده معاصر نشان می‌دهد که جنبش‌های اسلام‌گرا با وجود اشتراک در مبانی اعتقادی و الهام‌گیری از آموزه‌های دینی، در سطح اهداف سیاسی، ابزارهای کنشگری، و راهبردهای عملی، تفاوت‌های چشمگیری داشته‌اند. در این میان، اندیشه سیاسی انقلاب اسلامی ایران و جنبش اخوان المسلمین مصر، به‌عنوان دو الگوی برجسته و اثرگذار بر سپهر سیاست اسلامی معاصر، همواره موردتوجه پژوهشگران بوده‌اند؛ زیرا، هردو با داعیه احیای هویت اسلامی در عرصه سیاست و بازتعریف نسبت دین و قدرت، نقش مهمی در تحولات منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای داشته‌اند. با این حال، تفاوت در زمینه‌های تاریخی، ساختارهای اجتماعی، تجربه دولت‌سازی، و شیوه‌های کنش سیاسی، مسیرهای متمایزی را پیش روی این دو جریان گذاشته است؛ از این رو، تبیین شباهت‌ها و تفاوت‌های اندیشه سیاسی آن‌ها، اهداف، ابزارها، و راهبردهای قدرت سیاسی آن‌دو، نه تنها به فهم دقیق‌تر منطق درونی جنبش‌های اسلام‌گرا کمک می‌کند، بلکه امکان تحلیل الگوهای متفاوت تحقق حاکمیت دینی و راهبردهای بسیج سیاسی در جهان اسلام را نیز فراهم می‌سازد. بر این اساس، هدف اصلی پژوهش حاضر، تحلیل تطبیقی اهداف، ابزارها، و راهبردهای سیاسی در اندیشه سیاسی انقلاب اسلامی ایران و اخوان المسلمین نوین مصر و تبیین شباهت‌ها و تفاوت‌های بنیادین آن‌ها است.

با توجه به اهمیت موضوع، یکی از دغدغه‌های ذهنی پژوهشگر، که زمینه انجام پژوهش حاضر را فراهم کرد، پاسخ به این پرسش بوده است که «با وجود اشتراک در مبانی دینی و آرمان احیای حاکمیت اسلامی، چرا اندیشه سیاسی انقلاب اسلامی ایران و اخوان المسلمین مصر در اهداف عملی، ابزارهای کنش، و راهبردهای تحقق قدرت سیاسی، به مسیرهای متفاوتی منتهی شده‌اند؟» این پژوهش بر این فرضیه استوار است که «تفاوت شرایط تاریخی و ساختارهای اجتماعی-سیاسی، نوع رهبری و سازمان‌دهی، و نیز نحوه تفسیر نسبت دین و دولت، سبب شده است که انقلاب اسلامی ایران به شکل‌گیری الگویی مبتنی بر تأسیس و تثبیت ساختار حکومتی دینی منجر شود، در حالی که اخوان المسلمین مصر در دو دهه گذشته با گذار از رویکرد انقلابی به رویکرد اصلاحی، تحقق اهداف اسلامی را نه در براندازی نظم سیاسی موجود، بلکه در مشارکت تدریجی، رقابت انتخاباتی، و اصلاح درون‌ساختاری دولت مدرن دنبال کرده است.

۱. پیشینه پژوهش

در میان پژوهش‌های انجام‌شده در حوزه اندیشه سیاسی انقلاب اسلامی و جنبش‌های اسلامی معاصر، برخی آثار با تمرکز بر تحلیل تطبیقی ساختارهای ایدئولوژیک و راهبردهای سیاسی، زمینه مناسبی را برای فهم شباهت‌ها و تفاوت‌های گفتمان‌های اسلامی فراهم کرده‌اند؛ برای نمونه، تقوی (۱۴۰۳) در مقاله‌ای با عنوان «اسلام سیاسی؛ از گفتمان تکفیر تا گفتمان تکثیر (با درنگی بر آراء سید قطب و امام خمینی)» با رویکرد تحلیل گفتمان، به بررسی مفهومی اسلام سیاسی و مقایسه اندیشه سید قطب و امام خمینی در چارچوب دو قرائت متفاوت از نسبت دین و قدرت پرداخته است. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که تفاوت‌های بنیادین در مبانی فکری و برداشت از قدرت سیاسی، به شکل‌گیری دو گفتمان متمایز انجامیده است. نقطه قوت پژوهش یادشده، تمرکز آن بر سطح گفتمانی و مفهومی است، اما کمتر به تبیین الگوهای دولت‌سازی توجه داشته است.

قاسمی و شهریاری (۱۴۰۰) در مقاله‌ای با عنوان «بررسی تطبیقی عملکرد انقلاب اسلامی ایران و اخوان المسلمین مصر در فرایند دولت‌سازی»، عوامل موفقیت انقلاب اسلامی ایران و ناکامی اخوان المسلمین در دولت‌سازی را بررسی کرده‌اند. یافته‌های این پژوهش حاکی از این است که موفقیت ایران، ناشی از پیوند میان رهبری دینی، نظریه ولایت فقیه، و سازوکارهای مردم‌سالاری دینی بود؛ اما اخوان المسلمین، به دلیل ناتوانی در ارائه نظریه سیاسی اجماع‌ساز و تبدیل پایگاه اجتماعی به ساختار پایدار حکمرانی، در دولت‌سازی ناکام ماند. نقطه قوت پژوهش، تبیین تطبیقی نقش مبانی فکری در دولت‌سازی، و نقطه ضعف آن، کم‌توجهی به متغیرهای نهادی، اجتماعی، و بین‌المللی بوده است.

نصرا (۲۰۲۲) در مقاله‌ای با عنوان «ایران و اخوان المسلمین: شباهت‌های ایدئولوژیک و روابط تاریخی»، پیوندهای فکری و تاریخی میان انقلاب اسلامی ایران و جریان اخوان المسلمین را بررسی کرده و نشان داده است که چگونه اندیشه‌های اسلام سیاسی متفکران شیعه و سنی بر یکدیگر تأثیر متقابل داشته‌اند. نتایج پژوهش یادشده حاکی از این است که مفاهیمی چون وحدت اسلامی، نگاه انتقادی به غرب، و تأکید بر احیای نظم سیاسی اسلامی، زمینه همگرایی و تعامل فکری میان ایران و اخوان المسلمین را فراهم کرده است. از

1. Hani Nsera

نقاط قوت پژوهش می‌توان به تمرکز بر ابعاد ایدئولوژیک و تاریخی روابط اشاره کرد و کم‌توجهی به تفاوت‌های نهادی و شرایط سیاسی متفاوت دو جریان نیز از نقاط ضعف آن به‌شمار می‌آید.

الدیب^۱ (۲۰۲۳) نیز در مقاله‌ای با عنوان «همگرایی ایدئولوژیک بین انقلاب اسلامی و اخوان المسلمین»، زمینه‌های تاریخی و فکری نزدیکی این دو جنبش اسلامی به یکدیگر را از دهه ۱۹۵۰ تاکنون بررسی کرده و تأثیر رویدادهایی مانند انقلاب اسلامی ایران و تحولات منطقه‌ای را بر شکل‌گیری این رابطه واکاوی نموده است. نتایج پژوهش حاکی از این است که باوجود تفاوت‌های مذهبی شیعه و سنی، شباهت‌های ایدئولوژیک و اهداف سیاسی مشترک، موجب شکل‌گیری نوعی همگرایی و تعامل میان این دو جریان شده و این رابطه در تحولات منطقه، به‌ویژه پس از انقلاب ۲۰۱۱ مصر، اثرگذار بوده است. از نقاط قوت پژوهش می‌توان به رویکرد تاریخی-تحلیلی و توجه به تحولات منطقه‌ای اشاره کرد و غلبه نگاه جانبدارانه و کم‌توجهی به ابعاد ساختاری و داخلی هر دو جریان نیز از نقاط ضعف آن به‌شمار می‌آید.

در کنار این رویکردهای تطبیقی، بخشی از ادبیات پژوهشی بر تبیین مبانی نظری و گفتمانی اندیشه سیاسی انقلاب اسلامی تمرکز دارد؛ برای نمونه، فوزی (۱۴۰۴) در کتاب «مفاهیم اندیشه سیاسی انقلاب اسلامی ایران» با بازسازی نظام مفهومی این گفتمان برپایه منابع دینی و تاریخی، بر استقلال معرفتی و هویت ترکیبی آن تأکید کرده و نشان می‌دهد که این اندیشه از پیوند سنت اسلامی، تجربه تاریخی، و شرایط اجتماعی معاصر شکل گرفته است؛ نوشته‌ای که در تبیین بنیان‌های نظری انقلاب اسلامی غنی است، اما آن را با جریان‌های اسلام‌گرای دیگر مقایسه نکرده است.

در همین چارچوب، اکبری و حسین‌پور (۱۴۰۳) در مقاله «انقلاب اسلامی و آگاهی‌بخشی در اندیشه و سیره امام خمینی (ره)» بر نقش آگاهی سیاسی در بسیج اجتماعی و پیوند میان رهبری و مردم تأکید کرده و آن را یکی از ارکان پویایی انقلاب اسلامی معرفی نموده‌اند؛ تحلیلی که بعد کنشگرانه اندیشه انقلاب را روشن می‌کند، ولی فاقد رویکرد تطبیقی با جنبش‌های اسلامی دیگر است.

1. Amr Mohamed Eldeeb

در سطحی کلان‌تر، گلوبیتسا^۱ (۲۰۲۲) در کتاب «ایدئولوژی انقلاب اسلامی و روایت‌های آن: تداوم اهمیت ایدئولوژی جمهوری اسلامی»، با تمرکز بر استمرار گفتمان‌های مهمی مانند استقلال، مقاومت، و ضدامپریالیسم، نشان می‌دهد که ایدئولوژی انقلاب اسلامی، همچنان چارچوب تعیین‌کننده‌ای در سیاست داخلی و خارجی ایران به‌شمار می‌آید؛ با این حال، این پژوهش نیز بیش از اینکه بر مقایسه جنبش‌های اسلامی تمرکز کند، بر پویایی درونی گفتمان انقلاب تأکید دارد.

افزون بر این، زاوی^۲ و دیگران (۲۰۲۴) در مقاله «بینش‌هایی فراتر از انقلاب ایران: مروری بر ارزش‌های اخلاقی و فلسفی در عرصه سیاسی امام آیت‌الله خمینی» سیاست در اندیشه امام را در امتداد اخلاق اسلامی دانسته و بر پیوند عمیق فلسفه اخلاق با کنش سیاسی تأکید کرده‌اند؛ تحلیلی که لایه‌های هنجاری اندیشه انقلاب را برجسته می‌کند، اما فاقد بررسی تطبیقی با جریان‌هایی مانند اخوان المسلمین است.

اگرچه هریک از پژوهش‌های یادشده، بخشی از ابعاد نظری، سازمانی، یا کارکردی جریان‌های اسلام‌گرا را مشخص کرده‌اند، اما کمتر پژوهشی به‌گونه‌ای جامع و هم‌زمان، اقدام به مقایسه اهداف، ابزارها، و راهبردهای سیاسی انقلاب اسلامی ایران و اخوان المسلمین مصر کرده است؛ کاستی‌ای که ضرورت انجام پژوهش حاضر را در قالب تحلیلی-تلفیقی و چندبعدی آشکار می‌کند.

۲. چارچوب نظری پژوهش

چارچوب نظری این پژوهش بر تلفیق تحلیلی دو رهیافت هویت اجتماعی و تحلیل گفتمان استوار است، تا از رهگذر پیوند میان سازوکارهای هویت‌سازی جمعی و نظام‌های معناپرداز گفتمانی، ابعاد همگرایی و واگرایی این دو اندیشه سیاسی در جهان اسلام تبیین شود.

● **نظریه هویت اجتماعی:** نخستین بار هنری تاجفل^۳ این نظریه را مطرح کرد (نظری و پیرانی، ۱۳۹۶، ۸۰). تاجفل، هویت اجتماعی را با عضویت گروهی پیوند می‌زند و آن را متشکل از سه عنصر احساسی، شناختی، و ارزشی می‌داند (گل محمدی، ۱۳۸۶، ۲۲۳).

1. Glombitza
2. Zawawi
3. Henri Tajfel

هویت اجتماعی و گروهی، مجموعه‌ای از ویژگی‌های اجتماعی، فرهنگی، روانی، فلسفی، زیستی، و تاریخی همسان است که بر یگانگی یا همانندی اعضای آن دلالت می‌کند و آن را در یک ظرف زمانی و مکانی معین، به‌گونه‌ای مشخص، پذیرفتنی، و آگاهانه از گروه‌های دیگر متمایز می‌سازد (جنکینز، ۱۳۸۱، ۵). هویت اجتماعی، احساس تعلق و همبستگی به یک جامعه و گروه است؛ به‌گونه‌ای که عضو یک گروه از گروه‌های دیگر متمایز باشد و فرد در مقابل معیارها و ارزش‌های گروه خودی، احساس تعهد و تکلیف کند (نظری و پیرانی، ۱۳۹۶، ۷۸). در جوامع اسلامی، هویت اجتماعی، فقط برپایه وابستگی‌های عرفی یا منافع مادی شکل نمی‌گیرد، بلکه به‌شدت با مؤلفه‌های دینی، اعتقادی، و نمادهای مقدس پیوند خورده است. دین اسلام، به‌عنوان یک نظام معنایی فراگیر، چارچوب مشترکی برای تعریف «ما» فراهم می‌کند که می‌تواند فراتر از مرزهای قومی، زبانی، و جغرافیایی عمل کند. مفاهیمی مانند امت اسلامی، برادری دینی، و تکلیف شرعی، لایه‌ای فرامادی به هویت اجتماعی می‌بخشند و باعث می‌شوند افراد، تعلق گروهی خود را نه تنها یک انتخاب اجتماعی، بلکه بخشی از تعهد الهی و مسئولیت ایمانی تلقی کنند. «تأکید آموزه‌های اسلامی بر عدالت، کرامت انسانی، و برابری مؤمنان می‌تواند مقایسه‌های اجتماعی منفی و احساس محرومیت نسبی را کاهش دهد و زمینه شکل‌گیری هویت فراگیرتر را فراهم کند» (کاکویی دینکی، ۱۴۰۱، ۱۰۶). افزون‌بر این، هویت اجتماعی در جوامع اسلامی، به‌شدت از حافظه تاریخی و روایت‌های جمعی از گذشته تأثیر می‌پذیرد. رویدادهای تاریخی، تجربه‌های مشترک از استعمار، مقاومت، پیروزی یا شکست، و نیز خاطره‌های دینی و آیینی، نقش مهمی در شکل‌دهی به تصویر «ما» و «دیگران» دارند. این حافظه تاریخی، از طریق مناسک مذهبی، آیین‌های جمعی، آموزش دینی، و گفتمان‌های رسمی بازتولید می‌شود و به هویت اجتماعی عمق و تداوم می‌بخشد.

● نظریه تحلیل گفتمان: مفهوم «گفتمان» به‌مثابه یک چارچوب نظری پیشرفته، در اندیشه‌های ارنستو لاکلاو و شنتال موئه^۱ صورت‌بندی شده و بر نقش تعیین‌کننده معانی، ایده‌ها، و الگوهای اجتماعی در سامان‌یابی زیست سیاسی تأکید دارد (هوارت، ۱۳۸۸،

1. Ernesto Laclau and Chantal Mouffe

۱۹۵-۱۹۶). گفتمان‌ها، تنها بازتاب‌دهنده فرایندهایی در بخش‌های دیگر جامعه، مانند اقتصاد یا سیاست، نیستند، بلکه عناصر و اقدامات مربوط به همه بخش‌های جامعه را به هم ربط می‌دهند. معانی از درون گفتمان‌ها پدیدار می‌شوند و هر کردار و متنی درون گفتمان معنا می‌یابد (مقصودی و دیگران، ۱۴۰۳، ۱۳۱). تحلیل گفتمان، عبارت است از فراتر رفتن از صورت‌های قابل مشاهده زبان، رسیدن به زمینه‌های اجتماعی، و کشف رابطه متقابل میان زبان و فرایندهای اجتماعی (رحیمیان، ۱۴۰۲، ۸۷). در چارچوب تحلیل گفتمان، گفتمان را نمی‌توان فقط به یک گزاره یا مجموعه پراکنده و تصادفی از جملات و قضاوت‌ها فروکاست، بلکه باید آن را ساختار منظم و درهم‌تنیده‌ای از مفاهیم، گزاره‌ها، و معانی دانست که در چارچوب منطق معنایی مشترکی سازمان می‌یابد (فوکو، ۱۸۶۲، ۱۱۷-۱۱۸). گفتمان‌ها، متصل و تغییرناپذیر نیستند، بلکه چون حاصل مفصل‌بندی هویت‌های زبانی متمایز و سیال‌اند، در طول زمان، دستخوش تغییر شکلی و ماهوی می‌شوند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۹، ۱۸۸-۱۸۷).

۳. روش پژوهش

این پژوهش از نظر روش‌شناسی، ماهیتی توصیفی-تحلیلی دارد؛ به این معنا که ابتدا زمینه‌های تاریخی و اجتماعی شکل‌گیری اخوان المسلمین و انقلاب اسلامی بررسی، و سپس (با رویکردی تحلیلی) شباهت‌ها و تفاوت‌های اندیشه سیاسی انقلاب اسلامی ایران و اندیشه سیاسی اخوان المسلمین در سه سطح اهداف، ابزارها، و راهبردهای سیاسی ارزیابی تطبیقی شده است. ابزارهای گردآوری داده‌ها، کتابخانه‌ای و مبتنی بر فیش‌برداری نظام‌مند آثار مکتوب (کتاب‌ها، مقاله‌های علمی و پژوهش‌های دانشگاهی) بوده است. در مرحله تجزیه و تحلیل داده‌ها نیز از روش تحلیل محتوای کیفی استفاده شده است؛ به این شکل که مضامین اصلی مرتبط با مفاهیم بنیادین، استخراج، کدگذاری، و در قالب مقوله‌های مفهومی سامان‌دهی شده‌اند و سپس، براساس الگوی مقایسه‌ای، شباهت‌ها و تمایزهای گفتمانی و راهبردی دو جریان تحلیل شده است.

۴. اندیشه سیاسی و زمینه‌های تاریخی شکل‌گیری اخوان المسلمین مصر و

انقلاب اسلامی ایران

این بخش به بررسی اندیشه‌های سیاسی و زمینه‌های تاریخی شکل‌گیری اخوان المسلمین مصر

و انقلاب اسلامی ایران می‌پردازد؛ دو پدیده مهم در تاریخ معاصر جهان اسلام که در بستر تحولات سیاسی، اجتماعی، و فرهنگی ویژه‌ای ظهور کردند. اخوان المسلمین در واکنش به سلطه استعمار، نفوذ الگوهای غربی، ضعف ساختارهای سیاسی و اجتماعی، و بحران هویت در مصر شکل گرفت و کوشید اسلام را به عنوان مبنایی برای اصلاح جامعه و سامان‌دهی قدرت سیاسی مطرح کند. انقلاب اسلامی ایران نیز در شرایطی متفاوت، اما در پیوند با برخی دغدغه‌های مشترک، همچون مخالفت با وابستگی، استبداد، و سکولاریسم رخ داد و با ارائه الگویی مبتنی بر حکومت دینی، نظم سیاسی موجود را به چالش کشید؛ ازاین‌رو، مطالعه تطبیقی این دو جریان، زمینه مناسبی برای فهم پیوند میان اندیشه دینی، تحولات تاریخی، و کنش سیاسی در جهان اسلام فراهم می‌کند.

۱-۴. اخوان المسلمین

اخوان المسلمین در سال ۱۹۲۸ در بستر تحولات عمیق سیاسی و اجتماعی مصر زیر استعمار بریتانیا و با تأثیرپذیری از اندیشه‌های حسن البنا و سید قطب شکل گرفت. فروپاشی خلافت عثمانی، گسترش نفوذ فرهنگی و سیاسی غرب، و شکل‌گیری دولت‌ملت‌های جدید در جهان عرب، سبب شکل‌گیری نوعی بحران هویت در میان جوامع اسلامی شد که واکنش‌های متنوعی را برانگیخت. حاکمیت سلطنتی وابسته، شکاف طبقاتی، نابرابری اقتصادی، و گسترش الگوهای سکولار غربی در مصر، زمینه اجتماعی مناسبی را برای ظهور جنبشی اسلامی با عنوان «اخوان المسلمین» در این کشور فراهم کرد؛ جنبشی که خواهان بازگشت اسلام به عرصه عمومی و بازتعریف نظم سیاسی بر مبنای شریعت بوده است (دلیرپور، ۱۳۹۰، ۱۷۱-۱۶۹).

ابتدا حسن البنا رهبر این جنبش بود و پس از ترور او در سال ۱۹۴۹، رهبران موقتی داشت، تا اینکه حسن الهضیبی در سال ۱۹۵۱ به عنوان مرشد عام دوم انتخاب شد. پس از او، به ترتیب عمر التلمسانی (۱۹۷۲-۱۹۸۶)، محمد حامد ابوالنصر (۱۹۸۶-۱۹۸۶)، مصطفی مشهور (۲۰۰۲-۱۹۹۶)، مأمون الهضیبی (۲۰۰۴-۲۰۰۲)، و محمد مهدی عاکف (۲۰۱۰-۲۰۰۴)، رهبری این جماعت را به عهده داشتند. در ادامه، محمد بدیع از سال ۲۰۱۰ به عنوان مرشد عام هشتم اخوان المسلمین انتخاب شد و با وجود فشارها و سرکوب شدید پس از تحولات سیاسی مصر در سال ۲۰۱۳، همچنان به طور رسمی به عنوان رهبر این سازمان

شناخته می‌شود.

اندیشه سیاسی کلی این جنبش بر این مبنا استوار است که اسلام، تنها یک دین فردی نیست، بلکه نظامی جامع برای سامان‌دهی زندگی اجتماعی و سیاسی مسلمانان به‌شمار می‌آید؛ از این رو، هدف اصلی این جریان، برپایی جامعه و حکومتی مبتنی بر شریعت اسلامی از طریق اصلاح تدریجی فرد، خانواده، و جامعه است. در این چارچوب، اخوان المسلمین، راهبرد خود را بر سه محور «دعوت»، «تربیت»، و «جهاد» بنا نهاد؛ به این معنا که ابتدا با فعالیت‌های فرهنگی و تبلیغی اقدام به آگاهی‌بخشی دینی می‌کند، سپس، از طریق تربیت تشکیلاتی نیروهای متعهد به سازمان‌دهی اجتماعی دست می‌زند، و سرانجام، برای تحقق حاکمیت اسلام در عرصه سیاسی تلاش می‌کند. از دیدگاه این جریان، تشکیل حکومت اسلامی، مرحله نهایی یک فرایند تدریجی اصلاحی است که باید با بسیج اجتماعی، کار تشکیلاتی، و مشارکت سیاسی تحقق یابد (قرضاوی، ۱۳۹۴، ۴۷-۴۵).

تجربه‌های پی‌اپی سرکوب سیاسی، بازداشت‌های گسترده، و حذف سازمان‌یافته اخوان المسلمین از عرصه رسمی قدرت، به‌ویژه در دوره حکومت جمال عبدالناصر، نقش مهمی در دگرگونی بخشی از گفتمان فکری این جنبش داشته است (خالدی، ۱۴۰۳، ۹۷-۹۴). این تحولات، زمینه‌ساز شکل‌گیری قرائت‌های رادیکال‌تری در این جنبش شد که برجسته‌ترین نمود آن را می‌توان در اندیشه‌های سید قطب مشاهده کرد. سید قطب، اندیشه سیاسی این جریان را از سطح اصلاح‌گرایی تدریجی حسن البنا، به‌سوی سطحی ایدئولوژیک‌تر و تقابلی‌تر سوق داد. مفاهیمی همچون «جاهلیت مدرن»، «حاکمیت الهی» (حاکمیت الله)، و ضرورت گسست از نظم سیاسی موجود، در آثار سید قطب، به‌ویژه «معالم فی الطريق»، بیانگر واکنش تند به تجربه دولت اقتدارگرا و شکست برنامه اصلاح از درون بود (رونی آزولای^۱، ۲۰۱۵، ۱۷۸-۱۷۵).

با گذر زمان و به‌ویژه در نتیجه تجربه‌های متراکم اخوان المسلمین در رویارویی با دولت‌های اقتدارگرا، مشارکت محدود در فرایندهای انتخاباتی، حضور در نهادهای مدنی و صنفی، و سرانجام، تجربه کوتاه مدت دسترسی به قدرت پس از تحولات سال ۲۰۱۱، اندیشه سیاسی این جنبش وارد مرحله جدیدی از بازاندیشی و تعدیل شد. در این مرحله، اخوان،

1. Azoulay

ناگزیر به بازتعریف نسبت خود با مفاهیمی مانند دولت مدرن، دموکراسی، قانون اساسی، تفکیک قوا، و مشارکت سیاسی شد و کوشید، ضمن فاصله‌گذاری نسبی با قرائت‌های رادیکال، اصول کلی پیشین خود را با واقعیت‌های نهادی و سیاسی جدید هماهنگ کند.

۲-۴. انقلاب اسلامی ایران

انقلاب اسلامی ایران، دستاورد همگرایی طیف متنوعی از نیروهای اجتماعی و فکری بود؛ از روحانیت و نیروهای مذهبی سنتی گرفته تا بازاریان، طبقه متوسط شهری، دانشجویان، روشنفکران دینی، نیروهای ملی‌گرا، و حتی برخی جریان‌های چپ و عدالت‌خواه که هریک با انگیزه‌ها و چارچوب‌های فکری متفاوت در مخالفت با نظام پهلوی مشارکت داشتند؛ با این حال، در میان این تنوع اجتماعی و اندیشگی، گفتمان اسلامی، به تدریج نقش مسلط یافت و توانست میان مطالبات مختلف اجتماعی، نوعی پیوند معنایی ایجاد کند. این گفتمان با تأکید بر مفاهیمی مانند عدالت اجتماعی، مبارزه با استبداد، استقلال از قدرت‌های خارجی، و بازگشت به هویت دینی، ظرفیت بالایی برای بسیج لایه‌های گوناگون جامعه داشت و از طریق شبکه‌های مذهبی و رهبری کاریزماتیک امام خمینی (ره) به چارچوب اصلی تفسیر و هدایت انقلاب تبدیل شد (حسینی، ۱۳۹۹، ۳۶-۳۲). در واقع، بسیاری از نیروهای اجتماعی با گرایش‌های فکری متفاوت از ملی‌گرایان تا بخشی از روشنفکران و حتی برخی جریان‌های چپ-در مرحله مبارزه با حکومت پهلوی در چارچوب این گفتمان یا در هم‌پوشانی با آن قرار گرفتند؛ از این رو، انقلاب اسلامی را می‌توان نتیجه شکل‌گیری یک ائتلاف گسترده اجتماعی دانست که سرانجام، اندیشه اسلامی، به دلیل برخورداری از پایگاه اجتماعی گسترده‌تر، شبکه‌های سازمان‌دهی مؤثر، و رهبری منسجم، توانست به گفتمان مسلط در تعریف اهداف انقلاب و سامان‌دهی نظام سیاسی پس از پیروزی آن تبدیل شود.

اسلام سیاسی از دیدگاه جامعه ایرانی، به معنای این است که اسلام با وصف «جامعیت» خود، هم در حوزه فردی و هم در حوزه اجتماعی حاضر بوده و حرفی برای گفتن داشته باشد. اسلام سیاسی، نفی اسلام خزیده در کنج عزلت، اسلام شخصی، و اسلام جدا افتاده از سیاست و اجتماع است (تقوی، ۱۳۸۴، ۱۲۹-۱۰۲). در همین راستا، اصل دوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، بیانگر مبانی نظری و ایدئولوژیک نظام سیاسی برآمده از انقلاب

اسلامی است و چارچوب اندیشه سیاسی این انقلاب را ترسیم می‌کند. براساس این اصل، جمهوری اسلامی بر ایمان به اصولی همچون توحید و حاکمیت مطلق خداوند، وحی الهی به عنوان مبنای قانون‌گذاری، معاد، عدل الهی، امامت و رهبری مستمر، و همچنین، کرامت و آزادی مسئولانه انسان استوار است. این مؤلفه‌ها نشان می‌دهد که اندیشه سیاسی انقلاب اسلامی بر پیوند میان دین و سیاست و برقراری نظامی مبتنی بر ارزش‌های اسلامی تأکید دارد؛ به گونه‌ای که مشروعیت و جهت‌گیری حکومت، از تعالیم دینی و رهبری دینی سرچشمه می‌گیرد. در همین چارچوب، اصل دوم ابزارهای تحقق این نظام را نیز مشخص می‌کند؛ از جمله اجتهاد مستمر فقها برای انطباق قوانین با کتاب و سنت، بهره‌گیری از علوم و تجارب بشری در اداره جامعه، و نفی هرگونه ستمگری، سلطه‌پذیری و سلطه‌گری (قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اصل دوم). این اصل نشان می‌دهد که اندیشه سیاسی انقلاب اسلامی، ترکیبی از حاکمیت الهی، نقش رهبری دینی، عدالت اجتماعی، و استقلال همه‌جانبه جامعه اسلامی است.

پس از بررسی منابع پرشمار تاریخی و تحلیلی و استخراج مفاهیم و مؤلفه‌های اصلی، زمینه‌های تاریخی و اجتماعی شکل‌گیری اخوان المسلمین و انقلاب اسلامی ایران به شرح جدول شماره (۱) تدوین ارائه شد.

جدول شماره (۱). مقایسه اندیشه سیاسی و زمینه‌های تاریخی شکل‌گیری اخوان المسلمین مصر و انقلاب اسلامی ایران

ابعاد تحلیلی	اخوان المسلمین مصر	انقلاب اسلامی ایران
بستر تاریخی	استعمار بریتانیا	وابستگی به قدرت‌های غربی (آمریکا/غرب)
تحول ساختاری جهان اسلام	سقوط خلافت عثمانی	افول مشروعیت سلطنت پهلوی
نوع حکومت	سلطنت وابسته	سلطنت متمرکز و اقتدارگرا
بحران هویت	تعارض سنت اسلامی و مدرنیته غربی	تعارض اسلام سیاسی و نوسازی غرب‌گرایانه
وضعیت فرهنگی	گسترش سکولاریسم	تضعیف ارزش‌های دینی در سیاست رسمی
وضعیت اقتصادی	ناابرابری طبقاتی، فقر شهری	شکاف طبقاتی، نابرابری توسعه
طبقات اجتماعی مؤثر	طبقه متوسط، تحصیل کرده، مذهبیون	روحانیت، بازار، طبقه متوسط، اقشار محروم
شبکه‌های سازمانی	تشکیلات منسجم حزبی-اجتماعی	مساجد، هیئت‌های مذهبی، شبکه روحانیت
رویکرد اولیه	اصلاح‌گرایی تدریجی	اعتراض انقلابی و براندازانه
گفتمان محوری	اسلام به مثابه نظام جامع زندگی	اسلام سیاسی، استقلال، عدالت
نوع رهبری	رهبری سازمانی (حسن‌البناء، سید قطب)	رهبری کاریزماتیک (امام خمینی)
تجربه سرکوب	سرکوب در دوره‌های مختلف	سرکوب مخالفان توسط رژیم پهلوی
هدف نهایی	اسلامی‌سازی تدریجی جامعه و دولت	تأسیس نظام سیاسی اسلامی

منبع: یافته‌های پژوهش

۵. مقایسه اهداف سیاسی گفتمان انقلاب اسلامی و اخوان المسلمین نوین مصر

اصل سوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اهداف عملی و کارکردی نظام جمهوری اسلامی را برای تحقق مبانی انقلاب اسلامی تبیین می‌کند. این اصل، دولت را موظف می‌داند که همه امکانات خود را برای تحقق مجموعه‌ای از اهداف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، و فرهنگی به کار گیرد که درواقع، ترجمان عملی آرمان‌های انقلاب اسلامی است. ازجمله این اهداف می‌توان به گسترش فضایل اخلاقی و مبارزه با فساد، ارتقای آگاهی عمومی و توسعه آموزش، تقویت پژوهش و پیشرفت علمی، طرد استعمار و جلوگیری از نفوذ بیگانگان، محو استبداد و انحصارطلبی، تأمین آزادی‌های سیاسی و اجتماعی در چارچوب قانون، و مشارکت عمومی مردم در تعیین سرنوشت خویش اشاره کرد. همچنین، در این اصل بر تحقق عدالت اجتماعی از طریق رفع تبعیض، ایجاد نظام اقتصادی عادلانه، مبارزه با فقر و محرومیت، تأمین حقوق برابر برای همه افراد، و تقویت استقلال سیاسی، اقتصادی و دفاعی کشور تأکید شده است. در بعد فراملی نیز سیاست خارجی جمهوری اسلامی براساس معیارهای اسلامی، همبستگی با مسلمانان، و حمایت از مستضعفان جهان تعریف شده است (قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اصل سوم)؛ به این ترتیب، اصل سوم نشان می‌دهد که اهداف انقلاب اسلامی، محدود به تغییر ساختار قدرت نبوده، بلکه در پی ایجاد جامعه‌ای عادلانه، مستقل، مبتنی بر ارزش‌های اسلامی، و متکی بر مشارکت مردمی در سطوح مختلف بوده است.

انقلاب اسلامی ایران نشان داد که نه تنها دین منسوخ نشده و یک امر شخصی و موزه‌ای نیست، بلکه بر مبنای آن می‌توان انقلابی را رقم زد که آشکارترین ظهور و بروز اجتماعی، سیاسی، و فرهنگی را در ابعاد جهانی داشته باشد؛ انقلابی که نه تنها بر ایران، بلکه بر منطقه و کل نظام بین‌الملل تأثیر گذاشت و همه معادلات و نظریه‌های سیاسی را به چالش کشید (مقصودی، ۱۴۰۲، ۳۲). انقلاب اسلامی ایران، با تکیه بر آموزه‌های فقه شیعه و نظریه ولایت فقیه، ایجاد حکومتی نهادمند و پایدار با مشروعیت الهی و مقبولیت مردمی را هدف قرار داد که قادر باشد نظم سیاسی، اجتماعی، و فرهنگی جامعه را بازسازی کند (خمینی، ۱۳۹۲، ۵۲-۴۵). مشارکت مردم در این چارچوب، نه تنها ابزار، بلکه بخش ذاتی‌ای از منطق حکمرانی دینی تلقی شد و از طریق نهادهای قانونی و انتخاباتی به گونه‌ای پایدار تضمین گردید. «الگوی ولایت فقیهی که امام خمینی (ره) تبیین

کرده‌اند، بر ضرورت و تقویت این مشارکت مردمی استوار است. در این چارچوب، مردم نه به‌عنوان ابزاری مقطعی، بلکه به‌مثابه رکن بنیادین و دائمی نظام سیاسی مورد توجه قرار می‌گیرند و همین امر، نشان‌دهنده نگاه کلان، راهبردی، و بلندمدت امام به نقش جامعه در فرایند سیاست‌ورزی است» (تقوی، ۱۳۸۰، ۲۰۶). اهداف انقلاب، تنها محدود به حوزه ملی نبود و از طریق صدور گفتمان انقلاب، هدف پیوند فراملی و بازتعریف روابط جهانی را نیز دنبال می‌کرد؛ رویه‌ای که نشان‌دهنده تلفیق انقلابی و نهادمند اهداف است. «انقلاب اسلامی در این چارچوب، بستری برای همگرایی جهان اسلام و تقویت هویت مشترک اسلامی به‌شمار می‌آید» (خمینی، ۱۳۷۹، ج ۲۱، ۳۱۶-۳۱۲).

تحول اهداف سیاسی اخوان المسلمین مصر را می‌توان در چارچوب گذار این جنبش از یک حرکت اصلاحی-تربیتی اولیه به یک بازیگر سیاسی مشارکت‌جو (در طول دهه گذشته) تحلیل کرد. در اندیشه اولیه حسن‌البناء، هدف اصلی اخوان، بیشتر بر اصلاح اخلاقی جامعه، احیای هویت اسلامی، و تربیت نسلی متعهد برای بازسازی امت اسلامی متمرکز بود و مسئله تصرف مستقیم قدرت سیاسی یا طراحی نهادهای حکمرانی در اولویت نبود. در این مرحله، اخوان، بیش از آنکه خود را یک سازمان سیاسی، به‌معنای متعارف بدانند، جنبشی اجتماعی-دینی تلقی می‌کرد که از طریق دعوت، تربیت، و اصلاح تدریجی جامعه در پی زمینه‌سازی برای تحقق نظم اسلامی بود (واعظی، ۱۳۹۱، ۳۵۹). با شروع تحولات فکری درون اخوان، به‌ویژه با ظهور اندیشه‌های رادیکال (سید قطب)، اهداف این جنبش وارد مرحله متفاوتی شد که در آن، بُعد ایدئولوژیک و تقابلی، برجسته‌تر شد و مفاهیمی چون «جاهلیت معاصر»، «حاکمیت الهی»، و مبارزه میان اسلام و نظام‌های سیاسی موجود، نوعی نبرد عقیدتی تفسیر شد و هرگونه پذیرش حاکمیت قوانین بشری نیز نوعی خروج از حاکمیت الهی به‌شمار آمد (تقوی، ۱۴۰۳، ۶۳).

در دهه‌های اخیر، به‌ویژه پس از تجربه‌های طولانی سرکوب سیاسی و درعین حال، مشارکت تدریجی در انتخابات و نهادهای پارلمانی، نوعی بازتعریف راهبردی در اهداف اخوان المسلمین رخ داد. در این مرحله، این جنبش کوشیده است ضمن ایجاد سازگاری میان هویت اسلامی خود و مقتضیات سیاست‌ورزی در نظام‌های سیاسی مدرن، اهداف خود را در قالب مشارکت نهادمند در ساختار قدرت تعریف کند. به‌همین دلیل، اخوان به‌تدریج از رویکردهای صرفاً تقابلی فاصله گرفته و دستیابی به قدرت سیاسی از طریق سازوکارهای قانونی

و انتخاباتی را در دستورکار قرار داده است (فرامرزی فرد، ۱۴۰۳، ۱۱۹). این تحول نشان می‌دهد که اهداف جدید اخوان، بیش از گذشته بر «مدیریت تدریجی قدرت» و اثرگذاری بر ساختارهای رسمی حکومت متمرکز شده است؛ به‌گونه‌ای که حضور در پارلمان، ائتلاف با نیروهای سیاسی دیگر، تأثیرگذاری بر فرایند قانون‌گذاری، و تلاش برای کسب مشروعیت سیاسی از طریق رأی مردم، به بخشی از راهبرد بلندمدت آن تبدیل شده است. درواقع، این بازاندیشی، نشان‌دهنده گذار اخوان از جنبشی صرفاً دعوتی و ایدئولوژیک، به بازیگر سیاسی سازمان‌یافته‌ای است که می‌کوشد اهداف اسلامی خود را در چارچوب نهادهای رسمی و سازوکارهای رقابت سیاسی دنبال کند.

یکی از مهم‌ترین وجوه تمایز اهداف انقلاب اسلامی ایران و اخوان المسلمین مصر را می‌توان در گستره جغرافیایی و افق تمدنی آن‌ها مشاهده کرد. انقلاب اسلامی ایران از آغاز، اهداف خود را در چارچوب نظری «امت‌امامت» و با تکیه بر بسیج گسترده اجتماعی، دنبال کرده است که تنها به مرزهای ملی محدود نمی‌شود، بلکه افق آن، بازتعریف نظم سیاسی در جهان اسلام و ارائه الگوی بدیلی در برابر نظام مسلط بین‌المللی است. درمقابل، اخوان المسلمین اگرچه در ادبیات اولیه خود به‌ویژه در اندیشه حسن البنا - بر وحدت امت اسلامی و احیای جهان اسلام تأکید داشت، اما درعمل، فعالیت‌های سیاسی آن بیشتر در چارچوب ساختار دولت-ملت مصر تعریف شد؛ به‌ویژه در مرحله جدید تحول این جنبش، اهداف اخوان بیش‌ازپیش بر اصلاح تدریجی جامعه، مشارکت در سازوکارهای رسمی قدرت، و کنش سیاسی در سطح ملی متمرکز شده است. از این منظر، می‌توان گفت، انقلاب اسلامی کوشیده است، میان اهداف داخلی و فراملی پیوند برقرار کند و برنامه‌ای با ابعاد ایدئولوژیک، سیاسی، و تمدنی ارائه دهد؛ درحالی‌که اهداف اخوان المسلمین، باوجود برخی همسانی‌های مفهومی با گفتمان انقلاب اسلامی، بیشتر ماهیتی تطوری و واکنشی داشته و در چارچوب تحولات سیاسی و اجتماعی مصر و محیط ملی آن باقی مانده است.

جدول شماره (۲). مقایسه اهداف سیاسی گفتمان انقلاب اسلامی و اخوان المسلمین نوین مصر

محور مقایسه	انقلاب اسلامی ایران	اخوان المسلمین مصر
اهداف سیاسی	احیای هویت و تمدن اسلامی؛ مقابله با سلطه خارجی؛ دولت‌سازی نهادمند با مشارکت گسترده مردم و بسیج توده‌ای؛ صدور انقلاب اسلامی.	عمل‌گرایی و مشارکت نهادمند؛ مدیریت تدریجی قدرت؛ سازگاری با واقعیت‌های سیاسی؛ اصلاح جامعه از طریق نهادهای سیاسی؛ تمرکز بر سیاست ملی با افق محدود تمدنی.

منبع: یافته‌های پژوهش

۶. مقایسه ابزارهای کنش سیاسی و بسیج اجتماعی انقلاب اسلامی و اخوان المسلمین نوین مصر

مقایسه ابزارهای کنش سیاسی و شیوه‌های بسیج اجتماعی در انقلاب اسلامی ایران و اندیشه سیاسی اخوان المسلمین مصر نشان می‌دهد که تفاوت‌های چشمگیری در نحوه سازمان‌دهی جامعه، نوع رابطه با مردم، و سازوکارهای اثرگذاری سیاسی میان این دو تجربه وجود دارد.

● **انقلاب اسلامی:** در انقلاب اسلامی ایران، شبکه گسترده روحانیت شیعه، حوزه‌های علمیه، و نهادهای مذهبی‌ای مانند مساجد و حسینیه‌ها، نقش بنیادینی در سازمان‌دهی و بسیج اجتماعی ایفا کردند. این شبکه‌ها، افزون بر کارکرد دینی، به مراکز ارتباطی، آموزشی، و سیاسی تبدیل شدند و امکان انتقال سریع پیام‌های سیاسی و بسیج توده‌ای را فراهم کردند. در این چارچوب، مردم نه تنها به عنوان حامیان یک جنبش، بلکه به عنوان بازیگران اصلی فرایند تحول سیاسی، وارد میدان شدند. «از لحاظ نظری نیز امام خمینی (ره) با تأکید بر پیوند مشروعیت الهی و مقبولیت مردمی، مشارکت فعالانه جامعه را شرط تحقق و پایداری حکومت اسلامی می‌دانست و بر نقش تعیین‌کننده اراده عمومی در استقرار نظام سیاسی تأکید می‌کرد» (خمینی، ۱۳۷۹، ج ۶، ۵۸-۵۶)؛ از این رو، ابزارهای کنش سیاسی در انقلاب اسلامی، ترکیبی از رهبری دینی، شبکه‌های اجتماعی-مذهبی، و بسیج توده‌ای است که توانست حرکت انقلابی را به نوعی جنبش فراگیر اجتماعی تبدیل کند.

● **اندیشه سیاسی نوین اخوان المسلمین مصر:** در اندیشه سیاسی جدید این جریان، ابزارهای کنش سیاسی و شیوه‌های بسیج اجتماعی، بیش از گذشته در چارچوب سازوکارهای رسمی و نهادمند سیاست تعریف شده است. اخوان در این مرحله، با فاصله گرفتن از رویکردهای صرفاً دعوتی یا تقابلی، تلاش کرد از طریق مشارکت انتخاباتی، فعالیت حزبی، حضور در پارلمان، و ائتلاف با نیروهای سیاسی دیگر، نفوذ اجتماعی و سیاسی خود را گسترش دهد. در این چارچوب،

بسیج اجتماعی، بیشتر در قالب شبکه‌های مدنی، فعالیت‌های اجتماعی، سازمان‌های خیریه، و تشکلهای دانشجویی و حرفه‌ای شکل گرفت که هدف آن، ایجاد پایگاه اجتماعی پایدار برای رقابت سیاسی در سطح ملی بوده است (حسین سلیمان و آرنو تاوش^۱، ۲۰۲۰، ۱۷۹-۱۷۵)؛ بااین‌حال، این الگوی بسیج اجتماعی، تاکنون بیشتر ماهیتی سازمانی و تدریجی داشته و کمتر به بسیج فراگیر و توده‌ای (همچون تجربه انقلاب اسلامی) منجر شده است. دلیل این امر را می‌توان در تفاوت ساختارهای نهادی و اجتماعی دو جریان جست؛ به‌گونه‌ای که اخوان، فاقد شبکه مذهبی فراگیر و اقتدار معنوی متمرکزی مشابه نهاد روحانیت شیعه است و از همین رو، ابزارهای کنش سیاسی آن، بیشتر در قالب رقابت سیاسی در چارچوب دولت-ملت مصر و نهادهای رسمی آن تعریف می‌شود. از این منظر، درحالی‌که انقلاب اسلامی بر بسیج توده‌ای و شبکه‌های مذهبی گسترده برای تحول ساختاری نظام سیاسی تکیه داشت، اندیشه سیاسی اخوان المسلمین، بیشتر به‌سوی سیاست‌ورزی نهادمند، بسیج اجتماعی تدریجی، و کسب قدرت از طریق سازوکارهای قانونی و انتخاباتی حرکت کرده است.

براساس بررسی منابع پرشمار در حوزه کنش سیاسی و جنبش‌های اجتماعی و استخراج شاخص‌های تحلیلی مرتبط، ابزارهای کنش سیاسی و شیوه‌های بسیج اجتماعی در انقلاب اسلامی ایران و اخوان المسلمین معاصر مصر در قالب جدول شماره (۳) صورت‌بندی شده است.

جدول شماره (۳). ابزارهای کنش سیاسی و شیوه‌های بسیج اجتماعی در انقلاب اسلامی و رویکرد معاصر

اخوان المسلمین مصر

محور مقایسه	انقلاب اسلامی ایران	اخوان المسلمین مصر
ساختار نهادی	بهره‌گیری از شبکه گسترده روحانیت و مراکز دینی؛ توان بسیج ملی.	ایجاد ساختار حزبی؛ مشارکت انتخاباتی و فعالیت پارلمانی؛ تمرکز بر سازوکارهای نهادمند.
ابزارهای کنش سیاسی	مساجد و حسینیه‌ها؛ مدارس دینی، رسانه‌های دینی؛ بسیج فراگیر.	آموزش؛ تبلیغات رسانه‌ای؛ فعالیت حزبی و نهادمند؛ مشارکت قانونی و سازمان‌یافته.
شیوه بسیج اجتماعی	بسیج توده‌ای گسترده با اتکا به مشروعیت دینی و شبکه نهادی.	بسیج تدریجی و عمل‌گرایانه؛ تمرکز بر مشارکت نهادمند؛ محدودیت در بسیج فراگیر.

منبع: یافته‌های پژوهش

1. Solomon & Tausc

در مجموع، می‌توان گفت، ابزارهای کنش سیاسی و شیوه‌های بسیج اجتماعی در انقلاب اسلامی ایران و اندیشه سیاسی معاصر اخوان المسلمین مصر بر دو الگوی متفاوت کنش سیاسی استوار است. انقلاب اسلامی با تکیه بر شبکه گسترده نهادهای مذهبی، رهبری دینی، و ظرفیت بسیج توده‌ای جامعه، توانست مشارکت فراگیر مردم را در فرایند تحول سیاسی سامان دهد و حرکت انقلابی را به یک جنبش اجتماعی گسترده تبدیل کند. در مقابل، اخوان المسلمین در دوره جدید تحول خود، بیشتر به سوی الگوی سیاست‌ورزی نهادمند و تدریجی حرکت کرده و ابزارهای کنش سیاسی خود را در قالب مشارکت انتخاباتی، فعالیت حزبی، حضور در نهادهای رسمی، و بهره‌گیری از شبکه‌های مدنی و اجتماعی تعریف کرده است.

۷. راهبردهای تحقق قدرت سیاسی و الگوهای دولت‌سازی انقلاب اسلامی و اندیشه سیاسی نوین اخوان المسلمین

مقایسه راهبردهای تحقق قدرت سیاسی و الگوهای دولت‌سازی در انقلاب اسلامی ایران و اخوان المسلمین، بیانگر شکافی بنیادین میان دو پارادایم متمایز سیاست‌ورزی است: نخست، پارادایم «انقلابی نهادساز» که با هدف فروپاشی ساختارهای موجود و تأسیس نوعی نظم سیاسی برآمده از یک ایدئولوژی منسجم فقهاتی عمل می‌کند؛ و دوم، پارادایم «اصلاح‌گرای درون‌ساختاری» که با پذیرش چارچوب‌های موجود قدرت (دولت - ملت)، در پی انباشت تدریجی سرمایه سیاسی و اعمال نفوذ از مسیرهای قانونی و دموکراتیک برای تغییر تدریجی جهت‌گیری‌های کلان سیاسی است. این تفاوت پارادایمی، مسیرهای کنش سیاسی آنان را از یکدیگر متمایز کرده است.

● انقلاب اسلامی ایران: انقلاب اسلامی، راهبرد تحقق قدرت سیاسی خود را برپایه یک «ائتلاف فراگیر ایدئولوژیک» و «بسیج توده‌ای ساختارشکن» استوار کرد که هدف آن، نه تنها جابه‌جایی نخبگان در ساختارهای موجود، بلکه «بازمهندسی ساختاری» و تأسیس یک نظم سیاسی جدید بود؛ در این مسیر، شبکه مستقل و نهادینه روحانیت شیعه و پیوندهای سنتی جامعه، نقش میانجی‌هایی را ایفا کردند که رهبری کاریزماتیک را به توده‌های بسیج‌شده پیوند می‌داد و به انقلاب امکان داد تا از طریق فروپاشی مشروعیت رژیم سلطنتی و گسست انقلابی، به قدرت دست یابد (ابطحی، ۱۴۰۳، ۱۴۴-۱۴۳). در ساحت دولت‌سازی، این جریان با ابداع نظریه «ولایت فقیه» توانست میان «مشروعیت الهی» و «مقبولیت مردمی» پیوندی

نهادی برقرار کند که دستاورد آن، معماری سیاسی ترکیبی (نظام جمهوری اسلامی) بود؛ نظامی که در آن، تفکیک قوا، قانون‌گذاری، و کارکرد دولت، نه براساس سکولاریسم کلاسیک، بلکه در چارچوب فقهات سیاسی بازتعریف شد تا دولت‌سازی نه تنها به وسیله‌ای برای اداره امور داخلی، بلکه به مجرای برای تحقق آرمان‌های فرامرزی و ایدئولوژیک انقلاب تبدیل شود (کدیور، ۱۳۸۷، ۱۱۲).

● اندیشه سیاسی جدید اخوان المسلمین مصر: اخوان المسلمین مصر در دوره اولیه حسن‌البناء، راهبردی مبتنی بر اصلاح تدریجی جامعه و تربیت اخلاقی امت اتخاذ کرد و تصرف مستقیم قدرت سیاسی در اولویت قرار نداشت (درخشه و نجات‌آرایی، ۱۳۹۷)، اما به تدریج، جنبه‌های تقابلی و رادیکال به آن افزوده شد؛ به گونه‌ای که سید قطب در آثار خود، بارها بر رد قاطع دموکراسی تأکید کرده و آن را نه تنها نپذیرفتنی، بلکه حتی موضوعی مضحک و تمسخرآمیز می‌داند؛ زیرا، از دیدگاه او، حاکمیت و سلطنت، تنها مختص خداوند است و هر حکومتی که براساس اراده مردم شکل گیرد، حتی در بهترین نمونه‌های دموکراسی، در عمل، نوعی «تصاحب سلطنت خداوند توسط انسان» است که باید با «جهاد آن‌ها را سر جای خود نشانند و حکومت را به صاحب اصلی‌اش، که خداوند است، بازگرداند (سید قطب، ۱۴۱۲، ج ۴، ۱۸۵۲؛ ۱۹۷۹، ۴۶). دیدگاه قطب در این زمینه، تا حد زیادی از اندیشه‌های ابوالاعلی مودودی تأثیر پذیرفته است؛ مودودی، دموکراسی را منبع فساد و شر می‌داند و آن را «الوهیة الناس علی الناس» یا «خدایی مردم بر مردم» تعریف می‌کند که ممکن است مستقیم یا غیرمستقیم اعمال شود (مودودی، ۱۹۶۷، ۱۹-۱۸)؛ اما اخوان المسلمین در دو دهه گذشته، رویکردی تکاملی و عمل‌گرایانه را در پیش گرفته است که از رادیکالیسم تقابلی دوره‌های گذشته فاصله گرفته و به سوی «سیاست‌ورزی نهادمند» حرکت کرده است (ویج‌میکرز^۱، ۲۰۲۱، ۳۲). اخوان در دو دهه گذشته، به جای جست‌وجوی راهکارهای انقلابی برای گسست از ساختار قدرت، راهبرد خود را بر مبنای «انباشت تدریجی قدرت» از طریق مشارکت در فرایندهای دموکراتیک، رقابت انتخاباتی، و حضور در پارلمان استوار کرده است (سید^۲، ۲۰۲۲، ۲۴۶-۲۴۵). این راهبرد، بازتاب‌دهنده تغییر بنیادین در فلسفه دولت‌سازی اخوان است؛ به این معنا که

1. Wagemakers

2. Sayed

دولت برای اخوان، نه لزوماً ابزاری برای تحمیل یک ایدئولوژی برآمده از گسست انقلابی، بلکه فضایی است برای کسب قدرت از طریق اقناع عمومی و پذیرش قواعد بازی سیاسی موجود؛ الگویی که بر «تغییر از درون» و سازگاری با ساختار دولت-ملت متمرکز است. پس از تحلیل منابع گوناگون درباره راهبردهای دستیابی به قدرت و الگوهای دولت‌سازی و شناسایی مفاهیم کلیدی، مقایسه راهبردهای تحقق قدرت سیاسی انقلاب اسلامی ایران و گرایش‌های فکری معاصر اخوان المسلمین به شرح جدول شماره (۴) تنظیم و ارائه شده است.

جدول شماره (۴). راهبردهای تحقق قدرت سیاسی و الگوهای دولت‌سازی انقلاب اسلامی و اندیشه سیاسی نوین

اخوان المسلمین

محور مقایسه	انقلاب اسلامی ایران	اخوان المسلمین مصر
راهبرد تحقق قدرت سیاسی	بسیج گسترده اجتماعی و نهادی؛ تلفیق مشروعیت دینی و اراده عمومی؛ تصرف فوری قدرت.	عمل‌گرایی و نهادمندی؛ پذیرش مشارکت انتخاباتی و پارلمانی؛ استفاده از ظرفیت‌های قانونی و حزبی.
الگوهای دولت‌سازی	هم‌زمان در سطح ایدئولوژیک و نهادی؛ ایجاد ساختارهای حکمرانی، قانون‌گذاری، و نظارت؛ هماهنگ‌سازی اهداف دینی با مدیریت جامعه مدرن.	تدریجی و واکنشی؛ سازگار با محدودیت‌های ساختاری؛ استفاده از نهادهای قانونی و پارلمانی؛ ظرفیت مدیریتی محدود؛ عمل‌گرایانه.
ماهیت حرکت سیاسی	هماهنگ، نهادمند، برنامه‌ریزی شده تلفیق انقلابی و حکمرانی	تدریجی، واقع‌گرایانه؛ نهادمند؛ سازگار با شرایط عملی؛ انعطاف‌پذیر.
نقش جامعه و مردم	مشارکت گسترده و نهادمند؛ بسیج توده‌ای؛ مشروعیت از تلفیق دین و اراده عمومی.	مشارکت نهادمند و عمل‌گرایانه؛ استفاده از ظرفیت‌های قانونی و حزبی؛ بازاندیشی در نقش جامعه و مردم.

منبع: یافته‌های پژوهش

در مجموع، می‌توان گفت، تفاوت بنیادین در راهبردهای تحقق قدرت سیاسی و الگوهای دولت‌سازی میان انقلاب اسلامی ایران و اخوان المسلمین، ریشه در دو رویکرد متمایز به مفهوم «تغییر سیاسی» دارد؛ به گونه‌ای که انقلاب اسلامی ایران از طریق شبکه نهادینه روحانیت و بسیج توده‌ای، بر فروپاشی نظم پیشین و تأسیس یک نظام سیاسی جدید برپایه پیوند «مشروعیت الهی» و «مقبولیت مردمی» تأکید داشته است تا دولتی با ایدئولوژی فقهاتی

و آرمان‌های فرامرزی پدید آورد، در حالی که اخوان المسلمین با گذار به پارادایم «اصلاح طلبی نهادگرا»، راهبرد خود را بر مدار انباشت تدریجی سرمایه سیاسی از طریق سازوکارهای قانونی، مشارکت‌های انتخاباتی، و پذیرش قواعد بازی در ساختار دولت-ملت موجود تنظیم کرده است.

۸. تعاملات فکری و گفتمانی و تأثیرات متقابل اخوان المسلمین و انقلاب اسلامی ایران

پیش از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، میان اسلام‌گرایان ایرانی و اخوان المسلمین، نوعی ارتباط فکری و الهام‌آیدئولوژیک وجود داشت؛ هرچند این ارتباط به سطح همکاری سازمانی رسمی نرسید. یکی از مهم‌ترین حلقه‌های این ارتباط، روابط فدائیان اسلام و شخص نواب صفوی با محافل اسلام‌گرای عرب، از جمله محیط‌های فکری نزدیک به اخوان، در دهه ۱۹۵۰ بود. در این دوره، مفاهیمی همچون تشکیل حکومت اسلامی، مبارزه با استعمار، مخالفت با سکولاریسم، و تأکید بر وحدت امت اسلامی در میان دو جریان، مشترک بود (قاسمی و دیگران، ۱۳۹۸، ۴۱). همچنین، آثار سید قطب و ترجمه آن‌ها در ایران، نقش مهمی در انتقال ادبیات فکری اخوانی به فضای اسلام‌گرایی ایرانی داشت؛ هرچند این مفاهیم در ایران با سنت شیعی، مرجعیت، و نظریه ولایت فقیه، ترکیب شده و صورت‌بندی متفاوتی پیدا کرد (مندویل^۱، ۲۰۲۲، ۲۰۵). اخوان پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، کتابی با عنوان «خمینی، آل‌ترناتو اسلامی» به قلم فتاحی عبدالعزیز منتشر کرد که در آن آمده است: «انقلاب امام خمینی، انقلاب یک‌سوئه اسلامی علیه فرقه‌ای دیگر نیست، بلکه مرکز ثقل ارزش‌ها و اعتقادات مشترکی است که همه مسلمانان را به وحدت می‌خواند» (قاسمی و دیگران، ۱۳۹۸، ۴۴).

این همدلی گفتمانی میان اخوان المسلمین مصر و انقلاب اسلامی ایران، هرگز به یک همکاری راهبردی و پایدار میان دو طرف تبدیل نشد؛ زیرا، از همان آغاز، تفاوت در مبانی مذهبی، الگوی سازمانی، و منطق عمل سیاسی دو جریان، ظرفیت نزدیکی را محدود می‌کرد. جمهوری اسلامی بر محور رهبری فقیه، نهادهای انقلابی، و الگوی دولت‌سازی شیعی شکل گرفت؛ در حالی که اخوان المسلمین مصر، جریانی سنی،

1. Mandaville

جماعت‌محور، و عمدتاً تدریجی و اصلاحی بود؛ از این رو، اگرچه انقلاب ایران برای اخوان، الهام‌بخش بود، اما به‌عنوان الگویی تکرارپذیر به‌طور کامل پذیرفته نشد (درخشه و نجاتی‌آرانی، ۱۳۹۷، ۲۴-۲۳). این فاصله در جریان جنگ ایران و عراق آشکارتر شد؛ زیرا، اخوان از یک‌سو با رژیم بعث عراق همدلی ایدئولوژیک نداشت، اما از سوی دیگر، با تأثیرپذیری از فضای عربی، فشار دولت مصر، و حساسیت‌های فرقه‌ای، نمی‌توانست آشکارا در کنار ایران قرار گیرد؛ در نتیجه، اشتراکات پیشین در برابر ملاحظات هویتی و ژئوپلیتیکی تضعیف شد (خامه‌یار، ۱۳۹۰، ۲۷۰). در دوره «بهار عربی» و ریاست جمهوری محمد مرسى نیز فرصت تازه‌ای برای بازتعریف روابط پدید آمد، اما برداشت متفاوت دو طرف از تحولات منطقه، مانع تعمیق آن شد؛ ایران، پیروزی مرسى را در چارچوب «بیداری اسلامی» و در امتداد تجربه انقلاب خود تفسیر می‌کرد؛ در حالی که اخوان، آن را بیشتر دستاورد انقلاب مردمی و فرایند انتخاباتی مصر می‌دانست (قاسمی و دیگران، ۱۳۹۸، ۵۱-۵۰). افزون بر این، بحران سوریه به نقطه واگرایی جدی تبدیل شد؛ زیرا، ایران از دولت اسد به‌عنوان بخشی از محور مقاومت حمایت کرد، حال آنکه اخوان جریان‌های نزدیک به آن، اپوزیسیون سوریه را بخشی از موج ضد اقتدارگرایی عربی به‌شمار می‌آوردند (مابون^۱، ۲۰۲۳، ۱۷۴). از این منظر، رابطه دو جریان را باید رابطه‌ای مبتنی بر اشتراکات مفهومی، اما فاقد هم‌راستایی پایدار سیاسی، دانست؛ رابطه‌ای که در آن پیوندهای فکری، هیچ‌گاه نتوانستند بر شکاف‌های مذهبی، منطقه‌ای، و راهبردی غلبه کنند.

نتیجه‌گیری

در سده بیستم و آغاز سده بیست‌ویکم، جنبش‌ها و جریان‌های اسلام‌گرای فراوانی سر برآورده‌اند. هریک از این جنبش‌ها در پاسخ به بحران‌های هویتی، سلطه خارجی، ناکارآمدی دولت‌ها، و چالش‌های مدرنیته شکل گرفته‌اند. در این میان، انقلاب اسلامی ایران و اخوان المسلمین مصر به‌عنوان دو جریان برجسته و اثرگذار، نمادهای متفاوت تحقق ایده‌های اسلامی در عرصه سیاست به‌شمار می‌آیند. نتایج حاصل از تحلیل‌های تطبیقی ارائه‌شده در سه محور اهداف سیاسی، ابزارهای کنشگری، و راهبردهای تحقق

1. Mabon

قدرت سیاسی و دولت‌سازی انقلاب اسلامی ایران و اخوان المسلمین مصر (با تأکید بر رویکرد جدید سیاسی) نشان می‌دهد که انقلاب اسلامی ایران و اخوان المسلمین مصر با وجود اشتراکات ایدئولوژیک و دینی، در چارچوب دو گفتمان متمایز و برساخت‌های متفاوت از «هویت اسلامی»، مسیرهای عملی و نهادی بسیار متفاوتی را تجربه کرده‌اند. انقلاب اسلامی با بهره‌گیری هم‌زمان از مشروعیت دینی، رهبری کاریزماتیک، و شبکه‌های نهادی گسترده، توانست از طریق تثبیت یک گفتمان انقلابی مسلط و بازتعریف هویت جمعی در قالب امت - ملت انقلابی، اهداف خود را در سطح ملی و فراملی به‌گونه‌ای نهادمند، سازمان‌یافته، و فراگیر دنبال کند و الگوی دولت‌سازی دینی و انقلابی را پیاده سازد. در مقابل، اخوان المسلمین در صورت‌بندی جدید سیاسی خود، با گذر نسبی از الگوهای صرفاً دعوت‌محور یا تقابلی، تلاش کرده است هویت اسلامی را با الزامات سیاست‌ورزی نهادمند، مشارکت انتخاباتی، فعالیت حزبی، و حضور در ساختارهای رسمی دولت - ملت مصر پیوند دهد؛ با این حال، این جریان، اگرچه از ظرفیت‌های اجتماعی، شبکه‌های تربیتی، انسجام سازمانی، و گفتمان اصلاح‌گرایانه برخوردار بوده، اما به دلیل محدودیت‌های ساختاری نظام سیاسی مصر، فشارهای امنیتی، شکنندگی تجربه مشارکت در قدرت، ناتوانی در ایجاد اجماع ملی گسترده، و فقدان الگوی نهادی پایدار برای تبدیل گفتمان اسلامی به حکمرانی مؤثر، نتوانسته است برساخت هویتی خود را در قالب یک نظم سیاسی تثبیت‌شده و ماندگار نهادینه کند.

در سطحی کلان‌تر، مطالعه تطبیقی این دو جریان حاکی از این است که مسیر انقلاب اسلامی ایران، نمونه‌ای از تلفیق حرکت انقلابی با نهادمندی حکمرانی و بسیج گسترده اجتماعی است که از رهگذر هژمونی گفتمانی و همگرایی هویتی، امکان تحقق عملی حکومت اسلامی را فراهم کرده است؛ در حالی که اخوان المسلمین مصر در بازتعریف اندیشه سیاسی خود، هرچند از بعد نظری و گفتمانی به احیای هویت اسلامی، اصلاح نظم سیاسی، و حضور اخلاق دینی در عرصه عمومی می‌اندیشد، در عمل، راهبرد خود را بیشتر بر تغییر تدریجی، مشارکت قانونی، رقابت انتخاباتی، و سازگاری تاکتیکی با ساختارهای موجود استوار کرده است. از این منظر، تفاوت اصلی میان دو جریان را می‌توان در تفاوت میان «الگوی انقلابی - نهادمند» و «الگوی اصلاحی - مشارکت‌جویانه» جست‌وجو کرد؛ الگویی که در مورد انقلاب اسلامی به دگرگونی ساختار قدرت و تأسیس

نهادهای جدید انجامید، اما در مورد اخوان المسلمین، بیشتر در سطح تلاش برای ورود به قدرت، اثرگذاری بر سیاست عمومی، و اصلاح تدریجی از درون ساختارهای موجود باقی ماند.*

منابع

- ابطحی، سیدمصطفی (۱۴۰۳). تنوری‌های انقلاب و انقلاب اسلامی: رهیافت چندعلتی فروپاشی سیاسی-اجتماعی رژیم پهلوی، تهران: نشر قومس.
- اکبری، علی؛ حسین‌پور، محمد (۱۴۰۳). انقلاب اسلامی و آگاهی‌بخشی در اندیشه و سیره امام خمینی (ره). فصلنامه پژوهشنامه انقلاب اسلامی، ۱۴ (۵۳)، ۱-۱۸.
- تقوی، سید محمدناصر (۱۳۸۰). تأثیر انواع مشروعیت در مشارکت سیاسی با نگاهی به مشروعیت حکومت دینی و نظریه‌های ولایت فقیه. فصلنامه حکومت اسلامی، ۲۰، ۱۸۹-۲۰۸.
- تقوی، سید محمدناصر (۱۳۸۴). دین و بنیادهای دموکراتیک. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- تقوی، سید محمدناصر (۱۴۰۳). اسلام سیاسی؛ از گفتمان تکفیر تا گفتمان تکثیر (با درنگی بر آراء سید قطب و امام خمینی). پژوهشنامه علوم سیاسی، ۱۹ (۲)، ۴۷-۷۶.
- جنکینز، ریچارد (۱۳۸۱). هویت اجتماعی. ترجمه تورج یاراحمدی. تهران: نشر شیرازه.
- حسینی، اعظم‌السادات (۱۳۹۹). انقلاب اسلامی ایران: زمینه‌ها و رخدادها. تهران: نشر کتاب ماه.
- خالدی، صالح عبدالفتاح (۱۴۰۳). سید قطب از ولادت تا شهادت. ترجمه جلیل بهرامی‌نیا. تهران: نشر احسان.
- خامه‌یار، عباس (۱۳۹۰). ایران و اخوان المسلمین، عوامل همگرایی و واگرایی. تهران: مؤسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور.
- خمینی، روح‌الله (۱۳۷۹). صحیفه امام. جلد‌های ۶ و ۲۱. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- خمینی، روح‌الله (۱۳۹۲). ولایت فقیه (حکومت اسلامی). قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- درخشه، جلال؛ نجاتی‌آرانی، محمدرسول (۱۳۹۷). مطالعه تطبیقی الگوی اسلام سیاسی انقلاب اسلامی ایران و اخوان المسلمین مصر. فصلنامه مطالعات روابط فرهنگی بین‌الملل، ۴ (۸)، ۸۴ تا ۱۱۰.
- دلیرپور، پرویز (۱۳۹۰). دورنمای اسلام سیاسی در مصر. ماهنامه اطلاعات سیاسی-اقتصادی، ۲۵ (۹)، ۱۶۲-۱۷۵.
- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۳۸۹). سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران. تهران: انتشارات سمت.
- رحیمیان، محمد؛ کشاور، عباس؛ مرشدی‌زاد، علی (۱۴۰۲). تحلیل محتوای آثار گفتمان مذهبی در فرایند انقلاب اسلامی براساس نظریه جیمز پل جی. پژوهشنامه علوم سیاسی، ۱۸ (۳)، ۷۹-۱۲۰.
- شورای نگهبان (۳۱ خرداد ۱۴۰۵). قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران. در دسترس در: <https://www.shora-gc.ir/fa/news/4707>
- فرامرزی‌فرد، محمدجواد (۱۴۰۳). نقش جنبش‌های اسلامی با رویکرد اخوان المسلمین در روابط منطقه‌ای ایران با ترکیه و عربستان سعودی. فصلنامه پژوهش‌های انقلاب اسلامی، ۷ (۲۸)، ۱۱۱-۱۴۳.
- فوزی، یحیی (۱۴۰۴). مفاهیم اندیشه سیاسی انقلاب اسلامی ایران. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و

مطالعات فرهنگی.

قاسمی، بهزاد؛ شهریاری، بهادر (۱۴۰۰). بررسی تطبیقی عملکرد انقلاب اسلامی ایران و اخوان المسلمین مصر در فرایند دولت‌سازی. فصلنامه علمی مطالعات بیداری اسلامی، ۱۰(۱)، ۵۲-۳۱.

قاسمی، مصطفی؛ بصیری، محمدعلی؛ یزدانی، عنایت‌اله (۱۳۹۸). روابط جمهوری اسلامی با اخوان المسلمین؛ از همسویی استراتژیک تا رقابت ژئوپلیتیک. فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست، ۹(۳۲)، ۶۷-۳۵.

قرضاوی، یوسف (۱۳۹۴). اخوان المسلمین، هفتاد سال دعوت، تربیت، و جهاد. ترجمه عبدالعزیز سلیمی. تهران: نشر احسان.

کاکویی دینکی، عیسی (۱۴۰۱). سرمایه فرهنگی و هویت اجتماعی. تهران: نشر به‌اندیش.

کدیور، محسن (۱۳۸۷). نظریه‌های دولت در فقه شیعه. تهران: نشر نی.

گل‌محمدی، احمد (۱۳۸۶). جهانی‌شدن، فرهنگ و هویت. تهران: نشر نی.

مقصودی، مجتبی؛ افروزی، محمد؛ درویش‌پور، حجت‌اله؛ مطلبی، مسعود (۱۴۰۳). بررسی نگرش قشر متوسط جامعه به ارزش‌های انقلاب اسلامی در آغاز دهه پنجم انقلاب. فصلنامه مطالعات سیاسی-اجتماعی تاریخ و فرهنگ ایران، ۲(۴)، ۴۷-۱۷.

مقصودی، مجتبی؛ محمدی، معصومه؛ توحیدفام، محمد (۱۴۰۳). توسعه سیاسی در ایران بعد از انقلاب اسلامی در پرتو دو گفتمان ایرانی-اسلامی و مدرن. پژوهشنامه علوم سیاسی، ۱۹(۴)، ۱۵۰-۱۲۱.

نظری، علی؛ پیرانی، شهره (۱۳۹۶). نظریه هویت اجتماعی و بازنمایی کنش هویتی داعش. فصلنامه مطالعات ملی، ۱۸(۲)، ۷۸ تا ۹۸.

هوارت، دیوید (۱۳۸۸). روش و نظریه در علوم سیاسی. ترجمه امیرمحمد حاجی‌یوسفی. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

واعظی، سید محمود (۱۳۹۱). بحران‌های سیاسی و جنبش‌های اجتماعی در خاورمیانه: نظریه‌ها و روندها. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

سید قطب، ابراهیم حسین الشاذلی (۱۴۱۲ ه.ق). فی ظلال القرآن. القاهرة: دار الشروق. ط. السابعة عشر.

سید قطب، ابراهیم حسین الشاذلی (۱۹۷۹). معالم فی الطريق. القاهرة: دار الشروق. ط. السادسة.

مودودی، أبو‌الاعلی (۱۹۶۷). نظریة الإسلام السیاسیة. دارالفکر. ط. الثالثة. دمشق.

Azoulay, R. (2015). The Power of Ideas. The Influence of Hassan Al-Banna and Sayyid Qutb on the Muslim Brotherhood Organization. *Przegląd Strategiczny*, (8), 171-182.

Eldeeb, A. M. (2023). Ideological Rapprochement of the Islamic Revolution and the Muslim Brotherhood. *World politics*, (4), 21-31.

Foucault, M. (1962). *The Archaeology of Knowledge*. Translated by A. Sheridan,

London: Routledge.

Glombitza, O. (2022). Islamic Revolutionary Ideology and Its Narratives: The Continued Relevance of the Islamic Republic's Ideology. *Third World Quarterly*, 43(5), 1156-1175.

Mabon, S. (2023). *The Struggle for Supremacy in the Middle East: Saudi Arabia and Iran*. Cambridge: Cambridge University Press.

Mandaville, P. (2022). *Islam and Politics* (3rd ed.). London: Routledge.

Nsera, H. (2022). Iran and the Muslim Brotherhood: Ideological Similarities and Historical Relations. *Strategiecs*, Amman, 6, 5. Available at: [https://strategiecs.com/en/analyses/iran-and-the-muslim-brotherhood-ideological-similarities-and-](https://strategiecs.com/en/analyses/iran-and-the-muslim-brotherhood-ideological-similarities-and-historical-relations)

[historical-relations](https://strategiecs.com/en/analyses/iran-and-the-muslim-brotherhood-ideological-similarities-and-historical-relations).

Sayed, M. (2022). The Muslim Brotherhood: From the Caliphate to the Modern Civic State. *Muslim Politics Review*, 1(2), 243-259.

Schulze, R. (1994). *Geschichte der Islamischen Welt im 20. Jahrhundert*, Verl. C.H. Beck, München.

Solomon, H., & Tausch, A. (2020). The Demise of the Muslim Brotherhood in the Arab World?. *Jewish Political Studies Review*, 31(1/2), 171-209.

Wagemakers, J. (2022). *The Muslim Brotherhood: Ideology, History, Descendants*. Amsterdam University Press.

Zawawi, M., Kholil, A., Rarasati, I. & Firmansyah, D. (2025). Insights Beyond the Revolution of Iran: A Review of Moral and Philosophical Values in the Political Realm of Imam Ayatollah Khomeini. *Fikri: Jurnal Kajian Agama, Sosial dan Budaya*, 9(2), 313-327.



Research Paper

Comparison of Macro-Level Social, Political, and Economic Indicators with Electoral Participation in Iran's Ethnic Provinces: A Case Study of Sistan and Baluchestan, and Golestan***Yaser Rajabzadeh¹  Mohammad Babaei²  Mojtaba Maghsoodi³ **

1. M.A. in Political Science, Kharazmi University, Tehran, Iran

2. Associate Professor, Department of Political Science, Kharazmi University, Tehran, Iran

3. Professor, Department of Political Science, Islamic Azad University, Central Tehran Branch, Tehran, Iran

DOI: <https://doi.org/10.22034/ipsa.2026.563>

Receive Date: 17 February 2026

Revise Date: 06 May 2026

Accept Date: 02 June 2026



©2021 by the authors, Licensee IPSA, Tehran, Iran. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>)

Extended Abstract**Introduction**

Political participation is a cornerstone of democratic governance, and electoral turnout is one of its most tangible manifestations. In multi-ethnic societies, however, participation patterns are shaped by complex interplays between socio-economic conditions, political dynamics, and identity-related factors. In Iran, ethnic provinces such as Sistan and Baluchestan and Golestan have historically displayed fluctuating electoral participation rates in presidential elections, reflecting not only national political trends but also regional, economic, and identity-driven concerns. This study investigates the relationship between macro-level social, political, and economic indicators and electoral participation in two of Iran's ethnically diverse provinces. By adopting a comparative perspective, the research aims to explain how structural conditions—ranging from literacy rates and urbanization to unemployment and identity politics—affect political participation. The research problem centers on whether variations in voter turnout across these provinces can be attributed to consistent causal relationships or whether these variations are contingent on shifting socio-political contexts.

Methodology

This research employs a descriptive-analytical method grounded in secondary data. Electoral turnout statistics from presidential elections (1979–2021) were collected from official sources, particularly the Statistical Center of Iran, and compared with macro-level social, political, and economic indicators.

Key indicators include:

- Social indicators: literacy rates, educational attainment, gender distribution, and urbanization trends.
- Economic indicators: unemployment rates, broader macroeconomic fluctuations.
- Political indicators: internal and external political developments affecting national integration and regional participation.

The theoretical framework integrates a three-dimensional approach to political participation, combining psychological, economic, and sociological perspectives. The psychological dimension considers political efficacy and trust; the economic dimension

*** Corresponding Author:****Mohammad Babaei, Ph.D.****E-mail:** Mohammadbabaei@Khu.ac.ir



emphasizes unemployment, inflation, and economic performance; and the sociological dimension examines identity, social capital, and urbanization. Data analysis relied on comparative evaluation, identifying correlations, divergences, and simultaneity between participation levels and indicator fluctuations.

Results and Discussion

The findings reveal several nuanced relationships:

1. **Education and Literacy:** Literacy rates in both provinces increased significantly after the 1979 Revolution, with Sistan and Baluchestan reaching around 60% and Golestan 75%. However, statistical analysis indicates that literacy growth alone does not consistently explain variations in turnout. For instance, periods of declining participation were observed despite rising literacy levels, suggesting that education exerts an indirect influence on political participation.
2. **Gender:** Gender differences in electoral participation were minimal. In both provinces, participation rates between men and women did not display significant disparities. The effect of gender as an independent explanatory variable is therefore classified as indirect or negligible.
3. **Urbanization:** Urbanization emerged as a significant factor. As urbanization rates rose in both provinces, turnout levels generally followed an upward trajectory. This suggests a direct relationship between urbanization and political participation, consistent with theories that associate urban environments with greater political mobilization and access to information.
4. **Economic Conditions (Unemployment):** Unemployment displayed a complex relationship with turnout. In some electoral periods, higher unemployment correlated with increased participation, reflecting citizens' motivation to seek change. In other periods, however, high unemployment coincided with lower turnout, indicating disillusionment. The findings suggest that unemployment exerts a direct but inconsistent effect on participation. Overall, economic grievances play a decisive role in shaping electoral behavior, even if the causal pathways are not uniform.
5. **Identity and Political Contexts:** Identity-driven factors, including ethnic grievances and perceptions of political marginalization, were found to shape participation indirectly. External interventions, such as cross-border influences from neighboring states, also complicated participation dynamics. Nonetheless, economic and identity factors jointly exerted stronger influence than purely political variables.

Table (1). Analysis of Key Factors Affecting Electoral Participation

Factor	Effect
Education and Literacy	Indirect
Gender	Indirect / in some cases no effect
Urbanization	Direct
Economic Conditions	Direct

Discussion

The comparative analysis underscores that while structural modernization processes—particularly urbanization—strongly enhance turnout, socio-economic discontent often serves as the most immediate driver of participation. The prioritization of economic demands over political or identity-based grievances illustrates a gradual shift in the hierarchy of factors motivating participation. Citizens of ethnic provinces appear

increasingly to frame their engagement less in terms of political ideology or identity struggles, and more in relation to material well-being and socio-economic security.

Conclusion

This study concludes that electoral participation in Iran's ethnic provinces is shaped primarily by economic and identity-related factors, with political grievances playing a secondary role. The analysis of long-term electoral data suggests the following order of influence:

- Economic demands (e.g., unemployment, economic performance) exert the strongest impact.
- Identity-based factors (ethnic belonging, cultural grievances) hold secondary but still significant influence.
- Political factors rank third, despite common assumptions about their primacy.

The results also highlight a shift in participation patterns: whereas earlier political mobilization in ethnic provinces emphasized identity and political rights, contemporary participation increasingly revolves around economic concerns. These findings challenge conventional assumptions and calls for policy approaches that prioritize economic development alongside recognition of ethnic identities. Strengthening local governance, addressing unemployment, and ensuring equitable access to resources may thus contribute to higher and more stable levels of participation in ethnic provinces.

Keywords: Presidential Elections; Political Participation; Ethnicity; Sistan and Baluchestan; Golestan.

References

- Abrahamian, Ervand. (1989). *Radical Islam: The Iranian Mojahedin (Society and Culture in the Modern Middle East)*. London: I. B. Tauris.
- Ahmadi, Hamid. (1999). *Ethnicity and Ethnocentrism in Iran: From Myth to Reality*. Tehran: Ney. (In Persian)
- Ahmadi, Hamid. (2004). *Iran: Identity, Nationality, Ethnicity*. Tehran: Institute for Research and Development of the Humanities. (In Persian)
- Ahmadi, Hamid. (2024). *Political Tendencies in the Middle East and Iran's National Security*. Tehran: Ney Publishing. (In Persian)
- Azin, Sedigheh., & Simbar, Reza. (2019). Security challenges in Sistan and Baluchestan following the presence of the Taliban and ISIS in Afghanistan. *Southwest Asia Studies Quarterly*, 8, 91–130. (In Persian)
- Bashirieh, Hossein. (2005). *Obstacles to Political Development in Iran*. Tehran: Gam-e Now. (In Persian)
- Chaliand, Gérard. (1993). *A People Without a Country: The Kurds and Kurdistan*. (M. Pallis, Trans.). New York: Olive Branch Press.
- Dalton, Russell J. (2013). *Citizen Politics: Public Opinion and Political Parties in Advanced Industrial Democracies* (6th ed.). Washington, DC: CQ Press.
- De Jong, T. M., & Van der Voordt, D. J. M. (2002). *Ways to Study and Research*



Urban, Architectural and Technical Design. Delft: DUP Science.

Elkins, David J., & Soltau, Jennifer K. (2011). Inequality and political participation. *Journal of Political Studies*, 17(2), 80–92.

Hague, Rod., Harrop, Martin., & McCormick, John. (2019). *Comparative Government and Politics: An Introduction*. London: Macmillan Press.

Lambert, Valerie A., & Lambert, Clinton E. (2012). Qualitative descriptive research: An acceptable design. *Pacific Rim International Journal of Nursing Research*, 16(4), 255–256.

Lipset, Seymour Martin. (1960). *Political Man: The Social Bases of Politics*. New York: Doubleday.

Maghsoodi, Mojtaba. (2001). *Ethnic Transformations in Iran: Causes and Contexts*. Tehran: National Studies Institute. (In Persian)

Putnam, Robert D. (2024). *Bowling Alone*. (Qorban Abbasi, Trans.). Tehran: Sham-e Avid. (In Persian)

Saleh, Alam. (2013). *Ethnic Identity and the State in Iran*. New York: Palgrave Macmillan.

Tajfel, Henri., & Turner, John C. (1986). *The social identity theory of intergroup behavior*. In Stephen Worchel & William G. Austin (Eds.), *Psychology of Intergroup Relations* (pp. 7–24).

همسنجی شاخص‌های کلان اجتماعی، سیاسی و اقتصادی با میزان مشارکت استان‌های قومی‌نشین در انتخابات ریاست‌جمهوری ایران (مطالعه موردی استان‌های سیستان و بلوچستان و گلستان)

* یاسر رجب‌زاده^۱  محمد بابایی^۲  مجتبی مقصودی^۳ 

۱. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران

۲. دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران

۳. استاد گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، تهران، ایران

لینک گزارش نتیجه مشابهت‌یابی: <https://www.samimnoor.ir/view/fa/SimilarityResult7?ItemID=1185714174/4%>

 20.1001.1.1735790.1404.21.1.6.0

چکیده

هدف پژوهش حاضر، شناخت شاخص‌های کلان مؤثر بر میزان مشارکت سیاسی مردم استان‌های قومی‌نشین در انتخابات ریاست‌جمهوری ایران از زمان پیروزی انقلاب اسلامی تاکنون است. شناخت میزان تأثیر عوامل سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی، امکان درک واقع‌بینانه‌تر نوسانات احتمالی میزان مشارکت در این استان‌ها را فراهم می‌کند. با توجه به ماهیت موضوع، این پژوهش، میزان مشارکت و تأثیر عوامل داخلی و خارجی مؤثر بر آن را در دو استان سیستان و بلوچستان و گلستان با رویکرد توصیفی-تحلیلی بررسی کرده است. داده‌های پژوهش نیز به شیوه اسنادی، گردآوری و به شیوه توصیفی-تحلیلی، تجزیه و تحلیل و مقایسه شده‌اند. یافته‌های پژوهش درباره شاخص‌های سیاسی نشان داد که تحولات سیاسی می‌تواند بر نوسانات میزان مشارکت مؤثر باشد؛ اما نرخ رشد سواد عمومی، به‌تنهایی تبیین‌کننده میزان افزایش یا کاهش مشارکت در دو استان نیست. در مورد شاخص‌های اجتماعی، رابطه جنسیت با میزان مشارکت در انتخابات دو استان معنادار نیست، اما رابطه میزان رشد شهرنشینی با میزان مشارکت در دو استان یادشده معنادار است. در مورد متغیرهای اقتصادی، اگرچه در دوره‌هایی شاهد ارتباط مستقیم نرخ بیکاری با نرخ مشارکت هستیم، اما این الگو لزوماً و همواره تکرارپذیر نیست؛ براساس یافته‌ها، متغیر بیکاری و نرخ آن تأثیر غیرمستقیمی بر میزان مشارکت در انتخابات ریاست‌جمهوری داشته است. در مجموع، یافته‌های پژوهش نشان داد که متغیرهای اقتصادی و هویتی بیش از عوامل دیگر در میزان مشارکت مردم دو استان قومی‌نشین در انتخابات ریاست‌جمهوری نقش داشته‌اند.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۱/۲۸

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۵/۰۲/۱۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۳/۱۲

نوع مقاله: پژوهشی

واژگان کلیدی:

انتخابات

ریاست‌جمهوری،

مشارکت سیاسی،

قومیت،

سیستان و بلوچستان،

گلستان

* نویسنده مسئول:

محمد بابایی

پست الکترونیک: Mohammadbabaei@Khu.ac.ir

مقدمه

در دوران مدرن، انتخابات، ابزاری برای تعیین نوع حکومت و میزان کارآمدی به‌شمار می‌آید و یکی از مسائل و چالش‌های پیش‌روی کشورهای مبتنی بر نظام مردم‌سالار، حضور مردم در انتخابات است؛ از این‌رو، برآیند نتایج آراء، همواره دغدغه سیاستمداران بوده و چنانچه میزان مشارکت، روند نزولی محسوسی را نشان دهد، سعی بر ریشه‌یابی و رفع آن خواهند کرد. مشارکت مردم، همواره از الگوی خاصی پیروی نمی‌کند و علل مختلفی در کاهش یا افزایش آن تأثیر داشته است و در این‌بین، در کشورهایی که از نظر فرهنگی انشقاق چندانی در آن‌ها نیست، یافتن الگویی از عوامل مؤثر تاحدی امکان‌پذیر است؛ اما در کشورهای چندقومیتی فرهنگی، شناسایی این علت‌ها اندکی پیچیده است.

سرزمین ایران با پیشینه چند هزارساله، اقوام چندگانه‌ای را در خود جای داده است. اقوام ایرانی در کنار همنوایی و همگرایی ملی، تحولات گوناگونی را از سر گذرانده‌اند. از انقلاب مشروطه تا به قدرت رسیدن رضاشاه، نزدیک دو دهه، ایران شاهد بیشترین تحرکات قومی-منطقه‌ای بوده است که بیشتر این جریان‌ها در استان‌های حاشیه‌ای کشور رخ داده‌اند (مقصودی، ۱۳۸۰، ۲۴۳). رضاخان در طول دوازده سال حکومت (۱۳۱۲-۱۳۰۰)، بسیاری از عشایر و ایلات را زیر فشار همه‌جانبه قرار داد و این جماعت‌ها را سرکوب کرد (صالحی امیری، ۱۳۸۸، ۳۶۴). سیاست کنترل اقوام در دوران پهلوی دوم نیز ادامه یافت؛ اما پیروزی انقلاب اسلامی، فرصت تاریخی مناسبی را برای برخی گروه‌های قومی فراهم کرد؛ برای نمونه، گروه‌های کرد، در پناه فضای جدید، خواسته‌هایشان را علنی کردند، که با تعلل دولت موقت، به سرعت فضای منطقه کردستان رو به افراط رفت و موجب تنش‌هایی در عرصه سیاسی (مانند تحریم همه‌پرسی سال ۱۳۵۸ (چلیاند^۱، ۱۹۹۳، ۲۱۱) و نیز برخی تنش‌های نظامی در منطقه شد. کمتر از یک ماه پس از پیروزی انقلاب، ناآرامی‌هایی در منطقه ترکمن صحرا رخ داد که به گفته برخی منابع، یکی از عوامل اصلی بروز درگیری‌ها، اختلاف نظر در تغییر نام «بندر شاه» به «بندر ترکمن» یا «بندر اسلام» بوده است (روزنامه کیهان، ۲۰ اسفند ۱۳۵۷). اما بسیاری از رؤسای طوایف سیستان و بلوچستان از کشور گریختند و برای مبارزه با رژیم جدید گروه‌های متعددی را تشکیل دادند (احمدی، ۱۳۹۹، ۲۶۰)؛ به هر حال از زمان انقلاب اسلامی هرازگاهی

1. Chaliand

رویدادهای مرتبط با اقوام، به‌ویژه در استان‌های قومی کشور، به بهانه‌های گوناگون، ادامه داشته است. یکی از این بسترها، بزنگاه‌های انتخاباتی است که نامزدهای انتخاباتی به بهانه طرح مطالبات مردم و نیز نمایندگی آن‌ها در مناطق مختلف، به طرح مطالبات استان‌های قومی نشین و به‌ویژه خواسته‌های اقوام، اقدام می‌کنند. در این بین، نگاهی به نرخ مشارکت ساکنان شهرهای قومی نشین کشور نشان می‌دهد که میزان و نحوه مشارکت آن‌ها در انتخابات عمومی، به‌ویژه انتخابات ریاست جمهوری، از الگوی یکسانی پیروی نکرده و عوامل پرشماری بر میزان و نحوه آن تأثیر گذاشته است. شناخت این عوامل درک بهتر و عمیق‌تری از علل و بسترهای زمینه‌ساز افزایش یا کاهش مشارکت ساکنان این‌گونه استان‌ها و شهرها به‌دست می‌دهد.

ازجمله استان‌های مهم قومی نشین^(۱) کشور که براساس اعلام منابع معتبر، از زمان انقلاب تاکنون نرخ مشارکت ساکنانشان در انتخابات عمومی، نشان‌دهنده نوسانات چشمگیری بوده است، سیستان و بلوچستان و گلستان است. به‌نظر می‌رسد، در سال‌های پس از انقلاب، عواملی پرشماری در میزان و نحوه مشارکت انتخاباتی ساکنان این دو استان نقش داشته‌اند که مناسب است بررسی شوند. افزون بر تأثیرگذاری عوامل داخلی، پس از پیروزی انقلاب اسلامی و متأثر از تیرگی مناسبات با برخی کشورهای منطقه و حضور گسترده نیروهای فرامنطقه‌ای از یک سو و غفلت دولت‌ها (در ایران) از مطالبات ساکنان این استان‌ها از سوی دیگر، فرایند مشارکت در استان‌های قومی به امر پیچیده‌ای تبدیل شد که حمایت رادیو عشق آباد ترکمنستان شوری و تحریک مردم استان گلستان (مقصودی، ۱۳۸۰، ۳۲۷)، ظهور بنیادگرایی افراطی سنی-وهابی در پاکستان و افغانستان (احمدی، ۱۴۰۳، ۳۴۷)، و حضور پایگاه نظامی آمریکا در آن سوی مرز با هدف تحریک قومیت‌ها (آذین، ۱۳۹۸، ۱۰۲) نمونه‌هایی از نقش عوامل برون مرزی است. هم‌زمان، استقرار گروه‌های قومی در مناطق مرزی و همسایگی با گروه‌های قومی مشابه در آن سوی مرزها، درک درست علل مؤثر بر میزان مشارکت انتخاباتی این مناطق را حائز اهمیت کرده است. با توجه به آنچه درباره نوسانات تحولات جامعه و تأثیر آن بر مطالبات قومی گفته شد، مطالعه حاضر درصدد است به این پرسش پاسخ دهد که «چه ارتباطی بین تحولات در شاخص‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، و اقتصادی با میزان مشارکت در انتخابات ریاست جمهوری در دو استان گلستان و سیستان و بلوچستان وجود دارد؟»

۱. پیشینه پژوهش

در بین پژوهش‌های داخلی و آثار کلی انجام‌شده درباره اقوام، حمید احمدی در کتاب «قومیت و قوم‌گرایی در ایران» به سه متغیر دولت، نخبگان سیاسی، و نیروهای بین‌المللی، به‌عنوان عوامل مؤثر بر شکل‌گیری گرایش‌های قومی و محلی (احمدی، ۱۳۷۸)، کریم مهری (۱۳۹۵) در مقاله «نقش اقوام در همبستگی ملی»، به بررسی عوامل مؤثر بر بسیج سیاسی اقوام، و کتاب «مدیریت منازعات قومی در ایران» سیدرضا صالحی امیری (۱۳۸۸)، نیز به تبیین الگوی مدیریت مطلوب تنوع قومی ایران (صالحی امیری، ۱۳۸۸) پرداخته‌اند. همچنین، مقاله «قومیت‌ها و هویت فرهنگی ایران» مجتبی مقصودی (۱۳۸۰)، نقش اقوام و تأثیر آن بر پویایی جامعه را بررسی کرده و مقاله «الگوی سیاست قومی در ایران» ابراهیم حاجیانی (۱۳۸۰)، نیز در پی طراحی الگوی مناسبی برای حفظ و دستیابی به منافع ملی از منظر سیاست قومی بوده است.

در بین مطالعات مربوط به چالش‌های اقوام در منابع فارسی، مقاله «بررسی عوامل سیاسی-اقتصادی مؤثر بر چالش‌های قومیتی (قوم‌کرد ایران)» نوشته حسین ترکی (۱۳۹۹)، عوامل داخلی (سیاسی-اقتصادی) مؤثر بر چالش‌های قوم‌کرد را واکاوی کرده است؛ مقاله «رابطه مناسبات قومی و امنیت در استان سیستان و بلوچستان» نوشته هادی طلوعی (۱۳۹۵)، نیز درصدد شناخت رابطه بین دو مفهوم قومیت و امنیت بوده است (طلوعی، ۱۳۹۵)؛ مقاله سعید بابایی و مسعود سلطانی (۱۳۹۵) با عنوان «واکاوی چالش‌های محیط امنیتی جمهوری اسلامی ایران و تأثیر آن بر امنیت محیطی کشور؛ با تأکید بر روحیه تجزیه‌طلبی قومیت‌ها در جدار مرزها»، به دنبال شناسایی چالش‌های محیط امنیتی ایران است (بابایی و همکاران، ۱۳۹۵)؛ و مقاله «تحلیلی بر تأثیر همگرایی ملی اقوام ایرانی بر امنیت عمومی جمهوری اسلامی ایران»، نوشته امیرحسین یآوری بافقی و همکاران (۱۳۹۲) نیز به بررسی عوامل تضعیف یا تقویت‌کننده وحدت ملی بین اقوام گوناگون پرداخته است.

در میان آثار مربوط به سیاست‌های اتخاذشده در مورد اقوام، مقاله «الزامات سیاست‌گذاری فرهنگی اقوام؛ راهبردهای برگرفته از اسناد بالادستی و دیدگاه‌های ذی‌نفعان» کسری صادقی‌زاده (۱۳۹۷)، پایان‌نامه «سیاست‌های قومی دولت یازدهم و تأثیر آن بر امنیت ملی در جمهوری اسلامی ایران» محمود رستمی (۱۳۹۵)، مقاله «لایه‌های هویت ملی ایرانی در برنامه‌های توسعه جمهوری اسلامی ایران» علی کریمی مله و میثم بلباسی (۱۳۹۵)، مقاله «سیاست‌گذاری قومی در جمهوری اسلامی ایران؛ چگونگی، فرایند، و عوامل

مؤثر بر تدوین» جعفر حق پناه (۱۳۹۴)، مقاله «بررسی سیاست‌های قومی جمهوری اسلامی ایران در قبال کردها در دولت اصلاحات ۲۰۰۶-۱۹۹۸» مجتبی مقصودی و انوشه دربندی (۱۳۹۱)، و مقاله «قومیت در نگرش خبرگان قانون اساسی» نوشته محسن خلیلی (۱۳۸۷)، در مجموع، به موضوع سیاست‌گذاری‌های دولت و چالش‌های آن در این حوزه و نیز جایگاه هویت قومی در این نوع پرداخته‌اند.

در بین آثار مربوط به مشارکت سیاسی اقوام و مؤلفه‌های مؤثر بر آن نیز، پایان‌نامه علی اکبر قجری (۱۳۹۰) با عنوان «چگونگی پاسخ‌گویی به مطالبات قوم ترکمن در چارچوب وحدت ملی»، پایان‌نامه محمدرضا کریمی‌راد (۱۳۸۹) با عنوان «بررسی مشارکت سیاسی در آذربایجان غربی با تأکید بر قوم کرد (۱۳۸۶-۱۳۸۰)»، مقاله «مشارکت انتخاباتی اقوام در ایران؛ بررسی موردی انتخابات ریاست‌جمهوری» مجتبی مقصودی (۱۳۸۵)، و پایان‌نامه «رفتار سیاسی قوم ترکمن» حسن پیردشتی (۱۳۸۰)، از نمونه‌هایی هستند که برای مطالعه حاضر نیز سودمندند.

اما در بین پژوهش‌های خارجی، آثار کلی مربوط به اقوام، معطوف به تحلیل روابط قدرت حاکم و دوگانگی ساختار هویت ایرانی بین اسلام‌گرایی و ملی‌گرایی (صالح، ۲۰۱۳) بوده است و نویسندگانی مانند ژیل ریوکس در مقاله «کاربردهای استراتژیکی و تاکتیکی رویکردهای قومیتی به مسئله آذربایجان ایران (۲۰۱۲)»، علم صالح در کتاب «هویت قومی و دولت در ایران» (۲۰۱۳)، رولی لال و جفری مارتینی در پژوهشی با عنوان «آسیب‌پذیری‌های سیاسی، جمعیتی، و اقتصادی ایران»، کیت کرین (۲۰۰۸) و اکبر آقاجانیان در مقاله «نابرابری قومی در ایران» (۱۹۸۲) به آن پرداخته‌اند.

آثار مربوط به مشارکت سیاسی اقوام، بر نقش قومیت، قبیله‌گرایی، و نظام انتخاباتی حاکم متمرکز بوده‌اند که ازجمله آن‌ها می‌توان به پژوهش‌هایی مانند مقاله «گروه‌های قومی، آراء اقلیت‌ها: قومیت، منطقه‌گرایی، و انتخابات در ایران» کریستین الینگ (۲۰۱۵)، مجموعه مقالات «انتخابات و دموکراتیک‌سازی در خاورمیانه» نوشته محمود حمد و خلیل العنانی (۲۰۱۴)، و مقاله «سیاست مشارکت‌های قومی در دوران ریاست‌جمهوری خاتمی در ایران» (۱۳۸۳-۱۳۷۶) نوشته مجید خورشیدی و همکاران (۲۰۱۱) اشاره کرد.

با بررسی پژوهش‌های یادشده می‌توان دریافت که موضوع مطالعه حاضر در کنار برخی شباهت‌های موضوعی دارای تفاوت‌هایی است که آن را از پژوهش‌های پیشین متمایز می‌کند.

تمرکز پژوهش‌های یادشده بر مقطع خاصی از تاریخ، عدم بررسی هم‌زمان عوامل داخلی و خارجی مؤثر بر مشارکت سیاسی، تمرکز بر یک قوم خاص، یا بهره‌گیری از دیدگاه‌های انقلابی برای برون‌رفت اقوام از حاشیه، از جمله خلأهایی بوده‌اند که پژوهش حاضر در پی جبران آن‌ها است. این پژوهش با نگاهی جدید به بررسی مشارکت اقوام در کلیت دوره‌های انتخابات ریاست‌جمهوری پس از انقلاب اسلامی و ارائه تحلیلی فرایندی و همه‌جانبه از علل مؤثر بر مشارکت انتخاباتی، و درعین حال، بررسی تطبیقی دو استان قومی‌نشین می‌پردازد.

۲. چارچوب نظری پژوهش

در ادامه مفاهیم و چارچوب نظری‌ای را که در تجزیه و تحلیل مقاله به کار رفته‌اند، مرور می‌کنیم.

۱-۲. مشارکت سیاسی

پژوهشگران علوم سیاسی، تعریف‌های متفاوتی برای این مفهوم ارائه داده‌اند؛ برای نمونه، هیگو^۱ و همکارانش، مشارکت سیاسی را تأثیرگذاری شهروندان بر حاکمان می‌دانند (هیگو، هاروپ، و مک‌کورمیک، ۲۰۱۹، ۲۱۷)، مایکل راش^۲، مشارکت سیاسی را به معنای فعالیت در نظام سیاسی به شکل‌های مختلفی از عدم دخالت تا کسب مقام رسمی (راش، ۱۳۷۷، ۱۲۳)، برادول^۳، فعالیت‌های دارای انگیزه سیاسی مانند فعالیت‌های قانونی، تصدی مقام دولتی، و حتی فعالیت‌های غیرقانونی (پرچمی، ۱۳۸۶، ۳)، بشیریه، رقابت در قالب یک رفتار مسالمت‌آمیز برای کسب قدرت (بشیریه، ۱۳، ۱۳۸۴)، هانتینگتون^۴، فعالیت خصوصی شهروندان برای تأثیرگذاری بر تصمیم‌های دولت (هانتینگتون و واینر، ۱۳۷۹، ۱۸۷) و میلبراث^۵ تأثیرگذاری بر تصمیمات حکومت تعریف کرده‌اند (ساموئل، ۱۹۸۱، ۱۹۹). در مقاله حاضر نیز تعریف میلبراث را، با توجه به همه‌جانبه بودن آن، در نظر می‌گیریم؛ براین مبنا، ویژگی‌های مشارکت سیاسی عبارت‌اند از: نخست، مشارکت سیاسی یک عمل (رفتار) است و شامل انگیزه‌های درونی افراد نمی‌شود؛ دوم اینکه مشارکت، عملی

1. Hague
2. Rush
3. Broadwell
4. Huntington
5. Milbrath

داوطلبانه است و از همین رو، در مورد فعالیت‌های داوطلبانه و ارادی شهروندان به کار می‌رود؛ سوم اینکه، مشارکت با انتخاب، آزادی، و سهمیم شدن در قدرت همراه است (هدایتی‌زاده، ۴۵، ۱۳۷۸).

۲-۲. رویکرد سه‌وجهی مشارکت سیاسی

با توجه به چندوجهی بودن امر مشارکت سیاسی، الگوی نظری پژوهش نیز تلفیقی از سه رویکرد روان‌شناختی، اقتصادی، و جامعه‌شناختی است.

از جمله مهم‌ترین شاخص‌های روان‌شناختی می‌توان به احساس اثربخشی سیاسی، هویت سیاسی و اجتماعی، اعتماد اجتماعی و نهادی، و انگیزش درونی به دموکراسی اشاره کرد. احساس اثربخشی سیاسی، یعنی باور فرد به اینکه رأی او می‌تواند تأثیرگذار باشد (وربا، شلزمان و برادی^۱، ۱۹۹۵، ۳۰۵). هویت سیاسی نیز به عنوان بخشی از خودانگاره اجتماعی افراد، عاملی برای تحریک رفتار رأی دادن است؛ افرادی که خود را بخشی از یک گروه سیاسی می‌دانند، بیشتر در انتخابات مشارکت می‌کنند (تاجفل و تانر^۲، ۱۹۸۶، ۱۹). اعتماد به نهادهای سیاسی، به‌ویژه در جوامعی که دچار بحران مشروعیت هستند، از اهمیت زیادی برخوردار است و کاهش آن می‌تواند موجب کناره‌گیری مردم از فرایند رأی‌گیری شود (نیومن، ۱۳۹۶، ۱۲۲)؛ همچنین، انگیزش‌های درونی‌ای مانند تعهد به ارزش‌های دموکراتیک یا احساس وظیفه مدنی، از عوامل تقویت‌کننده مشارکت به‌شمار می‌آیند (دالتون^۳، ۲۰۱۳، ۹۸). این عوامل روان‌شناختی در تعامل با زمینه‌های سیاسی، بر میزان مشارکت تأثیر می‌گذارند.

براساس رویکرد اقتصادی، شاخص‌هایی مانند نرخ بیکاری، نرخ تورم، رشد اقتصادی، و نابرابری درآمدی، نقش بسزایی در مشارکت سیاسی دارند. بیکاری و تورم اغلب، موجب نارضایتی عمومی شده و انگیزه شرکت در انتخابات به‌منظور تغییر وضعیت را افزایش می‌دهد (پاتنام، ۱۴۰۳، ۱۴۰). درمقابل، رشد اقتصادی پایدار و بهبود شرایط معیشتی می‌تواند به رضایت از دولت منجر شده و مشارکت را کاهش یا تغییر الگو دهد (وربا و همکاران، ۱۹۹۵، ۳۱۰). افزون بر این، نابرابری درآمدی بالا ممکن است باعث احساس بی‌قدرتی سیاسی و در نتیجه، کاهش مشارکت اقشار فرودست شود (الکینز و سالتو^۴، ۲۰۱۱، ۸۷). کاهش

1. Verba, Scholzman, and Brady

2. Tajfel & Turner

3. Dalton

4. Elkins and Soltau

شاخص‌های اقتصادی‌ای مانند قدرت خرید و درآمد واقعی نیز منجر به افزایش تقاضای مشارکت اعتراضی در انتخابات می‌شود (آسایش، ۱۳۹۷، ۱۱۲).

مهم‌ترین شاخص‌های جامعه‌شناختی مؤثر بر مشارکت مردم در انتخابات عبارت‌اند از: خصلت‌های اجتماعی، سطح تحصیلات، وابستگی‌های هویتی و قومی، اعتماد اجتماعی، و سرمایه اجتماعی. یافته‌های پژوهش لازارسفلد^۱ و همکارانش در سال ۱۹۴۳ نشان داد که خصلت‌های اجتماعی، تعیین‌کننده گرایش‌ها و ترجیحات سیاسی افراد است (لازارسفلد و دیگران، ۱۳۸۲، ۱۴). سطح بالاتر تحصیلات با افزایش آگاهی سیاسی و توانایی درک پیامدهای رأی‌دهی، موجب مشارکت بیشتر در فرایندهای انتخاباتی می‌شود (لیپست^۲، ۱۹۶۰، ۷۸). همچنین، پیوندهای اجتماعی قوی، مانند تعلق به گروه‌های صنفی، فرهنگی، یا مذهبی، نقش مهمی در بسیج سیاسی شهروندان دارند (رجب‌زاده، ۱۳۹۴، ۵۸). سرمایه اجتماعی (شامل شبکه‌های اجتماعی، هنجارهای مشارکتی، و کنش جمعی) نیز نقش مؤثری در تقویت مشارکت انتخاباتی دارد (وربا، شلزمان، و برادی، ۱۹۹۵، ۳۳۵).

سه رویکرد یادشده و شاخص‌های برگرفته از آن، چارچوب نظری سنجش نوع و میزان مشارکت اقوام را در دو استان مورد مطالعه شکل می‌دهد.

۳. مروری بر فرایند مشارکت سیاسی اقوام در ایران معاصر

پس از انقلاب مشروطه، مجلس مؤسسان، قانون انتخابات مجلس را تصویب کرد که تجربه مشارکت در انتخابات به حضور نخبگان، رؤسای قبایل، و ایلات محدود ماند. تداوم این تجربه در قالب شورش و جدایی، بین سال‌های وقوع انقلاب مشروطه تا سلطنت رضاشاه رخ داد^(۲) (امیراحمدی، ۱۳۷۷، ۲۱۹). رضاشاه پس از رسیدن به سلطنت، طی دو دهه، بسیاری از روزنامه‌ها را تعطیل و احزاب سیاسی را به حاشیه راند (آبراهامیان، ۱۳۹۲، ۱۸۳) و در نتیجه، سازوکارهای مشارکت سیاسی بی‌اثر ماند؛ به گونه‌ای که این مقطع، به تعبیر جان فوران، «دوره فشردگی نیروهای اجتماعی» نامیده می‌شود^(۳) (فوران، ۱۳۹۷، ۳۲۷).

حکومت خودکامه رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰ به پایان خود رسید و قدرت سیاسی که تا آن زمان از سوی دربار غصب شده بود از حالت تمرکز بیرون آمده و بین نهادهای مختلف

1. Lazarsfeld

2. Lipset

پخش شد (عظیمی، ۱۳۹۱، ۱۵). تا پیش از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، قدرت بین دربار، مجلس، کابینه، سفارتخانه‌های خارجی، و مردم در نوسان بود (آبراهامیان، ۱۳۹۲، ۲۰۸). پس از کودتا، شاه، شرایط غیردموکراتیک و غیرقانونی‌ای را بر جامعه تحمیل کرد (ازغندی، ۱۳۹۷، ۱۰۶). در این دوره و در سال‌ها ۱۳۲۵-۱۳۲۴، نهضت خودمختاری‌طلبی در کردستان و تشکیل حزب دموکرات آذربایجان (عظیمی، ۱۳۹۱، ۲۲۹) مهم‌ترین تجربه‌های قومی خشونت‌آمیز علیه دولت مرکزی بودند.

با پیروزی انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ و با تعیین حقوق ملت در قانون اساسی، نخستین بار پس از مشروطه، زمینه مشارکت کمی و کیفی برای شهروندان فراهم شده است. از بهمن ۱۳۵۷ زنجیره به هم پیوسته تقاضاهای قومی و در پی آن خشونت‌های قومی محلی آغاز شد. کردها در شمال غرب ایران دست به مخالفت زدند، سپس، در اسفند ۱۳۵۷ و فروردین ۱۳۵۸، آشوب و درگیری، صفحات شمالی کشور را دربر گرفت. در ماه‌های بعد، تظاهرات اعراب در شهرهای اهواز، خرمشهر، و آبادان و سپس، موج بمب‌گذاری و خرابکاری در صفحات جنوبی در بین خطوط لوله نفت و گاز، ایستگاه‌های راه‌آهن، دکل‌های مخابراتی و خطوط مواصلاتی، استان خوزستان را دچار تنش کرد. آذربایجان و به‌ویژه تبریز از نیمه دوم فصل پاییز سال ۱۳۵۸ آبستن رویدادهای غیر مترقبه‌ای گردید که به سرعت مهار شد. حاشیه مرزهای جنوب شرقی کشور، یعنی منطقه بلوچستان نیز، از درگیری‌های قومی منطقه‌ای مصون نماند (مقصودی، ۱۳۸۰، ۲۹۴).

با پایان جنگ و آغاز ترمیم ویرانی‌ها، زمینه مشارکت سیاسی برای شهروندان و اقوام تاحدودی فراهم شد و در سال ۱۳۷۶ و با روی کار آمدن دولت خاتمی، نخستین دوره انتخابات شوراهای شهر و روستا در بهمن ۱۳۷۷ برگزار گردید. اصلاح‌طلبان، شوراهای محلی را گامی در راستای تمرکززدایی تلقی می‌کردند (کدی، ۱۳۹۰، ۷۳). با پیروزی احمدی‌نژاد در سال ۱۳۸۴، گفتمان فکری دولت بر تلاش برای تحکیم مناسبات با قشرهای محروم جامعه (اثنی عشری، ۱۳۸۹، ۷۱) و در این راستا، رفع تمرکز از تهران و شهرهای بزرگ در دستورکار قرار گرفت (محمدزاده و دیگران، ۱۳۸۸، ۱۳). با پیروزی حسن روحانی در سال ۱۳۹۲ اقداماتی مانند تدوین حقوق شهروندی، تلاش برای افزایش اختیارات مدیران محلی، و صدور مجوز آموزش زبان بومی و محلی در برخی مناطق قومی انجام شد. شهید ابراهیم رئیسی، پیروز انتخابات در سال ۱۴۰۰، در بیانیه اعلام حضور در انتخابات عنوان کرد: «باید راه‌ها و بسترها برای نقش‌آفرینی مردم در تحقق عدالت باز شود و ملت ایران، با قومیت‌های مختلف

باید به یک نسبت به دولت احساس تعلق کنند» (رئیس، ۱۴۰۰/۰۲/۲۵). در دوره سه‌ساله رئیس، سفرهای استانی به مناطق کشور افزایش یافت و اقداماتی در راستای توسعه مناطق محروم انجام شد.

در نهایت، باوجود مشخص بودن حقوق اقلیت‌ها در قانون اساسی، این فرصت به دلایلی به‌گونه‌ای شایسته محقق نشده است. در این بین، نبود راهبرد مشخص و منسجم در برخی قوانین در مورد اقوام، حقوق مصرحه آنان را به حاشیه رانده و تاحدودی، دستمایه رقابت‌های سیاسی و حزبی قرار داده است. همچنین، عدم توسعه احزاب، سبب تشدید این شرایط در مناطق قومی‌نشین شده است.

۴. روش پژوهش

پژوهش حاضر، از نظر روش، توصیفی-تحلیلی است. تحقیق توصیفی^(۴) به روشی گفته می‌شود که در آن، مشاهده‌گر در موضوع مطالعه (محیط طبیعی)، هیچ‌گونه پیش‌انتخاب و تعهدی به یک دیدگاه نظری ندارد (لمبرت^۱، ۲۰۱۲، ۲۵۵). ویژگی تحقیق توصیفی، بررسی واقعیت‌های محدود، عینی بودن، بی‌طرفی، و توصیف چگونگی واقعیت است (یانگ، ورت^۲، ۲۰۰۳، ۵۳). در وجه تحلیلی نیز براساس همسنجی^۳ عمل شده است؛ یعنی تلاش شده است بین شاخص‌های کلان و توصیفی داده‌ها با نوسانات کمی و کیفی ارتباط برقرار شود و در این فرایند از شیوه‌های تشخیص اشتراک‌ها، افتراق‌ها، و هم‌زمانی‌ها بهره‌گیری شده است. دلیل استفاده از روش توصیفی-تحلیلی در پژوهش حاضر این است که این روش، شیوه‌های مناسبی را برای گردآوری داده‌ها در دسترس قرار می‌دهد و نیاز چندانی به شیوه‌های میدانی یا کیفی ندارد؛ زیرا، از داده‌های دست اول و تدوین‌شده‌ای بهره می‌گیرد که از سوی نهادهای مسئول تأیید و منتشر شده‌اند. جامعه آماری این پژوهش نیز، از یک سو، داده‌های شرکت‌کنندگان در انتخابات ریاست جمهوری کشور و از سوی دیگر، داده‌های مربوط به شاخص‌های کلان سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی در استان‌های سیستان و بلوچستان و گلستان است. یافته‌های پژوهش، با بهره‌گیری از همسنجی و مقایسه هم‌زمان نوسانات شاخص‌های کلان و نوسان در

1. Lambert
2. Jong, Voordt
3. Comparison

میزان مشارکت در انتخابات، استخراج، توصیف، و سپس تحلیل شده‌اند.

۵. یافته‌های پژوهش

در ادامه به بررسی یافته‌های پژوهش به تفکیک استان‌های مورد مطالعه خواهیم پرداخت.

۱-۵. متغیرهای مشارکت انتخاباتی پس از انقلاب اسلامی

در اینجا به منظور شناسایی متغیرهای اصلی تأثیرگذار بر مشارکت انتخاباتی در استان‌های مورد نظر، آمارهای مشارکت در این استان‌ها با هدف سنجش و مقایسه ارتباط آن با شاخص‌های سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی ارائه شده است.

۱-۱-۵. استان سیستان و بلوچستان

داده‌های جدول‌های زیر، وضعیت مشارکت انتخاباتی استان سیستان و بلوچستان را از ابتدای انقلاب اسلامی تا سیزدهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری نشان می‌دهد. به منظور استخراج و بهره‌برداری بهینه از آمار موجود، شمار واجدان شرایط، کل آراء مأخوذه، میزان مشارکت استان، و نسبت آن با میزان مشارکت کل کشور به تفکیک ارائه شده است.

جدول شماره (۱)، بیانگر وضعیت مشارکت انتخاباتی شهروندان در این استان است. بیشترین میزان مشارکت، مربوط به انتخابات دوره یازدهم (۷۷/۴۹ درصد) با کمترین میزان فاصله عمومی از مشارکت (۴/۵۵- درصد) و کمترین آن مربوط به دوره دوم (۲۹/۸ درصد) با بیشترین میزان فاصله عمومی از مشارکت (۳۴/۴۳ درصد) است.

جدول شماره (۱). وضعیت مشارکت انتخاباتی مردم استان سیستان و بلوچستان در انتخابات ریاست جمهوری^(۵)

دوره	تعداد واجدین شرایط	کل آراء مأخوذه	میزان مشارکت	میزان مشارکت عمومی	فاصله از مشارکت عمومی
اول	۴۱۶/۵۰۰	۱۴۳/۲۴۹	۳۴/۳۹ درصد	۶۷/۴۱ درصد	۳۳/۰۲ درصد
دوم	۴۵۷/۲۸۰	۱۳۶/۲۹۰	۲۹/۸۰ درصد	۶۴/۲۳ درصد	۳۴/۴۳ درصد
سوم	۴۵۷/۲۸۰	۲۱۷/۶۸۴	۴۷/۶۰ درصد	۷۴/۲۶ درصد	۲۶/۶۶ درصد
چهارم	۵۵۱/۲۰۸	۱۷۵/۹۶۸	۳۱/۹۲ درصد	۵۴/۷۸ درصد	۲۲/۸۶ درصد
پنجم	۶۶۴/۴۲۹	۲۵۶/۹۹۳	۳۸/۶۸ درصد	۵۴/۵۹ درصد	۱۵/۹۱ درصد
ششم	۷۳۹/۵۷۵	۳۱۷/۰۷۵	۴۲/۸۷ درصد	۵۰/۶۶ درصد	۷/۷۹ درصد
هفتم	۸۳۹/۵۵۹	۵۴۸/۰۵۷	۶۵/۲۸ درصد	۷۹/۹۲ درصد	۱۴/۶۴ درصد
هشتم	۱/۰۰۱/۵۹۶	۷۰۲/۴۴۴	۷۰/۱۳ درصد	۶۶/۷۷ درصد	۳/۳۶- درصد
نهم (مرحله اول)	۱/۱۷۴/۷۲۹	۸۷۴/۵۲۰	۷۴/۴۴ درصد	۶۲/۸۴ درصد	۱۱/۶۰- درصد
نهم (مرحله دوم)	۱/۱۷۴/۷۲۹	۷۴۸/۹۹۳	۶۲/۷۶ درصد	۵۹/۷۶ درصد	۴/۰۰- درصد

دهم	۱/۳۰۶/۶۲۴	۹۸۲/۹۲۰	درصد ۷۵/۲۳	درصد ۸۴/۸۳	درصد ۹/۶۰
یازدهم	۱/۳۸۱/۱۹۵	۱/۰۷۰/۳۳۴	درصد ۷۷/۴۹	درصد ۷۲/۹۴	درصد ۴/۵۵
دوازدهم	۱/۶۰۸/۸۴۱	۱/۲۱۳/۱۲۴	درصد ۷۵/۴۰	درصد ۷۳/۳۳	درصد ۲/۰۷
سیزدهم*	۱/۶۸۰/۶۰۵	۱/۰۵۴/۶۱۷	درصد ۶۲/۷۵	درصد ۴۸/۸	درصد ۱۳/۹۵

منبع: مرکز آمار ایران

داده‌های جدول شماره (۲) نشان می‌دهد که میانگین مشارکت استانی ۵۸/۱۱ درصد و میانگین مشارکت در کشور ۶۵/۳۷ درصد بوده است؛ در نتیجه، میزان مشارکت این استان نسبت به کل کشور پایین‌تر است. در این جدول، فاصله از مشارکت عمومی ۸/۹۵ درصد بوده که نشان‌دهنده اختلاف نسبت به مشارکت در سطح کشور است.

جدول شماره (۲). میانگین مشارکت انتخاباتی سیستان و بلوچستان

میانگین مشارکت استانی	میانگین مشارکت عمومی	فاصله از مشارکت عمومی
درصد ۵۸/۱۱	درصد ۶۵/۳۷	درصد ۸/۹۵

منبع: مرکز آمار ایران

۱-۱-۵. رابطه متغیر مشارکت با تحصیلات و سواد عمومی

براساس داده‌های جدول شماره (۳) نرخ رشد باسوادی در استان، روند صعودی داشته است و این روند نسبت به وضعیت جمعیت باسواد دارای شرایط رأی دادن نیز متناسب است. در جدول شماره (۴) وضعیت جمعیت باسواد و رابطه آن با مشارکت انتخاباتی گروه‌هایی که از نظر سنی با مشارکت مرتبط بوده‌اند، بررسی شده است. براساس این داده‌ها، میان تحصیلات و مشارکت، رابطه معناداری مشاهده می‌شود. در گروه تحصیلی متوسطه دوم، دیپلم، و پیش‌دانشگاهی، بین روند مشارکت و این مقاطع تحصیلی در دوره‌های اول، چهارم، و سیزدهم، رابطه مثبتی وجود دارد؛ در حالی که در بقیه دوره‌های انتخاباتی، رابطه معکوس را نشان می‌دهد. در مقطع تحصیلی عالی، به استثنای دوره‌های چهارم، ششم، دوازدهم، و سیزدهم که این رابطه معکوس است، در بقیه دوره‌ها رابطه مثبتی بین این دو متغیر وجود دارد.

جدول شماره (۳). نرخ باسوادی^(۶) استان سیستان و بلوچستان

سال	۱۳۵۵	۱۳۶۵	۱۳۷۵	۱۳۸۵	۱۳۹۰	۱۳۹۵	۱۴۰۰*
نرخ باسوادی	۲۹/۴	۳۶	۵۷/۳	۶۸	۷۱/۶	۷۶/۰۳	۷۶/۰۳

منبع: سرشماری عمومی نفوس و مسکن

جدول شماره (۴). وضعیت جمعیت باسواد استان سیستان و بلوچستان در مقاطع انتخابات ریاست جمهوری^(۷)

مقطع دوره	اول	دوم	سوم	چهارم	پنجم	ششم	هفتم	هشتم	نهم	دهم	یازدهم	دوازدهم	سیزدهم
ابتدایی و سوادآموزی	۶۹/۸	۷۰/۸	۷۰/۸	۷۹/۷	۷۳/۱	۷۳/۸	۶۵	۶۰	۶۰	۵۵/۷	۵۵/۶	۶۲	۶۲
راهنمایی و متوسطه اول	۱۸/۸	۳۲	۳۲	۱۲/۳	۱۹	۱۷/۴	۱۹/۵	۱۹/۸	۱۷	۱۷	۱۳	۱۶/۵	۱۹/۳
متوسطه دوم، دیپلم و پیش دانشگاهی	۱۰/۵	۷/۲	۷/۲	۶/۷	۵/۳	۶/۷	۱۰/۵	۱۴/۵	۱۵	۱۵/۱	۱۷/۴	۱۱	۱۲/۲
عالی	۰/۹	۰	۰	۱/۳	۳/۶	۲/۱	۵	۵/۷	۸	۱۲/۲	۱۴	۱۰/۵	۶/۶

منبع: مرکز آمار ایران

۲-۱-۱-۵. رابطه متغیر مشارکت با جنسیت

براساس داده‌های جدول شماره (۵)، به دلیل فقدان آمار در تمام دوره‌ها، آمارهای دوره اول تا چهارم برپایه آمارگیری نفوس و مسکن سال ۱۳۵۵، آمارهای دوره هفتم تا نهم براساس آمارگیری نفوس و مسکن سال ۱۳۷۵، و آمارهای دوره دوازدهم تا سیزدهم براساس آمارگیری نفوس و مسکن سال ۱۳۹۵ است. اختلاف جنسیت مرد نسبت به زن، تفاوت محسوسی ندارد، اما به‌طورکلی، نسبت درصد مشارکت جمعیت مردان به زنان بیشتر است. در مورد جنس مرد و در دوره‌های اول و سوم، این رابطه، مثبت و در بقیه دوره‌های انتخابات، معکوس است. نسبت جنس زن با مشارکت دوره‌های پنجم و یازدهم، دارای رابطه مثبت و بقیه دوره‌ها، معکوس است.

جدول شماره (۵). جنسیت در استان سیستان و بلوچستان^(۸)

جنسیت دوره	اول	دوم	سوم	چهارم	پنجم	ششم	هفتم	هشتم	نهم	دهم	یازدهم	دوازدهم	سیزدهم
مرد	۵۱/۳	۵۱/۳	۵۱/۳	۵۱/۳	۵۰/۳	۵۰/۹	۵۰/۹	۵۰/۸	۵۰/۸	۵۰/۸	۵۰/۱	۵۰/۵	۵۰/۵
زن	۴۸/۷	۴۸/۷	۴۸/۷	۴۸/۷	۴۹/۷	۴۹/۱	۴۹/۱	۴۹/۲	۴۹/۲	۴۹/۲	۴۹/۹	۴۹/۵	۴۹/۵

منبع: مرکز آمار ایران

۳-۱-۱-۵. رابطه متغیر مشارکت با شهرنشینی

براساس داده‌های جدول شماره (۶) نرخ رشد شهرنشینی از ابتدای سال ۱۳۵۵ تا سال ۱۴۰۰ روند صعودی داشته و با نگاهی به داده‌های استخراج‌شده، رشد شهرنشینی با روند مشارکت (جدول شماره ۱) به‌طورکلی در استان، دارای همخوانی است.

جدول شماره (۶). نرخ شهرنشینی^(۹) استان سیستان و بلوچستان

سال	۱۳۵۵	۱۳۶۵	۱۳۷۵	۱۳۸۵	۱۳۹۰	۱۳۹۵	*۱۴۰۰
نرخ شهرنشینی	۲۴/۵	۴۰/۷	۴۶/۱	۴۹/۶	۴۹	۴۸/۵	۴۸/۵

به دلیل فقدان داده، آمار سال ۱۴۰۰ بر اساس سال ۱۳۹۵ محاسبه شده است.

منبع: سرشماری عمومی نفوس و مسکن

۴-۱-۵. رابطه متغیر مشارکت با شرایط اقتصادی

برای بررسی شرایط اقتصادی از شاخص بیکاری^(۱۱) بهره گرفته شده است (جدول شماره ۷). نرخ بیکاری استان در دوره‌های اول، دوم، سوم، چهارم، هفتم، و نهم از میانگین نرخ بیکاری کشوری کمتر بوده است و در دوره‌های دیگر، شاهد افزایش این نرخ نسبت به آمار کشور هستیم. آمار بیکاری استان در دوره اول تا چهارم، به دلیل فقدان منابع، برگرفته از طرح سرشماری نفوس و مسکن سال ۱۳۵۵ است. بین مشارکت و بیکاری در دوره‌های اول، سوم، ششم، هفتم، یازدهم، و دوازدهم رابطه مثبت و در دوره‌های چهارم، پنجم، هشتم، نهم، دهم، و سیزدهم، رابطه معکوسی وجود دارد.

جدول شماره ۷. نرخ بیکاری سیستان و بلوچستان در انتخابات ریاست جمهوری

دوره	نرخ بیکاری استان	نرخ بیکاری کشور	فاصله از نرخ بیکاری کشور
اول	۷/۶۰ درصد	۱۰/۲۰ درصد	۲/۶۰ درصد
دوم	۷/۶۰ درصد	۱۰/۲۰ درصد	۲/۶۰ درصد
سوم	۷/۶۰ درصد	۱۰/۲۰ درصد	۲/۶۰ درصد
چهارم	۷/۶۰ درصد	۱۰/۲۰ درصد	۲/۶۰ درصد
پنجم	۲۱/۰۰ درصد	۱۴/۲۰ درصد	-۶/۸۰ درصد
ششم	۱۵/۴۰ درصد	۱۱/۲۰ درصد	-۴/۲۰ درصد
هفتم	۹/۰۰ درصد	۱۳/۱۰ درصد	۴/۱۰ درصد
هشتم	۳۵/۳۰ درصد	۱۴/۲۰ درصد	-۲۱/۱۰ درصد
نهم	۱۰/۰۰ درصد	۱۱/۵۰ درصد	۱/۵۰ درصد
دهم	۱۳/۳۰ درصد	۱۱/۹۰ درصد	-۱/۴۰ درصد
یازدهم	۱۱/۴۰ درصد	۱۰/۴۰ درصد	-۱/۰۰ درصد
دوازدهم	۱۲/۲۰ درصد	۱۲/۱۰ درصد	-۰/۱۰ درصد
سیزدهم	۱۰/۲۰ درصد	۸/۸۰ درصد	-۱/۴۰ درصد

منبع: مرکز آمار ایران

۲-۱-۵. استان گلستان

جدول‌های زیر، دربردارنده وضعیت مشارکت انتخاباتی استان گلستان از زمان تشکیل به عنوان یک استان مستقل تا سیزدهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری و میانگین مشارکت انتخاباتی است. به منظور استخراج و بهره‌برداری درست از آمارهای موجود، تعداد واجدان شرایط، کل آراء مأخوذه، میزان مشارکت استان، و نسبت آن با میزان مشارکت کل کشور، به تفکیک مشخص شده است. براساس اطلاعات به دست آمده از جدول شماره (۸)، بیشترین میزان

مشارکت، مربوط به دوره دهم (۸۳/۸۴ درصد) با کمترین میزان فاصله عمومی از مشارکت (۷۳/۱ درصد) و کمترین آن مربوط به دوره سیزدهم (۶۱ درصد) با بیشترین میزان فاصله عمومی از مشارکت (۲/۱۲ درصد) است.

تجزیه و تحلیل آمارهای جدول شماره (۹) نشان می‌دهد، میانگین مشارکت استانی ۷۲/۱۳ درصد و میانگین مشارکت عمومی کشور ۶۵/۳۷ درصد است؛ در نتیجه میزان مشارکت این استان نسبت به کل کشور بیشتر بوده است. فاصله از مشارکت عمومی، ۴/۵۲ درصد بوده که نشان‌دهنده اختلاف نسبت به مشارکت در سطح کشور و دارای روند صعودی است.

جدول شماره (۸). وضعیت مشارکت انتخاباتی مردم استان گلستان در انتخابات ریاست جمهوری

دوره	تعداد واجدین شرایط	کل آراء مأخوذه	میزان مشارکت	میزان مشارکت عمومی	فاصله از مشارکت عمومی
هشتم	۹۶۴/۰۴۲	۷۲۵/۹۲۲	۷۵/۳۰ درصد	۶۶/۷۷ درصد	۸/۵۳- درصد
نهم (مرحله اول*)	۱/۰۹۸/۴۷۹	۷۲۲/۹۲۲	۶۵/۸۱ درصد	۶۲/۸۴ درصد	۲/۹۷- درصد
نهم (مرحله دوم*)	۱/۰۹۸/۴۷۹	۶۶۴/۹۵۸	۶۰/۵۳ درصد	۵۹/۷۶ درصد	۰/۷۷- درصد
دهم	۱/۰۵۹/۷۶۹	۸۸۰/۴۴۳	۸۳/۰۸ درصد	۸۴/۸۳ درصد	۱/۷۵- درصد
یازدهم	۱/۱۴۵/۲۸۱	۹۳۷/۲۴۲	۸۱/۸۴ درصد	۷۲/۹۴ درصد	۸/۹۰- درصد
دوازدهم	۱/۳۱۱/۳۶۳	۱/۰۱۴/۰۶۶	۷۷/۳۳ درصد	۷۳/۳۳ درصد	۰/۰۰- درصد
سیزدهم*	۱/۳۵۴/۲۲۸	۸۲۶/۱۱۳	۶۱/۰۰ درصد	۴۸/۸ درصد	۱۲/۲- درصد

منبع: مرکز آمار ایران

جدول شماره (۹). میانگین مشارکت انتخاباتی استان گلستان

میانگین مشارکت استانی	میانگین مشارکت عمومی	فاصله از مشارکت عمومی
۷۲/۱۳ درصد	۶۵/۳۷ درصد	۴/۵۲ درصد

منبع: مرکز آمار ایران

۱-۲-۵. رابطه متغیر مشارکت با تحصیلات و سواد عمومی
براساس داده‌های جدول شماره (۱۰) نرخ رشد باسوادی^(۱۱) در استان، روند صعودی داشته است و این روند نسبت به وضعیت جمعیت باسواد واجد شرایط رأی نیز متناسب است. در وضعیت جمعیت باسواد و رابطه آن با مشارکت انتخاباتی، گروه‌های مرتبط با مشارکت (از نظر سنی) بررسی خواهند شد.

برپایه داده‌های جدول شماره (۱۱) میان تحصیلات و مشارکت، رابطه معناداری مشاهده

می‌شود. در گروه تحصیلی متوسطه دوم، دیپلم، و پیش‌دانشگاهی، روند مشارکت با این مقاطع تحصیلی در دوره‌های هشتم و سیزدهم رابطه مثبتی دارد؛ در حالی که این رابطه در دوره‌های دیگر انتخاباتی، معکوس است. در مقطع تحصیلی عالی، این رابطه، تنها در دوره‌های هشتم، نهم، و یازدهم معکوس بوده و در دوره‌های دیگر مثبت است.

جدول شماره (۱۰). نرخ باسوادی استان گلستان^(۱۳)

سال	۱۳۵۵	۱۳۶۵	۱۳۷۵	۱۳۸۵	۱۳۹۰	۱۳۹۵	*۱۴۰۰
نرخ باسوادی	۴۷	۶۳/۴	۷۹/۵	۸۲/۱	۸۳	۸۶/۱	۸۶/۱

منبع: سرشماری عمومی نفوس و مسکن

جدول شماره (۱۱). وضعیت جمعیت باسواد استان گلستان در انتخابات ریاست جمهوری^(۱۴)

دوره	هشتم	نهم	دهم	یازدهم	دوازدهم	سیزدهم
مقطع ابتدایی و سوادآموزی	۴۶	۴۱	۴۲	۴۳/۸	۵۱	۵۴/۳
راهنمایی و متوسطه اول	۲۶/۶	۲۵	۲۱/۳	۱۲/۶	۱۸/۳	۲۱
متوسطه دوم، دیپلم، و پیش‌دانشگاهی	۲۲/۵	۲۳/۶	۲۱	۲۱	۱۳/۷	۱۵/۷
عالی	۴/۹	۱۰/۴	۱۵/۷	۲۲/۶	۱۷	۹

منبع: مرکز آمار ایران

۲-۱-۵. رابطه متغیر مشارکت با جنسیت

در داده‌های جدول شماره (۱۲)، اختلاف چندانی میان جنس مرد و زن مشاهده نمی‌شود، اما به‌طور کلی، درصد جمعیت زنان (۵۰/۱ درصد) بیشتر از مردان (۴۹/۹ درصد) بوده است. این رابطه در مورد مردان در دوره‌های نهم، دهم، و یازدهم، مثبت و در بقیه دوره‌ها معکوس است. نسبت جنسیت زن با مشارکت در دوره‌های هشتم، یازدهم، دوازدهم، و سیزدهم، مثبت و در بقیه دوره‌های انتخابات، معکوس بوده است.

جدول شماره (۱۲). رابطه جنسیت و مشارکت در استان گلستان^(۱۴)

دوره جنسیت	اول	دوم	سوم	چهارم	پنجم	ششم	هفتم	هشتم	نهم	دهم	یازدهم	دوازدهم	سیزدهم
مرد	۵۰/۲	۵۰/۲	۵۰/۲	۵۰/۲	۵۰/۴	۵۰/۴	۴۹/۸	۴۹/۸	۴۹/۸	۴۹/۸	۴۹/۹	۵۰/۲	۵۰/۲
زن	۴۹/۸	۴۹/۸	۴۹/۸	۴۹/۸	۴۹/۶	۴۹/۶	۵۰/۲	۵۰/۲	۵۰/۲	۵۰/۲۷	۵۰/۱	۴۹/۸	۴۹/۸

منبع: مرکز آمار ایران

۳-۲-۵. رابطه متغیر مشارکت با شهرنشینی

براساس داده‌های جدول شماره (۱۳)، نرخ رشد شهرنشینی از سال ۱۳۵۵ تا ۱۴۰۰ روند صعودی داشته و با نگاهی به داده‌های استخراج شده (جدول شماره ۸)، رشد شهرنشینی با روند مشارکت دارای رابطه معناداری است.

جدول شماره (۱۳). نرخ شهرنشینی استان گلستان^(۱۵)

سال	۱۳۵۵	۱۳۶۵	۱۳۷۵	۱۳۸۵	۱۳۹۰	۱۳۹۵	۱۴۰۰
نرخ شهرنشینی	۳۳	۳۶/۹	۴۱/۳	۴۹/۲	۵۱	۵۳/۳	۵۵/۲

منبع: سرشماری عمومی نفوس و مسکن

۴-۲-۵. رابطه متغیر مشارکت با شرایط اقتصادی

برای بررسی شرایط اقتصادی از شاخص بیکاری بهره گرفته شده است. براساس داده‌های جدول شماره (۱۴) میانگین نرخ بیکاری استان ۹/۴۲ درصد بوده که حاکی از این است که با میانگین نرخ بیکاری کشور (۱۱/۷۱ درصد) فاصله داشته است و میانگین فاصله از نرخ بیکاری کشور ۲/۴۷ درصد است. در تمام دوره‌ها، به جز دوره دوازدهم، فاصله‌ای بین بیکاری استان و کل کشور در جهت مثبت وجود دارد. بین مشارکت و بیکاری در دوره‌های دهم و یازدهم، رابطه مثبت و در دوره‌های هشتم، نهم، دوازدهم، و سیزدهم رابطه معکوسی وجود دارد.

جدول شماره (۱۴). نرخ بیکاری گلستان در انتخابات ریاست جمهوری^(۱۶)

دوره	نرخ بیکاری استان	نرخ بیکاری کشور	فاصله با نرخ بیکاری در کل کشور
هفتم	۹/۸۰ درصد	۱۳/۱۰ درصد	۳/۳۰ درصد
هشتم	۱۴/۱۰ درصد	۱۴/۲۰ درصد	۰/۱۰ درصد
نهم	۸/۲۰ درصد	۱۱/۵۰ درصد	۳/۳۰ درصد
دهم	۷/۱۰ درصد	۱۱/۹۰ درصد	۴/۸۰ درصد
یازدهم	۵/۸۰ درصد	۱۰/۴۰ درصد	۴/۶۰ درصد
دوازدهم	۱۲/۳۰ درصد	۱۲/۱۰ درصد	۰/۲۰ - درصد
سیزدهم	۷/۴۰ درصد	۸/۸۰ درصد	۱/۴۰ درصد

منبع: مرکز آمار ایران

نتیجه‌گیری

در این پژوهش، عوامل مؤثر بر میزان مشارکت مردم استان‌های قومی نشین گلستان و سیستان و بلوچستان را برپایه میزان مشارکت آن‌ها در انتخابات ریاست جمهوری و شاخص‌های

عوامل یادشده بررسی کرده‌ایم؛ در این راستا، مشارکت این دو استان در انتخابات به شکل تحلیل فرایند، بررسی شده و به گونه‌ای هم‌زمان، نوسانات شاخص‌های یادشده در هر مقطع انتخابات ریاست جمهوری با آن مقایسه شده است. براساس یافته‌های پژوهش، نتایج زیر به دست آمد:

● **رابطه متغیر مشارکت با تحصیلات و سواد عمومی:** اگرچه نرخ رشد سواد عمومی در کشور پس از انقلاب اسلامی روند صعودی داشته و استان سیستان و بلوچستان، میانگین ۶۰ درصد و گلستان ۷۵ درصد میزان باسوادی را تجربه کرده‌اند، اما به نظر می‌رسد، این عامل به تنهایی زمینه‌ساز افزایش یا کاهش مشارکت نبوده است؛ به این معنا که مشارکت در استان سیستان و بلوچستان در دوره دوم، چهارم، مرحله دوم نهمین دوره و دوره سیزدهم، نسبت به دوره‌های پیشین روند کاهشی داشته، اما نرخ تحصیلات، الزاماً با این کاهش، هماهنگ نبوده است. در مورد استان گلستان نیز این روند در مرحله دوم نهمین دوره، دوره دوازدهم، و سیزدهم، کاهشی بوده است؛ اما تنها در دوره دوازدهم و سیزدهم و در مقطع تحصیلات عالی قابل توضیح است. به این ترتیب، رابطه بین این دو متغیر، تصادفی به نظر می‌رسد و نمی‌توان این عامل را عاملی مؤثر به شمار آورد؛

● **رابطه متغیر مشارکت با جنسیت در هر دو استان:** در این مورد، تفاوت چشمگیری بین مردان و زنان وجود ندارد و با اندکی تسامح می‌توان گفت، در دوره‌های گوناگون، اختلاف چندانی بین این دو جنس وجود نداشته است. در هر دو استان، رابطه تصادفی وجود دارد و به نظر می‌رسد این متغیر، به عنوان یک متغیر مستقل، نقش چندانی در فرایند مشارکت ایفا نکرده است؛

● **رابطه متغیر مشارکت با شهرنشینی:** این روند پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در سراسر کشور روبه رشد بوده است. روند مشارکت در دو استان مورد بررسی نوساناتی دارد، اما از ابتدا تا سیزدهمین دوره، افزایشی بوده است. این افزایش با رشد شهرنشینی دارای رابطه معناداری است و می‌توان گفت، رشد شهرنشینی به عنوان یک عامل مستقل، بر افزایش روند مشارکت مردم تأثیرگذار است؛

● **رابطه متغیر مشارکت با شرایط اقتصادی:** در این پژوهش به نرخ بیکاری به عنوان یکی از شاخص‌های مهم و اثرگذار پرداخته شده است. در استان سیستان و بلوچستان در چند دوره خاص، رابطه معناداری بین مشارکت و نرخ بیکاری به چشم می‌خورد. در استان گلستان نیز غیر

از دوره سیزدهم، در تمام دوره‌ها، رابطه معناداری وجود دارد. این هم‌زمانی مشارکت و نرخ بیکاری را نمی‌توان به رویدادی تصادفی فروکاست. اگرچه باید اذعان کرد که نرخ بیکاری (در میان شاخص‌های اقتصادی) به‌تنهایی قادر به تبیین مشارکت یا عدم مشارکت نیست، اما در تشریح رویدادهای منتهی به دوره‌های انتخابات می‌توان گفت، اتخاذ تصمیم‌های اقتصادی و میزان کارآمدی دولت‌ها در ارتقای شاخص‌های کلان اقتصادی مانند نرخ بیکاری، تأثیر مستقیمی بر مشارکت دارد. به‌نظر می‌رسد، نسبت نرخ بیکاری و شاخص‌های کلان اقتصادی با مشارکت، دارای رابطه عموم‌خصوص مطلق است؛ به‌این معنا که شرایط اقتصادی به‌طورکلی، تأثیر مستقیمی بر مشارکت دارد، اما نرخ بیکاری الزاماً چنین تأثیری ندارد.

جدول شماره (۱۵). تحلیل علل مؤثر بر روند مشارکت انتخاباتی

علت	تأثیر
تحصیلات و سواد عمومی	غیرمستقیم
جنسیت	غیرمستقیم / در برخی موارد بی‌تأثیر
شهرنشینی	مستقیم
شرایط اقتصادی	مستقیم

از نظر فرایند تاریخی، این مطالعه با ارائه مستندات تاریخی نشان داد که انقلاب مشروطه، نقطه عطف تغییر شیوه مشارکت در تاریخ ایران است. پس‌از آن، فرازونشیب‌های رخدادها، چه به‌صورت مشارکت مسالمت‌آمیز و چه در قالب شورش، بررسی شد. در شورش‌ها و اعتراضات، آنچه به‌عنوان دال مرکزی اهمیت دارد، نوعی جدایی از مرکز و استقلال‌طلبی منطقه‌ای است. دومین نقطه تاریخی در عرصه احیای آرمان‌های مشروطه، وقوع انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ است. این انقلاب در نتیجه ائتلاف گسترده گروه‌ها و اقوام رخ داد، اما در فاصله کوتاهی پس از وقوع انقلاب به‌دلیل عدم تحقق وعده‌ها از سوی مرکز و نیز برخی مداخله‌های خارجی و منطقه‌ای—خشونت‌های قومی و محلی‌ای رخ داد که با مداخله مرکز تاحدودی مهار شد. سرانجام، تاریخی‌ترین نقطه برای مشارکت مؤثر و مداخله در تصمیمات داخلی، نخستین دوره انتخابات شوراهای اسلامی شهر و روستا بود. این دوره، حواشی بسیاری را به‌همراه داشت، اما به‌نوعی تمرین مناسبی برای تمرکززدایی، توزیع قدرت، و کاهش تصمیمات مستقیم دولت نیز به‌شمار می‌آید. داده‌های مربوط به وضعیت مشارکت انتخاباتی و میانگین مشارکت در دو استان قومی‌نشین در جدول‌های شماره (۱)، (۲)، (۸)، و (۹) ارائه شده است.

در بخش چارچوب نظری با توجه به اینکه پاسخ‌گویی به پرسش‌ها و تبیین موضوع پژوهش با یک نظریه خاص امکان‌پذیر نبود، رویکرد سه وجهی مشارکت سیاسی تنظیم و ترسیم شده است.

با بررسی رابطه متغیر مشارکت با تحصیلات (جدول‌های شماره ۳، ۴، ۱۰ و ۱۱) می‌توان گفت، اگرچه نرخ رشد سواد عمومی در کشور پس از انقلاب اسلامی روند صعودی به خود گرفته و دو استان مورد بررسی، سطح بالایی را از این نظر تجربه کرده‌اند، اما این متغیر به‌تنهایی عامل افزایش یا کاهش مشارکت نبوده است. رابطه نوع جنسیت و مشارکت (جدول شماره ۵ و ۱۲) نیز یک رابطه تصادفی است. به‌نظر می‌رسد این متغیر نیز نقش چندانی، به‌عنوان یک متغیر مستقل، نداشته است. سرانجام، بین متغیر مشارکت و رشد شهرنشینی (جدول شماره ۶ و ۱۳)، همواره رابطه معناداری وجود داشته است و می‌توان این متغیر را به‌عنوان عاملی مستقل و تأثیرگذار در نظر گرفت. در راستای بررسی تأثیر عوامل سیاسی، بر نقش سیاست‌های داخلی و خارجی تأکید و روندهای این دو حوزه تحلیل شد. از این نظر، نوعی همسویی معنادار بین افزایش مداخلات خارجی در جدار مرزی کشور و بسط ناامنی به مرزهای داخلی و افزایش گرایش‌های واگرایانه وجود دارد؛ به‌عنوان نمونه، می‌توان به عدم اجرای درست قانون موافقت‌نامه همکاری‌های امنیتی^(۱۷) از سوی دولت پاکستان و ورود تروریست‌ها به خاک ایران، ارتباط منظم برخی از گروه‌های تندرو سلفی در بلوچستان ایران با سعودی‌ها و دیگر شیوخ عرب منطقه، و... اشاره کرد (احمدی، ۱۴۰۳، ۳۴۱).

افزون بر این، براساس نظریه‌های اقتصادی، عملکرد دولت‌ها در تأمین شاخص‌های اقتصادی، نقش بسیار مؤثری در افزایش مشارکت دارد. به‌منظور سنجش میزان تأثیر این عامل بر مشارکت سیاسی، نرخ بیکاری در استان‌های مورد بحث (جدول شماره ۷ و ۱۴) بررسی شد. پس از بررسی عملکرد اقتصادی دولت‌ها، آشکار شد که اگرچه در دوره‌هایی، رابطه مستقیمی بین نرخ بیکاری و مشارکت وجود داشته است، اما الزاماً این الگو همیشه تکرارشدنی نیست و نرخ بیکاری، تأثیر غیرمستقیمی بر مشارکت دارد. در پژوهش‌های بخش پیشینه‌ها، برخی نویسندگان به همسویی مشارکت سیاسی و نقش اقتصاد در افزایش مشارکت انتخاباتی شهروندان اشاره کرده‌اند. همچنین، ناکارآمدی دولت‌ها در رفع نیازهای مردم استان‌های قومی‌نشین به پیچیده‌تر شدن مناسبات قومیتی و امنیتی دامن زده است. اگر دولت‌ها در مناطق یادشده، اقدام به رفع محدودیت‌های اقتصادی کنند، مسیر توسعه و پیشرفت هموار می‌شود.

افزون بر این، تجربه مشارکت مردم در دوره‌های گوناگون نشان داده است که همواره بین عدم تحقق خواسته‌های عمومی مردم و بی‌توجهی آنان به انتخابات، رابطه مستقیمی وجود دارد. در این حوزه، فرایند توسعه شهری و پیشرفت فرایند شهرنشینی نیز ازجمله عوامل مؤثر بر مشارکت عمومی در انتخابات ریاست جمهوری است؛ به‌گونه‌ای که شاخص مشارکت در انتخابات، در بسیاری از موارد، همراه با شاخص توسعه شهرنشینی در این دو استان افزایش یافته است.

پس از بررسی و پاسخ به پرسش‌های فرعی، سرانجام به مسئله اصلی پژوهش می‌رسیم. پرسش اصلی پژوهش این است که «عوامل مؤثر بر میزان مشارکت سیاسی مردم استان‌های قومی‌نشین در انتخابات ریاست جمهوری از نگاه جامعه‌شناسی سیاسی چیست؟» فرضیه پژوهش این است که «مطالبات سیاسی، اقتصادی، و هویتی، مهم‌ترین نقش را در میزان مشارکت اقوام در انتخابات داشته‌اند»؛ اما یافته‌های این مطالعه نشان داد که اولویت تأثیرگذاری متغیرها، به‌ترتیب عبارت است از: مطالبات اقتصادی، هویتی، و سیاسی؛ ازاین‌رو، به‌نظر می‌رسد، مؤلفه اقتصادی (در اینجا بیکاری و مطالبات اقتصادی دیگر) مهم‌ترین تأثیر را داشته باشند. این یافته نشان می‌دهد که مطالبات هویتی که براساس برخی نظریه‌ها می‌تواند مؤثرترین عامل به‌شمار آید، در رتبه دوم قرار می‌گیرد که به‌نوبه خود، بسیار مهم و قابل توجه است. در این میان، مطالبات سیاسی، که عموماً تصور می‌شود اصلی‌ترین خواسته مشارکت‌کنندگان در انتخابات است، در رتبه سوم قرار گرفته است. این یافته نشان می‌دهد، اولویت متغیرهای مؤثر بر مشارکت در انتخابات ریاست جمهوری به‌تدریج از مطالبات سیاسی به‌سوی مطالبات اقتصادی و پس‌ازآن، مطالبات هویتی تغییر کرده است و مطالبات سیاسی در رتبه سوم قرار گرفته‌اند. این یافته می‌تواند ضمن رد دیدگاه‌های کلیشه‌ای و سنتی در این زمینه، به درک بهتر فرایندها و سازوکارهای مشارکت یا عدم مشارکت اقوام در انتخابات ریاست جمهوری در دو استان گلستان و سیستان و بلوچستان کمک کند.

پیشنهادهای

- ضعف جدی در دسترسی به آمار انتخاباتی به‌گونه‌ای جامع، احساس می‌شود. به‌نظر می‌رسد، تدوین پژوهشی درباره موانع و چالش‌های گردآوری داده‌های انتخاباتی در یک سامانه متمرکز به‌گونه‌ای که در دسترس عموم پژوهشگران باشد، ضروری است؛
- لزوم تدوین پژوهش کیفی در حوزه اقوام، به‌گونه‌ای که پژوهشگر نیز خود، دارای

پیشینه قومی باشد یا تجربه سکونت در آن منطقه را داشته باشد.

● رابطه مستقیم بین عدم تحقق خواسته‌های عمومی مردم استان‌های قومی نشین و کاهش مشارکت آنان در انتخابات مشهود است؛ بنابراین، حل این مشکلات، به‌ویژه بیکاری، باعث افزایش مشارکت خواهد شد؛

● به‌نظر می‌رسد، گستره هویت‌های قومی و زبانی در کشور، به‌ویژه استان‌های قومی، مستلزم شناسایی از سوی دولت‌ها است و همواره استفاده از نخبگان بومی، پاسخ به نیازهای ذی‌نفعان، و حس برابری در دستیابی به فرصت‌ها، عامل مهمی برای افزایش همگرایی و البته مشارکت سیاسی خواهد بود.*

یادداشت‌ها

۱. پژوهشگران، شاخص‌های پرشماری مانند جمعیت و تمرکز جمعیت، پیوند تاریخی و تمایزات فرهنگی-سیاسی-اجتماعی را برای قومی به‌شمار آمدن یک منطقه یا استان در نظر گرفته‌اند. براساس مطالعات حمید احمدی، برای اینکه یک گروه بتواند هویت قومی-محلی مؤثر داشته باشد باید: (۱) بیش از ۵۰ درصد جمعیت استان را تشکیل دهد؛ (۲) دارای تمرکز جغرافیایی، پیوند تاریخی، و تفاوت فرهنگی یا مذهبی باشد (احمدی، ۱۳۸۳، ۷۳-۵۵). محبتی مقصودی نیز میزان مشارکت کمتر از متوسط ملی در انتخابات را نشانی از احساس تبعیض یا هویت قومی قوی محلی به‌شمار می‌آورد (مقصودی، ۱۳۸۵، ۸۶-۸۴). از نگاه احسان هوشمند نیز معیار مهم در کنار جمعیت و فضای جغرافیایی، «تمایز هویتی فرهنگی و سیاسی ملموس» است (هوشمند، ۱۳۸۸، ۴۲-۴۱). برپایه این شاخص‌ها، شاخص‌های قومی بودن دو استان گلستان و سیستان و بلوچستان در جدول زیر ارائه شده است.

شاخص	سیستان و بلوچستان (قوم بلوچ)	گلستان (قوم ترکمن)
درصد جمعیتی قوم	بالای ۵۰ درصد (اکثریت قومی)	۳۰ تا ۴۰ درصد (در حد غالب منطقه‌ای)، تعدد اقوام
تمرکز جمعیتی	توزیع گسترده در کل استان	ترکمن صحرا (شمال استان)، منطقه متمرکز، اقلیت ترکمن
پیوند تاریخی	قدمت نام استان و فرهنگ بومی بلوچ در تاریخ	از قرن پانزدهم حضور قابل توجه قوم ترکمن
تفاوت فرهنگی/مذهبی	زبان بلوچی، تسنن، هویت سیاسی-قبیله‌ای متمایز	زبان ترکمنی، مذهب تسنن، تفکیک با اکثریت شیعه
شاخص سیاسی/اجتماعی	مشارکت کمتر از متوسط ملی، احساس تبعیض و مطالبه توسعه‌ای	مشارکت و مطالبات محلی در نواحی ترکمن‌نشین قابل توجه

منبع: مرکز آمار ایران و ویکی پدیا

۲. ازجمله جریان‌هایی که با بسیج ایل و عشیره‌ای در مناطق کردستان، خوزستان، و خراسان علیه دولت مرکزی اقدام کردند.

۳. فوران به دوره شانزده‌ساله سلطنت رضاخان اشاره دارد که طی آن «طبقه‌های اجتماعی، آزاد نبودند تا به بیان خود بپردازند و خود را ابراز کنند. عامل این محدودیت، دولت برتری طلب و سیطره‌جو بوده است» (فوران، ۱۳۹۷، ۳۲۸).

۴. به این نوع توصیف، تحلیل یک‌متغیره نیز گفته می‌شود که آماره‌های توصیفی، ابزارهای آماری مناسبی برای بیان آن هستند (منوچهری، ۱۳۹۳، ۲۱۸).

۵. امار واجدان شرایط ذکر شده در جدول دقیقاً برگرفته از جداول مرکز آمار ایران در دومین و سومین دوره انتخابات ریاست جمهوری است. نشانی دسترسی به جدول:

<https://amar.org.ir/political-and-social-activities>

۶. میزان باسوادی: نسبت تعداد افراد باسواد شش ساله و بیشتر به کل جمعیت شش ساله و بیشتر که به‌صورت درصد بیان می‌شود. به دلیل فقدان داده‌ها در سال ۱۴۰۰، منابع ذکرشده در این سال بر مبنای

سال ۱۳۹۵ است.

۷. مقطع تحصیلی در سطح عالی در سال ۱۳۶۱-۱۳۶۰ اظهار نشده است. آمار دوره هشتم و نهم، براساس آمارگیری نفوس و مسکن سال ۱۳۷۵ و آمار دوره دهم، براساس آمارگیری نفوس و مسکن سال ۱۳۸۵ است. به دلیل فقدان داده، آمار دوره سیزدهم براساس سال تحصیلی ۱۴۰۰-۱۳۹۹ محاسبه شده است. در سال ۱۳۹۹ از سوی دانشگاه آزاد اسلامی هیچ گونه اطلاعاتی ارائه نشده است.

۸. آمار دوره اول تا چهارم براساس آمارگیری نفوس و مسکن سال ۱۳۵۵ و آمار دوره هفتم تا نهم برپایه آمارگیری نفوس و مسکن سال ۱۳۷۵ است. آمار دوره دوازدهم تا سیزدهم نیز براساس آمارگیری نفوس و مسکن سال ۱۳۹۵ است.

۹. نسبت تعداد جمعیت ساکن در نقاط شهری به جمعیت کل که به صورت درصد بیان می شود.

۱۰. نرخ بیکاری جمعیت ده ساله و بیشتر، عبارت است از نسبت جمعیت بیکار ده ساله و بیشتر به کل جمعیت فعال (شاغل و بیکار) ده ساله و بیشتر که به صورت درصد بیان می شود.

۱۱. به علت فقدان منابع، آمار بیکاری استان از سال های ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۴، براساس طرح سرشماری نفوس مسکن سال ۱۳۵۵ است. نرخ بیکاری کشور و استان در سال ۱۳۶۸، برپایه طرح سرشماری نفوس مسکن سال ۱۳۶۵، نرخ بیکاری استان در سال ۱۳۷۲ براساس طرح سرشماری نفوس و مسکن سال ۱۳۷۰، و نرخ بیکاری استان در سال ۱۳۷۶ براساس طرح سرشماری نفوس و مسکن سال ۱۳۷۵ است. نرخ بیکاری کشور و استان در سال ۱۴۰۰، بر مبنای سه ماهه نخست سال بوده و جمعیت پانزده ساله و بیشتر محاسبه شده است.

۱۲. آمار سال ۱۳۵۵، ۱۳۶۵، و ۱۳۷۵ از استان مازندران در نظر گرفته شده است. به دلیل فقدان داده ها در سال ۱۴۰۰، منابع ذکر شده در این سال بر مبنای سال ۱۳۹۵ است.

۱۳. به دلیل فقدان داده، آمار دوره سیزدهم براساس سال ۱۳۹۹ محاسبه شده است. در سال ۱۳۹۹ از سوی دانشگاه آزاد اسلامی هیچ گونه اطلاعاتی ارائه نشده است.

۱۴. آمار دوره اول تا هفتم (از شهرهای استان گلستان فعلی) براساس آمارگیری نفوس و مسکن استان مازندران در نظر گرفته شده است. آمار دوره اول تا چهارم براساس آمارگیری نفوس و مسکن سال ۱۳۵۵، آمار دوره هفتم تا نهم براساس آمارگیری نفوس و مسکن سال ۱۳۷۵، و آمار دوره دوازدهم تا سیزدهم براساس آمارگیری نفوس و مسکن سال ۱۳۹۵ است.

۱۵. آمار سال ۱۳۵۵ از استان مازندران در نظر گرفته شده است.

۱۶. نرخ بیکاری کشور و استان در سال ۱۴۰۰، بر مبنای سه ماهه نخست سال بوده و جمعیت پانزده ساله و بیشتر محاسبه شده است.

۱۷. قانون موافقتنامه همکاری های امنیتی بین ایران و پاکستان در سال ۱۳۹۳ با هدف مبارزه با جرایم سازمان یافته فراملی و مبارزه تروریسم به تصویب مجلس شورای اسلامی رسید.

منابع

- آسایش، محمدرضا (۱۳۹۸). رابطه شاخص‌های اقتصادی و مشارکت سیاسی در ایران. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ازغندی، سیدعلیرضا (۱۳۹۷). تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران (۱۳۵۷-۱۳۲۰). تهران: سمت.
- عظیمی، فخرالدین (۱۳۹۱). بحران دموکراسی در ایران. ترجمه هوشنگ مهدوی. تهران: آسیم.
- اثنی‌عشری، شهرزاد (۱۳۸۹). تأثیر گفتمان‌های سیاسی بر جامعه. ماهنامه گزارش، شماره ۲۱۶، ۷۳-۷۰.
- احمدی، حمید (۱۳۷۸). قومیت و قوم‌گرایی در ایران: از افسانه تا واقعیت. تهران: نی.
- احمدی، حمید (۱۳۸۳). ایران: هویت، ملیت، قومیت. تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- احمدی، حمید (۱۴۰۳). گرایش‌های سیاسی در خاورمیانه و امنیت ملی ایران. تهران: نشر نی.
- آبراهامیان، یرواند (۱۳۹۲). ایران بین دو انقلاب. ترجمه احمد گل محمدی و ابراهیم فتاحی. تهران: نی.
- آر کدی، نیکی (۱۳۹۰). نتایج انقلاب ایران. ترجمه مهدی حقیقت‌خواه. تهران: ققنوس.
- آذین، صدیقه؛ سیمیر، رضا (۱۳۹۸). چالش‌های امنیتی سیستم و بلوچستان به دنبال حضور طالبان و داعش در افغانستان. فصلنامه مطالعات آسیای جنوب غربی، شماره ۸، ۹۱-۱۳۰.
- آلن دال، رابرت (۱۳۶۴). تجزیه و تحلیل جدید سیاست. ترجمه حسین ظفریان. تهران: مترجم.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۴). موانع توسعه سیاسی در ایران. تهران: گام نو.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۱). دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران دوره جمهوری اسلامی ایران. تهران: نگاه معاصر.
- پاتنام، رابرت دی (۱۴۰۳). بولینگ به تنهایی. ترجمه قربان عباسی. تهران: شمع آوید.
- پرچمی، داود (۱۳۸۶). بررسی مشارکت مردم در نهمین انتخابات ریاست جمهوری. پژوهشنامه علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی، شماره ۵۳، ۸۲-۳۷.
- روزنامه کیهان (۱۳۵۷). تیراندازی و زدوخورد در بندرشاه سابق. ۲۰ اسفند ۱۳۵۷. شماره ۱۰۶۵۸. صفحه ۱.
- حق‌پناه، جعفر (۱۳۷۷). جامعه مدنی و قومیت‌ها در جمهوری اسلامی ایران. فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره ۲، ۱۳۳-۱۲۹.
- حق‌پناه، جعفر (۱۳۹۹). سیاست‌گذاری قومی در جمهوری اسلامی ایران؛ چگونگی، فرایند، و عوامل مؤثر بر تدوین. فصلنامه سیاست‌گذاری عمومی، شماره ۲، ۸۸-۶۹.
- حقیقی، علی محمد؛ کولیایی، حدیثه (۱۳۹۶). بررسی تحولات دوره ششم و هفتم مجلس شورای اسلامی. ماهنامه پژوهش ملل، ۲ (۲۰)، ۴۴-۳۱.
- خلیلی، محسن (۱۳۸۷). قومیت در نگرش خبرگان قانون اساسی. پژوهشنامه علوم سیاسی، ۳ (۴)، ۷۳-۱۱۹.

راش، مایکل (۱۳۷۷). جامعه و سیاست: مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی. ترجمه منوچهر صبوری. تهران: سمت.

رجب‌زاده، فاطمه (۱۳۹۴). سرمایه اجتماعی و مشارکت سیاسی شهروندان در انتخابات. فصلنامه جامعه‌شناسی کاربردی، ۲۶(۲)، ۴۷-۶۵.

رستمی، محمد (۱۳۹۴). سیاست قومی دولت یازدهم (دولت اعتدال‌گرا) و تأثیر آن بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران. پایان‌نامه کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشگاه خوارزمی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، گروه آموزشی علوم سیاسی.

روحانی، حسن (۱۳۹۲). سخنرانی در جمع نخبگان و عشایر استان خوزستان. بازیابی‌شده در ۱۳ خرداد ۱۳۹۲، در دسترس در:

www.rouhanihassan.com/Fa/News/105554

روحانی، حسن (۱۳۹۰). امنیت ملی و دیپلماسی هسته‌ای. تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک. رئیس. سیدابراهیم (۱۴۰۰). آیت‌الله رئیسی در دیدار اعضای فراکسیون اهل تسنن مجلس. بازیابی‌شده در ۲۰ اردیبهشت ۱۴۰۰: در دسترس در:

raisi.ir/news/2361/www

روزنامه کیهان (۱۳۵۸). نظر رادیو مسکو درباره حوادث گنبد. ۱۴ فروردین. شماره ۱۰۶۷۳. صفحه ۲. سرمد، زهره؛ بازرگان، عباس؛ حجازی، الهه (۱۳۹۵). روش‌های تحقیق در علوم رفتاری. تهران: آگه. صالحی امیری، سیدرضا (۱۳۸۸). مدیریت منازعات قومی در ایران. تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام. طلوعی، هادی (۱۳۹۵). رابطه مناسبات قومی و امنیتی در استان سیستان و بلوچستان. فصلنامه سیاست، شماره ۱۰، ۱۲۲-۱۰۷.

فوران، جان (۱۳۹۷). مقاومت شکننده. ترجمه احمد تدین. تهران: رسا. محمدزاده، جعفر؛ ارکانی، احسان؛ سروش‌پور، مجتبی (۱۳۸۸). نیم‌نگاهی به کارنامه عملکرد دولت نهم: از مرداد ۱۳۸۴ تا اردیبهشت ۱۳۸۸. تهران: اداره کل روابط عمومی معاونت ارتباطات و اطلاع‌رسانی دفتر رئیس‌جمهور.

مقصودی، مجتبی (۱۳۸۰). تحولات قومی در ایران: علل و زمینه‌ها. تهران: مؤسسه مطالعات ملی. مقصودی، مجتبی (۱۳۸۰). قومیت‌ها و هویت فرهنگی ایران. نامه پژوهش، شماره ۲۲ و ۲۳، ۲۳۲-۲۰۹.

مقصودی، مجتبی (۱۳۸۵). مشارکت انتخاباتی اقوام ایران، بررسی موردی؛ انتخابات ریاست‌جمهوری. فصلنامه مطالعات ملی، ۷(۲۸)، ۸۳-۱۰۸.

منوچهری، عباس و همکاران (۱۳۹۳). رهیافت و روش در علوم سیاسی. تهران: سمت. نیومن، دیوید (۱۳۹۶). جغرافیای رأی: تحلیل فضایی رفتاری رأی‌دهی در انتخابات. ترجمه مهدی زنگنه. انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

هانتینگتون، ساموئل؛ واینر، مایرون (۱۳۷۹). درک توسعه سیاسی. ترجمه پژوهشگاه مطالعات راهبردی. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

هدایتی‌زاده، نجف (۱۳۷۸). مشارکت سیاسی در ایران معاصر. پایان‌نامه کارشناسی ارشد علوم سیاسی، مؤسسه آموزش عالی باقرالعلوم (ع).

وبسایت مرکز آمار ایران. سالنامه آماری. در دسترس در:

<https://www.amar.org.ir/salnameh-amari>

وبگاه سازمان ملل متحد (۲۰۰۶). متن قطعنامه ۱۶۹۶ در خصوص فعالیت‌های هسته‌ای ایران. در دسترس در:

<https://press.un.org/en/۲۰۰۶/sc۸۷۹۲.doc.htm>

وبسایت مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی. متن قانون موافقتنامه همکاری‌های امنیتی بین ایران و پاکستان. در دسترس در:

<https://rc.majlis.ir/fa/law/show/886141>

Abrahamian, E. (1989). *Radical Islam: The Iranian Mojahedin (Society and Culture in the Modern Middle East)*. London: I. B. Tauris.

Chaliand, G. (1993). *A People without a Country: The Kurds and Kurdistan*. Translated by Michael Pallis. New York: Olive Branch Press.

Downs, A. (1957). *An Economic Theory of Democracy*. New York: Harper and Brothers.

De Jong, T. M, & Van der Voordt, D. J. M. (2002). *Ways to Study and Research Urban, Architectural and Technical Design*. Edited by W. Dijkhuis. Delft: DUP Science.

Elkins, D. J., & Soltau, J. K. (2011). Inequality and Political Participation. *Journal of Political Studies*, 17(2), 80-92.

Hague, R., Harrop, M., & McCormick, J. (2019). *Comparative Government and Politics: An Introduction*. London: Macmillan Press Ltd.

Lambert, V. A, & Lambert, C. E. (2012, October-December). Qualitative Descriptive Research: An Acceptable Design. *The Pacific Rim International Journal of Nursing Research*, 16(4), 255-256.

Lipset, S. M. (1960). *Political Man: The Social Bases of Politics*. New York: Doubleday.

Long, S. L. (1981). *The Handbook of Political Behavior: Vo.4, Political Participation*. New York: Plenum Press.

Politico (2019). President Bush Cites 'Axis of Evil,' Jan. 29, 2002. Retrieved January 29, 2019, available at: <https://www.politico.com/story/2019/01/29/bush-axis-of-evil-2002-1127725>.

Saleh, A. (2013) *Ethnic Identity and the State in Iran*. New York, NY: Palgrave Macmillan.

Verba, S., Schlozman, K.L, & Brady, H. E. (1995). *Voice and Equality: Civic Voluntarism in American Politics*. Cambridge, MA: Harvard University Press.

Tajfel, H., Turner, J. C (1986). The Social Identity Theory of Intergroup Behavior. In Worchel, Stephen and Austin, William G. (Eds.), *Psychology of Intergroup Relations*. Chicago: Nelson-Hall, 7-24.

Dalton, R. J. (2013) *Citizen Politics: Public Opinion and Political Parties in Advanced Industrial Democracies* (6th ed.). Washington, D.C.: CQ Press.

Research Paper

Analyzing the Media Governance Scenarios and Political Legitimacy in Iran

*Behnam Sarkheil¹ 

1. Assistant Professor, Department of Political Science, Imam Khomeini International University, Qazvin, Iran

DOI: <https://doi.org/10.22034/ipsa.2026.562>

Receive Date: 09 February 2026

Revise Date: 21 June 2026

Accept Date: 04 July 2026



©2021 by the authors, Licensee IPSA, Tehran, Iran. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>)

Extended Abstract

Introduction

The present study aims to analyze different scenarios of media governance on political legitimacy in Iran. This issue is of particular importance in the era of rapid technological developments and profound transformation of the media ecosystem, as the media have become one of the main pillars of influencing public opinion and shaping political legitimacy. The increasing expansion of access to the Internet and transnational social networks has transformed traditional patterns of information production and consumption, and on the other hand, the inconsistency between official narratives and the lived experiences of citizens has created significant gaps in the public arena of Iran. This issue is important due to the nature and popular roots of the government in Iran on the one hand, and the widespread and all-out media war against the government on the other. Accordingly, the central issue of the research is that the media governance system in Iran is on the verge of a historical transition, and this transition is being shaped by two main forces. First, the increasing pressure of technological developments on the one hand, and the increasing demand of society for transparency, accountability and participation on the other. In the meantime, the “war of narratives” has become a key arena in which government institutions, official media, civil society, digital citizens and transnational actors compete.

Research Question and Hypothesis

The central question of the research is what effects the possible macro scenarios of the future of media governance in Iran have on the patterns of formation or erosion of political legitimacy? The research hypothesis is based on the proposition that the model of media governance (from control-oriented to participation-oriented) and the way the political system uses new communication technologies (from tools of repression to tools of interaction) will be the main determinants of the type of political legitimacy (stable, survivalist, efficient or eroded) in the future horizon of Iran.

* Corresponding Author:

Behnam Sarkheil, Ph.D.

E-mail: sarkheil@soc.ikiu.ac.ir



Methodology

The present study was conducted with a futures approach and a scenario writing method based on a two-uncertainty matrix. The required data were collected with a mixed approach (qualitative-quantitative). In the qualitative section, 20 in-depth semi-structured interviews were conducted with experts in the fields of media and communications, political science and governance, futures studies, and information and communication technology. Sampling was carried out purposively using the snowball technique. The interview process continued until the theoretical saturation stage, which was achieved in the fifteenth interview. Library and document studies were also conducted, including upstream documents such as the "National Document on Cyberspace Development", the "Comprehensive Scientific Map of the Country", and the "Seventh Development Plan Law".

In the quantitative part, after extracting five driving categories (political, social, technological, media, and geopolitical) from the qualitative analysis, a structured questionnaire was provided to 20 experts to evaluate each factor from the perspectives of "strategic importance" and "degree of uncertainty." By calculating a composite score (product of importance and uncertainty), the two factors "transparency of media governance" and "level of technological development/how to use artificial intelligence" were selected as critical uncertainties and formed the main axes of the scenario matrix.

Results and Discussion

Based on the combination of the two main axes, four distinct scenarios were drawn.

Scenario 1: Participatory media governance (desirable horizon): In this scenario, the political system accepts transparency and constructive interaction with society as a strategic necessity. Key features include a shift from centralized control to intelligent regulation, active transparency and structured accountability, relative congruence of narratives and a narrowing of the perception gap, and technology at the service of engagement and empowerment. Political legitimacy in this scenario has a mixed, stable, and deep-rooted pattern, and social capital and generalized trust in institutions increase.

Scenario 2: Narrative Crisis (Unfavorable Horizon): In this scenario, media governance is opaque, centralized, and based on top-down command, and governance is technologically impotent and passive. Key features include structural incoherence and responsiveness of official media, dominance of external narratives and transfer of news authority to foreign media, deep nation-state divide and systematic distrust, and economic crisis of official media. Political legitimacy is gradually and systematically eroded and reduced to weak survivalist legitimacy.

Scenario 3: Media Securitization (Conservative Horizon): In this scenario, despite having advanced surveillance and control technology, the government ignores transparency and participatory space due to the absolute priority of security and stability. Key features include omnipresent technology-based control, mass production of a uniform official narrative, blocking of competing discourse, and digital migration of elites. Political legitimacy is transformed into advanced (technological) survivalist legitimacy, and political participation is reduced to a minimum.

Scenario 4: Technological Leap (Transformative Horizon): In this scenario, the government, by adopting a transparent and participatory approach, uses advanced technology for smart interaction, improving governance efficiency, and rapid responsiveness. Key features include digital government and data-driven governance, smart service delivery, competitive native platforms, and active digital citizenship. Political legitimacy is largely rebuilt on the basis of high efficiency and transparency, but there is a risk of deviation towards securitization.

In the discussion of the comparative analysis of scenarios, it should be said that this issue

has been done from three main perspectives.

Sources of legitimacy: In the participatory scenario, combined and sustainable legitimacy is based on three sources: functional, participatory and institutional. In the narrative crisis scenario, all three sources of legitimacy are simultaneously weakened. In the securitization scenario, technological survivalist legitimacy is based on ensuring security through technological control. In the technological leap scenario, digital or service legitimacy focuses on rebuilding legitimacy by strengthening functional legitimacy.

Dynamics and possibility of transition between scenarios: Three main paths were identified. The regressive path (from narrative crisis to securitization), the gradual transformation path (from securitization or narrative crisis to participatory), and the deviant path (from technological leap to securitization). Policy choices in the areas of transparency, engagement with society and technological investment determine the transition paths.

The role of key actors: The government, as a determining actor, directs the future path through regulation, investment in technology, and commitment to transparency. Society, with its level of media literacy and social capital, can be an enabler or a deterrent. Transnational actors, through the war of narratives and technological pressures, exacerbate the bottlenecks and opportunities of domestic governance.

Conclusion

The research results show that the pattern governing the relationship between the government and the media is not a secondary variable, but a determining variable in the production or erosion of political legitimacy. Political legitimacy in Iran has gone beyond its mere economic or security function more than ever before and depends on strengthening the quality of informational, discursive, and trust-building interaction between the government and citizens. The desired scenarios (participatory and responsible technological leap) that are based on transparency, accountability, and interaction, although facing transition difficulties, are the only sustainable paths to reproducing public trust and strengthening national resilience. In contrast, paths based on security control or governmental passivity lead to the systematic erosion of social capital, the accumulation of discontent, and increased structural fragility in the long run.

The findings of this research are consistent with key theories such as Habermas's "communicational legitimacy," Castells's "communication power," Zuboff's "surveillance capitalism," and Putnam's "social capital" theory, and show that in today's interconnected world, no power can survive for long outside of persuasive public discourse and trust based on transparency. This is the case in Iran, which is built on the basis of popular participation and serious attention to public opinion as a fundamental principle. Sustainable security and genuine legitimacy are sustained not in obstruction but in trust, nor in homogenization but in the intelligent management of plurality.

Keywords: Governance, Iran, Media, Narrative Crisis, Transparency.

References

- Alam, A. (1403). *Foundations of Political Science*. 38th edition, Tehran: Ney Publishing. (In Persian).
- Ameli, S. R. (1392). *Two Globalizations and the Future of Media in Iran*. Tehran: Research Institute for Culture, Art and Communications. (In Persian).
- Bashirieh, H. (2010). *Political Sociology*. 18th edition, Tehran: Ney Publishing.



(In Persian)

Berger, P. L. & Luckman, Th. (2016). *The Social Construction of Reality: A Treatise in the Sociology of Cognition*. translated by Farrokh Fazeli, Tehran: Ney Publishing. (In Persian)

Berger, P. L. & Luckmann, T. (1966). *The Social Construction of Reality: A Treatise in the Sociology of Knowledge*. Anchor Books.

Castells, M. (2009). *Communication power*. Oxford University Press.

Castells, M. (2017). *The Power of Communication*, translated by Hossein Basirian Jahromi. Tehran: Scientific and Cultural Publications. (In Persian).

Chinedu, A. E., Aniekan Akpan Umoh, Valentine Ikenna Ilojanyia, & Abimbola Oluwatoyin Adegbite. (2024). Review of Telecommunication Regulation and Policy: Comparative Analysis Usa and Africa. *Computer Science & IT Research Journal*. 5(1), 81-99. <https://doi.org/10.51594/csitrj.v5i1.703>

Digital 2024: Iran — DataReportal – Global Digital Insight

Ghasemi, M. H., Eyvazi, M. R., Pour-Ezzat, A.A. & Pour-Sadegh, N. (1404). Structural Analysis of the Challenges and Opportunities of Governance and Policy-Making in the Country in the Horizon of 1420. *Scientific Quarterly Journal of Transcendental Governance*, 6(3), 69-105. (In Persian)

Gunitsky, S., & King, G. (2020). *The new digital authoritarianism*. Princeton University Press.

Habermas, J. (2006). Political communication in media society: Does democracy still enjoy an epistemic dimension? *Communication Theory*, 16(4), 411-426.

Hutchins, B., et al. (2017). *Digital Media Sport: Technology, Power and Culture in the Network Society*. Routledge

Hymes, J., & Rapp, S. (2017) *The War of Narratives: Media and Legitimacy in the Twenty-First Century*. In *a Collection of Essays* (Mohammad Fallah, translator). Tehran: Institute for Cultural and Social Studies. (In Persian).

Jamieson, K. H. (2020). *Cyberwar: how Russian hackers and trolls helped elect a president: what we don't, can't, and do know*. Oxford University Press.

Lippmann, W. (2023). *Public Opinion*, Transaction Publishers, New Brunswick (U.S.A.) and London (U.K.)

Mazinanian, S. (2000). A New Approach to the Regulation of Cyberspace. *Law of New Technologies*, 2(3), 297-319. doi: 10.22133/clj.2021.315328.1067

Motamednejad, K. (2002) *Mass Media*. Tehran, 13th edition. Tehran: Allameh Tabatabaei University Press. (In Persian).



- Myers, S. L. (2022). *How Social Media Amplifies Misinformation More Than Information*. The New York Times. Available at: <https://www.nytimes.com/2022/10/13/technology/misinformation-integrity-institute-report.html>
- Putnam, Ro. D. (2014) *One-Man Bowling: The Decline and Revival of Social Capital in America* (translated by Ghorban Abbasi). Tehran: Shiraz Publishing. (In Persian)
- Rafipour, F. (2017). *Development and Conflict*. 11th edition, Tehran: Sahami Publishing Company. (In Persian).
- Rahbar Qazi, M.R. & Ebrahimi, M. (2013). The Impact of Digital Media on Citizens' Perception of Clean Elections: The Mediating Role of Cultural Values. *Journal of Political Science*, 19(1), 103-130. doi: 10.22034/ipsa.2024.504. (In Persian)
- Rahmani, M., Fallahnejad, A. & Fallahi, S. A. (2014). Genealogy of Political Legitimacy in the Discourse of the Islamic Revolution. *Quarterly Journal of Islamic Revolution Studies*, 13(4), 7-24. (In Persian)
- Saber, M., Bashir, H., Majidi Ghahrudi, N., & Masoudi, O.A. (2013). Analyzing the Role and Function of Social Networks on the Digitalization of Tehran Youth Lifestyle. *Interdisciplinary Studies in Media and Culture*, 12(1), 211-242. doi: 10.30465/ismc.2022.40917.2543. (In Persian).
- Sarkheil, B. (2019). Media and Discursive Power with Emphasis on the Islamic Revolution. *Quarterly Journal of Political Research in the Islamic World*, 9(3), 177-205. (In Persian)
- Schwartz, P. (2010). *The Art of Foresight: Scenario-Based Planning for Managers and Entrepreneurs*. Translated by Aziz Alizadeh, Tehran: Defense Industries Educational Institute. (In Persian).
- Weber, Max. (2018). *Economy and Society*, translated by Mostafa Emadzadeh. Mehrdad Torabinejad, Abbas Manouchehri, Tehran: Ney Publishing House. (In Persian).
- Zuboff, S. (2019). *The age of surveillance capitalism: The fight for a human future at the new frontier of power*. Public Affairs.

تحلیل سناریوهای حکمرانی رسانه‌ای و مشروعیت سیاسی در ایران

* بهنام سرخیل^۱

۱. استادیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، قزوین، ایران

لینک گزارش نتیجه مشابهت‌یابی: <https://www.samimnoor.ir/view/fa/SimilarityResult?ItemID=19111484650/1%>

20.1001.1.1735790.1404.21.1.7.1

چکیده

دگرگونی در زیست‌بوم رسانه‌ای و شتاب تحولات فناورانه، رابطه حکمرانی رسانه و مشروعیت سیاسی را برجسته می‌کند. پژوهش حاضر با رویکرد آینده‌پژوهی و روش سناریونویسی، تأثیرات چهار سناریوی کلان حکمرانی رسانه‌ای مشارکتی، غلبه بحران روایت، امنیتی‌سازی رسانه، و جهش فناورانه و حکمرانی داده‌محور را بر مشروعیت سیاسی ایران بررسی کرده است. فرضیه اصلی پژوهش این است که «الگوی حکمرانی رسانه‌ای (از کنترل‌محور تا مشارکت‌محور) و نحوه به‌کارگیری فناوری‌های نوین، نوع مشروعیت سیاسی (پایدار، کارآمد، یا فرسایش‌یافته) را شکل می‌دهد». براساس یافته‌های پژوهش، در سناریوی مطلوب «حکمرانی رسانه‌ای مشارکتی»، شفافیت، تولید محتوای معتبر، و مشارکت جامعه در سیاست‌گذاری رسانه‌ای، موجب افزایش اعتماد عمومی و تقویت مشروعیت می‌شود. در مقابل، سناریوی «بحران روایت»، بیانگر آینده‌ای است که در آن ناهماهنگی میان رسانه رسمی و غیررسمی و نفوذ رسانه‌های خارجی، به فرسایش مشروعیت و تشدید شکاف دولت-جامعه منجر می‌شود. سناریوی «امنیتی‌سازی رسانه» نیز بیانگر نوعی مشروعیت کمینه و بقاگراست که کارکرد رسانه را از اعتمادسازی به مدیریت بحران تقلیل می‌دهد. سرانجام، سناریوی «جهش فناورانه» نشان می‌دهد که توسعه زیرساخت‌های هوش مصنوعی و حکمرانی داده‌محور می‌تواند روایت‌سازی هوشمند و شفافیت اطلاعاتی را تقویت کرده و مشروعیت را در مسیر کارآمدی بازسازی کند. نتایج پژوهش حاضر نشان می‌دهد که آینده مشروعیت سیاسی در ایران در تقاطعی راهبردی میان الگوهای چهارگانه قرار دارد. سناریوهای مطلوب (مشارکتی و جهش فناورانه مستولانه) که بر شفافیت، پاسخ‌گویی، و تعامل استوارند، اگرچه با دشواری‌های گذار مواجه‌اند، اما مسیرهای پایدار برای بازتولید اعتماد و تاب‌آوری ملی هستند. در مقابل، سناریوهای مبتنی بر کنترل یا انفعال (بحران روایت) به فرسایش سیستماتیک سرمایه اجتماعی و شکنندگی می‌انجامند.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۱/۲۰

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۵/۰۳/۳۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۴/۱۳

نوع مقاله: پژوهشی

واژگان کلیدی:

ایران، بحران روایت، حکمرانی، رسانه، شفافیت

* نویسنده مسئول:

بهنام سرخیل

پست الکترونیک: sarkheil@soc.ikiu.ac.ir

مقدمه

هم‌زمان با تحولات فناورانه، رسانه‌ها به یکی از ارکان اصلی تأثیرگذاری بر افکار عمومی، شکل‌دهی به مقبولیت و مشروعیت سیاسی و سرانجام، حکمرانی تبدیل شده‌اند؛ به‌گونه‌ای که افکار عمومی به‌معنای مجموعه‌ای از باورها، نگرش‌ها، و نقطه‌نظرات مشترک میان مردم جامعه می‌تواند بیرون از مناسبات قدرت شکل گیرند (لیپمن^۱، ۲۰۲۳، ۱۴-۷). دگرگونی در زیست‌بوم رسانه‌ای، به‌ویژه در بستر انقلاب دیجیتال و ظهور فضاهای جدید ارتباطی، ابعاد راهبردی و پیچیده‌ای گرفته است. در ایران نیز همگام با تحولات جهانی—رسانه، دگرگونی‌های بنیادینی را تجربه کرده است؛ ازیک‌سو، گسترش روزافزون دسترسی به اینترنت و شبکه‌های اجتماعی فراملی، الگوهای سنتی تولید و مصرف اطلاعات را دگرگون کرده و ازسوی دیگر، ناهماهنگی میان روایت‌های رسمی و تجربه‌های زیسته و اثرگذاری بر انتظارات جامعه، شکاف‌های روبه‌گسترشی را در عرصه عمومی ایجاد کرده است.

این موضوع از دو جنبه اهمیت ویژه‌ای دارد؛ نخست اینکه، نظام سیاسی ایران از نظر ساختاری و ماهوی، برپایه آرای عمومی و مشارکت مردمی استوار است و مشروعیت آن به‌صورت مستقیم با مقبولیت عمومی گره خورده است؛ ازاین‌رو، هرگونه خدشه در این پیوند، می‌تواند بنیان‌های مقبولیت نظام را با چالش مواجه کند (بشیری، ۱۳۸۹، ۱۵-۱۲). نکته دیگر اینکه، حاکمیت در ایران، طی سال‌های اخیر، با یکی از گسترده‌ترین و همه‌جانبه‌ترین جنگ‌های رسانه‌ای و عملیات روانی بین‌المللی روبه‌رو بوده که بازیگران فراملی با بهره‌گیری از پلتفرم‌های متعدد و ابزارهای پیشرفته ارتباطی، درصدد تضعیف روایت رسمی، القای ناکارآمدی، و مخدوش‌سازی تصویر حکومت در افکار عمومی داخلی و خارجی برآمده‌اند (کاستلز، ۱۳۹۶: ۱۶۸-۱۶۲).

در تبیین این چالش می‌توان به نمونه‌های عینی متعددی مانند تفاوت‌های معنادار میان روایت‌های رسمی و غیررسمی (اخبار، تصویرسازی رخدادها، میزان خسارات، نحوه برخورد نیروهای انتظامی و مانند آن) در خصوص اعتراضات ۱۳۹۸ اشاره کرد. یا در بحران کرونا در سال ۱۳۹۹، فاصله زمانی و تأخیر میان وقوع یک رویداد (مانند کمبود تجهیزات پزشکی یا آمار واقعی مبتلایان) با اطلاع‌رسانی رسمی، به‌گونه‌ای بود که برخی از شهروندان برای دریافت

1. Lippmann

اخبار (درست یا اشتباه) به انواع شبکه‌های مجازی و کانال‌های تلگرامی، واتس‌آپی، و اینستاگرامی غیررسمی مراجعه می‌کردند که عملاً مشروعیت سیاسی را در معرض فرسایش قرار می‌داد. این موضوع، نه تنها بر کارکردهای سنتی رسانه‌های رسمی تأثیرگذار است، بلکه به عنوان عاملی تعیین کننده در فرایندهای مشروعیت‌سازی یا مشروعیت‌زدایی سیاسی در سطح کلان حکمرانی عمل می‌کند.

مسئله محوری پژوهش حاضر، این است که نظام حکمرانی رسانه‌ای در ایران در آستانه گذاری تاریخی است و این گذار، تحت تأثیر دو نیروی اصلی شکل می‌گیرد. از یک سو، فشار فزاینده تحولات فناورانه (همچون هوش مصنوعی، کلان داده‌ها، و پلتفرم‌سازی) که شیوه‌های سنتی کنترل و تنظیم‌گری را به چالش می‌کشد و به نظر می‌رسد سیاست‌گذاری رسانه‌ای در ایران از این تحولات فناورانه عقب مانده است؛ برای نمونه، در حالی که بسیاری از کشورها از هوش مصنوعی برای شخصی‌سازی محتوا، رصد افکار عمومی، و پاسخ‌گویی هوشمند استفاده می‌کنند، هنوز سیاست‌گذاری رسانه‌ای در ایران عمدتاً مبتنی بر محدودسازی و نه رقابت‌پذیری و اقناع است. استفاده از کلان داده‌ها برای تحلیل احساسات عمومی و پیش‌بینی بحران‌های ارتباطی نیز در ایران یا محدود بوده یا در چارچوب نظارت امنیتی به کار می‌رود و در واقع، یکی از عوامل مهمی است که حکمرانی رسانه‌ای را از کارکردهای اصلی خود (اعتمادسازی و مشروعیت‌بخشی) دور می‌کند. از سوی دیگر، مطالبه شفافیت، پاسخ‌گویی، و مشارکت در تولید و توزیع محتوا توسط جامعه، کاستی‌های حکمرانی رسانه‌ای ایران را آشکار می‌کند.

این مسائل، همراه با ضعف در تولید و توزیع محتوا سبب شده است که تعامل یا تقابل دو حوزه رسانه و مشروعیت، آینده‌های محتمل متفاوتی را برای رابطه حکمرانی و مشروعیت رقم بزنند. در این میان، «جنگ روایت‌ها» و فعالیت‌های گسترده در حوزه عملیات روانی، به میدانی تبدیل شده که در آن، نهادهای حکومتی، رسانه‌های رسمی، جامعه مدنی، شهروندان دیجیتال، و حتی بازیگران فراملی، با هم رقابت می‌کنند. نتیجه این نبرد، صرفاً در گرو کنترل اطلاعات نیست، بلکه در گرو «اعتبار» و «اقناع» است.

با این توصیف، پژوهش حاضر با پذیرش این پیش‌فرض بنیادین شکل می‌گیرد که «در جهان به هم پیوسته امروز، مشروعیت سیاسی دیگر صرفاً برآمده از کارآمدی اقتصادی یا امنیتی نیست، بلکه تا حد زیادی در گرو کیفیت ارتباط حکومت با شهروندان و توانایی نظام سیاسی در مدیریت هوشمندانه فضای عمومی و تولید روایت‌های مقبول است.

در این چشم‌انداز، هدف اصلی این پژوهش، ترسیم سناریوهای محتمل آینده حکمرانی رسانه‌ای در ایران و تحلیل نظام‌مند پیامدهای هریک بر الگوهای مشروعیت سیاسی است و پرسش محوری پژوهش این است که «سناریوهای کلان محتمل و اصلی آینده حکمرانی رسانه‌ای در ایران چیست؟» و «هر سناریو چه تأثیراتی بر الگوهای شکل‌گیری یا فرسایش مشروعیت سیاسی دارد؟» در پاسخ به این پرسش، فرضیه پژوهش بر این گزاره استوار است که «الگوی حکمرانی رسانه‌ای (از کنترل‌محور تا مشارکت‌محور) و نحوه بهره‌گیری نظام سیاسی از فناوری‌های نوین ارتباطی (از ابزار سرکوب تا ابزار تعامل)، تعیین‌کننده اصلی نوع مشروعیت سیاسی (پایدار، بقاگرا، کارآمد، یا فرسایش‌یافته) در افق آینده ایران خواهد بود.

۱. حکمرانی رسانه‌ای و مشروعیت

حکمرانی رسانه‌ای در تعریف کلاسیک به «مجموعه‌ای از قواعد، نهادها و فرایندها اطلاق می‌شود که بر نحوه تولید، توزیع، و مصرف محتوای رسانه‌ای نظارت می‌کنند» (معتدنازاد، ۱۴۰۲، ۴۵-۷).

از این منظر، تنظیم‌گری رسانه، بخشی از سیاست‌گذاری به‌شمار می‌آید که به‌طور مستقیم به نظارت و اجرا می‌پردازد و در چارچوب حکمرانی رسانه قرار می‌گیرد (هاتچینز، ۲۰۱۷، ۸۰-۱). در دهه‌های اخیر، تحولات فناورانه و اجتماعی، بنیان‌های این تعریف را تغییر داده‌اند و الگوی سنتی حکمرانی رسانه که مبتنی بر ساختاری عمودی، متمرکز، و کنترل‌محور بود و در آن دولت به‌عنوان نهاد انحصاری نظارت و تنظیم‌گری عمل می‌کرد، در خلال انقلاب دیجیتال و ظهور فضای مجازی، کارآمدی خود را از دست داده است. این الگو که از آن با عنوان «پارادایم حاکمیتی» یاد می‌شود، قادر به مدیریت زیست‌بوم پیچیده و چندلایه رسانه‌های جدید نیست و درمقابل، الگوی نوین حکمرانی رسانه‌ای در حال شکل‌گیری است که ویژگی اصلی آن، شبکه‌ای و افقی بودن است. در این الگو، حکمرانی نه یک دستور از بالا به پایین، بلکه حاصل تعامل و کنش متقابل پیچیده میان بازیگران متعدد و متنوع است. این بازیگران، شامل نهادهای دولتی، تنظیم‌گران مستقل (نظیر شوراهای نظارت بر رسانه)، پلتفرم‌های خصوصی و فراملی (مانند شبکه‌های اجتماعی)، نهادهای مدنی و جامعه مدنی (از جمله انجمن‌های حرفه‌ای روزنامه‌نگاری) و حتی خود کاربران، به‌عنوان تولیدکنندگان و

مصرف‌کنندگان محتوا می‌شوند.

در توضیح بیشتر باید گفت، این گذار پارادایمی، ریشه در چند وضعیت کلیدی و درهم‌تنیده دارد؛ نخست، جهانی‌شدن و فراملی‌شدن پلتفرم‌ها در قالب ظهور غول‌های فناوری فراملی که خدمات رسانه‌ای ارائه می‌دهند و مرزهای حاکمیتی سنتی را به‌چالش می‌کشند. این پلتفرم‌ها، قوانین و هنجارهای خود را تا حد زیادی دیکته می‌کنند و تنظیم‌گری آن‌ها، مستلزم همکاری‌های بین‌المللی و رویکردهای نوین است. دومین عامل، دگرگونی در الگوی مصرف رسانه‌ای است که تحت تأثیر حرکت شتابان مخاطبان، به‌ویژه نسل جوان، به‌سمت رسانه‌های اجتماعی و پلتفرم‌های تعاملی بوده و سلطه رسانه‌های جمعی سنتی (مطبوعات، رادیو، تلویزیون) را شکسته و مرکزیت آن‌ها در جریان اطلاع‌رسانی را کم‌رنگ کرده است (قاسمی و همکاران، ۱۴۰۴). براساس گزارش‌ها، در آغاز سال ۲۰۲۴، تعداد کاربران اینترنت در ایران از ۷۳/۱۴ میلیون نفر (برابر با ۸۱/۷ درصد جمعیت کشور) عبور کرده است (عزتی و دیگران، ۱۴۰۴، ۲۰۰، به نقل از: دیتاریپورتال^۱، ۲۰۲۴).

در همین راستا، افزایش مداوم مطالبه شفافیت و مشارکت در سطح بین‌المللی، مؤلفه محوری سوم به‌شمار می‌آید. شهروندان امروزی —برخلاف گذشته— مصرف‌کنندگان منفعل پیام نیستند. آن‌ها مطالبه‌گر حق دسترسی به اطلاعات، شفافیت، و مشارکت در نظارت بر عملکرد نهادها بوده و فضای دیجیتال، ابزار قدرتمندی را برای پیگیری این مطالبات فراهم کرده است (صابر و همکاران، ۱۴۰۱).

در چنین بافت پیچیده‌ای، مفهوم تنظیم‌گری هوشمند^۲ به‌منزله یک راهبرد بدیل مطرح می‌شود. در این چارچوب، دولت، نقش خود را از کنترل‌کننده مطلق و دست‌اندرکار مستقیم، به‌سمت تسهیل‌گر، ناظر کلان، و هماهنگ‌کننده تغییر می‌دهد. هدف نهایی در این رویکرد، ایجاد یک زیست‌بوم رسانه‌ای سالم، رقابتی، و چندصداست که در آن منافع عموم، آزادی بیان، امنیت ملی، و حقوق ذی‌نفعان مختلف در تعادل قرار گیرد. در تنظیم‌گری هوشمند، از ابزارهای متنوعی همچون خودتنظیمی صنفی، مقررات‌گذاری مشارکتی، شفاف‌سازی الگوریتمی، و ارتقای سواد رسانه‌ای استفاده می‌شود و دولت، بیشتر بر نظارت بر نتایج و پیامدها متمرکز می‌شود تا کنترل مستقیم فرایندها (سعیدی و علی‌حسینی، ۱۴۰۱).

1. Data Reportal
2. Smart Regulation

۱-۱. مشروعیت سیاسی و تحول منابع آن: از وبر تا جامعه پیچیده امروزی

مشروعیت سیاسی، به عنوان سنگ بنای ثبات و تداوم نظام‌های سیاسی، به معنای حقانیت و مقبولیت اعمال قدرت حکومت از سوی شهروندان است (بشیریه، ۱۳۸۹، ۵۶). ماکس وبر با ارائه نظریه مشروعیت، سه منبع ایدئال را برای توجیه سلطه برشمرد؛ نخست، مشروعیت سنتی (مانند سلطنت موروثی) که مبتنی است بر اعتقاد دیرینه به تقدس سنت‌ها و کسانی که براساس آن‌ها فرمان می‌رانند (وبر، ۱۳۸۴، ۲۱۷)؛ دوم، مشروعیت کاریزماتیک که مبتنی بر فداکاری و ارادت غیرعادی به تقدس، قهرمانی، یا ویژگی‌های استثنائی یک فرد (کاریزما) است (وبر، ۱۳۸۴، ۲۲۱)؛ و سوم، مشروعیت عقلانی-قانونی که مبتنی است بر اعتقاد به قانونی بودن الگوهای قاعده‌مند و حق کسانی که بر پایه این قواعد، حق صدور فرمان یافته‌اند (وبر، ۱۳۸۴، ۲۲۵).

در جوامع مدرن امروزی، به‌ویژه در بستر دولت‌های ملی و رسانه‌ای شدن سیاست، این تقسیم‌بندی کلاسیک، دیگر به‌تنهایی قادر به تبیین تمام وجوه مقبولیت نبوده و مشروعیت اغلب چندبعدی، ترکیبی، و متغیر است. براین اساس می‌توان سه منبع اصلی و درهم‌تنیده را برای مشروعیت در عصر حاضر برشمرد:

۱. مشروعیت نهادی/قانونی^۱: این بعد از مشروعیت، بر رعایت قوانین اساسی، هنجارهای حقوقی، و رویه‌های پذیرفته‌شده از سوی نهادهای حکومتی تأکید دارد. هنگامی که حکومت در چارچوب قانون عمل کند و نهادهای آن از مقبولیت عام برخوردار باشند، این نوع مشروعیت تقویت می‌شود (رفیع‌پور، ۱۳۹۶، ۱۴۵-۱۴۳)؛ به عنوان مثال، برگزاری منظم و بی‌تنش انتخابات، استقلال نسبی قوه قضائیه، و شفافیت در فرایندهای قانون‌گذاری می‌تواند سبب تقویت این بعد از مشروعیت شود.

۲. مشروعیت کارکردی/عملکردی^۲: این بعد، عملی‌ترین و ملموس‌ترین منبع مشروعیت نزد عموم مردم است. مشروعیت عملکردی بر توانایی نظام سیاسی در تأمین نیازهای اساسی و بهبود شرایط زندگی شهروندان استوار است. این نیازها، شامل امنیت (جانی، اجتماعی، ملی)، رفاه اقتصادی (اشتغال، توزیع عادلانه ثروت، کنترل تورم)، ارائه خدمات عمومی کارآمد (آموزش، سلامت، حمل‌ونقل)، و پاسخ‌گویی به مشکلات و مطالبات مردم می‌شود (عالم، ۱۳۷۳، ۹۸). هنگامی که حکومت در این حوزه‌ها موفق عمل

1. Institutional/Legal Legitimacy

2. Functional/Performance Legitimacy

کند، مقبولیت آن افزایش می‌یابد و شکست در این حوزه می‌تواند به سرعت به بحران مشروعیت بینجامد.

۳. مشروعیت مشارکتی/ توده‌ای^۱: این بعد، بر جنبه دموکراتیک و کیفی رابطه حکومت و ملت تأکید دارد. مشروعیت مشارکتی، ناظر بر میزان فرصت‌های واقعی و معنادار برای مشارکت شهروندان در فرایندهای سیاسی، از سطح پایه (انتخابات) تا سطح بالاتر (نظارت، تصمیم‌سازی و انتقاد) است. احساس شهروندان مبنی بر تأثیرگذاری بر سرنوشت خود و جامعه، محور این نوع مشروعیت است (قاضیان، ۱۳۸۷، ۲۲). توسعه فضای مدنی، آزادی بیان و مطبوعات، و فضای نهادینه شده برای نقد قدرت، ارکان این بعد از مشروعیت هستند.

۲-۱. رسانه، اعتماد عمومی، و جنگ روایت‌ها

امروزه رسانه‌ها بسیار فراتر از شبکه‌ها و کانال‌های ساده اطلاع‌رسانی عمل می‌کنند و به حلقه اتصال حیاتی و پویایی بین حکومت و شهروندان تبدیل شده و نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌دهی به ادراکات، ارزش‌ها، و درنهایت، ساخت اجتماعی واقعیت ایفا می‌کنند (برگر و لاکمن، ۱۳۹۵، ۴۷)؛ به این معنا که تصویر شهروندان از جهان سیاسی و اجتماعی، تا حد زیادی متأثر از چارچوب‌ها، اولویت‌ها، و زبانی است که رسانه‌ها ارائه می‌دهند. به همین دلیل، تصویر واقعیت می‌تواند از خود واقعیت در صحنه اجتماعی مؤثرتر باشد (سرخیل، ۱۳۹۸، ۱۸۶).

افزون بر این، از بعد ارتباط مردم و حاکمیت باید گفت، از یک سو، رسانه‌ها می‌توانند به عنوان سنگ بنای مشروعیت مشارکتی عمل کنند. آن‌ها با شفاف‌سازی عملکرد نهادهای حکومتی، انتشار اطلاعات معتبر و مستند، و فراهم کردن فضایی برای گفت‌وگوی عمومی و نقد سازنده، به تقویت سرمایه اجتماعی و اعتماد عمومی کمک می‌کنند (پاتنام، ۱۳۸۰، ۲۳۴)؛ اعتمادی که از مسیر رسانه‌های پاسخ‌گو و مستقل به دست می‌آید، پایدارترین نوع اعتماد و اساس مشروعیتی داوطلبانه و رضایت‌بخش است.

از سوی دیگر، فضای رسانه‌ای کنونی، به عرصه پیچیده و رقابتی‌ای موسوم به فضای «جنگ روایت‌ها» تبدیل شده است. این مفهوم، به نبرد دائمی بازیگران مختلف (دولت، گروه‌های سیاسی، رسانه‌های معارض، بازیگران فراملی) برای تعریف مسائل، تفسیر رویدادها، و جلب وفاداری افکار عمومی اشاره دارد (هایمز و رپ، ۱۳۹۶، ۸۹-۸۷). در این جنگ،

1. Participatory/Mass Legitimacy

پیروزی نه با روایت «واقعی‌تر»، بلکه با روایتی حاصل می‌شود که منسجم‌تر، جذاب‌تر، عاطفی‌تر، و مهم‌تر از همه، هم‌خوان‌تر با «تجربه زیسته» و پیش‌فرض‌های مخاطب باشد. رسانه‌های نوین و شبکه‌های اجتماعی، این نبرد دائمی را پیچیده‌تر، دموکراتیک‌تر، و درعین حال آشفته‌تر کرده‌اند. ناتوانی نظام سیاسی در تولید و ارائه روایت‌های مقبول، منسجم، و رقابت‌پذیر در میدان جنگ روایت‌ها برای مشروعیت، پیامدهای سنگینی دارد که برخی از آن‌ها عبارتند از:

۱. بی‌اعتمادی نظام‌مند: شهروندان به صدای رسمی بدبین شده و برای فهم جهان به منابع جایگزین (اغلب خارجی یا مخالف) روی می‌آورند؛
 ۲. چندپارگی شناختی^۱: جامعه در مورد مسائل اساسی به اجماع نمی‌رسد و واحدهای اجتماعی براساس باور به روایت‌های کاملاً متفاوت و متعارض شکل می‌گیرند؛
 ۳. فرسایش مشروعیت: این بی‌اعتمادی و چندپارگی، به‌طور مستقیماً به تضعیف پایه‌های مقبولیت نظام می‌انجامد. حکومتی که روایت آن خریداری نداشته باشد، به‌تدریج اقتدار خود را در عرصه عمومی از دست می‌دهد (کاستلز، ۱۳۹۶، ۱۶۴-۶).
- در چنین شرایطی، حکمرانی به‌جای تکیه بر رضایت، ناگزیر از اتکای بیشتر به ابزارهای اجبار و کنترل خواهد بود که خود، چرخه معیوب فرسایش مشروعیت را تشدید می‌کند؛ بنابراین، در عصر حاضر، توانایی مدیریت هوشمندانه فضای روایت‌سازی، به یک قابلیت حیاتی برای حکمرانی مطلوب تبدیل شده است. این مدیریت نه به‌معنای انحصار یا تحریف حقایق، بلکه به‌معنای توانایی مشارکت مؤثر در گفتمان عمومی، پاسخ‌گویی به پرسش‌ها، ارائه روایت‌های معتبر برپایه عملکرد واقعی، و بازسازی اعتماد از طریق شفافیت و گفت‌وگو است.

۲. پیشینه پژوهش

با توجه به تنوع پژوهش‌های انجام‌شده در حوزه رسانه می‌توان آن‌ها را به دو دسته مطالعات داخلی و خارجی تقسیم کرد.

پژوهش‌های داخلی مرتبط در قالب چند جریان اصلی قابل‌رده‌بندی هستند که هریک بخشی از پازل رابطه رسانه، حکمرانی، و مشروعیت را بررسی کرده‌اند. هرچند اغلب آن‌ها، تحلیل جامع و آینده‌نگرانه‌ای به این ارتباط سه‌گانه ارائه نداده‌اند. جریان نخست، تأثیر

1. Cognitive Fragmentation

فضای مجازی را بر حوزه عمومی و گفتمان سیاسی در نظر داشته و بیشتر بر تحلیل تأثیرات فضای مجازی و رسانه‌های اجتماعی بر تحولات حوزه عمومی متمرکز بوده است. برای نمونه، عاملی (۱۳۹۲) با طرح مفهوم «دوجہانی‌شدن»، موضوع تقویت هم‌زمان گفتمان‌های محلی و جهانی در فضای رسانه‌ای ایران پرداخته و تضادهای هویتی ناشی از آن را بررسی کرده است. همچنین، ذکایی و سلطانی‌فر (۱۳۹۸) نشان داده‌اند که شبکه‌های اجتماعی موبایلی چگونه با ایجاد «سپهر عمومی موازی»، به تعمیق شکاف بین گفتمان رسمی و غیررسمی انجامیده‌اند. اگرچه این دسته از پژوهش‌ها به‌خوبی چالش گسست روایی را نشان می‌دهند، اما بیشتر بر وضعیت موجود تأکید داشته و کمتر به پیامدهای آتی آن برای مشروعیت حکمرانی پرداخته‌اند.

گروه دیگری از پژوهش‌ها، به نقد سیاست‌گذاری و حکمرانی رسانه‌ای در ایران پرداخته و با رویکردی انتقادی، ساختار و عملکرد حکمرانی رسانه در ایران را واکاوی کرده‌اند؛ به‌عنوان مثال، مظفری و همکاران (۱۴۰۰) در تحلیل اسناد بالادستی، استدلال کرده‌اند که الگوی کنترلی و امنیتی مدار حاکم بر سیاست‌گذاری فضای مجازی، در رویارویی با پویایی‌های فناورانه و اجتماعی جدید ناکارآمد، و نیازمند بازنگری بنیادین به‌سمت الگویی تعاملی‌تر است.

دسته دیگری از پژوهش‌ها نیز رابطه موضوعات جدیدی مانند شبکه‌های مجازی، رسانه‌های دیجیتال، و... را با سیاست و حکومت بررسی کرده‌اند؛ برای نمونه، رهبر قاضی و ابراهیمی (۱۴۰۲) در مقاله «تأثیر رسانه‌های دیجیتال بر ادراک شهروندان از انتخابات پاک: نقش میانجی ارزش‌های فرهنگی» ضمن مطالعه تأثیر رسانه‌های دیجیتال بر ادراک شهروندان و اعتماد عمومی، به این نتیجه رسیده‌اند که رسانه‌های جدید با رواج (گسترش و تبلیغ) ارزش‌های سکولار، امکان انتخابات پاک را فراهم می‌کنند.

این‌گونه پژوهش‌ها، وجوه و پیامدهای جدید رسانه را نشان می‌دهند، اما کمتر بر رابطه مستقیم مشروعیت و اعتماد عمومی با رسانه تمرکز داشته‌اند و با رویکردهایی که عمدتاً توصیفی-تحلیلی هستند، از ارائه چارچوبی برای ترسیم آینده‌های بدیل و سناریوهای محتمل حکمرانی باز می‌مانند.

دسته دیگر از پژوهش‌ها در قالب‌هایی چون آینده‌پژوهی رسانه و فناوری در ایران، مطالعاتی در حوزه رسانه و فناوری‌های ارتباطی انجام داده‌اند؛ برای نمونه، پژوهشگاه فضای مجازی (۱۳۹۹) در پژوهشی، به شناسایی پیشران‌ها و روندهای اساسی مؤثر بر آینده فضای مجازی کشور پرداخته است. با این حال، تمرکز اصلی این‌گونه پژوهش‌ها، بر ابعاد فناورانه و

زیرساختی بوده و از پیوند نظام‌مند تحولات حکمرانی رسانه و مشروعیت سیاسی، به عنوان محور اصلی پژوهش، غافل شده‌اند.

۲-۲. پژوهش‌های خارجی

ادبیات جهانی در حوزه ارتباط رسانه، قدرت، و مشروعیت بسیار گسترده‌تر از پژوهش‌های داخلی بوده و چارچوب‌های نظری غنی‌تری ارائه می‌دهد؛ برای نمونه، گروهی از پژوهشگران، به بررسی رابطه رسانه‌های اجتماعی و مشروعیت در نظام‌های اقتدارگرا پرداخته و نقش دوگانه رسانه‌های اجتماعی را در این جوامع مطالعه کرده‌اند؛ برای نمونه، گوتی و کینگ (۲۰۲۰) نشان داده‌اند که این پلتفرم‌ها هم‌زمان می‌توانند به مثابه ابزاری برای نظارت دیجیتال، پروپاگاندا، و سرکوب و نیز کاتالیزوری برای بسیج اعتراضی و تشدید بحران مشروعیت عمل کنند. این دیدگاه‌ها، ماهیت تناقض‌گونه فناوری‌های ارتباطی جدید را در نسبت با اقتدار سیاسی برجسته می‌کنند.

برخی دیگر همچون هابرماس^۱ با طرح مفاهیمی همچون «مشروعیت ارتباطی»^۲ در پاسخ به تحولات عصر اطلاعات، مفهوم «مشروعیت ارتباطی» پرداخته‌اند. از این دیدگاه، مشروعیت در جوامع پیچیده مدرن، دیگر صرفاً محصول ساختارهای نهادی یا عملکرد اقتصادی نیست، بلکه تا حد زیادی در گفتمان عمومی و از طریق فرایندهای ارتباطی اقناع‌بخش بین حکومت و شهروندان بازتولید می‌شود. این چارچوب، نقش مرکزی رسانه‌ها را در مشروعیت‌سازی پررنگ می‌کند. در همین چارچوب می‌توان به پژوهش‌های مربوط به آینده‌پژوهی حکمرانی دیجیتال اشاره کرد که برخی نهادهای بین‌المللی و اندیشکده‌های جهانی در راستای ترسیم آینده حکمرانی در عصر دیجیتال انجام داده‌اند؛ برای مثال، مؤسسه رند^۳ (۲۰۲۱) سناریوهایی برای آینده تنظیم‌گری پلتفرم‌های بزرگ فناوری ارائه کرده و سازمان یونسکو (۲۰۲۲) بر توسعه چارچوب‌های حکمرانی هوش مصنوعی برپایه شفافیت و فراگیری تأکید کرده است. اگرچه این‌گونه گزارش‌ها بینش‌های ارزشمندی درباره روندهای جهانی ارائه می‌دهند، اما عموماً فاقد تطبیق با زمینه‌های سیاسی-فرهنگی خاصی مانند ایران هستند. گروه دیگری از مطالعات نیز به بررسی مباحث و موضوعات جدیدی پرداخته‌اند هم‌زمان

1. Habermas
2. Communicative Legitimacy
3. The RAND Corporation

بر نقش و رابطه رسانه با اجزای مختلف حکمرانی و بازیگران اصلی آن تمرکز کرده‌اند؛ برای نمونه، جیمیسون^۱ (۲۰۲۰) در کتابی با عنوان «جنگ سایبری؛ چگونه هکرها و ترول‌های روسی به انتخابات ریاست‌جمهوری کمک می‌کنند»، نقش روزافزون رسانه‌ها را در بخش‌های مختلف حکمرانی و امور سیاسی، از جمله تأثیر رسانه را بر مشارکت سیاسی و انتخابات، بررسی کرده است (جیمیسون، ۲۰۲۰).

از یگ ونمه، اومو، ایلوجیانیا و آدگبیته^۲ (۲۰۲۴) در مقاله‌ای به تحلیل مقایسه‌ای تنظیم‌گری رسانه‌ها و چارچوب‌های تنظیم‌گری ارتباطات در ایالات متحده آمریکا و آفریقا پرداخته و چارچوب‌های کلان سیاست‌گذاری را بررسی کرده‌اند (از یگ ونمه و همکاران، ۲۰۲۴، ۲۳-۹).

در خصوص ویژگی‌های پژوهش حاضر باید گفت، با وجود غنای نسبی ادبیات داخلی و خارجی، شکاف محسوسی در ادبیات موجود مشاهده می‌شود که ناظر بر فقدان مطالعات جامعی است که با تلفیق چارچوب‌های «حکمرانی رسانه»، «مشروعیت سیاسی»، و «آینده‌پژوهی» پیامدهای راهبردی تحولات فناوری را برای آینده ایران تحلیل کند؛ بنابراین، پژوهش حاضر با هدف پر کردن این شکاف طراحی شده و در پی آن است که با استفاده از روش سناریونویسی، نه تنها آینده‌های محتمل حکمرانی رسانه‌ای را ترسیم کند، بلکه تأثیر هر مسیر را بر الگوهای بنیادین مشروعیت سیاسی در بستر منحصربه‌فرد ایران تحلیل نماید.

۳. روش پژوهش

پژوهش حاضر در چارچوب مطالعات آینده‌پژوهی راهبردی قرار می‌گیرد و هدف آن، نخست، شناسایی و توصیف سناریوهای محتمل آینده، و دوم، تبیین چگونگی شکل‌گیری این سناریوها و تحلیل رابطه علی-معنایی میان متغیرهای اصلی و پیامدهای مشروعیتی آن‌ها (بعد تبیینی) بوده و به دنبال فهم نظام‌مند آینده‌های ممکن، محتمل، و مطلوب، به منظور بهینه‌سازی تصمیم‌گیری‌های راهبردی آتی است. با توجه به ماهیت مسئله پژوهش که دچار عدم قطعیت‌های ساختاری است—استفاده از روش‌های خطی و پیش‌بینی محور، ناکارآمد خواهد بود؛ بنابراین، روش سناریونویسی^۳،

1. Jamieson
2. Adegbite, Ilojiana, Umoh, Ezeigwenem
3. Scenario Planning

به عنوان روش تحلیل، برگزیده شده است. در واقع، سناریوها، داستان‌های منسجم و معتبری درباره چگونگی تحول یک وضعیت از حال به آینده‌ای خاص هستند، و نه یک پیش‌بینی، بلکه مجموعه‌ای از چشم‌اندازهای محتمل را ارائه می‌دهند تا ذهنیت تصمیم‌گیران را در برابر شوک‌ها و غافلگیری‌های آینده مقاوم سازند (شوارتز، ۱۳۸۹، ۳۲-۴).

در این پژوهش، از الگوی ماتریس دو-عدم قطعیت^۱ - که یکی از کاربردی‌ترین قالب‌های ساخت سناریو به‌شمار می‌آید - برای ترسیم چشم‌اندازهای آینده استفاده شده است. منطق این روش، انتخاب دو پیشران یا عدم قطعیت بحرانی با بیشترین اهمیت و بیشترین میزان نااطمینانی درباره آینده آن‌ها است. این دو عامل، به عنوان محورهای عمودی و افقی یک ماتریس در نظر گرفته می‌شوند و دو حالت متضاد (برای نمونه، «بالا/پایین» یا «وجود/فقدان») برای هر محور تعریف می‌شود. تقاطع این حالت‌ها، چهار چارچوب یا «پیش‌سناریوی» متمایز ایجاد می‌کند که پس از تقویت با داده‌های کیفی و تحلیل‌های کارشناسانه، به چهار سناریوی جامع و روایی تبدیل می‌شوند. این چارچوب، امکان مقایسه نظام‌مند پیامدهای هریک از ترکیب‌های نیروهای اصلی را فراهم می‌کند.

داده‌های موردنیاز پژوهش با اتخاذ رویکرد ترکیبی و به دور روش کیفی و کمی گردآوری شدند تا از یک سو، عمق و بینش لازم فراهم آید و از سوی دیگر، عوامل به‌گونه‌ای عینی‌تر اولویت‌بندی شوند. به همین منظور، اولاً به کمک مطالعات کتابخانه‌ای و اسنادی شامل اسناد بالادستی و سیاستی‌ای همچون «سند ملی توسعه فضای مجازی»، «نقشه جامع علمی کشور» و «قانون برنامه هفتم توسعه» جهت استخراج چارچوب‌های رسمی حکمرانی، گزارش‌های پژوهشی انتشارات مراکز پژوهشی مرتبط با رسانه، فناوری و حکمرانی و نیز مقالات علمی به‌منزله مبنای نظری و بستر شناسایی اولیه روندها و متغیرها به وجود آمد. در گام دوم، ۲۰ مصاحبه نیمه‌ساختاریافته عمیق - به‌منظور گردآوری داده‌های کیفی غنی و بهره‌گیری از دانش ضمنی و تجربه خبرگان - انجام شد. فرایند مصاحبه تا مرحله اشباع نظری ادامه یافت و اشباع نظری در مصاحبه پانزدهم حاصل شد؛ به این معنا که از آن مرحله به بعد، مضامین جدیدی پدیدار نشدند و اطلاعات، تکرار یافته‌های پیشین بودند. با این حال، برای اطمینان از پوشش کافی تنوع دیدگاه‌ها و نیز کاهش احتمال غافلگیری، مصاحبه‌ها تا ۲۰ نفر ادامه یافت. میانگین مدت هر مصاحبه حدود ۷۵ دقیقه بود.

1. x2 Matrix

محورهای اصلی مصاحبه، دربردارنده شناسایی پیشران‌های اصلی مؤثر بر آینده حکمرانی رسانه‌ای، تحلیل عدم قطعیت‌های راهبردی، ارزیابی روندهای فناورانه و اجتماعی، و تصور آینده‌های بدیل در نسبت رسانه و مشروعیت سیاسی بودند.

جامعه آماری پژوهش از میان صاحب‌نظران و متخصصان حوزه‌های رسانه و ارتباطات، علوم سیاسی و حکمرانی، آینده‌پژوهی، و فناوری اطلاعات و ارتباطات تشکیل شده و نمونه‌گیری به روش هدفمند و با استفاده از روش گلوله‌برفی انجام شد. معیارهای انتخاب مشارکت‌کنندگان عبارت از داشتن دست‌کم ۱۰ سال پیشینه تخصصی و اجرایی در حوزه مرتبط، تولید آثار علمی یا تجربی شاخص در این زمینه، و برخورداری از دیدگاه راهبردی و آینده‌نگر در مورد موضوع بود. مصاحبه‌ها حول محورهای مهمی مانند شناسایی پیشران‌ها، تحلیل عدم قطعیت‌ها، ارزیابی روندها، و تصور آینده‌های بدیل انجام شد.

جدول شماره (۱). کدهای محوری استخراج‌شده از مصاحبه‌ها

ردیف	تخصص خبره	سابقه (سال)	مضمون اصلی (کد محوری)	نمونه نقل قول های کلیدی
۱	آموزش و سواد رسانه‌ای	۱۷	نقش سواد رسانه‌ای در کاهش چندپارگی شناختی	شهروندی که سواد رسانه‌ای دارد، نه طعمه آسان روایت‌های دروغین می‌شود و نه درمانده از تشخیص حقیقت.
۲	حکمرانی عمومی	۲۰	هزینه‌های سنگین گذار قهقرایی	کنترل شدید اطلاعات در کوتاه‌مدت آرامش ایجاد می‌کند، اما هزینه‌های بلندمدت آن از نظر اعتماد عمومی بالاست
۳	روزنامه‌نگاری حرفه‌ای	۲۲	خودسانسوری و کاهش گزارش‌های میدانی	بسیاری از همکارانم به خودشان اجازه نمی‌دهند برخی موضوعات را پوشش دهند، حتی پیش از هر دستور رسمی.
۴	حکمرانی عمومی	۲۰	شفافیت به مثابه ضرورت راهبردی	شفافیت فقط یک ارزش نیست؛ یک ضرورت بقا برای حاکمیت در عصر شبکه‌های اجتماعی است.
۵	مدیریت رسانه ملی	۱۵	واکنشی شدن رسانه رسمی	ما همیشه در مقام واکنش و تکذیب هستیم؛ نه در مقام روایت‌سازی اولیه.
۶	آینده‌پژوهی راهبردی	۱۲	گذار قهقرایی به امنیتی‌سازی	اگر روایت رسمی قدرت اقتناع خود را از دست دهد، ورود دستگاه امنیتی قابل‌پیش‌بینی است.
۷	توسعه و سیاست‌گذاری	۱۸	حکمرانی داده‌محور به جای تصمیم سلیقه‌ای	تصمیمات رسانه‌ای سلیقه‌ای یا واکنشی نه مبتنی بر داده و تحلیل افکار عمومی موجب تخریب اعتماد عمومی است
۸	مطالعات فرهنگی و رسانه	۱۹	مهاجرت مرجعیت خبری به خارج	نسل امروز برای فهم یک رویداد داخلی، اول سراغ اینستاگرام و توئیتر می‌رود، نه خبرگزاری رسمی.
۹	سیاست‌گذاری فضای مجازی	۱۴	اولویت امنیت مطلق بر شفافیت	در شرایط بحرانی، امنیت خط قرمز است و هر چیزی فدای آن می‌شود، حتی شفافیت.
۱۰	جامعه‌شناسی سیاسی	۲۵	بازتولید مشروعیت از مسیر اعتماد	مشروعیت در عصر دیجیتال از بالا به پایین توزیع نمی‌شود؛ در تعامل روزمره حکومت و شهروندان ساخته می‌شود

۱۱	ارتباطات و افکار عمومی	۱۴	شکاف نسلی در روایت و زبان	زبان روایت رسمی با زبان نسل جوان فاصله عمیقی دارد؛ این بزرگترین مانع اقناع است.
۱۲	حقوق ارتباطات	۱۶	تنظیم‌گری هوشمند و مشارکتی	تنظیم‌گری بدون مشارکت ذی‌نفعان، نه تنها کارآمد نیست، بلکه هزینه‌های اجرایی را نیز افزایش می‌دهد.
۱۳	علوم سیاسی	۲۴	فرسایش همزمان سه منبع مشروعیت	وقتی بحران روایت پیش می‌آید، هر سه پایه مشروعیت - کارکردی، مشارکتی و نهادی - با هم فرو می‌ریزند.
۱۴	مدیریت اجرایی رسانه	۲۳	کاهش هزینه‌های حکمرانی در بلندمدت با شفافیت	شفافیت بدون کارآمدی کافی نیست؛ مردم باید نتیجه ملموس شفافیت را در زندگی روزمره خود حس کنند
۱۵	فناوری اطلاعات	۱۱	هوش مصنوعی در خدمت پاسخگویی	دولت می‌تواند سامانه‌های پاسخگویی سریع و شفاف را فعال سازد؛ مسأله اراده سیاسی است.
۱۶	امنیت سایبری	۱۷	نظارت هوشمند به‌جای شفافیت	فناوری می‌تواند بدون ایجاد فضای بسته، تهدیدها را پیش از وقوع خنثی کند.
۱۷	دیپلماسی عمومی	۱۴	نفوذ روایت‌های فراملی در خلأ داخلی	وقتی روایت خود را ندهید، دیگران روایتشان را به جامعه می‌دهند و هزینه‌های امنیتی و اعتباری سنگین می‌شود
۱۸	شبکه‌های اجتماعی	۱۲	رقابت‌پذیری سکوهای بومی	مسدودسازی بدون جایگزینی جذاب، کاربر را به سمت سکوهای خارجی و غیرقابل کنترل سوق می‌دهد.
۱۹	اقتصاد رسانه	۱۳	بحران اقتصادی رسانه‌های رسمی	رسانه‌های رسمی هم از نظر اعتبار و هم از نظر درآمد مشکل جدی دارند. این دو بحران همدیگر را تغذیه می‌کنند.
۲۰	مدیریت بحران و ارتباطات	۱۵	اطلاع‌رسانی دیرهنگام و تشدید بحران	واکنش دیرهنگام در بحران، بدتر از سکوت است؛ چون به مردم می‌فهماند شما یا نمی‌دانید یا نمی‌خواهید بگویید.

منبع: یافته‌های پژوهش

جدول شماره (۱) دربردارنده اطلاعات خبرگان مشارکت‌کننده در پژوهش است که در متن تحلیل (بخش‌های یافته‌ها و بحث) به نظرات و مضامین استخراج‌شده از مصاحبه با آن‌ها ارجاع داده شده است. مضامین اصلی استخراج‌شده از هر مصاحبه، هسته معنایی گفت‌وگو با خبره را در قالب یک کد محوری مانند «واکنشی شدن رسانه رسمی»، «شکاف نسلی در روایت»، «اولویت امنیت مطلق» و «شفافیت پیش‌دستانه» نشان می‌دهد. همچنین، بخشی از سخنان مصاحبه‌شوندگان که اهمیت بیشتری داشته است، به‌عنوان نمونه استخراج شده و در بخش‌های تحلیل به‌کار رفته است.

۱-۴. مراحل اجرای پژوهش و تحلیل داده‌ها

فرایند پژوهش به‌صورت گام‌به‌گام در پنج مرحله انجام شد. در ادامه، هر گام با تأکید بر پیوند میان داده‌های خام و سناریوهای نهایی تشریح شده است.

۱-۱-۴. گام نخست: شناسایی پیشران‌های اصلی (تحلیل محرک‌ها) با استفاده از تحلیل مضمون

در این گام، از روش تحلیل مضمون با رویکرد استقرایی استفاده شد. ابتدا ۱۰ مصاحبه نخست به‌همراه متون اسناد بالادستی و گزارش‌های پژوهشی به‌دقت مطالعه و کدگذاری باز شدند.

کدگذاری به صورت خطبه خط انجام گرفت و در مجموع ۲۴۷ کد اولیه استخراج گردید. سپس، این کدها در فرایندی تکراری، براساس شباهت معنایی، در قالب ۱۲ مضمون پایه سازمان دهی شدند. در مرحله بعد، این ۱۲ مضمون پایه در ذیل ۵ مضمون سازمان دهنده (سیاسی، اجتماعی، فناورانه، رسانه‌ای، و ژئوپلیتیکی) قرار گرفتند و فهرست جامعی از عوامل مؤثر بر پژوهش در قالب پنج محور اصلی در ارتباط با رابطه رسانه و حکمرانی استخراج شد.

● سیاسی: شفافیت، کیفیت تنظیم‌گری، پاسخ‌گویی نهادها، ثبات و انسجام در سیاست‌گذاری؛

● اجتماعی: سطح اعتماد عمومی، عمق شکاف نسلی، میزان سرمایه اجتماعی، سطح سواد رسانه‌ای و دیجیتالی؛

● فناورانه: میزان نفوذ و بلوغ هوش مصنوعی و کلان‌داده‌ها، قدرت رقابت‌پذیری و جذابیت پلتفرم‌های بومی، سطح امنیت سایبری؛

● رسانه‌ای: اعتبار و اتکاپذیری رسانه‌های رسمی و غیررسمی، ثبات اقتصادی مدل‌های کسب‌وکار رسانه‌ای، میزان تنوع و استقلال محتوایی؛

● ژئوپلیتیکی: شدت رقابت و جنگ روایت‌ها در منطقه، تأثیر تحریم‌های فناورانه، میزان نفوذ و تأثیرگذاری رسانه‌های فراملی.

عوامل یادشده براساس تحلیل کیفی داده‌های حاصل از مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته با خبرگان حوزه رسانه، حکمرانی، و سیاست‌گذاری عمومی در مرحله نخست پژوهش شناسایی شده‌اند. این عوامل در مراحل بعدی، براساس میزان اثرگذاری و درجه عدم قطعیت، غربال و به عدم قطعیت‌های بحرانی تبدیل شده‌اند. ۱۰ مصاحبه باقی مانده، صرفاً برای بازبینی و اعتبارسنجی درونی مضامین به کار رفتند و این موضوع بررسی شد که آیا مضامین استخراج‌شده در مصاحبه‌های جدید نیز تکرار می‌شوند یا مضمون جدیدی ظهور می‌کند. در این مرحله، مضمون جدیدی شناسایی نشد که خود، تأیید دیگری بر اشباع نظری بود.

جدول شماره (۲). عوامل دارای عدم قطعیت شناسایی شده در مصاحبه‌های نیمه ساختاریافته (مرحله نخست)

ردیف	عامل دارای عدم قطعیت	حوزه عامل	توصیف عدم قطعیت بر اساس دیدگاه خبرگان	سطح اثرگذاری بر مشروعیت سیاسی	درجه عدم قطعیت	ارتباط با سناریوها
۱	میزان شفافیت حکمرانی رسانه‌ای	سیاسی-حکمرانی	عدم قطعیت در تداوم/عقب‌نشینی از سیاست‌های شفافیت و پاسخ‌گویی رسانه‌ای	بسیار بالا	بالا	مشارکتی / امنیتی سازی
۲	نوع نگاه حاکمیت به رسانه	سیاسی-امنیتی	تردید میان رویکرد «تعامل محور» یا «کنترل محور» در مدیریت رسانه	بسیار بالا	بالا	همه سناریوها
۳	سطح اعتماد عمومی به رسانه‌های رسمی	اجتماعی	ناپایداری اعتماد و امکان ترمیم یا فروپاشی آن در بحران‌ها	بسیار بالا	بالا	مشارکتی / بحران روایت
۴	توان رقابتی سکوها بومی	فناورانه	نامشخص بودن موفقیت/شکست سکوها داخلی در رقابت با نمونه‌های خارجی	بالا	بالا	جهش فناورانه / بحران روایت
۵	نحوه استفاده از فناوری‌های نوین	فناورانه-حکمرانی	ابهام در استفاده از فناوری در جهت شفافیت یا کنترل و نظارت	بالا	متوسط-بالا	جهش فناورانه / امنیتی سازی
۶	شکاف نسلی در مصرف رسانه	اجتماعی-فرهنگی	افزایش یا مدیریت شکاف میان نسل‌ها در اعتماد به روایت رسمی	متوسط-بالا	بالا	بحران روایت
۷	حرفه‌ای‌گری رسانه‌های داخلی	رسانه‌ای	تردید در ارتقای استانداردهای حرفه‌ای یا تداوم ضعف ساختاری	بالا	متوسط	مشارکتی / بحران روایت
۸	هماهنگی نهادی در روایت‌سازی	رسانه‌ای-نهادی	عدم قطعیت در انسجام پیام میان نهادهای رسمی	بالا	متوسط-بالا	همه سناریوها
۹	شدت جنگ روایت‌های خارجی	ژئوپلیتیکی	پیش‌بینی ناپذیری سطح فشار رسانه‌ای و شناختی خارجی	بالا	بالا	بحران روایت / امنیتی سازی
۱۰	واکنش جامعه به محدودیت‌های رسانه‌ای	اجتماعی-سیاسی	نامشخص بودن میزان پذیرش یا مقاومت اجتماعی نسبت به کنترل رسانه	بسیار بالا	بالا	امنیتی سازی
۱۱	میزان سرمایه‌گذاری دولت در زیرساخت رسانه	اقتصادی-فناورانه	عدم قطعیت در اولویت یافتن اقتصاد رسانه و فناوری‌های دیجیتال	متوسط-بالا	متوسط	جهش فناورانه
۱۲	نقش نخبگان و جامعه مدنی در رسانه	اجتماعی-سیاسی	ابهام در گسترش یا محدودسازی نقش کنشگران غیردولتی	متوسط	متوسط	مشارکتی

چنان‌که در جدول شماره (۲) ملاحظه می‌شود، مبنای تحلیل پیشران‌ها و عدم قطعیت‌ها از طریق

مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته به‌دست آمده و امکان انتخاب دو عدم قطعیت اصلی فراهم می‌شود.

۲-۱-۴. گام دوم: تحلیل اهمیت و عدم قطعیت پیشران‌ها

پس از استخراج پنج دسته پیشران، پرسش‌نامه ساختاریافته‌ای طراحی و در آن از مصاحبه‌شوندگان خواسته شد، هر عامل را براساس مقیاس لیکرت پنج‌درجه‌ای (۱= بسیار کم تا ۵= بسیار زیاد) از دو نظر ارزیابی کنند: الف) اهمیت استراتژیک (میزان تأثیرگذاری عامل در شکل‌دهی به آینده رابطه حکمرانی رسانه و مشروعیت سیاسی)؛ ب) درجه عدم قطعیت (میزان ناطمینانی درباره چگونگی تحول و جهت‌گیری آینده آن عامل).

جدول شماره (۳). رتبه‌بندی نهایی عوامل براساس اهمیت و عدم قطعیت

رتبه	عامل	حوزه	اهمیت (۵-۱)	عدم قطعیت (۵-۱)	نمره نهایی	جایگاه در تحلیل سناریویی
۱	شفافیت حکمرانی رسانه‌ای	سیاسی-حکمرانی	۵	۵	۵	عدم قطعیت بحرانی (محور سناریو)
۲	سطح اعتماد عمومی به رسانه‌های رسمی	اجتماعی	۵	۵	۵	عدم قطعیت بحرانی / پیامدی
۳	نحوه استفاده از فناوری‌های نوین	فناورانه-حکمرانی	۵	۴	۴/۵	عدم قطعیت بحرانی (محور سناریو)
۴	توان رقابتی پلتفرم‌های بومی	فناورانه	۴	۵	۴/۵	عدم قطعیت کلیدی
۵	شدت جنگ روایت‌های خارجی	ژئوپلیتیکی	۴	۵	۴/۵	عدم قطعیت محیطی
۶	نوع نگاه حاکمیت به رسانه (تعامل/کنترل)	سیاسی-امنیتی	۵	۴	۴/۵	پیشران کلیدی سیاسی
۷	واکنش جامعه به محدودیت‌های رسانه‌ای	اجتماعی-سیاسی	۴	۴	۴	پیشران گذار سناریویی
۸	هماهنگی نهادی در روایت‌سازی	نهادی-رسانه‌ای	۴	۴	۴	پیشران پشتیبان
۹	حرفه‌ای‌گری رسانه‌های داخلی	رسانه‌ای	۴	۳	۳/۵	پیشران تقویتی
۱۰	شکاف نسلی در مصرف رسانه	اجتماعی-فرهنگی	۳	۴	۳/۵	پیشران اجتماعی
۱۱	میزان سرمایه‌گذاری دولت در زیرساخت رسانه	اقتصادی-فناورانه	۳	۳	۳	پیشران زمینه‌ای
۱۲	نقش نخبگان و جامعه مدنی در رسانه	اجتماعی-سیاسی	۳	۳	۳	پیشران تعدیل‌گر

گام سوم، انتخاب عدم قطعیت‌های بحرانی و ساخت ماتریس سناریو بود و پس از جمع‌آوری پرسش‌نامه‌ها، میانگین نمرات هر عامل در دو بعد اهمیت و عدم قطعیت محاسبه شد. سپس، همه

عوامل براساس محاسبه نمره ترکیبی (حاصل ضرب نمره اهمیت در نمره عدم قطعیت)، رتبه‌بندی شدند و دو عاملی که بالاترین نمره ترکیبی را کسب کردند، به عنوان عدم قطعیت‌های بحرانی انتخاب شدند. جدول رتبه‌بندی عوامل، علاوه بر امکان انتخاب عدم قطعیت‌های بحرانی، در افزایش روایی روش‌شناسی پژوهش نیز مؤثر است. براساس داده‌های این جدول، عوامل دارای نمره نهایی ۴/۵ و بالاتر، به عنوان عدم قطعیت‌های بحرانی یا نزدیک به بحرانی شناخته شده و مبنای شکل‌گیری محورهای سناریویی قرار گرفتند. عوامل دارای نمره ۳ تا ۴، نقش پیشران‌های پشتیبان، تعدیل‌گر، یا انتقالی بین سناریوها را ایفا می‌کنند. بر همین اساس، دو عامل «شفافیت حکمرانی رسانه‌ای» و «سطح تحول فناوریانه/ نحوه استفاده از هوش مصنوعی» به دلیل اهمیت بسیار زیاد و عدم قطعیت بالا، به عنوان دو محور اصلی ماتریس دو عدم قطعیت انتخاب شده‌اند. این رتبه‌بندی نشان می‌دهد، بحران مشروعیت بیش از آنکه فناوریانه باشد، حکمرانی محور و اعتمادمحور است. این دو عدم قطعیت، محورهای تشکیل دهنده ماتریس سناریو شدند.

● محور X (افقی): میزان شفافیت و مشارکت در حکمرانی رسانه‌ای (از حالت حداقلی: حکمرانی بسته، کنترل محور و غیرشفاف، تا حالت حداکثری: حکمرانی باز، مشارکت محور و شفاف)؛

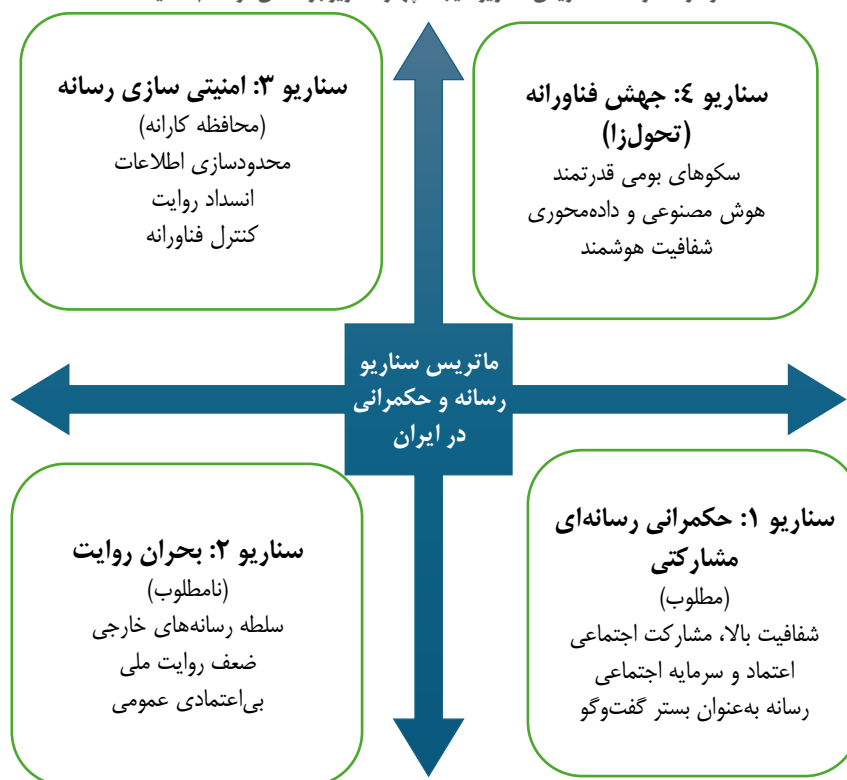
● محور Y (عمودی): سطح تحول فناوریانه و توان پلتفرم‌های بومی (از حالت حداقلی: ضعف فناوریانه، وابستگی، و عقب ماندگی، تا حالت حداکثری: جهش فناوریانه، خوداتکایی، و نوآوری).

گام چهارم، به تدوین و توصیف سناریوهای چهارگانه اختصاص یافت و با در نظر گرفتن دو حالت متضاد (بالا و پایین) برای هر محور، چهار قالب کلی یا «پیش‌سناریو» در چهار ربع ماتریس شکل گرفت. در این مرحله، با بازگشت به داده‌های کیفی مصاحبه‌ها (گزاره‌ها، نگرانی‌ها، سناریوهای ذهنی خبرگان) و همچنین، تحلیل روندهای اسنادی، هر چارچوب به یک سناریوی روایی منسجم و قابل تصور بسط داده شد.

گام پنجم، بر اعتبارسنجی سناریوها (ارزیابی همخوانی) تمرکز یافت. به منظور افزایش اعتبار، روایی، و قابلیت اتکای سناریوهای تدوین‌شده، جلسه‌ای با حضور ۱۰ نفر از خبرگان اولیه برگزار شد. در این جلسه، سناریوهای اولیه، ارائه و نقد و بررسی شد. مهم‌ترین بازخوردهای این جلسه عبارت بودند از: تأکید بر تفکیک واضح‌تر دو سناریوی «امنیتی‌سازی» و «بحران روایت» (که در بازنگری نهایی با برجسته‌سازی نقش فناوری در سناریوی سوم انجام

شد)، و نیز افزودن هشدار «گذار انحرافی» از سناریوی جهش فناوریانه به امنیتی سازی (که در بخش بحث و تحلیل تطبیقی وارد شد). پس از اعمال بازخوردها، خروجی نهایی فرایند روش شناختی فوق، چهار سناریوی بدیل متمایز است: ۱) حکمرانی رسانه ای مشارکتی (افق مطلوب)؛ ۲) غلبه بحران روایت (افق نامطلوب)؛ ۳) امنیتی سازی رسانه (افق محافظه کارانه)؛ و ۴) جهش فناوریانه و حکمرانی داده محور (افق تحول زا). هریک از این سناریوها در بخش بعدی به تفصیل، توصیف و تحلیل شده است.

نمودار شماره (۱). ماتریس سناریو: ایجاد چهار سناریو براساس دو عدم قطعیت



چنان که در نمودار شماره (۳) مشاهده می شود، براساس دو عدم قطعیت به دست آمده، چهار سناریوی زیر قابل بررسی است.

۱. ربع نخست (سناریوی مشارکتی): شفافیت بالا/ تحول فناوریانه متوسط-بالا؛
۲. ربع دوم (سناریوی بحران روایت): شفافیت پایین/ تحول فناوریانه پایین؛
۳. ربع سوم (سناریوی امنیتی سازی): شفافیت پایین/ تحول فناوریانه بالا؛

۴. ربع چهارم (سناریوی جهش فناورانه): شفافیت بالا/ تحول فناورانه بالا.

۵. یافته‌های پژوهش

با عنایت به چهار دسته از سناریوهای به‌دست آمده (مطلوب، نامطلوب، محافظه‌کارانه، و تحولی) که حاصل ترکیب دو محور اصلی «میزان شفافیت و مشارکت در حکمرانی رسانه‌ای» و «سطح تحول فناورانه و توان پلتفرم‌های بومی» است، تلاش شده است منطق هر سناریو، مصداق‌های اصلی، پیامدهای مؤثر بر مشروعیت، و سرانجام، فرصت‌ها و چالش‌های هر سناریو، ارزیابی شود.

۱-۵. سناریوی نخست: حکمرانی رسانه‌ای مشارکتی (افق مطلوب)

این سناریو در شرایطی محقق می‌شود که نظام سیاسی، شفافیت و تعامل سازنده با جامعه را به‌مثابه یک ضرورت راهبردی و پایدار بپذیرد. در این وضعیت، اگرچه فناوری در شرایط ایدئال نیست، اما تحول فناورانه در سطحی متوسط و هدفمند، به‌گونه‌ای توسعه می‌یابد که از این تعامل پشتیبانی کند. مهم‌ترین مصداق‌های این سناریو عبارت‌اند از: اطلاع‌رسانی شفاف و به‌موقع در بحران‌ها، مشارکت نخبگان، دانشگاهیان و رسانه‌های حرفه‌ای در سیاست‌گذاری، و سرانجام، حرکت در مسیر کاهش شکاف روایت رسمی و تجربه زیسته مردم.

۱-۱-۵. ویژگی‌های مهم و منطق شکل‌گیری

● گذار از کنترل متمرکز به تنظیم‌گری هوشمند: فرایند سیاست‌گذاری رسانه‌ای با مشارکت فعال نهادهای مدنی، اصحاب رسانه، و دانشگاهیان، و در بستر گفت‌وگوی اجتماعی نهادینه‌شده شکل می‌گیرد. نقش دولت از «ناظر و سانسورگر» به تسهیل‌گر، ناظر کلان، و تضمین‌کننده سلامت فضای عمومی پیش می‌رود؛

● شفافیت فعال و پاسخ‌گویی ساختاریافته: نهادهای حکومتی با رویکردی پیش‌دستانه و مبتنی بر قانون دسترسی به اطلاعات، داده‌های مربوط به عملکرد، تصمیمات، و هزینه‌های خود را منتشر می‌کنند و در قبال آن پاسخ‌گو هستند. سازوکارهای رسمی‌ای برای رصد عمومی وعده‌ها و پیامدهای سیاست‌ها ایجاد می‌شود.

● هم‌نوایی نسبی روایت‌ها و کاهش شکاف ادراکی: رسانه‌های رسمی با به‌کارگیری زبان و رویکردی اقناعی، مبتنی بر واقعیت و متناسب با نیازهای مخاطب، بخش قابل‌توجهی از اعتماد

از دست رفته را بازمی‌یابد و شکاف عمیق میان روایت رسمی و تجربه زیسته شهروندان به گونه‌ای معنادار کاهش می‌یابد. رسانه‌های غیررسمی و شبکه‌های اجتماعی نقشی انتقادی سازنده و مکمل، و نه لزوماً متعارض، ایفا می‌کنند؛

● فناوری در خدمت تعامل و توانمندسازی: توسعه پلتفرم‌های ارتباطی و خدماتی بومی که عموماً با هدف انحصار یا محدودسازی نبوده و بیشتر برای تسهیل تبادل اطلاعات، ارائه خدمات کارآمد، و گردش نقد سازنده صورت می‌گیرد.

۲-۱-۵. پیامدهای مؤثر بر مشروعیت

● در این حالت، مشروعیت سیاسی از الگویی ترکیبی، پایدار، و ریشه‌دار برخوردار می‌شود که در مجموع، هم بر کارآمدی و عملکرد حکمرانی و هم بر رضایت آگاهانه و مشارکت فعالانه شهروندان استوار است؛

● سرمایه اجتماعی و اعتماد تعمیق‌یافته به نهادها افزایش می‌یابد. شهروندان حکومت را نهادی پاسخ‌گو، قابل‌پیش‌بینی، و متعلق به خود می‌بینند؛

● هزینه‌های حکمرانی در بلندمدت به دلیل کاهش نیاز به سازوکارهای پرهزینه نظارت و کنترل گسترده، به‌طور چشمگیری کاهش می‌یابد و تاب‌آوری سیاسی-اجتماعی نظام در برابر بحران‌های داخلی و خارجی تقویت می‌شود.

۲-۵. سناریوی دوم: بحران روایت (افق نامطلوب)

این سناریو، بیانگر آینده‌ای است که در آن حکمرانی بر رسانه‌ها، بیشتر جنبه‌ای غیرشفاف، متمرکز، و مبتنی بر دستور از بالا به پایین دارد. درحالی‌که حاکمیت از نظر فناورانه نیز ناتوان و منفعل بوده و قادر به ارائه بدیل‌های جذاب و رقابت‌پذیری در برابر پلتفرم‌ها و روایت‌های قدرتمند رقیب (که اغلب خارج از حاکمیت و مخالف سیاست‌های حکومت هستند)، نیست. در چنین حالتی، اطلاع‌رسانی دیر هنگام یا کلی، رجوع افکار عمومی به شبکه‌های اجتماعی و رسانه‌های خارجی، گسترش روایت‌های متناقض نهادی، و بی‌اعتمادی و سردرگمی مخاطبان (به‌ویژه نسل جوان، به دلیل ناتوانی روایت رسمی در برقراری ارتباط زبانی با آنان) سبب بروز برخی بحران‌های اقتصادی-اجتماعی می‌شود. در این شرایط، غلبه روایت‌های بیرونی و سلطه رسانه‌های خارجی موجب جابه‌جایی مرجعیت خبر رسانه‌های داخلی و قرار گرفتن آن‌ها در نقش واکنشی (تأیید/تکذیب ثانویه) و سرانجام، شکل‌گیری وابستگی شناختی می‌شود.

۱- ۲- ۵. ویژگی‌های مهم و منطق شکل‌گیری

● ناهماهنگی ساختاری و واکنش‌پذیری: فضای رسانه‌ای داخلی، دچار چندپارگی و ناهماهنگی بین نهادهای متکثر است. رسانه‌های رسمی غالباً در موضع دفاعی، واکنشی، و انکاری بوده و نمی‌توانند روایت‌هایی پیش‌دستانه، جذاب، و مبتنی بر واقعیت‌های پیچیده اجتماعی تولید کنند. یکی از خبرگان در حوزه رسانه ملی در این باره اظهار داشت: «ما همیشه در مقام واکنش و تکذیب هستیم، نه در مقام روایت‌سازی اولیه» (مصاحبه شماره ۵، کد: واکنشی شدن رسانه رسمی، ۱۴۰۳). این گزاره در مصاحبه‌های دیگری نیز تکرار شد؛ به عنوان مثال، خبره دیگری تأکید کرد: «زبان روایت رسمی با زبان نسل جوان، فاصله عمیقی دارد و همین شکاف زبانی، بزرگ‌ترین مانع اقناع است» (مصاحبه شماره ۱۱، کد: شکاف نسلی در روایت، ۱۴۰۵)؛

● سلطه روایت‌های بیرونی و انتقال مرجعیت: به دلیل ضعف محتوایی، فناورانه، و زبانی رسانه‌های داخلی، مرجعیت خبری، تفسیری، و روایی به سمت پلتفرم‌های فراملی و رسانه‌های معارض خارجی انتقال می‌یابد و جامعه برای فهم و تفسیر رویدادهای داخلی و بین‌المللی به منابع بیرونی وابسته می‌شود؛

● شکاف عمیق و بی‌اعتمادی نظام‌مند دولت-ملت: بی‌اعتمادی در این سناریو به حدی گسترش و تعمیق می‌یابد که هر پیام رسمی با پیش‌فرض عدم صداقت و تحریف دریافت می‌شود و به تدریج، تجربه زیسته شهروندان به کلی از گفتمان رسمی جدا افتاده و یک شکاف هویتی-شناختی ایجاد می‌شود؛

● اقتصاد رسانه در بحران و تضعیف نهادهای حرفه‌ای: رسانه‌های حرفه‌ای رسمی به دلیل کاهش شدید اعتبار، مقبولیت، و درآمد، در بقا و انجام مأموریت حرفه‌ای خود دچار مشکل می‌شوند.

۲- ۲- ۵. پیامدهای مؤثر بر مشروعیت

● مشروعیت سیاسی، دچار فرسایش تدریجی، نظام‌مند، و گسترده می‌شود؛

● مشروعیت عمدتاً به مشروعیت بقاگرای ضعیف تقلیل می‌یابد که تنها بر پایه ارائه حداقلی از خدمات و ابزارهای امنیتی استوار بوده و فاقد هرگونه پشتوانه رضایت فعالانه و داوطلبانه است؛

● هر بحران اجتماعی، اقتصادی، یا سیاسی‌ای، به سرعت و به سهولت به بحران تمام‌عیار

مشروعیت تبدیل می‌شود. هزینه کنترل اجتماعی و حفظ نظم به صورت نمایشی افزایش می‌یابد.

۳-۵. سناریوی سوم: امنیتی‌سازی رسانه (افق محافظه کارانه)

این سناریو، نشان‌دهنده آینده‌ای است که در آن حاکمیت، به‌رغم برخورداری از فناوری پیشرفته نظارتی و کنترلی، شفافیت و فضای مشارکت را قربانی اولویت مطلق امنیت و ثبات می‌کند. در چنین حالتی، نخست، در خصوص بحران‌های امنیتی یا منطقه‌ای باید گفت، پوشش حداقلی اخبار با تأکید بر «ثبات» و کنترل اوضاع با حذف/ نادیده گرفتن پرسش‌های اجتماعی و اقتصادی مرتبط همراه خواهد بود؛ دوم اینکه، فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی با افزایش فیلترینگ، محدودسازی پلتفرم‌ها یا نظارت الگوریتمی شدید، و مهاجرت کاربران به رسانه‌ها و پلتفرم‌های خارجی مواجه می‌شود؛ و سوم اینکه رسانه‌های داخلی دچار خودسانسوری روزنامه‌نگاران، کاهش گزارش‌های میدانی، و تضعیف اعتبار رسانه‌های رسمی نزد افکار عمومی می‌شوند و درواقع، فناوری‌های نوین و استفاده از تحلیل داده برای رصد و پیشگیری امنیتی در مقابل عدم استفاده از فناوری برای شفافیت یا پاسخ‌گویی بوده و نوعی انسداد روایت که در آن روایت رسمی غالب و غیرقابل چالش براساس حذف روایت‌های رقیب به جای رقابت اقناعی و افزایش شکاف میان روایت رسمی و واقعیت اجتماعی رخ می‌دهد.

۱-۳-۵. ویژگی‌های اصلی و منطق شکل‌گیری

● کنترل همه‌جانبه و متکی به فناوری اطلاعات: در این وضعیت از ابزارهای پیشرفته‌ای مانند هوش مصنوعی، تحلیل کلان‌داده، شنود دیجیتال، و سانسور هوشمند برای رصد، فیلتر، محدودسازی، و جهت‌دهی جریان اطلاعات استفاده می‌شود. هدف غایی، ایجاد یک محیط اطلاعاتی ایزوله، کنترل‌شده، و قابل پیش‌بینی است؛ برای نمونه، یکی از خبرگان فعال در حوزه سیاست‌گذاری فضای مجازی، این وضعیت را چنین توصیف کرده است: «در این مدل، امنیت مطلق بر هر ارزش دیگری ترجیح داده می‌شود و رسانه به ابزاری برای مدیریت بحران تقلیل می‌یابد، نه برای اعتمادسازی» (مصاحبه شماره ۹، کد: اولویت امنیت مطلق، ۱۴۰۵). خبره دیگری با اشاره به پیامدهای این رویکرد هشدار داد: «انسداد روایت‌های رقیب ممکن است در کوتاه‌مدت ثبات ایجاد کند، اما در بلندمدت، شکاف بین حاکمیت و جامعه را عمیق‌تر خواهد کرد» (مصاحبه شماره ۲، کد: انسداد روایت، ۱۴۰۵).

- تولید انبوه روایت‌های رسمی یکسان و یکپارچه: رسانه‌های داخلی تحت نظارت شدید، عمیقاً همسان‌سازی و همگون شده و به بلندگوهای واحد و هم‌صدا برای پخش روایت رسمی تبدیل می‌شوند. تنوع، استقلال، و نقادی رسانه‌ای به حداقل ممکن کاهش می‌یابد؛
- انسداد گفتمان رقیب و حذف صداهای متفاوت: هرگونه صدای منتقد، مستقل، یا متفاوت، قابل تحمل نبوده و شناسایی، حذف، یا خاموش می‌شود. اگرچه فضای عمومی، ظاهری آرام و عاری از تنش دارد، اما فاقد پویایی، گفت‌وگوی واقعی، و نوآوری فکری است؛
- مهاجرت دیجیتال نخبگان و گسست شناختی: جامعه نخبگانی، دانشگاهیان، روزنامه‌نگاران، و بخش‌های آگاه جامعه، به پلتفرم‌های امن و خارجی مهاجرت می‌کنند و گسست دیجیتالی-شناختی خطرناکی میان حاکمیت و بخش‌های پیشرو جامعه ایجاد می‌شود.

۲-۳-۵. پیامدهای مؤثر بر مشروعیت

- مشروعیت سیاسی به مشروعیت مبتنی بر فناوری تبدیل می‌شود. این مشروعیت، مبتنی بر اجبار، نظارت همه‌جانبه، و ارائه امنیت (واقعی یا ادراک‌شده) است.
- مشارکت سیاسی به حداقل ممکن و ظاهری کاهش می‌یابد و جامعه، سیاست‌زدایی و منفعل می‌شود. رضایت، منفعلانه، ترس‌آلود، و ناشی از بی‌تفاوتی است؛
- نارضایتی انباشته و عمیق در زیر سطح به‌ظاهر آرام جامعه رشد می‌کند و در صورت تضعیف ابزارهای کنترل فناورانه یا رویارویی با یک شوک بزرگ بیرونی یا داخلی، می‌تواند به‌گونه‌ای انفجاری و کنترل‌ناپذیر بروز کند.

۴-۵. سناریوی چهارم: جهش فناورانه (افق تحول‌زا)

این سناریو، آینده‌ای را ترسیم می‌کند که در آن حکومت، با برگرفتن رویکردی شفاف و مشارکت‌جو، از فناوری پیشرفته نه برای کنترل، بلکه برای تعامل هوشمند، بهبود کارآمدی حکمرانی، و پاسخ‌گویی سریع بهره می‌برد. در چنین وضعیتی، در چنین وضعیتی، مدیریت بحران‌های اجتماعی-اقتصادی با بهره‌گیری از داده‌های شبکه‌های اجتماعی ممکن می‌شود و رصد نگرانی‌های عمومی، امکان اطلاع‌رسانی سریع و متناسب با دغدغه‌های واقعی جامعه را فراهم می‌آورد. ازسوی دیگر، سکوهای بومی رسانه‌ای با توسعه سکوهای داخلی، خدمات متنوع، اعتمادپذیر، و رقابت‌پذیری را ارائه می‌دهند. این امر زمینه بازگشت مرجعیت خبری به داخل کشور را فراهم می‌کند. فناوری‌های جدید و هوش مصنوعی نیز در سیاست‌گذاری

رسانه‌ای نقش آفرینی مؤثری دارند. تحلیل کلان‌داده‌ها، امکان پیش‌بینی بحران‌های ارتباطی را فراهم می‌سازد و مداخله پیشگیرانه را به‌جای واکنش دیر هنگام ممکن می‌کند. همچنین، شفافیت هوشمند از طریق داشبوردهای عمومی، داده‌باز، و گزارش‌های دیجیتال، اعتماد عمومی را افزایش می‌دهد. این فرایند بدون افشای اطلاعات حساس صورت می‌گیرد. در نتیجه، فناوری نه به‌عنوان ابزار صرف کنترل یا تبلیغ، بلکه به‌مثابه ابزاری برای اقناع، پیش‌بینی، و تعامل، ایفای نقش می‌کند.

۱-۴-۵. ویژگی‌های اساسی و منطق شکل‌گیری

● دولت دیجیتال و حکمرانی داده‌محور: تصمیم‌گیری‌های سیاستی، بر پایه تحلیل داده‌های اجتماعی، رصد افکار عمومی، و شواهد عینی انجام می‌شود و داده‌های شفاف عملکرد نهادها، به‌صورت برخط در دسترس عموم قرار می‌گیرد؛

● خدمت‌رسانی و پاسخ‌گویی هوشمند و شخصی‌شده: از فناوری‌هایی مانند چت‌بات‌های هوشمند و پلتفرم‌های یکپارچه شکایات و پیشنهادات برای تعامل مستقیم، دریافت بازخورد، و ارائه خدمات استفاده می‌شود. سرعت، دقت، و کیفیت پاسخ‌گویی افزایش چشمگیری می‌یابد؛

● پلتفرم‌های بومی رقابت‌پذیر و جذاب: به‌جای سیاست مسدودسازی، پلتفرم‌های داخلی با ارائه خدمات برتر، جذابیت کاربری، احترام به حریم خصوصی، و امنیت داده، رقابت طبیعی و سالم با نمونه‌های خارجی را می‌پذیرند و مرجعیت دیجیتال را به داخل باز می‌گردانند؛

● شهروندی دیجیتال فعال و مشارکت ساختاریافته: بسترهای الکترونیکی امن و نهادینه‌شده برای مشارکت ساختاریافته شهروندان در فرایندهای سیاست‌گذاری، نظارت بر اجرا، و ارزیابی، مانند طرح‌های نظرسنجی‌های تعاملی پیچیده، فراهم می‌شود.

۲-۴-۵. پیامدهای مؤثر بر مشروعیت

● مشروعیت سیاسی عمدتاً بر پایه کارآمدی بالا، شفافیت، و پاسخ‌گویی سریع بازسازی می‌شود. این الگو می‌تواند به مشروعیت دیجیتال یا مشروعیت خدماتی تعبیر شود؛

● اعتماد عمومی از مسیر تجربه مستقیم و ملموس شهروندان از کارکرد مؤثر، کارآمد، و پاسخ‌گوی نظام احیا می‌شود. مشروعیت اگرچه ممکن است فاقد عمق عاطفی سناریوی

مشارکتی باشد، اما از پایداری، ثبات، و مقبولیت بالایی برخوردار است؛

• ریسک اصلی این سناریو، انحراف تدریجی به سمت سناریوی سوم (امنیتی سازی) است؛ به گونه ای که استفاده از همان زیرساخت های فناورانه و داده محور قدرتمند برای نظارت گسترده، پروفایلینگ شهروندان، و مهندسی اجتماعی، در صورت تغییر اولویت های حکمرانی، حفظ تعادل دقیق بین کارآمدی و حریم خصوصی، و تضمین شفافیت در استفاده از فناوری، چالش کلیدی و دائمی این مسیر خواهد بود.

۶. بحث و تحلیل تطبیقی سناریوها

براساس یافته های پژوهش — که در قالب چهار سناریوی متمایز به دست آمد — در این بخش، سناریوها از سه منظر کلیدی (۱) منابع مشروعیت در هر سناریو؛ (۲) پویایی ها و امکان گذار بین آن ها؛ و (۳) نقش بازیگران مختلف در شکل دهی به این گذارها بررسی و تحلیل می شوند.

۱-۶. تحلیل منابع مشروعیت در سناریوهای چهارگانه: از رضایت تا اجبار

مقایسه سناریوها نشان می دهد که هریک، الگوی متمایزی از مشروعیت سیاسی را تولید یا تخریب می کنند که مبتنی بر ترکیب متفاوتی از منابع سه گانه مشروعیت (نهادی، کارکردی، و مشارکتی) است.

مشروعیت در سناریوی مشارکتی، ترکیبی و پایدار است. در این سناریو، مشروعیت بر سه پایه استوار است. مشروعیت کارکردی ناشی از حکمرانی اثربخش و شفاف؛ مشروعیت مشارکتی برآمده از فرصت های واقعی برای مداخله شهروندان در گفتمان عمومی و سیاست گذاری؛ و سرانجام، مشروعیت نهادی تقویت شده از طریق رعایت چارچوب های مقبول تنظیم گری. این یافته با اجماع بالایی در میان خبرگان همراه بود. یکی از مصاحبه شونده گان با اشاره به تجربه زیسته شهروندان گفت: «مردم وقتی ببینند آمارهای واقعی به آن ها گفته می شود و در تصمیم گیری ها مشارکت داده می شوند، اعتماد از دست رفته باز می گردد» (مصاحبه شماره ۷، کد: شفافیت پیش دستانه، ۱۴۰۵). تجربه دیگری بر بعد کارکردی تأکید کرد و افزود: «تنها شفافیت، بدون کارآمدی کافی نیست؛ مردم باید نتیجه ملموس شفافیت را در زندگی روزمره خود حس کنند» (مصاحبه شماره ۱۴، کد: کارآمدی پاسخگو، ۱۴۰۵).

درواقع، این سه وجه، اعتماد قابل تعمیم و رضایت فعالانه ایجاد می کنند که پایدارترین شکل مشروعیت است. در خصوص سناریوی بحران روایت — که فرسایش مشروعیت را در پی دارد — باید

گفت، این سناریو، نشان‌دهنده وضعیتی است که در آن هر سه منبع مشروعیت به‌طور هم‌زمان تضعیف می‌شوند؛ به‌گونه‌ای که عملکرد حاکمیت ناموفق جلوه می‌کند (تضعیف مشروعیت کارکردی)، شهروندان خود را بی‌اثر می‌بینند (تضعیف مشروعیت مشارکتی)، و نهادهای رسانه‌ای اعتبار خود را از دست می‌دهند (تضعیف مشروعیت نهادی). در چنین شرایطی، نظام سیاسی، ممکن است تنها بر مشروعیت بقاگرا متکی باشد که صرفاً مبتنی بر ارائه حداقلی از خدمات و جلوگیری از فروپاشی کامل، و فاقد هرگونه پشتوانه رضایت است.

در بررسی سناریوی سوم امنیتی‌سازی نیز باید گفت، مشروعیت بقاگرای فناورانه خواهد بود. در این وضعیت، مشروعیت، عمدتاً از یک منبع خاص ولی شکننده، یعنی تضمین امنیت و ثبات از طریق کنترل فناوری سرچشمه می‌گیرد. این الگو، نوعی مشروعیت کارکردی تحریف‌شده را ارائه می‌دهد که در آن «کارآمدی» نه در خدمت رفاه عمومی، بلکه در خدمت نظم امنیتی تعریف می‌شود. در سناریوی سوم، مشروعیت مشارکتی تقریباً وجود ندارد و مشروعیت نهادی به اطاعت از قوانین محدودکننده تقلیل می‌یابد. اگرچه این مشروعیت می‌تواند در کوتاه‌مدت ثبات ایجاد کند، اما به‌دلیل نادیده انگاشتن گفتمان و انباشت نارضایتی، در بلندمدت شکننده است.

در بیان رابطه مشروعیت و رسانه در سناریوی چهارم جهش فناورانه نیز باید به مشروعیت دیجیتال یا خدماتی اشاره کرد. این سناریو بر بازسازی مشروعیت از طریق تقویت مشروعیت کارکردی متمرکز است که در آن کارآمدی بالا، پاسخ‌گویی سریع، و ارائه خدمات دیجیتال شخصی‌شده، می‌تواند رضایت و اعتماد مبتنی بر عملکرد را ایجاد کند. با این حال، چالش احتمالی سناریو می‌تواند به‌نوعی محتوای ساختاری حاکمیت را تحت‌تأثیر قرار دهد؛ زیرا، اگر این کارآمدی با افزایش واقعی مشروعیت مشارکتی (فرصت‌های دموکراتیک) همراه نشود، ممکن است به نوعی تکنوکراسی اقتدارگرا یا پاتریمونیالیسم دیجیتال منجر شود که در آن شهروندان، بیشتر «مصرف‌کنندگان راضی خدمات» هستند، و کمتر به‌منزله «مؤثران فعال سیاسی» نگرسته می‌شوند؛ بنابراین، پایداری این مشروعیت، مشروط به تزریق مداوم موفقیت‌های کارکردی است.

۲-۶. پویایی و امکان‌گذار بین سناریوها: نقش انتخاب‌های سیاستی

به‌طور طبیعی، سناریوها، وضعیتی پایانی و ایستا ندارند و حاکمیت‌ها می‌توانند تحت‌تأثیر انتخاب‌های محوری، شوک‌های بیرونی، یا تحولات درونی، از یک سناریو به سناریوی دیگر

حرکت کنند. درواقع، یکی از مزایای تحلیل‌های آینده‌پژوهانه نیز توجه به چنین حالت‌هایی است. بر همین اساس و با عنایت به یافته‌های به‌دست‌آمده از خبرگان، تحلیل این مسیرهای احتمالی برای برنامه‌ریزی راهبردی در خصوص رابطه‌ی مشروعیت، حکمرانی، و رسانه در قالب‌های زیر حیاتی می‌شود:

● مسیر قهقرایی^۱: مسیری محتمل مربوط به حرکت از بحران روایت به‌سوی امنیتی‌سازی است. چنانچه حاکمیت از مدیریت گفتمان ناتوان شود، ممکن است برای جلوگیری از هرج‌ومرج اطلاعاتی، به‌عنوان واکنش، به‌سوی کنترل فناوری شدید گرایش یابد. این وضعیت، به‌معنای گذاری محافظه‌کارانه است که هزینه‌های امنیتی و اجتماعی آن بسیار بالا خواهد بود. یکی از خبرگان با بیش از دو دهه تجربه در حوزه حکمرانی فضای مجازی این احتمال را چنین توصیف کرد: «وقتی روایت رسمی، قدرت اقناع خود را از دست می‌دهد، طبیعی است که دستگاه امنیتی به‌جای عقب‌نشینی، با ابزارهای فناورانه سعی در کنترل فضای اطلاعاتی داشته باشد. این یک واکنش قابل‌پیش‌بینی است» (مصاحبه شماره ۶، کد: قهقرا به امنیتی‌سازی، ۱۴۰۵). خبره دیگری با تأکید بر هزینه‌های این گذار هشدار داد: «این مسیر اگرچه در کوتاه‌مدت ممکن است هرج‌ومرج را متوقف کند، اما هزینه‌های امنیتی و اعتباری آن در بلندمدت بسیار سنگین خواهد بود» (مصاحبه شماره ۱۷، کد: هزینه‌های گذار قهقرایی، ۱۴۰۵).

● مسیر تحول تدریجی^۲: مربوط به گذار از امنیتی‌سازی یا بحران روایت به‌سوی مشارکتی است که می‌تواند پایدارترین مسیر را در پی داشته باشد. این گذار، نیازمند یک تغییر پارادایم در ذهنیت حکمرانی درباره حرکت از دیدگاه امنیتی -کنترلی به دیدگاه اعتمادسازی-تعاملی است. این فرایند ممکن است از طریق گام‌هایی مانند افزایش تدریجی شفافیت در حوزه‌های غیرحساس، تقویت رسانه‌های عمومی مستقل، و گسترش گفت‌وگوی ساختاریافته با جامعه مدنی آغاز شود؛

● مسیر انحرافی^۳: یکی از ریسک‌های مهم در بررسی سناریوها مربوط به سناریوی جهش فناورانه و انحراف آن به‌سوی امنیتی‌سازی است. در صورتی که اراده سیاسی برای حفظ شفافیت تضعیف شود، همان زیرساخت‌های پیشرفته داده‌محور می‌توانند به ابزار نظارت همه‌جانبه و کنترل

1. Regression

2. Gradual Transformation

3. Deviation

گفتمان تبدیل شوند. تضمین اینکه فناوری در خدمت آزادی اطلاعات و پاسخ‌گویی و نه محدودیت آن باشد، نیازمند نهادهای نظارتی مستقل و چارچوب‌های حقوقی شفاف است.

۳-۶. نقش بازیگران مهم در شکل‌دهی به آینده

در تبیین سومین محور اصلی مؤثر بر سناریوها باید گفت، تحقق هریک از این سناریوها، نتیجه کنش و واکنش مجموعه‌ای از بازیگران است. در همین چشم‌انداز، دولت (بازیگر تعیین‌کننده) نقش تعیین‌کننده‌ای در تنظیم‌گری (آزادسازی یا محدودسازی)، سرمایه‌گذاری در فناوری‌های تعاملی یا کنترلی، و مهم‌تر از همه، پایبندی به شفافیت — به‌منزله مهم‌ترین عامل جهت‌دهنده به مسیر آینده — دارد. تصمیم‌گیری در مورد قوانین حوزه فضای مجازی، حمایت از پلتفرم‌های بومی، و نحوه برخورد با رسانه‌های مستقل، نشانه‌های آشکار نوع جهت‌گیری نظام است. یکی از خبرگان با پیشینه فناوری اطلاعات در این باره اظهار داشت: «دولت می‌تواند سامانه‌های پاسخ‌گویی سریع و شفاف را فعال سازد. مسئله، اراده سیاسی است (مصاحبه شماره ۱۵، کد: هوش مصنوعی در خدمت پاسخ‌گویی، ۱۴۰۵).

جامعه نیز به‌عنوان یکی دیگر از بازیگران توانمندساز یا بازدارنده بسیار مؤثر است. سواد رسانه‌ای و دیجیتال شهروندان تعیین می‌کند که آیا آن‌ها مصرف‌کنندگان منفعل محتوای بیرونی هستند یا منتقدان آگاه و مشارکت‌کنندگان فعال در تولید گفتمان داخلی به‌شمار می‌آیند. در همین راستا، سرمایه اجتماعی و وجود نهادهای مدنی قوی می‌تواند تقاضا برای حکمرانی مشارکتی را افزایش داده و هزینه حرکت به‌سوی کنترل امنیتی را بالا ببرد. شکاف نسلی و بی‌اعتمادی، جامعه را به‌سوی پذیرش سناریوهای نامطلوب سوق می‌دهد. یک خبره حوزه ارتباطات و افکار عمومی در این باره گفت: «نسل جوان ایران با اینترنت بزرگ شده است. شما نمی‌توانید با زبان دهه شصتی با او حرف بزنید و انتظار اقتناع داشته باشید. این شکاف زبانی و نسلی به سرمایه اجتماعی حاکمیت آسیب جدی می‌زند (مصاحبه شماره ۱۱، کد: شکاف نسلی، ۱۴۰۵).

افزون بر این، بازیگران فراملی — که نقش عامل تشدیدکننده یا تضعیف‌کننده را ایفا می‌کنند — نیز کنشگران مؤثری هستند. بازیگران خارجی از طریق جنگ روایت‌ها، ارائه پلتفرم‌های جایگزین، و اعمال فشارهای فناورانه (مانند تحریم‌های سایبری یا محدودیت دسترسی به فناوری‌های پیشرفته)، می‌توانند تنگناها و فرصت‌های پیش‌روی حکمرانی داخلی

را تشدید کنند. از این منظر، ناتوانی در تولید روایت‌های مقبول داخلی، میدان را برای نفوذ روایت‌های رقیب باز می‌کند.

برای نمونه، شبکه‌های ماهواره‌ای فارسی‌زبان معارض (مانند بی‌بی‌سی فارسی، من‌وتو و ایران اینترنشنال) در بحران‌های مختلف با روایت‌سازی سریع، تصویر کاملاً متفاوتی از رویدادها ارائه داده‌اند و در مواقعی که رسانه‌های رسمی دچار سکون یا تأخیر در اطلاع‌رسانی شده‌اند، این شبکه‌ها با مصادیق مختلفی مانند پوشش زنده اعتراضات توانسته‌اند جایگاه مرجعیت خبری را کسب کنند. همچنین، سکوهای فراملی‌ای مانند تلگرام، اینستاگرام، و ایکس (توییتر سابق) با ارائه فضایی بدون محدودیت (نسبت به پلتفرم‌های داخلی) و الگوریتم‌های شخصی‌سازی شده، کاربران ایرانی را به سمت خود جذب کرده‌اند. سیاست تحریم‌های فناوریانه علیه ایران (مانند ممنوعیت فروش تجهیزات پیشرفته شبکه و نرم‌افزارهای تخصصی هوش مصنوعی) از سوی بازیگران فراملی نیز توان حکمرانی داخلی برای توسعه پلتفرم‌های بومی و رقابت‌پذیر را محدود کرده و درعمل، کشور را به‌سوی سناریوی «بحران روایت» (در صورت ضعف فناوریانه) یا «امنیتی‌سازی» (در صورت توسل به کنترل صرف) سوق می‌دهند.

تحلیل تطبیقی سناریوها نشان می‌دهد که آینده مشروعیت سیاسی در ایران در تقاطعی راهبردی قرار دارد. انتخاب میان الگوی «کنترل امنیتی» و «تعامل مشارکتی»، و همچنین، نحوه به‌کارگیری فناوری‌های نوین، سرنوشت‌ساز خواهد بود. این انتخاب‌ها نه تنها در حوزه رسانه، بلکه در کلیت رابطه دولت و ملت تعیین‌کننده است. سناریوی مطلوب (مشارکتی)، نیازمند سرمایه‌گذاری هم‌زمان در راستای ایجاد نهادهای شفاف، فناوری‌های تعاملی، و سرمایه اجتماعی است. غفلت از هریک از این ارکان، سیستم را به‌سوی سناریوهای نامطلوب با هزینه‌های مشروعیتی و امنیتی فزاینده سوق خواهد داد.

نتیجه‌گیری

در عصری که با انفجار اطلاعات، جنگ روایت‌ها، و گذار به زیست‌بوم دیجیتال شناخته می‌شود، یافته‌ها نشان می‌دهند که الگوی حاکم بر رابطه حکومت و رسانه، نه یک متغیر فرعی، بلکه متغیر تعیین‌کننده‌ای در تولید یا فرسایش مشروعیت سیاسی است.

این پژوهش با گذر از تحلیل‌های خطی و ایستا و با بهره‌گیری از روش‌شناسی

آینده‌پژوهانه و ترکیب داده‌های کیفی و کمی، چهار چشم‌انداز بدیل حکمرانی مشارکتی، بحران روایت، امنیتی‌سازی، و جهش فناورانه را به‌عنوان محتمل‌ترین سناریوهای پیش‌رو ارائه کرده که بررسی پیامدهای هر انتخاب را در افق زمانی بلندمدت بازتاب می‌دهند. تحلیل تطبیقی این آینده‌ها آشکار می‌کند که مشروعیت سیاسی در ایران، بیش از هر زمان دیگری، از کارکرد اقتصادی یا امنیتی صرف فراتر رفته و در گرو کیفیت تعامل اطلاعاتی، گفتمانی، و اعتمادآفرین بین حکومت و شهروندان است.

جدول شماره (۴). تحلیل تطبیقی سناریوهای حکمرانی رسانه‌ای از منظر منابع مشروعیت، پویایی، گذار، و نقش بازیگران

ردیف	تخصص خبره	سابقه (سال)	مضمون اصلی (کد محوری)	نمونه نقل قول های کلیدی
۱	آموزش و سواد رسانه‌ای	۱۷	نقش سواد رسانه‌ای در کاهش چندپارگی شناختی	شهروندی که سواد رسانه‌ای دارد، نه طعمه آسان روایت‌های دروغین می‌شود و نه درمانده از تشخیص حقیقت.
۲	حکمرانی عمومی	۲۰	هزینه‌های سنگین گذار قهقرایی	کنترل شدید اطلاعات در کوتاه‌مدت آرامش ایجاد می‌کند، اما هزینه‌های بلندمدت آن از نظر اعتماد عمومی بالاست
۳	روزنامه‌نگاری حرفه‌ای	۲۲	خودسانسوری و کاهش گزارش‌های میدانی	بسیاری از همکارانم به خودشان اجازه نمی‌دهند برخی موضوعات را پوشش دهند، حتی پیش از هر دستور رسمی.
۴	حکمرانی عمومی	۲۰	شفافیت به‌مثابه ضرورت راهبردی	شفافیت فقط یک ارزش نیست؛ یک ضرورت بقا برای حاکمیت در عصر شبکه‌های اجتماعی است.
۵	مدیریت رسانه ملی	۱۵	واکنشی شدن رسانه رسمی	ما همیشه در مقام واکنش و تکذیب هستیم، نه در مقام روایت‌سازی اولیه.
۶	آینده‌پژوهی راهبردی	۱۲	گذار قهقرایی به امنیتی‌سازی	اگر روایت رسمی قدرت اقتناع خود را از دست دهد، ورود دستگاه امنیتی قابل‌پیش‌بینی است.
۷	توسعه و سیاست‌گذاری	۱۸	حکمرانی داده‌محور به‌جای تصمیم سلیقه‌ای	تصمیمات رسانه‌ای سلیقه‌ای یا واکنشی نه مبتنی بر داده و تحلیل افکار عمومی موجب تخریب اعتماد عمومی است
۸	مطالعات فرهنگی و رسانه	۱۹	مهاجرت مرجعیت خبری به خارج	نسل امروز برای فهم یک رویداد داخلی، اول سراغ اینستاگرام و توییتر می‌رود، نه خبرگزاری رسمی.
۹	سیاست‌گذاری فضای مجازی	۱۴	اولویت امنیت مطلق بر شفافیت	در شرایط بحرانی، امنیت خط قرمز است و هر چیزی فدای آن می‌شود، حتی شفافیت.
۱۰	جامعه‌شناسی سیاسی	۲۵	بازتولید مشروعیت از مسیر اعتماد	مشروعیت در عصر دیجیتال از بالا به پایین توزیع نمی‌شود؛ در تعامل روزمره حکومت و شهروندان ساخته می‌شود

۱۱	ارتباطات و افکار عمومی	۱۴	شکاف نسلی در روایت و زبان	زبان روایت رسمی با زبان نسل جوان فاصله عمیقی دارد؛ این بزرگترین مانع اقتناع است.
۱۲	حقوق ارتباطات	۱۶	تنظیم‌گری هوشمند و مشارکتی	تنظیم‌گری بدون مشارکت ذی‌نفعان، نه تنها کارآمد نیست، بلکه هزینه‌های اجرایی را نیز افزایش می‌دهد.
۱۳	علوم سیاسی	۲۴	فرسایش همزمان سه منبع مشروعیت	وقتی بحران روایت پیش می‌آید، هر سه پایه مشروعیت - کارکردی، مشارکتی و نهادی - با هم فرو می‌ریزند.
۱۴	مدیریت اجرایی رسانه	۲۳	کاهش هزینه‌های حکمرانی در بلندمدت با شفافیت	شفافیت بدون کارآمدی کافی نیست؛ مردم باید نتیجه ملموس شفافیت را در زندگی روزمره خود حس کنند.
۱۵	فناوری اطلاعات	۱۱	هوش مصنوعی در خدمت پاسخگویی	دولت می‌تواند سامانه‌های پاسخگویی سریع و شفاف را فعال سازد/ مسأله اراده سیاسی است.
۱۶	امنیت سایبری	۱۷	نظارت هوشمند به‌جای شفافیت	فناوری می‌تواند بدون ایجاد فضای بسته، تهدیدها را پیش از وقوع خنثی کند.
۱۷	دیپلماسی عمومی	۱۴	نفوذ روایت‌های فراملی در خلأ داخلی	وقتی روایت خود را ندهید، دیگران روایتشان را به جامعه می‌دهند و هزینه‌های امنیتی و اعتباری سنگین می‌شود.
۱۸	شبکه‌های اجتماعی	۱۲	رقابت‌پذیری سکوها بومی	مسدودسازی بدون جایگزینی جذاب، کاربر را به سمت سکوهای خارجی و غیرقابل کنترل سوق می‌دهد.
۱۹	اقتصاد رسانه	۱۳	بحران اقتصادی رسانه‌های رسمی	رسانه‌های رسمی هم از نظر اعتبار و هم از نظر درآمد مشکل جدی دارند. این دو بحران همدیگر را تغذیه می‌کنند.
۲۰	مدیریت بحران و ارتباطات	۱۵	اطلاع‌رسانی دیرنگام و تشدید بحران	واکنش دیرنگام در بحران، بدتر از سکوت است؛ چون به مردم می‌فهماند شما یا نمی‌دانید یا نمی‌خواهید بگویید.

در همین راستا، نحوه بازاندیشی در پارادایم حکمرانی رسانه‌ای مشتمل بر حرکت از ذهنیت کنترل و امنیت‌سازی صرف به‌سوی تنظیم‌گری هوشمند و اعتمادسازی، سرمایه‌گذاری راهبردی و تخصیص منابع به‌صورت هماهنگ برای تقویت سواد رسانه‌ای ملی، توسعه پلتفرم‌های بومی رقابت‌پذیر و ایجاد نهادهای شفاف و پاسخگو و تصمیم‌گیری مبتنی بر آینده‌نگری (ارزیابی مستمر سیاست‌ها و تصمیمات کلان بر مبنای تأثیر آن‌ها بر مسیر حرکت به سمت سناریوهای مطلوب و دوری از سناریوهای نامطلوب) می‌تواند در تقویت یا کاهش تأثیرات رسانه بر مشروعیت مؤثر باشد.

یکی دیگر از نکات مهم حاصل از سناریوها، هشدار در مورد مسیرهای مبتنی بر کنترل امنیتی (سناریوی امنیتی‌سازی) یا انفعال حکمرانان (سناریوی بحران روایت) است؛ زیرا، اگرچه این وضعیت‌ها ممکن است در گام نخست، تصور ثبات کوتاه‌مدت ایجاد کنند، اما در

بلندمدت به فرسایش نظام‌مند سرمایه اجتماعی، انباشت نارضایتی، و افزایش شکنندگی ساختاری می‌انجامد. در مقابل، مسیرهای مطلوب (مشارکتی و جهش فناورانه مسئولانه) که بر شفافیت، پاسخ‌گویی، و کارآمدی مشروعیت‌بخش استوارند، اگرچه ممکن است با دشواری‌های گذار مواجه باشند، اما تنها مسیرهای پایدار برای بازتولید اعتماد عمومی و تقویت تاب‌آوری ملی هستند.

سناریوی محقق شدن، نتیجه مجموع تصمیماتی است که در مورد میزان شفافیت، نوع تعامل با جامعه، و جهت سرمایه‌گذاری فناورانه اتخاذ می‌شود. اگرچه فشارهای داخلی و خارجی ممکن است سبب کنترل شدید و کوتاه‌مدت شوند، اما درس اصلی سناریوهای تحلیل‌شده این است که امنیت پایدار و مشروعیت اصیل، نه در انسداد، بلکه در اعتماد و نه در یکسان‌سازی، بلکه در مدیریت هوشمند تکرار، ساخته می‌شود.

پیشنهادهای پژوهش

- تدوین «سند راهبردی حکمرانی فضای مجازی و رسانه» با رویکرد آینده‌نگر: ایجاد و تحقق یک سند فراگیر که سه هدف رقابت‌پذیری پلتفرم‌های بومی، ارتقای سواد رسانه‌ای ملی، و تنظیم‌گری هوشمند با مشارکت نهادهای مدنی را به‌طور هم‌زمان پیگیری کند. این سند باید مبتنی بر شناخت واقعی الگوی مصرف رسانه‌ای نسل جوان و تحولات فناورانه جهانی باشد؛
- ایجاد نهادهای میانجی در حوزه رسانه‌ای برای اعتمادسازی و گفت‌وگو: تشکیل شوراهای عمومی-تخصصی با تأکید بر حوزه‌های حساس (مانند فرهنگ، سلامت، اقتصاد، محیط‌زیست) با حضور نمایندگان دستگاه‌های اجرایی، رسانه‌های معتبر، دانشگاهیان، و سازمان‌های مردم‌نهاد. وظیفه این شوراهای رصد شکاف روایت رسمی و تجربه زیسته، ارائه تحلیل مشترک، و تولید محتوای آموزشی و اقناعی برای عموم خواهد بود.
- سیاست‌گذاری مبتنی بر داده و شفافیت هوشمند (گذار به‌سوی جهش فناورانه مطلوب) از طریق:

○ راه‌اندازی سامانه شفافیت ملی: انتشار عمومی و قابل‌فهم داده‌های کلان عملکردی دستگاه‌ها (پیشرفت پروژه‌ها، تخصیص بودجه، شاخص‌های رفاهی) به‌صورت برخط و تعاملی؛

○ استفاده هدفمند از فناوری‌های جدید، به‌ویژه هوشواره، برای بهبود خدمات و

پاسخ‌گویی: توسعه چت‌بات‌های هوشمند دولتی برای پاسخ‌گویی به پرسش‌های شهروندان، و به‌کارگیری تحلیل احساسات بر روی داده‌های شبکه‌های اجتماعی برای شناسایی زودهنگام نارضایتی‌های اجتماعی و بهبود سیاست‌ها؛

• توانمندسازی محیط رسانه‌ای (پیش‌شرط حرکت به‌سوی مشارکت): حمایت مشروط از رسانه‌های حرفه‌ای و ارائه مشوق‌های مالیاتی به رسانه‌هایی که به استانداردهای حرفه‌ای، شفافیت منابع مالی، و تولید محتوای مبتنی بر واقعیت پایبندند؛

• سرمایه‌گذاری در حوزه منابع انسانی و اجتماعی (مبنای مشروعیت پایدار): مانند گنجاندن «سواد رسانه‌ای، اطلاعاتی، و دیجیتال» در سرفصل‌های درسی مقاطع تحصیلی و اجرای پویش‌های ملی آگاه‌سازی برای عموم شهروندان با تأکید بر تفکر انتقادی و تشویق و حمایت از رسانه‌هایی که به مسائل عینی و روزمره مردم می‌پردازند تا پیوند بین گفتمان کلان و زندگی روزمره تقویت شود.*

منابع

- بشیریه، حسین (۱۳۸۹). جامعه‌شناسی سیاسی. چاپ هجدهم. تهران: نشر نی.
- برگر، پیتر ال؛ لاکمن، توماس (۱۳۹۵). ساخت اجتماعی واقعیت: رساله‌ای در جامعه‌شناسی شناخت. ترجمه فرخ فاضلی. تهران: نشر نی.
- پاتنام، رابرت دی (۱۴۰۳). بولینگ تک‌نفره: افول و احیای سرمایه اجتماعی در آمریکا. ترجمه قربان عباسی. تهران: انتشارات شیرازه.
- رحمانی، مهناز؛ فلاح‌نژاد، علی؛ فلاحی سیف‌الدین، علی (۱۴۰۳). تبارشناسی مشروعیت سیاسی در گفتمان انقلاب اسلامی. فصلنامه علمی پژوهش‌های انقلاب اسلامی، ۱۳(۴)، ۲۴-۷.
- رفیع‌پور، فرامرز (۱۳۹۶). توسعه و تضاد. چاپ یازدهم. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- رهبرقاضی، محمودرضا؛ ابراهیمی، مرتضی (۱۴۰۲). تأثیر رسانه‌های دیجیتال بر ادراک شهروندان از انتخابات پاک: نقش میانجی ارزش‌های فرهنگی. پژوهشنامه علوم سیاسی، ۱۹(۱)، ۱۳۰-۱۰۳.
doi: 10.22034/ipsa.2024.504
- سرخیل، بهنام (۱۳۹۸). رسانه و قدرت گفتمانی با تأکید بر انقلاب اسلامی. فصلنامه پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام، ۹(۳)، ۱۷۷-۲۰۵.
- شوارتز، پیتر (۱۳۸۹). هنر دورنگری: برنامه‌ریزی بر پایه سناریو برای مدیران و کارآفرینان. ترجمه عزیز علیزاده. تهران: مؤسسه آموزشی صنایع دفاعی.
- صابر، منوچهر؛ بشیر، حسن؛ مجیدی قهرودی، نسیم؛ مسعودی، امید علی (۱۴۰۱). واکاوی نقش و کارکرد شبکه‌های اجتماعی بر دیجیتالی‌شدن سبک زندگی جوانان تهران. مطالعات بین‌رشته‌ای در رسانه و فرهنگ، ۱۲(۱)، ۲۴۲-۲۱۱.
- عالم، عبدالرحمن (۱۴۰۳). بنیادهای علم سیاست. چاپ سی‌وهشتم. تهران: نشر نی.
- عاملی، سعیدرضا (۱۳۹۲). دوجہانی‌شدن‌ها و آینده رسانه‌ها در ایران. تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر، و ارتباطات.
- قاسمی، محمدهادی؛ عیوضی، محمدرحیم؛ پورعزت، علی‌اصغر؛ پورصادق، ناصر (۱۴۰۴). تحلیل ساختاری چالش‌ها و فرصت‌های حکمرانی و خط‌مشی‌پردازی کشور در افق ۱۴۲۰. فصلنامه علمی حکمرانی متعالی، ۶(۳)، ۶۹-۱۰۵.
- کاستلز، مانوئل (۱۳۹۶). قدرت ارتباطات. ترجمه حسین بصیریان جهرمی. تهران: انتشارات علمی، فرهنگی.
- هایمز، جفری؛ رپ، استیون (۱۳۹۶). جنگ روایت‌ها: رسانه و مشروعیت در قرن بیست‌ویکم. در مجموعه مقالات. ترجمه محمد فلاح. تهران: پژوهشگاه مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- مزیانیان، سعیده (۱۴۰۰). رویکردی نوین در تنظیم‌گری فضای مجازی. حقوق فناوری‌های نوین، ۲(۳)، ۲۹۷-۳۱۹.
- doi: 10.22133/clj.2021.315328.1067
- معمذنژاد، کاظم (۱۴۰۲). وسایل ارتباط جمعی. چاپ سیزدهم. تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی.

و بر، ماکس (۱۳۹۷). اقتصاد و جامعه. ترجمه مصطفی عمادزاده، مهرداد ترابی نژاد، و عباس منوچهری. تهران: نشر نی.

- Berger, P. L., & Luckmann, T. (1966). *The Social Construction of Reality: A Treatise in the Sociology of Knowledge*. Anchor Books.
- Chinedu, Alex Ezeigweneme, Aniekan Akpan Umoh, Valentine Ikenna Ilojiana, & Abimbola Oluwatoyin Adegbite. (2024). Review of Telecommunication Regulation and Policy: Comparative Analysis Usa and Africa. *Computer Science & IT Research Journal*, 5(1), 81-99. <https://doi.org/10.51594/csitrj.v5i1.703>.
- Castells, M. (2009). *Communication Power*. Oxford University Press.
- Digital 2024: Iran— DataReportal – Global Digital Insight.
- Gunitsky, S., & King, G. (2020). *The New Digital Authoritarianism*. Princeton University Press.
- Habermas, J. (2006). Political Communication in Media Society: Does Democracy Still Enjoy an Epistemic Dimension? *Communication Theory*, 16(4), 411-426.
- Hutchins, B., et al. (2017). *Digital Media Sport: Technology, Power and Culture in the Network Society*. Routledge
- Jamieson, K. H. (2020). *Cyberwar: how Russian Hackers and Trolls Helped Elect a President: What We don't, Can't, and Do Know*. Oxford University Press.
- Lippmann, W. (2023). *Public Opinion*, Transaction Publishers. New Brunswick (U.S.A.) and London (U.K.).
- Myers, S. L. (2022). How Social Media Amplifies Misinformation More Than Information. *New York Times*. Available at: <https://www.nytimes.com/2022/10/13/technology/misinformation-integrity-institute-report.html>.
- Zuboff, S. (2019). *The Age of Surveillance Capitalism: The Fight for a Human Future at the New Frontier of Power*. PublicAffairs

Contents

○ Media and Politics: A Comparative Study of the Representation Policies of Shargh and Kayhan Newspapers during the 12-Day Iran–Israel War / <i>Fateme Aghaei Rezvani and Hadi Nouri</i>	7
○ Policy Recommendations for Iran in Policymaking on Genetically Modified Products, A Comparative Study of USA and France / <i>Fatemeh Akbari Nodouzaghi and Gholamreza Haddad</i>	41
○ The Crisis of Political Judgment and the Failure to Form Common Understanding in Iranian Society: A Re-reading from Hannah Arendt's Perspective / <i>Matin Anjomrooz and Mohammad Khezri</i>	89
○ Investigating the Role of Non-Governmental Organizations (NGOs) in Electoral Participation in the Islamic Consultative Assembly Elections: A Case Study of Isfahan City (2023) / <i>Mehin Panahi Bazargah, Seyyed Hassan Malaeke and Mir Ebrahim Seddiq</i>	123
○ Convergences and Divergences in the Political Thought of the Islamic Revolution of Iran and the Muslim Brotherhood of Egypt: A Comparative Analysis of Objectives, Instruments, and Political Strategies / <i>Sajjad Torab, Seyyed Mohammad Naser Taghavi and Behroz Rashidi</i>	161
○ Comparison of Macro-Level Social, Political, and Economic Indicators with Electoral Participation in Iran's Ethnic Provinces: A Case Study of Sistan and Baluchestan, and Golestan / <i>Yaser Rajabzadeh, Mohammad Babaei and Mojtaba Maghsoodi</i>	195
○ Analyzing the Media Governance Scenarios and Political Legitimacy in Iran / <i>Behnam Sarkheil</i>	227

Research Letter of Political Science

(Academic Quarterly of the Iranian Political Science Association)

Publisher: The Iranian Political Science Association

Director: Mojtaba Maghsoudi (Islamic Azad University)

Editor-in-chief: Ali Karimi (University of Mazandaran)

Managing Editor: Shaghayegh Heidari (Islamic Azad University)

Editorial Board:

Tahereh Ebrahimifar (Islamic Azad University)

Qasem Eftekhari (University of Tehran)

Arsalan Ghorbani (Kharazmi University)

Amirmohammad Haji-Yousefi (Shahid Beheshti University)

Ali Karimi (University of Mazandaran)

Mohsen Khalili (Ferdowsi University of Mashhad)

Mojtaba Maghsoudi (Islamic Azad University)

Seyed Mohammadkazem Sajjadpour (International Relations University)

Hossein Salimi (Allamah Tabatabaie University)

Hossein Seifzadeh (University of Tehran)

Mohammad Reza Tajik (Shahid Beheshti University)

Advisory Board:

Hamid Ahmadi (University of Tehran), Masood Gaffari (Tarbiat Modarres University), Ali akbar Ghasemi Siani (Kharazmi University), Mohammad Taghi Ghezlosofa (University of mazandaran), Mohsen Modirshanechi (Islamic Azad University) Ebrahim Mottaqi (University of Tehran), Bahareh Sazmand (University of Tehran), Sayyed Abdulamir Nabavi (University of Tehran), Bahram Navazani (Imam Khomeini University)

The Islamic Republic Of Iran's Ministry of Sciences, Research and Technology has rated the *Research Letter of Political Science* as a Research-Scientific journal (Approval No. 3/9097 dated 25/9/1385-16/12/2006)

The opinions and finding expressed in this journal are not neccessarly those of Iranian Political Science Associaton or its directors and officers

The Office of the Iranian Political Science Association is Suite 305, Allameh Tabatabaie Building, North Aban Street, Karimkhan Zand Street

Post Box: 13145-915

Website: www.ipsajournal.ir

Email: ipsajournal@gmail.com

Price: 300000 Rials

The Iranian Political Science Association
Research Letter of Political Science
Vol. XXI. No.1. Winter 2026

فرم درخواست عضویت در انجمن علوم سیاسی ایران

اینجانب دارنده مشخصات زیر درخواست عضویت در انجمن را دارم.

نام خانوادگی نام نام پدر

تاریخ تولد محل تولد شماره شناسنامه

بالاترین مدرک تحصیلی دانشگاه محل تحصیل شهر

کشور رشته تحصیلی تخصص

عضو هیئت علمی دانشگاه

مرتبه علمی نوع عضویت علمی: آموزشی ☐ پژوهشی ☐ سایر ☐

در ضمن به پیوست مدارک لازم برای عضویت در انجمن علوم سیاسی را ضمیمه می‌نمایم.

مدارک مورد نیاز: ۲ قطعه عکس ۳×۴، کپی صفحه اول شناسنامه، کپی آخرین مدرک تحصیلی، کپی حکم کارگزینی، شرح حال علمی و تکمیل فرم عضویت.

تاریخ امضا

نشانی محل کار:

کد پستی: تلفن

نشانی منزل:

کد پستی: تلفن

Email: نماير:

تهران، خ انقلاب اسلامی، خ دانشگاه، خ لبافی‌نژاد، بین لبافی‌نژاد و فخر رازی، نبش کوچه انوری، پلاک ۱، طبقه همکف، انجمن علوم سیاسی ایران تلفن: ۶۶۹۷۴۱۴۰، ۶۶۴۹۳۴۱۲